

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عاشق شو

مؤلف

علیرضا برازش

فهرست اجمالی

فهرست تفصیلی.....	۷
مقدمه.....	۲۳
فصل ۱ شناخت محبت.....	۴۱
فصل ۲ ارزش و فضیلت دوست داشتن خدا.....	۱۶۳
فصل ۳ مقدمات نیل به مقام محبت.....	۱۹۳
فصل ۴ حفظ و تقویت محبت.....	۲۷۳
فصل ۵ پیآمدها و ثمرات محبت.....	۲۸۱
فهرست منابع.....	۳۶۱
فهرست آیات.....	۳۶۵
نمایه.....	۳۶۷

فهرست تفصیلی

مقدمه.....	۲۳
فصل ۱ شناخت محبت.....	۴۱
آیا محبت خدا قابل شناخت و درک است؟.....	۴۱
۱-۱. تعریف محبت.....	۴۴
۱-۱-۱. لطافت.....	۴۴
۱-۱-۱-۱. نور.....	۴۴
۱-۱-۱-۲. پرتوافشانی.....	۴۴
۱-۱-۱-۳. روح.....	۴۵
۱-۱-۲. گستردگی.....	۴۷
۱-۱-۲-۱. سماء.....	۴۷
۱-۱-۲-۲. نور.....	۴۸
۱-۱-۲-۳. نار.....	۴۸
۱-۱-۳. زیربنائی ترین عنصر.....	۴۸
۱-۱-۳-۱. ماء.....	۴۸
۱-۱-۳-۲. ریج و روح.....	۴۹
۱-۱-۳-۳. نار.....	۴۹
۱-۱-۳-۴. ارض.....	۴۹

۵۱	 ۱-۱-۴ خلوص
۵۲	 ۱-۱-۴-۱ اخلاص
۵۵	 ۱-۱-۴-۲ نار
۵۶	 ۱-۱-۴-۳ ندیدن غیر
۵۹	 ۱-۱-۴-۴ فناء و توحید
۶۰	 ۱-۱-۵ اراده و خواست
۶۱	 ۱-۱-۵-۱ میل
۶۲	 ۱-۱-۵-۲ اشتها
۶۲	 ۱-۱-۵-۳ اراده
۶۳	 ۱-۱-۵-۴ همّت
۶۳	 ۱-۱-۵-۵ شوق
۶۵	 ۱-۱-۵-۶ شیفگی
۶۵	 ۱-۱-۵-۷ عشق
۶۶	 ۱-۱-۵-۸ حیرت
۶۷	 ۱-۱-۶ ریشه در قلب
۶۷	 ۱-۱-۶-۱ قلب
۷۲	 ۱-۱-۶-۲ فؤاد (دل)
۷۲	 ۱-۱-۶-۳ سرّ (نہان)
۷۳	 ۱-۱-۶-۴ ضمیر (درون)
۷۴	 ۱-۱-۶-۵ صدر (سینه)
۷۵	 ۱-۱-۶-۶ زبان موافق با دل
۷۵	 ۱-۱-۷ عقیدہ اختیاری
۷۵	 ۱-۱-۷-۱ فراتر از قول
۷۸	 ۱-۱-۷-۲ اختیار
۷۹	 ۱-۱-۷-۳ اعتقاد
۷۹	 ۱-۱-۷-۴ انتخاب آزادانه
۸۱	 ۱-۱-۸ سنخیت با لذّت
۸۱	 ۱-۱-۸-۱ لذّت بردن
۸۲	 ۱-۱-۸-۲ گوارایی

فهرست تفصیلی ❁ ۹

۸۲	 ۱-۱-۸-۳. حلاوت و شیرینی
۸۴	 ۱-۱-۸-۴. شغف
۸۵	 ۱-۱-۸-۵. شکفتگی
۸۵	 ۱-۱-۸-۶. رجا
۸۸	 ۱-۱-۸-۷. انس
۸۹	 ۱-۱-۹. از نزدیک شدن تا توحید کامل
۸۹	 ۱-۱-۹-۱. قرب
۹۰	 ۱-۱-۹-۲. زلفی (نزدیکی افزونتر)
۹۰	 ۱-۱-۹-۳. لقاء
۹۰	 ۱-۱-۹-۴. رؤیت
۹۱	 ۱-۱-۹-۵. جذب
۹۲	 ۱-۱-۹-۶. فناء
۹۲	 ۱-۱-۹-۷. توحید
۹۳	 ۱-۲. شناخت محبت از طریق بازشناسی صفات مترادف و متضاد
۹۳	 ۱-۲-۱. صفات مترادف
۹۴	 ۱-۲-۱-۱. شفقت
۹۵	 ۱-۲-۱-۲. مودّت
۹۶	 ۱-۲-۱-۳. رفاقت
۹۷	 ۱-۲-۱-۴. انس و شوق
۱۰۰	 ۱-۲-۱-۵. عشق
۱۰۱	 ۱-۲-۱-۶. وله و شیدایی و نیزر.ک. به: ۱-۱-۵-۶
۱۰۲	 ۱-۲-۲. شناخت از طریق اضداد
۱۰۳	 ۱-۲-۲-۱. بغض
۱۰۴	 ۱-۲-۲-۲. خوف
۱۰۵	 ۱-۲-۲-۳. فراموشی
۱۰۵	 ۱-۲-۲-۴. نافرمانی
۱۰۶	 ۱-۲-۲-۵. کینه و حسادت
۱۰۷	 ۱-۲-۲-۶. دوستیِ فرزند
۱۰۸	 ۱-۲-۲-۷. دوستیِ دنیا

- ۱۰۹ ۱-۲-۲-۸. ترجیح دنیا بر خدا
- ۱۱۰ ۱-۲-۲-۹. راحت طلبی و بیهودگی
- ۱۱۰ ۱-۲-۲-۱۰. پذیرش ولایت غیر از ائمه (علیهم السّلام)
- ۱۱۱ ۱-۳. علامت های دوست داشتن خدا
- ۱۱۱ ۱-۳-۱. حالات و رفتارهای محبّ، نسبت به خداوند
- ۱۱۴ ۱-۳-۱-۱. فکر
- ۱۱۴ ۱-۳-۱-۲. ذکر
- ۱۱۸ ۱-۳-۱-۳. اطاعت
- ۱۱۹ ۱-۳-۱-۴. عبادت
- ۱۱۹ ۱-۳-۱-۵. وفای به عهد
- ۱۲۰ ۱-۳-۱-۶. صدق
- ۱۲۰ ۱-۳-۱-۷. اخلاص
- ۱۲۰ ۱-۳-۱-۸. خلوت
- ۱۲۲ ۱-۳-۱-۹. مناجات
- ۱۲۲ ۱-۳-۱-۱۰. شب زنده داری
- ۱۲۳ ۱-۳-۱-۱۱. گریه شوق و گریه فراق
- ۱۲۴ ۱-۳-۱-۱۲. مخفی کردن محبت
- ۱۲۴ ۱-۳-۱-۱۳. تمایل به تحمّل سختی در راه محبوب
- ۱۲۴ ۱-۳-۱-۱۴. اشتیاق به ملاقات با محبوب
- ۱۲۵ ۱-۳-۱-۱۵. شوق و انس
- ۱۲۶ ۱-۳-۱-۱۶. انبساط و شغف
- ۱۲۷ ۱-۳-۱-۱۷. رضایت از محبوب
- ۱۲۷ ۱-۳-۱-۱۸. توکل
- ۱۲۷ ۱-۳-۱-۱۹. جز زیبایی از محبوب ندیدن
- ۱۲۷ ۱-۳-۱-۲۰. رجاء
- ۱۲۷ ۱-۳-۱-۲۱. خوف و خشیت
- ۱۲۸ ۱-۳-۱-۲۲. ترجیح محبوب و میل و خواست او بر غیر
- ۱۲۸ ۱-۳-۱-۲۳. ترجیح دادن آخرت بر دنیا
- ۱۲۸ ۱-۳-۱-۲۴. تسلیم

فهرست تفصیلی ❁ ۱۱

۱۲۸	 ۱-۳-۱-۲۵. تعظیم
۱۲۹	 ۱-۳-۱-۲۶. حقیر شمردن خود
۱۲۹	 ۱-۳-۱-۲۷. بزرگ دانستن گناهان و خود را شایسته مؤاخذه دانستن
۱۲۹	 ۱-۳-۱-۲۸. عشق ورزیدن به همه هستی
۱۲۹	 خلاصه بخش
۱۳۱	 ۱-۳-۲. محبت‌هایی در طول محبت خالق
۱۳۲	 ۱-۳-۲-۱. حبّ خاندان عصمت (علیه السلام)
۱۳۳	 ۱-۳-۲-۲. حبّ شیعه، حبّ بندگان، حبّ مردم، حبّ مخلوقات
۱۳۳	 ۱-۳-۲-۳. حبّ هر کسی و هر چیزی برای خدا
۱۳۵	 ۱-۳-۳. علامات محبت در اعمال و صفات
۱۳۵	 ۱-۳-۳-۱. صداقت
۱۳۵	 ۱-۳-۳-۲. وفای به عهد
۱۳۵	 ۱-۳-۳-۳. فروتنی در برابر مؤمنان و عزّت‌مداری در برابر کافران
	 ۱-۳-۳-۴. معرفت حقّ پیامبر (صلی الله علیه وآله) و
۱۳۶	 اهل بیت (علیهم السلام)، و تبعیت از ایشان
۱۳۶	 ۱-۳-۳-۵. ترجیح آخرت بر دنیا
۱۳۶	 ۱-۳-۴. موانع
۱۳۷	 ۱-۳-۴-۱. دنیا
۱۳۷	 ۱-۳-۴-۲. غیر از خدا
۱۳۸	 ۱-۳-۴-۳. شهوات و هوی و هوس
	 ۱-۳-۴-۴. غفلت، کسالت و بطالت، خواب زائد
۱۳۸	 بر نیاز، و هم‌نشینی با اغنیاء
۱۳۹	 ۱-۴. تقسیمات، درجات و مراتب محبت
۱۳۹	 ۱-۴-۱. اصل وجود مراتب و تقسیمات
۱۳۹	 ۱-۴-۱-۱. امکان جمع محبت با عصیان و نافرمانی
۱۴۰	 ۱-۴-۱-۲. تعبیر "بهترین محبت" (نشانه وجود درجات)
۱۴۰	 ۱-۴-۱-۳. محبت صحیح در مقابل محبت علیل و ناقص و ناصحیح
۱۴۱	 ۱-۴-۱-۴. شدّت محبت در مقابل ضعف محبت
۱۴۲	 ۱-۴-۱-۵. محبت زیاد در مقابل محبت کم

- ۱۴۲ ۱-۴-۱-۶. قلب پر از محبت در مقابل قلب خالی
- ۱۴۳ ۱-۴-۱-۷. ثبات در محبت در مقابل تزلزل
- ۱۴۳ ۱-۴-۱-۸. محبت تام در مقابل محبت ناقص
- ۱۴۳ ۱-۴-۱-۹. نهایت درجه محبت
- ۱۴۴ ۱-۴-۲. علت وجود مراتب و درجات
- ۱۴۴ ۱-۴-۲-۱. تقسیم برحسب مُدرکات و بر مبنای اعتقاد محب
- ۱-۴-۲-۲. اقتضائات مختلف محبت، به تبع
- ۱۴۶ تصوّرات مختلف محب از شوون محبوب
- ۱۴۷ ۱-۴-۲-۳. مراتب محبت از زاویه شدت و ضعف
- ۱-۴-۲-۴. مراتب محبت بر مبنای انگیزه محب
- ۱۴۸ و سبب انگیزش از منظر خواجه نصیر
- ۱-۴-۲-۵. مراتب محبت بر مبنای اسباب و
- ۱۵۰ علل گرایش درونی محب به محبت، از نگاه محقق نراقی
- ۱۵۱ ۱-۴-۳-۶. درجات محبت، از منظر خواجه عبدالله انصاری
- ۱۵۲ ۱-۴-۳. تقسیم بندی از جهت درجه خلوص
- ۱۵۴ ۱-۴-۴. تقسیمات محبت بر مبنای هدف محب
- ۱۵۵ ۱-۴-۵. تعابیری از درجات عالیّه حب
- ۱۵۵ ۱-۴-۵-۱. تعابیری از درجات عالیّه حب مرتبط با قلب محب
- ۱۵۷ ۱-۴-۵-۲. بهترین و دوست داشتنی ترین محبت ها
- ۱۵۹ ۱-۴-۵-۳. تعابیر دیگری از درجات عالیّه حب
- ۱۶۳ فصل ۲ ارزش و فضیلت دوست داشتن خدا
- ۱۶۳ ۲-۱. تمجید از حب و محبوب
- ۱۶۳ ۲-۱-۱. تمجید از محبوب
- ۱۶۴ ۲-۱-۲. تمجید از حب
- ۱۶۴ ۲-۱-۲-۱. مورد آرزوی پیامبران و امامان (علیهم السّلام) است
- ۱۶۵ ۲-۱-۲-۲. فضل خدا
- ۱۶۶ ۲-۱-۲-۳. ادای حق بندگی
- ۱۶۶ ۲-۱-۲-۴. گرانبهاتر از آنکه با دیگری تعویض شود
- ۱۶۷ ۲-۱-۲-۵. موجب حیرت پیامبران

فهرست تفصیلی ❁ ۱۳

- ۲-۱-۲-۶. فراتر از حد تحمل ملائکه ۱۶۷
- ۲-۱-۲-۷. خُلقِ عظیم، محبت است. ۱۶۸
- ۲-۱-۲-۸. دورترین و نهایی‌ترین مقامات و عالی‌ترین درجه ۱۶۸
- ۲-۲. امر به دوست داشتن ۱۶۹
- ۲-۲-۱. امر و درخواست خدا از بنده ۱۶۹
- ۲-۲-۲. حق است و واجب ۱۷۰
- ۲-۲-۳. امر به امر ۱۷۰
- ۲-۲-۴. دعا و درخواست اولیای دین از خدا (آموزش تلویحی) ۱۷۱
- ۲-۳. فضیلت محب، بیانگر فضیلت و ارزش حب ۱۷۳
- ۲-۳-۱. پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) ۱۷۴
- ۲-۳-۲. حضرت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) و زهرا (سلام‌الله‌علیها) ۱۷۵
- ۲-۳-۳. ائمه معصومین (علیهم‌السلام) ۱۷۶
- ۲-۳-۴. انبیاء و اولیاء (علیه‌السلام) ۱۷۸
- ۲-۳-۴-۱. ابراهیم (علیه‌السلام) ۱۷۸
- ۲-۳-۴-۲. موسی (علیه‌السلام) ۱۷۸
- ۲-۳-۴-۳. شعیب (علیه‌السلام) ۱۷۸
- ۲-۴. اشارات و تعابیری در فضیلت و ارزش محبان و دوستان خدا ۱۷۸
- ۲-۴-۱. ورود اختصاصی به بهشت ۱۷۹
- ۲-۴-۲. دریافت اختصاصی آخرت ۱۷۹
- ۲-۴-۳. امام معصوم (علیه‌السلام) آرزوی ورود به جرگه ایشان را دارد. ۱۷۹
- ۲-۴-۴. دریافت عبارات تحسین‌آمیز "طوبی" و "یح‌یح" (خوشا به حالشان، آفرین) ... ۱۷۹
- ۲-۴-۵. افتخار همراهی و معیت با خدا ۱۸۰
- ۲-۴-۶. مفتخر شدن به لقب "إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ" ۱۸۰
- ۲-۴-۷. استجاب دعا و دفع بلا، به حق محب ۱۸۱
- ۲-۵. ارزش و فضیلت دوست داشتن خدا در مقایسه با ارزشهای معیار ۱۸۱
- ۲-۵-۱. صفت "محبت"، مرجعی برای مقایسه و معیاری برای ارزش‌گذاری ۱۸۲
- ۲-۵-۲. باعظمت‌تر از عرش ۱۸۲
- ۲-۵-۳. گواراترین و لذیذترین و معطرترین نعمت بهشتی ۱۸۳
- ۲-۵-۴. نشأت گرفته از برکت خدا ۱۸۳

- ۱۸۴ ۲-۵-۵. نمایانگر خیرخواهی خدا
- ۱۸۴ ۲-۵-۶. استوارشدن پایه‌های اسلام، بر محبت
- ۱۸۴ ۲-۵-۷. علامت شیعه بودن
- ۱۸۴ ۲-۵-۸. محبت، اصل ایمان
- ۱۸۵ ۲-۵-۹. محبت و دین
- ۱۸۶ ۲-۵-۱۰. محبت و توحید
- ۱۸۶ ۲-۵-۱۱. محبت و عقل
- ۱۸۷ ۲-۵-۱۲. با هیچ چیز عوض نمی‌شود
- ۱۸۷ ۲-۵-۱۳. عبادت عاشقانه، عبادت آزادگان
- ۱۸۷ ۲-۵-۱۴. عبادت عاشقانه، عبادت کریمانه
- ۱۸۸ ۲-۵-۱۵. بهترین راه سلوک و نیل به مقام وصل
- ۱۸۹ ۲-۵-۱۶. حصول بیشترین قرب و نزدیکی از راه محبت
- ۱۹۰ ۲-۵-۱۷. عبادت عاشقانه، برتر از هفتاد سال عبادت غیرعاشقانه
- ۱۹۳ فصل ۳ مقدمات نیل به مقام محبت
- ۱۹۳ ۳-۱. علل پیدایش و جوشش محبت از طرف محب
- ۱۹۴ ۳-۱-۱. عوامل درونی انگیزش محبت
- ۱۹۵ ۳-۱-۱-۱. محبت به خود
- ۱۹۷ ۳-۱-۱-۲. مشاکله
- ۱۹۸ ۳-۱-۱-۳. مناسبت معنویه
- ۱۹۸ ۳-۱-۱-۴. جلب نفع
- ۱۹۹ ۳-۱-۱-۵. فطری بودن حب جمال، عظمت، مجد
- ۲۰۰ ۳-۱-۱-۶. شکر نعمت
- ۲۰۲ ۳-۱-۱-۷. لذت جویی
- ۲۰۳ ۳-۱-۲. عوامل برونی جوشش محبت
- ۲۰۴ ۳-۱-۲-۱. ارشاد الهی
- ۲۰۵ ۳-۱-۲-۲. عنایت و توجه خداوند
- ۲۰۵ ۳-۱-۲-۳. الهام الهی
- ۲۰۶ ۳-۱-۲-۴. برکت الهی
- ۲۰۶ ۳-۱-۲-۵. القاء از طرف خداوند

فهرست تفصیلی ❁ ۱۵

۲۰۶	 تأدیب الهی ۳-۱-۲-۶
۲۰۷	 توفیق الهی ۳-۱-۲-۷
۲۰۷	 راه گشایی توسط خداوند ۳-۱-۲-۸
۲۰۸	 جعل الهی و قراردادن محبت در دل ۳-۱-۲-۹
۲۰۸	 جمع کردن توسط خداوند ۳-۱-۲-۱۰
۲۰۸	 حفاظ الهی ۳-۱-۲-۱۱
۲۰۹	 رزق الهی ۳-۱-۲-۱۲
۲۰۹	 روح و نفخة الهی ۳-۱-۲-۱۳
۲۱۰	 لطف و یاری پروردگار ۳-۱-۲-۱۴
۲۱۰	 فضل و مشیت الهی ۳-۱-۲-۱۵
۲۱۱	 کاشت الهی ۳-۱-۲-۱۶
۲۱۱	 کرامت الهی ۳-۱-۲-۱۷
۲۱۲	 محبت خدا به بنده ۳-۱-۲-۱۸
۲۱۳	 بخشش و جایزه الهی ۳-۱-۲-۱۹
۲۱۳	 تنبیه الهی و بیدار کردن، توسط حضرت حق ۳-۱-۲-۲۰
۲۱۵	 صفات ضروری برای ورود به جرگه محبان ۳-۲
۲۱۷	 معرفت ۳-۲-۱
۲۲۰	 فکر ۳-۲-۱-۱
۲۲۱	 مطالعه ۳-۲-۱-۲
۲۲۱	 همنشینی با علم ۳-۲-۱-۳
۲۲۲	 صفات پایه ۳-۲-۲
۲۲۳	 طهارت قلب ۳-۲-۲-۱
۲۲۳	 ایمان ۳-۲-۲-۲
۲۲۴	 اخلاص ۳-۲-۲-۳
۲۲۴	 قول صادق ۳-۲-۲-۴
۲۲۵	 ذکر خالص ۳-۲-۲-۵
۲۲۶	 تقوی ۳-۲-۲-۶
۲۲۷	 تبعیت و اطاعت از پیامبر (صلی الله علیه و آله) ۳-۲-۲-۷
۲۲۸	 مجاهده با نفس ۳-۲-۲-۸

- ۲۲۸ مخالفت با هوی و هوس. ۳-۲-۲-۹
- ۲۲۹ عمل به افعال مورد رضایت خدا. ۳-۲-۲-۱۰
- ۲۳۰ توبه. ۳-۲-۲-۱۱
- ۲۳۱ طاعات و عبادات. ۳-۲-۳
- ۲۳۱ اجتهاد در عبادت. ۳-۲-۳-۱
- ۲۳۲ اطاعت. ۳-۲-۳-۲
- ۲۳۲ جدّیت در پیمودن مسیر. ۳-۲-۳-۳
- ۲۳۳ انجام واجبات. ۳-۲-۳-۴
- ۲۳۴ مستحبات. ۳-۲-۳-۵
- ۲۳۴ بزرگداشت کتاب الله. ۳-۲-۳-۶
- ۲۳۵ ذکر دائم. ۳-۲-۳-۷
- ۲۳۷ تسبیح دائم. ۳-۲-۳-۸
- ۲۳۸ نماز. ۳-۲-۳-۹
- ۲۳۹ دعا و مناجات. ۳-۲-۳-۱۰
- ۲۴۰ تردّد فراوان به مسجد. ۳-۲-۳-۱۱
- ۲۴۰ حالات محبّ نسبت به محبوب. ۳-۲-۴
- ۲۴۱ خوف از عذاب و رغبت به ثواب. ۳-۲-۴-۱
- ۲۴۲ رجاء. ۳-۲-۴-۲
- ۲۴۳ توکل. ۳-۲-۴-۳
- ۲۴۴ حسن ظنّ، "هرچه از دوست می‌رسد نیکوست". ۳-۲-۴-۴
- ۲۴۴ محبوب کردن خدا نزد بندگان. ۳-۲-۴-۵
- ۲۴۵ زهد و ساده‌زیستی. ۳-۲-۵
- ۲۴۵ زهد. ۳-۲-۵-۱
- ۲۴۶ چله‌نشینی. ۳-۲-۵-۲
- ۲۴۷ سکوت. ۳-۲-۵-۳
- ۲۴۸ خوراک و پوشاک حداقلی. ۳-۲-۵-۴
- ۲۴۸ سجده طولانی. ۳-۲-۵-۵
- ۲۴۹ گریه فراوان و خنده اندک. ۳-۲-۵-۶
- ۲۴۹ رابطه با پیامبران و امامان (علیهم‌السلام) و دانشمندان و سایر محبّان. ۳-۲-۶

فهرست تفصیلی ❁ ۱۷

۳-۲-۶-۱. شنیدن، حفظ پیام و عمل به سفارشات	۲۵۰
پیامبران و امامان (علیهم السلام).....	۲۵۰
۳-۲-۶-۲. همنشینی و دوست داشتن دانشمندان و محبانِ پروردگار.....	۲۵۰
۳-۲-۷. رفتار با سایر هموعان.....	۲۵۱
۳-۲-۷-۱. شناخت حقوق برادران دینی.....	۲۵۱
۳-۲-۷-۲. تواضع.....	۲۵۲
۳-۲-۷-۳. یادآوری نعمات خداوند نزد بندگان.....	۲۵۲
۳-۲-۷-۴. صداقت در کلام و وعده.....	۲۵۳
۳-۲-۷-۵. وفای به عهد.....	۲۵۳
۳-۲-۷-۶. محبت و خیرخواهی نسبت به همهٔ مردم حتی به بدکاران.....	۲۵۳
۳-۲-۷-۷. صدقه و صلهٔ رحم.....	۲۵۴
۳-۲-۷-۸. همنشینی با فقرا و محبت به ایشان.....	۲۵۴
۳-۲-۸. هر عملی که منجر به بروز و رشد محبت شود.....	۲۵۴
۳-۳. مهم‌ترین صفات، کوتاهترین راه.....	۲۵۷
۳-۳-۱. فرائض (سریع‌ترین مرکب، برای طیِّ مسیر).....	۲۵۷
۳-۳-۲. نوافل (طیِّ کردنِ بخش‌هایی که با فرائض،	
پیمودنی نیست. یا جبران و ترمیمِ واجباتی که کامل آدانشده باشد).....	۲۵۹
۳-۴. دفع موانع.....	۲۶۰
۳-۴-۱. دنیا.....	۲۶۰
۳-۴-۲. غیر خدا.....	۲۶۶
۳-۴-۳. هوای نفس.....	۲۶۷
۳-۴-۴. عالمِ شیفتهٔ دنیا.....	۲۶۸
۳-۴-۵. دنیا دوستان و اهل معصیت.....	۲۶۹
۳-۴-۶. نسیان.....	۲۶۹
فصل ۴ حفظ و تقویت محبت.....	۲۷۳
امام، مظهر حفظ و ثبات در محبت.....	۲۷۳
۴-۱. عوامل حفظ و تقویت.....	۲۷۴
۴-۱-۱. نیت الهی.....	۲۷۴
۴-۱-۲. شناخت، نسبت به محبوب.....	۲۷۵

- ۴-۱-۳. تبعیت از روش پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اولیاء ۲۷۷
- ۴-۱-۴. قطع دلبستگی‌های دنیوی و بیرون کردن غیر خدا از قلب ۲۷۷
- ۴-۱-۵. فکر و اندیشه در پاک کردن قلب از محبت غیر ۲۷۸
- ۴-۱-۶. ذکر ۲۷۸
- ۴-۱-۷. مناجات در خلوت، درخواست خاضعانه
- از محبوب برای حفظ و تقویت محبت ۲۷۹
- ۴-۲. عوامل مخرب و تضعیف کننده ۲۷۹
- ۴-۲-۱. عصبیان و نافرمانی ۲۷۹
- ۴-۲-۲. دوستی دنیا ۲۷۹
- ۴-۲-۳. ولایت غیر اهل بیت (علیهم السلام) ۲۸۰
- فصل ۵ ۲۸۱
- پی آمدها و ثمرات محبت ۲۸۱
- ۵-۱. عواقب و ثمرات دنیوی ۲۸۲
- ۵-۱-۱. ملایمات ۲۸۲
- ۵-۱-۱-۱. کامل شدن خیرهای دنیوی ۲۸۲
- ۵-۱-۱-۲. مال و ملک و مُلک ۲۸۳
- ۵-۱-۱-۳. کفایت امورات توسط خدا ۲۸۳
- ۵-۱-۱-۴. دفع بلا از دیگران ۲۸۴
- ۵-۱-۱-۵. اجابت دعای دیگران به حرمت او ۲۸۴
- ۵-۱-۱-۶. محبوبیت نزد دیگران ۲۸۵
- ۵-۱-۱-۷. قطع نیازهای دنیوی ۲۸۶
- ۵-۱-۲. ناملایمات ۲۸۶
- ۵-۱-۲-۱. بلا ۲۸۷
- ۵-۱-۲-۲. ناگوار ۲۸۷
- ۵-۱-۲-۳. رنج ۲۸۷
- ۵-۱-۲-۴. فراق ۲۸۸
- ۵-۱-۲-۵. سختی ۲۸۸
- ۵-۲. پی آمدهای معنوی ۲۹۰
- ۵-۲-۱. مابین محب و محبوب ۲۹۰

فهرست تفصیلی ❁ ۱۹

۲۹۰	 ۵-۲-۱-۱. قرب
۲۹۲	 الف. بهترین وسیله برای تقرّب
۲۹۲	 ب. وصول به روح قرب
۲۹۳	 ج. قریبی بدون جدائی
۲۹۳	 د. وسیله برای تقرّب دیگران
۲۹۴	 ۵-۲-۱-۲. محبوب خدا شدن
۲۹۶	 ۵-۲-۱-۳. رضایت خدا
۲۹۷	 ۵-۲-۱-۴. قبول شدن نزد خدا
۲۹۷	 ۵-۲-۱-۵. شفاعت محبت‌بینی به بنده خدا
۲۹۸	 ۵-۲-۱-۶. درخواست دیدار از طرف خدا
۲۹۹	 ۵-۲-۱-۷. رو کردن خدا با وجه خود
۳۰۰	 ۵-۲-۱-۸. مناجات و رازگوئی خداوند
۳۰۱	 ۵-۲-۱-۹. گفتگوی بی‌واسطه
۳۰۱	 ۵-۲-۱-۱۰. لطف الهی
۳۰۲	 ۵-۲-۱-۱۱. کرامت و تکریم و إعطای امانت از طرف پروردگار
۳۰۲	 ۵-۲-۱-۱۲. عفو و رحمت الهی
۳۰۳	 ۵-۲-۱-۱۳. قرار گرفتن در پناه الهی
۳۰۳	 ۵-۲-۱-۱۴. گرفتن امان‌نامه
۳۰۴	 ۵-۲-۱-۱۵. چشیدن شیرینی انس از دست خداوند
۳۰۴	 ۵-۲-۱-۱۶. قرار گرفتن در دایره دعای ائمه (علیهم السلام)
۳۰۵	 ۵-۲-۱-۱۷. عامل تقرّب، اجابت دعا و دفع بلای دیگران
۳۰۵	 ۵-۲-۱-۱۸. ارسال بهترین بندگان برای خدمتگزاری محبت
۳۰۷	 ۵-۲-۲. تفاوت‌های محسوس، برای محبّ
۳۰۷	 ۵-۲-۲-۱. درک و فهم قرار گرفتن محبت در دل
۳۰۷	 ۵-۲-۲-۲. عدم احساس غربت
۳۰۸	 ۵-۲-۲-۳. عدم رضایت به تعویض محبت با غیر آن
	 ۵-۲-۲-۴. آگاهی از اینکه استجابات و لئیک خدا،
۳۰۸	 مهمّ است نه دریافت حاجت
۳۱۰	 ۵-۲-۲-۵. گوارا شدن کلام محبوب

- ۳۱۱ ۵-۲-۲-۶. شیرین شدن ذکر محبوب در کام
- ۳۱۱ ۵-۲-۲-۷. عدم توجه به غیر خدا
- ۳۱۲ ۵-۲-۲-۸. رفع خوف و حزن
- ۳۱۳ ۵-۲-۲-۹. قطع صحبت و مجالست
- ۳۱۳ ۵-۲-۲-۱۰. سرکوب شدن شیطان
- ۳۱۴ ۵-۲-۲-۱۱. وجود مانع برای عصیان و نافرمانی
- ۳۱۵ ۵-۲-۳. پی آمدهایی برای قلب محب
- ۳۱۵ ۵-۲-۳-۱. نورانی شدن قلب
- ۳۱۶ ۵-۲-۳-۲. بیناشدن قلب با دریافت نور الهی در قلب
- ۳۱۶ ۵-۲-۳-۳. باز شدن چشم دل
- ۳۱۷ ۵-۲-۳-۴. دیدن پروردگار در قلب
- ۳۱۸ ۵-۲-۳-۵. افزایش ظرفیت قلب (سعه صدر)
- ۳۱۹ ۵-۲-۳-۶. انتقال بینایی از چشم به دل
- ۳۱۹ ۵-۲-۳-۷. بازماندن دروازه های قلب
- ۳۲۰ ۵-۲-۴. افزایش ایمان، علم، آگاهی و باز شدن دریچه های جدید
- ۳۲۱ ۵-۲-۴-۱. رسیدن به منزلت کبری
- ۳۲۲ ۵-۲-۴-۲. رسیدن به ایمان خالص و ناب
- ۳۲۲ ۵-۲-۴-۳. معرفت
- ۳۲۲ الف. آگاهی به اسرار
- ۳۲۳ ب. آگاهی به طبقات هفت گانه
- ۳۲۳ ج. آگاهی به خواص
- ۳۲۳ ۵-۲-۴-۴. قرار گرفتن در زمره اهل فایده
- ۵-۲-۴-۵. به ارث بردن علم و حکمت نه
- ۳۲۴ از راهی که عالمان و حکیمان پیموده اند
- ۳۲۴ ۵-۲-۴-۶. به ارث بردن صدق نه از راهی که صدیقین پیموده اند
- ۳۲۵ ۵-۲-۴-۷. ذکاوت و تیرفهمی
- ۳۲۵ ۵-۲-۴-۸. مکاشفه
- ۳۲۵ الف. شنیدن کلام الهی و کلام ملائک
- ۳۲۶ ب. کشف و شهود
- ۳۲۶ ج. باخبر شدن از خدا

فهرست تفصیلی ❁ ۲۱

۳۲۷	د. مشاهده بهشت و جهنم.....
۳۲۷	ه. مشاهده عقوبت گناهان به شکل تمثیل یافته.....
۳۲۸	و. آگاهی به قیامت.....
۳۲۸	۵-۳. پی آمدهای اخروی.....
۳۲۹	۵-۳-۱. رهایی از سختی مرگ و تاریکی قبر، و برطرف شدن هول قیامت.....
۳۲۹	۵-۳-۲. دریافت نامه عمل به دست راست.....
۳۲۹	۵-۳-۳. سنگین شدن میزان اعمال.....
۳۳۰	۵-۳-۴. شفاعت و میانجیگری برای دیگران.....
۳۳۰	۵-۳-۵. دریافت خیر آخرت.....
۳۳۱	۵-۳-۶. ملک و مُلک.....
۳۳۱	۵-۳-۷. بهشت.....
۳۳۲	۵-۳-۸. مغفرت.....
۳۳۳	۵-۳-۹. عفو.....
۳۳۳	۵-۳-۱۰. امان.....
۳۳۳	۵-۳-۱۱. جوار و پناه.....
۳۳۳	۵-۳-۱۲. دوری از خوف و حزن.....
۳۳۴	۵-۳-۱۳. دوری از عذاب.....
۳۳۴	۵-۳-۱۴. تکفیر و پاک شدن گناهان.....
۳۳۵	۵-۳-۱۵. رضایت پروردگار.....
۳۳۶	۵-۳-۱۶. زیارت خدا.....
۳۳۶	۵-۳-۱۷. همراهی و معیت با خدا.....
۳۳۷	۵-۴. صفات مولود محبت.....
۳۳۹	۵-۴-۱. قرار گرفتن میل و اراده محب در جهت اراده خالق.....
۳۴۰	۵-۴-۲. عدم تمایل به دنیا و حتی نعمتهای آخرت.....
۳۴۱	۵-۴-۳. قطع وسوسه ها.....
۳۴۱	۵-۴-۴. عدم اشتغال به غیر از خدا.....
۳۴۲	۵-۴-۵. ترجیح محبوب و میل او بر غیر.....
۳۴۳	۵-۴-۶. کنار گذاشتن هر ذکری جز ذکر او.....
۳۴۳	۵-۴-۷. مقام صبر.....
۳۴۴	۵-۴-۸. مقام رضا.....

۳۴۴	 ۵-۴-۹. عبادت و اطاعت
۳۴۵	 ۵-۴-۱۰. ترک معصیت
۳۴۵	 ۵-۴-۱۱. تبعیت از پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ائمه (علیهم السلام)
۳۴۶	 ۵-۴-۱۲. دعا و مناجات
۳۴۶	 ۵-۴-۱۳. گریه
۳۴۷	 ۵-۴-۱۴. دوستی پیامبر (صلی الله علیه و آله)
۳۴۷	 ۵-۴-۱۵. دوست داشتن اهل بیت (علیهم السلام)
۳۴۷	 ۵-۴-۱۶. دوست داشتن شیعه علی (علیه السلام)
۳۴۸	 ۵-۴-۱۷. دوست داشتن قرآن و مسجد
۳۴۸	 ۵-۴-۱۸. عفو و گذشت نسبت به بندگان خدا
	 ۵-۴-۱۹. علاقمندی به سعادت همگان، دعوت
۳۴۹	 به عبادت عاشقانه با هدف افزودن بر عاشقان خدا
۳۵۰	 ۵-۴-۲۰. صدق و صفا و یکرنگی
۳۵۰	 ۵-۴-۲۱. بذل مال و جان بر شنیدن نام دوست
۳۵۱	 ۵-۴-۲۲. شیرین شدن یاد دوست در کام
۳۵۱	 ۵-۴-۲۳. لذت بخش شدن خدمت
۳۵۱	 ۵-۴-۲۴. اعلام دوستی خدا به دیگران
۳۵۲	 ۵-۴-۲۵. رو کردن به جانب خدا
۳۵۲	 ۵-۴-۲۶. عدم کراهت از مرگ، تقاضای لقاء و دیدار
۳۵۳	 ۵-۴-۲۷. شوق
۳۵۴	 ۵-۴-۲۸. حیا
۳۵۴	 ۵-۴-۲۹. تعظیم، هیبت، و خوف
۳۵۵	 ۵-۴-۳۰. دیدن پروردگار در قلب
۳۵۵	 ۵-۴-۳۱. انس
۳۵۷	 ۵-۴-۳۲. پاره پاره شدن (تحمل نکردن فراق و دوری)
۳۵۷	 ۵-۴-۳۳. فناء
۳۵۸	 ۵-۵. هدف از دوست داشتن خدا
۳۵۸	 ۵-۵-۱. قرب
۳۵۹	 ۵-۵-۲. رضایت پروردگار
۳۶۱	 فهرست منابع
۳۶۷	 نمایه

مقدمه

عاشق شو ار نه روزی کار جهان سرآید
ناخوانده نقشِ مقصود از کارگاه هستی
(حافظ)

عشق چیست و حافظ ما را دعوت می‌کند عاشق چه کسی بشویم؟
ممکن است بی‌تأمل بگوییم، عشق، همان محبت شدید، و محبت،
همان علاقه و دوست داشتن است!

اما دوست داشتن که ساده‌ترین این معانی است، چیست؟
شاید بگویید این که سؤال ندارد و خیلی روشن است! دوست داشتن
یعنی یعنی چه؟!

مثلاً اینکه خیلی هم ساده نیست. خوب شاید بتوان گفت: دوست
داشتن یعنی: “میل داشته باشیم نزدیک آنکه دوستش داریم برویم، یا او
نزد ما بیاید”^۱ و شاید بتوان گفت: دوست داشتن، یعنی اینکه: “میل

۱. امالی صدوق ص: ۱۶۴، امیرالمؤمنین (علیه‌السلام): إِنَّ الْحَبِيبَ يُحِبُّ لِقَاءَ حَبِيبِهِ. عاشق،
دوست دارد به دیدارِ معشوق برسد.

داشته باشیم آن مورد دوست داشتنی، به ما تعلق پیدا کند.^۱ یا اینکه: “ما متعلق به او شویم.”^۲ و این معنا، با واژه علاقه، که در زبان فارسی، مترادف دوست داشتن به کار می‌رود، هم ریشه و هم خانواده و بسیار نزدیک است.

دوست داشتن یک سبب، یعنی اینکه: مایل باشیم این سبب در جایی باشد که ما بتوانیم آن را بینیم، کمی نزدیک‌تر، تا بتوانیم بوی آن را حس کنیم، باز هم نزدیک‌تر، تا بتوانیم آن را میل کنیم. یعنی آن قدر به ما نزدیک بشود که وجود آن با ما عجین شده و جزئی از وجود ما بشود.

اما دوست داشتن دریا این چنین نیست، مائیم که خودمان را به آن نزدیک می‌کنیم، می‌رویم نزدیک و نزدیک‌تر، تا بتوانیم آن را بینیم، حالا کمی نزدیک‌تر، بتوانیم صدایش را بشنویم، باز هم نزدیک‌تر، تا آنجا که بتوانیم بوی آن را حس، و با پوست خود، آن را لمس کنیم. و باز هم نزدیک‌تر، بتوانیم با تمام وجود، خود را در آن رها کنیم و او ما را در آغوش بگیرد. در فرض اول، محبوب را به خودمان نزدیک می‌کنیم، و در فرض دوم خود را به محبوب، ولی وجه مشترک هر دو، نزدیک شدن است.

حال دوست داشتن یک انسان، چگونه به نمایش درمی‌آید؟
کودکان خردسال، در خانواده‌ها محبوب همه هستند، بعضی‌ها به نزد آن‌ها می‌روند، و بعضی وقت‌ها از آن‌ها درخواست می‌شود که در آغوش

۱. دوستی در قرآن و حدیث ص: ۲۸۴ به نقل از ارشاد القلوب، امیرالمؤمنین (علیه السلام): إِنَّ اللَّهَ أَوْحَى: يَا مُوسَى ... أَنَا خَاصَّةٌ لِلْمُحِبِّينَ، ای موسی ... من متعلق به دوستدارانم هستم.

۲. دوستی در قرآن و حدیث ص: ۲۸۲ به نقل از شرح الأسماء الحسنی، الحدیث القدسی، یَابْنَ آدَمَ خَلَقْتُ الْأَشْيَاءَ لِأَجْلِكَ وَخَلَقْتُكَ لِأَجْلِي، ای انسان همه چیز را برای تو آفریدم و تو را برای خودم.

ما بیایند، همه سعی می‌کنند دوست داشتن این کودکان را در خوشحال کردنشان نشان بدهند، تمایل دارند رضایت این عزیزان را جلب کنند؛ و مهم‌تر از آن، سعی می‌کنند شرایطی فراهم کنند که ناراحتی‌های احتمالی آن‌ها در آینده نزدیک و دور، کم‌تر باشد، مثلاً واکسن‌های آن‌ها را به موقع می‌زنند که خدای ناکرده در بزرگسالی دچار بعضی بیماری‌ها نشوند و در زندگی کم‌تر دچار آسیب و رنج گردند، تا بتوانند از مزایای حیات، بیشتر بهره ببرند، سعی می‌کنند برای ایشان، شرایط تحصیلی مناسب، فراهم کنند که در دوران بلوغ و ورود به اجتماع، بتوانند موقعیت مناسب‌تری کسب کرده، زندگی بهتری داشته باشند. تلاش می‌شود آن‌ها را با صفات و اخلاقیاتی آشنا کنند که در زندگی اجتماعیشان مفید بوده و به درد دیگران بخورند، به‌عنوان یک انسان خوب شناخته شوند. و در نهایت با خصوصیتی همراه باشند که بتوانند آن‌ها را به خدا و به همه خوبی‌های عالم، نزدیک و نزدیک‌تر کند. حالا دوست داشتن یک انسانی که از ما فاصله زمانی و مکانی دارد چگونه متصور می‌شود؟

کسی را که سالهاست زندگی دنیا را ترک کرده و دیگر روی این کره خاکی نیست، چگونه می‌توان دوست داشت؟ مثلاً یک پدر بزرگ از دنیا رفته را می‌توان با این تعریف دوست داشت؟ آیا می‌توانیم دانشمندی را که سال‌ها و بلکه قرن‌ها پیش، از دنیا رفته و ما همین امروز از ثمره تلاش‌های او بهره می‌بریم، دوست نداشته باشیم؟ ولی اگر دوستش داریم این دوست داشتن یعنی چه؟ و چه بروز و ظهوری دارد؟ فقط همین که می‌گوییم دوستش داریم، کافی است؟! می‌گوییم دوستش داریم، چون اگر بگوییم دوستش نداریم متهم به بی‌معرفتی و ناسپاسی می‌شویم. ولی واقعاً شما فردی را که چند صد سال پیش زندگی کرده است چگونه می‌توانید دوست داشته باشید؟ کمی فکر کنید!

شما مخترع برق یا کاشف پنی‌سیلین را دوست دارید؟ همین امروز و دیروز شما یا بعضی از کسانی که دوستشان دارید از ثمرهٔ تلاش‌های این دو بزرگوار بهره‌مند شده‌اند و اگر آن‌ها عمرشان را وقف اختراع‌ها و اکتشاف‌هایشان نمی‌کردند شاید زندگی ما کمی سخت‌تر و بهره‌ما از زندگی کم‌تر می‌بود. در مفید بودن ایشان شکّی نیست، ولی آیا ما واقعاً آن‌ها را دوست داریم؟ کمی تأمل!!

دوستشان داریم یعنی چه؟ یعنی میل داریم چه اتفاقی بیافتد؟ می‌خواهید به ایشان نزدیک شوید؟ یعنی می‌خواهید بمیرید؟ بر فرض هم که بمیریم، از کجا معلوم به آن‌ها نزدیک شویم؟ می‌خواهید آن‌ها به شما نزدیک بشوند؟! یعنی میل دارید جنازهٔ ایشان را - البته اگر چیزی از آن مانده باشد! - از قبر بیرون بیاورند و در محلّ زندگی حضرتعالی بگذارند، تا نزدیک ایشان زندگی کنید؟! البته که نه!! دوست دارید آن‌ها شاد باشند و لبخند بزنند؟! مثلاً اینکه کمی مشکل شد! بالاخره دوست داشتن امثال ادیسون و ابن‌سینا یعنی چه؟ شاید هم بگویید: دوست داشتن، در مرزهای همین دنیا متوقّف می‌شود، و از نظر زمان و مکان محدود به مرزهای محسوسات است.

ولی بالاخره مسلمانان ادّعا می‌کنند پیامبرشان را دوست دارند و پیروان ادیان دیگر نیز به هم چنین، مثلاً از مسیحیان کسی منکر دوست داشتن حضرت مریم (سلام الله علیها) و حضرت عیسی (علیه السلام) نیست، و مسلمانان و مسیحیان سالروز میلاد این بزرگواران را جشن می‌گیرند. حتماً ایشان را دوست دارند که جشن می‌گیرند. ولی آیا می‌توانیم بگوییم دوستشان دارند یعنی چه؟ دوست دارند تا چه اتفاقی بیافتد؟ آیا فقط در لفظ می‌گوییم دوستشان داریم یا اتفاق‌های دیگری هم در وجودمان می‌افتد؟ آیا می‌توانیم آن‌ها را بازگو کنیم؟ فکر می‌کنم جواب دادن خیلی آسان نباشد.

اجازه دهید کار را کمی مشکل‌تر کنیم!! آیا خدا را دوست دارید؟ چه کسی را؟ خدا را، همان "الله" همان "God" همان "رب العالمین" و همان "أول الأولین و آخر الآخِرین". خلاصه همان کسی که هر که هستید معتقدید، منشأ این خلقت اوست؛ آیا او را دوست دارید؟

نترسید، اگر در درونتان می‌خواهید بگویید نه، واهمه نداشته باشید. کسی نیست شمارا متهم به کفر و زندقه و بی‌معرفتی کند، شما باید وجدانتان، شما باید و خودتان، آیا خدا را دوست دارید؟ اصلاً می‌شود خدا را دوست داشت؟ فکر نکنید اگر نمی‌توانید صریحاً پاسخ مثبت بدهید، حتماً کمبود آشکار و فاحشی دارید، نه! در برخی از تفاسیر و ترجمه‌های قرآن و حدیث، بعضی از مترجمین و مفسرین هر جا به دوست داشتن، از طرف خدا، رسیده‌اند، آن را "پاداش دادن"، و هر جا به دوست داشتن خدا از طرف بنده، رسیده‌اند، آن را "اطاعت"، معنا کرده‌اند. البته ممکن است راه محبت از اطاعت بگذرد ولی مطمئناً محبت، فقط اطاعت نیست. و چه بسا افراد مطیعی که اصلاً نتوانند درک کنند می‌شود خدا را دوست داشت. چرا که در فرهنگ دینی برگرفته از آیات و روایات، خیلی صریح و روشن، تقسیم‌بندی شده‌است که، بندگان یا از ترس جهنم عبادت می‌کنند، یا به‌خاطر رسیدن به بهشت و نعمت‌های آن، و یا از روی عشق و محبت. این تقسیم‌بندی یعنی اینکه، می‌شود خدا را اطاعت کرد ولی عاشق او نبود، یعنی می‌شود عبادت شما از دسته سوم نباشد. ولی به‌هر صورت عبادت محسوب می‌شود. ولی وقتی صحبت از درجه‌عالی عبادت می‌شود که عبادت آزادگان و یا افضل عبادات، نامیده می‌شود، فقط عبادت عاشقانه، مورد نظر است و بس. یعنی اینکه از عاشق بودن خودتان، خیلی تعجب نکنید. بسیاری از انسان‌های

دیگر هم عاشق نیستند و چه بسا اصلاً منکر امکان دوست داشتن خدا باشند، ولی این کتاب می‌خواهد شما را به این افضل عبادات یا بهترین نوع عبادت دعوت کند، به عبادت عاشقانه^۱. عبادتی که یک پر خردل از آن از هفتاد سال عبادت غیر عاشقانه، بهتر و برتر است.

ما، در دوست داشتن پدر بزرگ تازه از دنیا رفته، دوست داشتن آن مخترع و کاشف و دانشمندی که چند قرن پیش زندگی می‌کرده، به تفاهم روشنی نرسیدیم. هر چند جرأت نکردیم بگوییم حضرت محمد (صلی الله علیه وآله) و یا حضرت مسیح (علیه السلام) را دوست نداریم، ولی نتوانستیم بگوییم دوستشان داریم یعنی چه؟ با اینکه حضرت محمد (صلی الله علیه وآله) و یا حضرت مسیح (علیه السلام)، شکلی، شمایل، تاریخی، حضوری، و تناسبی با ما داشته‌اند، حداقل از نظر ظاهر، مثل ما بوده‌اند، روی دویا راه می‌رفتند، دو چشم داشته‌اند، و با زبانی مثل ما حرف می‌زده‌اند، با این همه، چون الآن در میان ما نیستند نمی‌توانیم نحوه دوست داشتنشان را بیان کنیم، نه اینکه دوستشان نداریم، البته

۱. الکافی ج: ۲ ص: ۱۷۰ الامام صادق (علیه السلام)، إِنَّ الْعِبَادَ ثَلَاثَةٌ قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَوْفًا فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ وَقَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى طَلَبَ الثَّوَابِ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَجْرَاءِ وَقَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ حُبًّا لَهُ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ وَهِيَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ. بندگان سه گونه‌اند: گروهی که خدا را از روی ترس می‌پرستند که این پرستش بردگان و نوکر مآبانه است، و گروهی خدای را به‌خاطر دستیابی به پاداش می‌پرستند که این پرستش مزدوران و مزد بگیران است، و گروهی خداوند را بدین علت عبادت و اطاعت می‌کنند که به او عشق می‌ورزند و او را دوست دارند که این عبادت آزادگان است و این برترین نوع عبادت می‌باشد.

۲. شرح نهج البلاغه ج: ۱۱ ص: ۸۰، مِثْقَالَ خَرْدَلَةٍ مِنَ الْحُبِّ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ عِبَادَةِ سَبْعِينَ سَنَةً بِلَا حُبٍّ.

که دوستشان داریم ولی نمی‌توانیم به راحتی این دوست داشتن و آثار آن را، حتی برای خودمان، بیان کنیم.

ولی مثلاً اینکه تعریف و بیان دوست داشتن خدا، از این هم سخت‌تر است! آخر چیزی را که نه جسم است که او را ببینم، نه خوردنی است که آن را بخورم، نه هم‌جنس ماست که در آغوشش بگیرم، چگونه می‌توانم دوستش داشته باشم؟! اصلاً دوستش داشته باشم یعنی چه کار کنم؟! کمی، بلکه بیشتر از کمی فکر کنید، آیا خدا را دوست دارید؟ آیا اصلاً می‌شود خدا را دوست داشت؟ این دوست داشتن، اگر شدنی باشد یعنی چه؟ بیایید با هم سفری کوتاه ولی سرنوشت‌ساز را آغاز کنیم.

بررسی کنیم اصلاً احتیاجی به دوست داشتن خدا هست که به خودمان زحمت بدهیم این راه را طی کنیم؟

برویم ببینیم یک وجود نادیدنی، ناشنیدنی و ناچشیدنی را چه‌طور می‌شود دوست داشت؟ و این دوست داشتن را چگونه می‌توان بیان کرد؟ حداقل برای خودمان این محبت را چگونه بازگو کنیم تا قانع شویم و قلبمان آرام بگیرد؟

ممکن است بعضی از خوانندگان عزیز ما، بر نگارنده خُرده بگیرند که تو، بنا را بر این گذاشته‌ای که؛ ما خدا را دوست نداریم یا اگر هم دوست داریم نمی‌دانیم به چه‌نحو آن را برای خود یا دیگران بیان کنیم، در صورتی که من خواننده، در جواب همان سؤال اول، پاسخ دادم: “البته که خدا را دوست دارم، البته که به خدا علاقمند هستم، صد البته که مایلم به او نزدیک بشوم و ...”.

پس لازم نیست من کتاب شمارا بخوانم و لازم نیست همسفر شما بشوم، کتاب شما به درد آدم‌های خدانشناس و بی‌محبت به خدا می‌خورد و راه من از راه شما جداست.

خطاب نویسنده به تو خواننده عزیز که فکر می‌کنی - و ان شاء الله

تصورت، مطابق واقع هم هست - که خدا را دوست داری، این است که: با مطالعه فصل اول، دوست داشتن خودتان را با مشخصاتی که ما برای دوست داشتن خدا یافته‌ایم و بیان می‌کنیم، مقایسه کنید، شاید لازم دانستید نایافته‌های ما را تذکر دهید. اما پیشنهاد می‌کنم از فصل سوم به بعد را حتماً مطالعه کنید و دقت کنید ببینید، دوست داشتن خدا، چه علامات، نشانه‌ها و پی‌آمدهایی دارد؟ و دوست داشتن خودتان را با آن، محک بزنید و ببینید کدام‌یک از آثار و علائم دوست داشتن خدا، در شما و اعمالتان ظاهر شده؟ و در پی آن، یا مطمئن می‌شوید که واقعاً خدا را دوست دارید، و یا به این نتیجه می‌رسید که فکر می‌کردید خدا را دوست دارید! . به‌هرصورت اگر صریحاً نمی‌توانید بگویید خدا را دوست دارم، و یا نمی‌توانید به نحو روشن، دوست داشتنان را توضیح بدهید، بهتر است که از فصل اول با ما همراه شوید.

آیا می‌دانید خدا چیست یا کیست؟

وجود دانا و توانائی که با یک اشاره، میلیاردها سیّاره و میلیونها نوع مخلوق را خلق کرده، که در یکی از آن میلیاردها سیّاره، من و تو، یکی از آن میلیون‌ها موجود هستیم. این وجود توانا و دانا، این وجودی که همه‌جا هست، این وجودی که از هر چیزی به من و تو نزدیک‌تر است، با صدای رسا و با قسم به ما اعلام می‌کند: “دوستان دارم”، و از ما هم می‌خواهد که: “دوستم بدارید”. دوستان دارد چون خیر و صلاح ما را

۱. دوستی در قرآن و حدیث ص: ۲۹۶، ح: ۹۳۳، به نقل از المواعظ العبدیه ص: ۴۲۰، الامام علی (علیه‌السلام): اخْتَرْتُ مِنَ التَّوْرَةِ اَثْنَيْ عَشَرَ آيَةً فَفَقَلْتُهَا إِلَى الْعَرَبِيَّةِ وَأَنَا أَنْظُرُ إِلَيْهَا فِي كُلِّ يَوْمٍ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ...الرَّابِعَةُ: يَا بَنِي آدَمَ إِنِّي أَحْبَبْتُكَ فَأَنْتَ أَيْضاً أَحْبَبْنِي حَضَرَت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام): از تورات دوازده جمله انتخاب کرده‌ام که آن‌ها را به عربی برگردانده‌ام و هر روز سه بار این جملات را مرور می‌کنم. جمله چهارم این چنین است که خداوند می‌فرماید: ای بنی آدم من شما را دوست دارم، شما هم مرا دوست داشته باشید.

می‌خواهد، خوشحالی و سعادت ما را خواهان است. و می‌خواهد که دوستش داشته باشیم، چون بازهم خیر و صلاح و شادمانی و سعادت ما را می‌خواهد، چون می‌داند که خیر و صلاح ما در این مسیر است.

تقاضا می‌کنم به روخوانی کلمات بسنده نکنید، مطالعه این کتاب اگر با فکر و تأمل همراه، و به عمل منجر بشود، مسأله بسیار مهمی از زندگی را پیش روی شما قرار می‌دهد. چرا که اگر بتوانیم در طی این مسیر، وجدان کنیم که خدا دوستان دارد، و بتوانیم احساس کنیم که ما هم او را دوست داریم، نه تنها راه خوشبختی و سعادت و مسیر منطبق بر هدف خلقت را یافته‌ایم، بلکه به لطف خدا آن را گام به گام نیز خواهیم پیمود. در فرمایش صریح امامان ما آمده است: «دین همان دوست داشتن است و دوست داشتن، همان دین». یعنی راه محبت، عین راه دین است، همه دین، همین محبت است و بس، تاحدی که با صراحت و تعجب فرموده‌اند: «هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ»، اصلاً مگر دین چیزی جز محبت هم هست؟ باور کنید طی کردن بخش عمده مسیر خوشبختی و کمال و سعادت، ارزش چند ساعت تأمل و مطالعه را دارد.

دوباره به سؤال اصلی برگردیم، دوست داشتن خدا یعنی چه؟ گفتیم که یکی از وجوه مشترک معانی دوست داشتن، «نزدیک شدن» است.^۲ البته نزدیک شدنی همراه با لذت، شغف و رضایت.

۱. نورالتقلین ج: ۵ ص: ۲۸۵، الباقر(علیه السلام): الدِّينُ هُوَ الْحُبُّ وَ الْحُبُّ هُوَ الدِّينُ دین همان طریق محبت است و طریق محبت همان دین.

۲. المحجة البيضاء ج: ۸ ص: ۶، عیسی (علیه السلام): به سه نفر برخورد کرد که بر اثر عبادت اندامشان لاغر و رنگشان دگرگون گشته بود، به آن که از ترس چنان شده بود وعده داد که آنچه از عذاب که از آن می‌ترسد گرفتارش نشود و به آن که از شوق ثواب و پاداش چنان شده بود وعده داد که امید است به آنچه می‌خواهی برسی و اما به سومی که از سر عشق، چنان شده بود خطاب کرد که توئی که نزدیک شده‌ای و به درجه قرب خواهی رسید.

پس دوست داشتن، نزدیک شدن^۱ یا حداقل میل و خواست به نزدیک شدن است، که البته این امر، هم باید ارادی بوده و هم اینکه نمی‌تواند و نباید از شیرینی، لذت، شادی و شغف خالی باشد که درغیراین‌صورت، محبت نیست، و باید نام دیگری بر آن نهاد.

در کتب لغت و اخلاق، محبت را یک حالت قلبی می‌دانند، یک میل^۲، یک شهوت^۳ «البته شهوت به معنی اشتها و خواستن»^۴ در لایه‌لای احادیثی که حاوی مطالبی دربارهٔ دوست داشتن است، تقریباً همه‌جا دوست داشتن را با کشش و جذب^۵، با شادی و شغف^۶ با سرور و ابتهاج^۷، با شیرینی^۸ و لذت^۹ همراه می‌دانند. یعنی دوست داشتن، یک میل قلبی

۱. بحارالانوار ج: ۲۷ ص: ۹۱، الکاظم (علیه‌السلام): أَفْضَلُ مَا يَتَقَرَّبُ بِهِ الْعِبَادُ إِلَى اللَّهِ طَاعَةُ اللَّهِ وَ طَاعَةُ رَسُولِهِ وَ حُبُّ اللَّهِ وَ حُبُّ رَسُولِهِ وَ أَوْلَى الْأَمْرِ بِهَيْرِينَ رَأَى لِلَّهِ نَزْدِيكَ شَدَنَ بِهِ خُدا، اطاعت از خدا و رسول و دوست داشتن خدا و رسول و اولی الامر است.
۲. جامع‌السعادات ج: ۳ ص: ۱۸۱، حَقِيقَةُ الْحُبِّ هُوَ الْمَيْلُ إِلَى مُوَافَقِ مُلَاتِمٍ. حقیقت دوست داشتن عبارتست از میل به‌سوی مطلوب.
۳. بحارالانوار ج: ۷۰ ص: ۳۵، عَنِ الصَّادِقِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): إِنَّ أَوْلَى الْأَلْبَابِ ... جَعَلَ شَهْوَتَهُ وَ مُحِبَّتَهُ فِي خَالِقِهِ. صاحبان خرد، میل و شهوت محبتشان به سمت پروردگارشان است.
۴. بحارالانوار ج: ۹۵ ص: ۳۱۷، النَّبِيُّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ): اللَّهُمَّ ... اجْعَلْ مُحِبِّي تَابِعَةً لِمُحِبِّكَ. خدایا خواست و اراده مرا پیرو خواست و اراده خودت قرار بده.
۵. بحارالانوار ج: ۱۶ ص: ۲۹، الرَّسُولُ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ)، خَدِيجَةُ (سَلَامَ اللَّهُ عَلَيْهَا): قَلْبُ الْمُحِبِّ إِلَى الْأَحْبَابِ مَجْذُوبٌ. همسر گرامی پیامبر اسلام حضرت خدیجه کبری (سلام‌الله‌علیها) می‌فرماید: قلب عاشق به‌سوی آنچه دوست دارد جذب می‌شود و به‌سوی آن پر می‌کشد.
۶. المحجة البيضاء ج: ۸ ص: ۷، كُلُّ حَبِيبٍ بِحَبِيبِهِ مَشْعُوفٌ. هر عاشقی با معشوق خود شادمان است و از بودن با او احساس شغف و سرور می‌کند.
۷. اوصاف‌الأشراف ص: ۶۹، محبت، ابتهاج باشد به حصول کمال یا تخیل حصول کمال.
۸. الغایات ص: ۱۹۳، الصَّادِقُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): سَأَلَ دَاوُدَ النَّبِيَّ سُلَيْمَانَ (عَلَيْهِمَا السَّلَامُ): قَالَ: فَأَيُّ شَيْءٍ أَحْلَى؟ قَالَ: الْمَحَبَّةُ. حضرت داوود از سلیمان نبی سؤال کرد: شیرین‌ترین چیز چیست؟ فرمود: محبت.
۹. الاخلاق للشَّيْخِ، إِنَّ الْحُبَّ لِلشَّيْءِ عِبَارَةٌ عَنِ الْمَيْلِ إِلَيْهِ وَ الْتَذَادُ بِهِ. دوست داشتن هر چیز عبارتست از میل به لذت بردن از آن.

است^۱ که محب و عاشق، تمایل دارد به چیزی برسد، و این تمایل و این سیر و رسیدن، باید همراه با شغف و شیرینی و لذت باشد. البته در بخش‌های اصلی کتاب توضیح خواهیم داد که، تا نرسیده‌ای می‌توانی آن را «شوق»^۲ بنامی، و بعد از رسیدن، «انس»^۳. دوست داشتن خدا را نور،^۴ «یک عنصر روشن کننده راه»، و نار^۵ «یک عنصر سوزاننده موانع»، و «یک عامل پاک‌کننده»^۶، «یک عامل مستی و شیدایی»^۷ و در نهایت، «یک امر حیران‌کننده»^۸ معرفی می‌کنند.

-
۱. الانوار الساطعة ج: ۲ ص: ۴۲۱، مَحَبَّةُ الْعَبْدِ لِلَّهِ تَعَالَى، فَحَالَةٌ يَجِدُهَا فِي قَلْبِهِ. دوست داشتن خدا توسط بنده، حالتی است که در قلب به وجود می‌آید.
 ۲. جامع السعادات ج: ۳ ص: ۱۳۶، الشَّوْقُ عِبَارَةٌ عَنِ الْمَيْلِ وَالرَّغْبَةِ إِلَى الشَّيْءِ. شوق عبارتست از میل و رغبت به چیزی در فقدان و نبود آن.
 ۳. معراج السعادة ص: ۷۵۴، انس عبارتست از اشتغال به ملاحظه محبوب.
 ۴. مصباح الشريعة ص: ۱۹۲، امير المؤمنين (عليه السلام): حُبُّ اللَّهِ ... نور. دوست داشتن خدا ... نور است.
 ۵. مصباح الشريعة ص: ۱۹۲، امير المؤمنين (عليه السلام): حُبُّ اللَّهِ ... نار. دوست داشتن خدا ... آتش است.
 ۶. مصباح الشريعة ص: ۱۹۲، امير المؤمنين (عليه السلام): حُبُّ اللَّهِ نَارٌ لَا يَمُرُّ عَلَى شَيْءٍ إِلَّا احْتَرَقَ وَنُورُ اللَّهِ لَا يَطْلُعُ عَلَى شَيْءٍ إِلَّا ضَاءٌ. دوست داشتن خدا آتشی است که بر هر چه بگذرد می‌سوزاند و نوری الهی است که بر هر چه بتابد روشن می‌کند.
 ۷. تفسیر التبیان للشیخ الطوسی ج: ۱ ص: ۲۸، سَمِيَ اللَّهُ، «اللَّهُ»، لِأَنَّهُ يُوَلِّهِ الْقُلُوبَ بِحُبِّهِ. خدا را بدان جهت «اللَّهُ» نامیدند، چرا که دل‌ها در دوستی او شیدا و سرگردانند.
 ۸. مستدرک الوسائل ج: ۱۲ ص: ۲۳۷، إِنَّ اللَّهَ أَوْحَى إِلَى دَاوُدَ (عليه السلام): مَا لِي أَرَاكَ مُتَبِيدًا؟ قَالَ أَعْيَيْتَنِي الْخَلِيقَةَ فَيَكُ قَالَ فَمَاذَا تُرِيدُ؟ قَالَ مُحِبَّتِكَ. خداوند به داوود وحی کرد که چه شده تو را حیران می‌بینم؟ گفت: در یافتن صفتی عاجز شده‌ام، فرمود: کدام صفت؟ گفت: محبت.

در سطورِ اولیّه گفتیم: بعضاً نمی‌دانیم خدا را دوست داریم یا خیر؟ و اگر احساس می‌کنیم خدا را دوست داریم، نمی‌توانیم این حس را بیان کنیم. به هر صورت، نه درکش، ساده است؛ نه بیانش. البتّه اکثراً شرم داریم بگوییم: نمی‌دانم دوست داشتنِ خدا یعنی چه! یا بگوییم: نمی‌دانم خدا را دوست دارم یا خیر. لذا مثل بسیاری موارد و مواقع، صورت مسأله را پاک می‌کنیم. یعنی اصلاً درباره این موضوع فکر نمی‌کنیم. ولی بدانید و بدانیم، یک مسأله مهم و حیاتی، با فکر نکردن درباره آن، از اهمّیتش کاسته نمی‌شود. و نویسنده این سطور اعتقاد دارد، موضوع این نوشتار، از مهم‌ترین موضوعات است، و فصل دوم این کتاب تماماً در اهمّیت و فضیلت این موضوع، تحریر شده‌است.

اما واقعاً از عدم آگاهی‌تان بر چیستی عشق، و نیز از عدم توانائیتان بر بیان محبت، نه شرمسار باشید، و نه نگران. زیرا دوست داشتنِ خدا آن قدر در عمل، و حتّی در تصوّر و بیان، نادر، دیریاب، و گرانبهاست که بعضی از پیامبران نیز در اینکه آیا خدا را دوست دارند یا نه، و اینکه اگر او را دوست دارند چگونه باید آن را برای خودشان تعریف کنند و چگونه این احساس را بیان کنند، بعد از مدّت‌ها فکر و ذکر، در نهایت امر، سرگردان و حیران شده‌اند. تا اینکه خود خداوند به کمکشان آمده و ندا داده که چه شده؟ چرا متحیر؟ و آن پیامبر عظیم‌الشأن، دلیل تحیر خود را چنین بیان کرده است: «صفتی هست که می‌خواهم داشته باشم ولی در چگونگی تحقّق آن، سرگردان و حیرت‌زده شده‌ام.»^۱ پس خیلی نگران نباشید چون امر، امر بسیار با اهمّیتی است، باید هم خیلی آسان نباشد، البتّه، «معماً حل خواهد گشت و خواهیم گفت: آسان بود».

۱. ر.ک. به: صفحه قبل، پاورقی ۸

اگر در صفحات بعد، لایه‌هایی از این معما را خودتان دریابید ممکن است با خود بگویید: همین...!! ما که حدس زده بودیم، ما که از اول می‌دانستیم، فقط نتوانستیم بیان کنیم...! و آن‌ها که به این نقطه رسیده‌اند و می‌دانند دوست داشتن خدا یعنی چه، با خود خواهند گفت این نویسنده هم بی‌دلیل مطلب را طول و تفصیل می‌دهد، مسأله آن‌قدرها هم پیچیده نیست. ولی ما فکر می‌کنیم اولاً بسیار با اهمیّت است! و در ثانی، فعل و صفتی که تحقّقش موجب حیرت پیامبری شود، نمی‌تواند خیلی هم سهل و ساده باشد. دوست داشتن خدا آن قدر مهمّ است که بین همه صفات اخلاقی، پس از آنکه شخص پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) صاحب این صفت شدند، خداوند او را مفتخر به دارندگی "خُلُقِ عَظِيمٍ"^۱ کردند. دوست داشتن خدا، یک صفت معمولی نیست، مستقیماً از انفاس قدسی خود خدا صادر می‌شود،^۲ یعنی بوی خود خدا را می‌دهد، مثل وزش یک نسیم رحمانی که به هرکس بخورد می‌تواند به او حیات جاوید ببخشد، با توجّه به اینکه "الله" از "وله"^۳ مشتق شده و "وله" همان حیرانی، شیدایی و عشق شدید است. "خدا" را "الله" نامیده‌اند، چون همه دل‌ها شیدای او هستند پس می‌توانیم آهسته‌آهسته بگوییم: اصلاً خدا یعنی مظهر عشق، مظهر صدور عشق و مظهر جذب عشق، خدا، چیزی نیست جز یک وجود متعالی، یک وجود لامکان و لازمان که بقیه، که غیر از

۱. بصائر الدرجات ص: ۳۸۴، الصادق (علیه‌السلام): إِنَّ اللَّهَ أَدَبَ نَبِيَّهِ عَلَىٰ مَحَبَّتِهِ فَقَالَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ

خُلُقِ عَظِيمٍ

(القلم: ۴)

۲. الغایات ص: ۱۹۳، صادق (علیه‌السلام): الْمَحَبَّةُ وَهِيَ رَوْحُ اللَّهِ فِي عِبَادِهِ.

۳. ر.ک. به: ص: ۳۳، پاورقی ۷

مخلوقات خودش نیستند، عاشقش هستند و دور او می‌گردند، همه والهِ "الله" اند، همه شیدا و مست و محو و فانی در اویند^۱ اگر بفهمند، آن قدر لذت می‌برند که حاضر نیستند این شیرینی را با چیز دیگری عوض کنند^۲ و اگر هم نفهمند، بالاخره بعد از بیداری از خواب غفلت^۳ خواهند فهمید و آن وقت حسرت خواهند خورد که چرا با داشتن عقل و سایر مواهب، خودمان در مرحله‌ای که باید می‌فهمیدیم نفهمیدیم، و از این غفلت و دیرفهمی، لب به دندان می‌گزند، و بزرگ‌ترین جهنم را خودشان برای خودشان خلق می‌کنند، جهنم حسرت^۴.

خلاصه کنم؛

دوست داشتن خدا یعنی اینکه دلمان برای او پَر بزند، تا به او

۱. منازل السائرین ص: ۱۰۱، الْمَحَبَّةُ أَوَّلُ أَوْ دِيَّةُ الْفَنَاءِ. محبت، اولین وادی فناست.

۲. بحار الانوار ج: ۹۱ ص: ۱۴۸، السَّجَاد (علیه السلام): فِي مُنَاجَاةِ الْمُحِبِّينَ، إِلَهِي مَنْ ذَا الَّذِي ذَاقَ حَلَاوَةَ مُحِبَّتِكَ فَرَامَ مِنْكَ بَدَلًا؟ خدایا چه کسی است که طعم شیرین دوستی را چشیده باشد و حاضر باشد آن را با چیز دیگری تعویض کند؟

۳. مجموعه ورام ج: ۱ ص: ۱۵۰، الرسول (صلی الله علیه و آله): النَّاسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهَوْا. مردم در خوابند آن گاه که بمیرند بیدار و هشیار می‌شوند.

۴. بحار الانوار ج: ۲۶۲ ص: ۷، الرسول (صلی الله علیه)، ذیل آیه ۹، سوره تغابن، أَنَّهُ يُفْتَحُ لِلْعَبْدِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى كُلِّ يَوْمٍ مِنْ أَيَّامِ عُمْرِهِ أَرْبَعٌ وَعَشْرُونَ خَزَانَةً عَدَدَ سَاعَاتِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ فَخَزَانَةٌ يَجِدُهَا مَمْلُوءَةً نُورًا وَسُرُورًا فَيَنَالُهُ عِنْدَ مُشَاهَدَتِهَا مِنَ الْفَرَحِ وَالسُّرُورِ مَا لَوْ وُزِّعَ عَلَى أَهْلِ النَّارِ لَأَدْهَشَهُمْ عَنِ الْإِحْسَاسِ بِأَلَمِ النَّارِ وَهِيَ السَّاعَةُ الَّتِي أَطَاعَ فِيهَا رَبَّهُ ثُمَّ يُفْتَحُ لَهُ خَزَانَةٌ أُخْرَى فَيَرَاهَا مَظْلَمَةٌ مُنْتَنَنَةٌ مُفْرَعَةٌ فَيَنَالُهُ عِنْدَ مُشَاهَدَتِهَا مِنَ الْفَرْعِ وَالْجَزَعِ مَا لَوْ قُسِمَ عَلَى أَهْلِ الْجَنَّةِ لَنُغْصَ عَلَيْهِمْ نَعِيمُهَا وَهِيَ السَّاعَةُ الَّتِي عَصَى فِيهَا رَبَّهُ ثُمَّ يُفْتَحُ لَهُ خَزَانَةٌ أُخْرَى فَيَرَاهَا فَارِغَةً لَيْسَ فِيهَا مَا يَسُرُّهُ وَلَا مَا يَسُوؤُهُ وَهِيَ السَّاعَةُ الَّتِي نَامَ فِيهَا أَوْ اشْتَغَلَ فِيهَا بِشَيْءٍ مِنْ مُبَاحَاتِ الدُّنْيَا فَيَنَالُهُ مِنَ الْعَيْنِ وَالْأَسْفِ عَلَى فَوَاتِهَا حَيْثُ كَانَ مُتَمَكِّنًا مِنْ أَنْ يَمْلَأَهَا حَسَنَاتٍ مَا لَا يُوصَفُ وَمِنْ هَذَا قَوْلُهُ تَعَالَى ذَلِكَ يَوْمُ التَّغَابُنِ.

نرسیده‌ایم، شوق داشته باشیم به او برسیم، تا او را راضی نکرده‌ایم، کوتاه نیاییم و مشتاقانه در پی رسیدن به او، و جلب رضایت او باشیم. البته تلاشی با اشتیاق و میل باطنی، یعنی در همان حالی که او را شاد می‌کنیم، از این شادی و از این تلاش، خود نیز باید شاد باشیم. و به محض اینکه احساس کردیم نزدیک شدیم و رسیدیم، بهجت، سرور و شادمانی مضاعفی به ما دست دهد که حاضر نباشیم در کنار یار بودن و مأنوس بودن با او را با چیز دیگری مبادله کنیم.

از بودن در کنار او و از رضایت او راضی باشیم، از فکر و ذکر او خسته و ملول نشویم، یعنی فکر و ذکرمان فقط مشغول او باشد و در او غرق و محو باشیم.

دوست داشتن خدا یعنی اینکه بتوانیم بفهمیم هیچ چیز دیگری به جز خدا قابل اعتنا نیست،^۱ فقط اوست و بس، بتوانیم درک کنیم ما پرتوهای آن ذات سراسر رحمت و نور محبتیم^۲ و حالا که دین خدا، عشق محض است^۳ و از روح خدای سراسر محبت و عشق، در وجود ما دمیده شده^۴ و این مائیم که جانشین او هستیم،^۵ نمی‌توانیم از آن همه رحمت و نور و محبت بی‌بهره باشیم، مگر اینکه عمداً بخواهیم واقعیت‌ها را پنهان کنیم و بود را نبود جلوه دهیم، ولی آخر نور را که نمی‌شود نادیده گرفت. در

۱. آل عمران ۱۸، شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ. خداوند خود شهادت می‌دهد که هیچ معبود دیگری جز او نیست و نمی‌تواند باشد.

۲. الکافی ج: ۲ ص: ۱۶۶، الصادق (علیه السلام): إِنَّ رُوحَ الْمُؤْمِنِ لَأَشَدُّ اتِّصَالًا بِرُوحِ اللَّهِ مِنْ اتِّصَالِ شُعَاعِ الشَّمْسِ بِهَا. شدت اتصال روح مؤمن به روح خدا از نسبت شعاع خورشید به خورشید بیشتر است.

۳. ر.ک. به: ص: ۳۱، پاورقی ۱

۴. الحجر ۲۹، وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي. و از روح خود در او (انسان) دمیدم.

۵. البقره ۳۰، إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً. من در زمین جانشینی قرار خواهم داد.

واقع نه تنها خدا، نور است،^۱ بلکه دوست داشتن او و عشق به او هم، نور است،^۲ و خصوصیت بارز نور، این است که همه چیز را روشن می کند. طبق گفته امام عارفان علی (علیه السلام): دوست داشتن خدا هم نور است و هم نار، هم راه را نشان می دهد و هم موانع راه را می سوزاند و برطرف می کند. علمای لغت می گویند: "نور و نار" از یک ریشه مشتق می شوند. آنجا که "نور" نامیده می شود، منظور روشن کردن و نشان دادن راه است. و آنجا که "نار" نام می گیرد، منظور، سوزاندن غیر از خودش و برداشتن هر چه ناپاکی است.^۳ و چه بسا باز کردن راه صعود، برای اینکه عاشق بتواند با خلوص کامل در عشق و محبتش، تنها به او بیندیشد و با این فکر پاک، مسیر را با لذت تمام طی کند و به معشوق برسد. محبت و عشق به خدا، یعنی اینکه خودت را در حال جذب شدن به آن منبع بی نهایت نور و رحمت و عشق، بدانی. جذب شدن و حل شدن و به عبارتی محو و فناشدنی که باید ارادی و همراه با سرور و شمع و شادمانی باشد. حالا ما می توانیم این جذب شدن را با اعمال و رفتارمان سرعت بیشتری ببخشیم و لذت بیشتری هم ببریم. به هر صورت اگر انسان می خواهد کسی را دوست داشته باشد، بهتر است سراغ بهترین معشوق و بهترین محبوب برود. سراغ شریف ترین و بهترین کسی که می شود دوستش داشت^۴ کسی که دوست داشتنش بهتر از

۱. النور ۳۵، الله نور السموات والأرض، خداوند نور آسمانها و زمین است.

۲. مصباح الشریعة ص: ۱۹۲، امیرالمؤمنین (علیه السلام): حُبُّ اللَّهِ... نُورٌ

۳. مصباح الشریعة ص: ۱۹۲، امیرالمؤمنین (علیه السلام): حُبُّ اللَّهِ نَارٌ لَا يَمُرُّ عَلَى شَيْءٍ إِلَّا احْتَرَقَ وَ نُورٌ اللَّهِ لَا يَطْلُعُ عَلَى شَيْءٍ إِلَّا أَضَاءَ. دوست داشتن خدا آتشی است که بر هر چه بگذرد می سوزاند و نوری الهی است که بر هر چه بتابد روشن می کند.

۴. بحار الانوار ج: ۹۴ ص: ۳۹۵، رسول الله (صلی الله علیه و آله): يَا أَشْرَفَ مَحْبُوبِ أَيْ خُدا، ای شریف ترین کسی که می توان دوستش داشت.

هر دوست داشتن دیگری باشد^۱، بهترین در بهترین^۲ حالا جالب اینجاست که این بهترین و شریف‌ترین محبوب و معشوق، خودش بهترین عاشق هم هست، هم اوست که پیشنهاد و بلکه بالاتر از پیشنهاد، خواهش، و بالاتر از خواهش، قسم خورده است که دوستان دارد و قسمان می‌دهد که دوستش داشته باشیم.^۳ فکر می‌کنم بهترین پیشنهادی است که در طول زندگی به من و شما شده است. پس بهتر است دروازه‌های وجود را باز کرده و این پیشنهاد را که از روح خود خدا سرچشمه گرفته است^۴ با جان و دل بپذیریم.

اگر آماده‌اید این شما و این کتاب “عاشق شو”، کتابی که تلاش کرده‌ایم سطر به سطر و کلمه به کلمه اش، مستند به گفتار بزرگان دین و اخلاق و ادب باشد. و این امر را با یک نگاه به حجم پاورقی‌ها و منابع و مآخذ درخواهید یافت.

این شما و این پیمودن راه “عبادت عاشقانه”، که به وزن یک خردل از آن، برتر از هفتاد سال عبادت غیرعاشقانه است. این شما و این کتاب “راهنمای عاشق شدن و دست یافتن به نقش مقصود و هدف خلقت”.

۱. بحارالانوار ج: ۲۷ ص: ۹۱، الکاظم (علیه السلام): أَفْضَلُ مَا يَتَقَرَّبُ بِهِ الْعِبَادُ إِلَى اللَّهِ طَاعَةُ اللَّهِ وَ طَاعَةُ رَسُولِهِ وَ حُبُّ اللَّهِ وَ حُبُّ رَسُولِهِ وَ أَوْلَى الْأَمْرِ. بهترین راه برای نزدیک شدن به خدا، اطاعت از خدا و رسول و دوست داشتن خدا و رسول و اولی الامر است.

۲. وسائل الشیعه ج: ۱ ص: ۶۲، الصادق (علیه السلام): ... قَوْمٌ عِبَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ حُبًّا لَهُ فَتَلَكَ عِبَادَةُ الْأَخْرَارِ وَ هِيَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ. امام صادق (علیه السلام) می‌فرمایند: گروهی هستند که خدا را عاشقانه می‌پرستند و این نوع پرستش، پرستش آزاد مردان است و بهترین نوع عبادت.

۳. دوستی در قرآن و حدیث ص: ۲۹۸، به نقل از ارشاد القلوب، أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَنْزَلَ فِي بَعْضِ كُتُبِهِ: عَبْدِي أَنَا وَ حَقِّي لَكَ مُحِبٌّ فَيَحَقِّي عَلَيْكَ كُنْ لِي مُحِبًّا. خداوند متعال می‌فرمایند: ای بنده من، به حق خودم سوگند که دوست دارم، پس به حق خودم قسمت می‌دهم که مرا دوست داشته باش.

۴. الغایات ص: ۱۹۳، الْأَصْدَاقُ (علیه السلام): الْمَحَبَّةُ وَ هِيَ رَوْحُ اللَّهِ فِي عِبَادِهِ.

عزیزان من، بدانید که اگر خدای ناکرده، گام در این راه نگذاریم و عاشق نشویم، به گفته جناب حافظ، روزی کار این جهان به پایان خواهد رسید و دنیا به سرخواهد آمد، و من و تو، نقش مقصود ناخوانده و هدف خلقت نیافته، باید راه بازگشت به سوی آن ذات پاک را از مسیری ناخوشایند طی کنیم.

اصل بازگشت را گریزی نیست.^۱ ولی انتخاب راه با شماست، به تعبیر بسیار عمیق سعدی علیه الرحمة، “پخته شدن و بلوغ و به کمال رسیدن در آتش عشق”، یا “سوختن در آتش دوزخ”.

فردا به داغ دوزخ، ناپخته‌ای بسوزد

کامروز آتش عشق، از وی بُرد خامی

در پایان برخورد لازم می‌دانم از عزیزانی که با مطالعه این نوشتار و انتقال تذکرات به جا به نویسنده بر غنا، صحت و زیبایی کتاب افزودند تشکر کنم. از آن جمله‌اند:

برادر دانشمند آقای علیرضا مختارپور، حجة الاسلام والمسلمین محمد جباران، آقای عباسعلی آزادیان و خانم‌ها: موسوی و ملکی. زحمت حروفچینی و آرایش صفحات نیز برعهده خانم‌ها: اسماعیلی، موسوی و خطیبی بوده‌است که از راهنمایی جناب آقای حیدری و سرکار خانم براری بهره‌برده‌اند. از تمام این عزیزان سپاسگزارم و امیدوارم بهره معنوی حظی که خوانندگان از کتاب خواهند برد نصیب ایشان گردد. و با تشکر ویژه از سرکار خانم دکتر سحر کمالی‌نیا که انتخاب اشعار به کار رفته در کتاب، حاصل تسلط ادبی و حسن سلیقه ایشان است.

۱. البقرة ۱۵۶، إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ

فصل ۱

شناختِ محبت

آیا محبت خدا قابل شناخت و درک است؟

در ابتدا، اولین سؤالی که به نظر می‌رسد این است که، آیا اصلاً دوست داشتن خدا قابل تحقق است؟ آیا دوست داشتن خدا توسط فرد یا افرادی محقق شده است که قابل الگوبرداری باشد؟ اگر کسی خدا را دوست دارد، آیا دوست داشتن خدا، برای خودمحبت و عاشق، قابل درک و شناخت است؟ با کدام حس؟ آیا محبت قابل تعریف است که می‌خواهیم برای آن تعریف ارائه دهیم؟ و آیا دوست داشتن خدا قابل اندازه‌گیری است؟ با کدام معیار؟

در اثبات اینکه محبت و دوست داشتن خدا امکان‌پذیر است، همین‌قدر که ما را به محبت ورزیدن، امر کرده‌اند، صفاتی را در مقدمه و مؤخره آن ذکر کرده و حالاتی را برای محبت برشمرده‌اند و حتی بعضی از گروه‌ها را به نام “محبین” شناخته‌اند، یعنی حتماً محبت، وجود خارجی دارد.

وقتی امام (علیه السلام) از ما می‌خواهد در دعا بگوییم: “اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ حُبَّكَ”^۱ مطمئنأً به ما نگفته‌اند، چیزی بخواهید که دست‌یافتنی نیست. و اینکه امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: “أَعْبُدُهُ حُبًّا”^۲. من، خدا را از سر عشق و محبت می‌پرستم. خود، بهترین گواه است که دوست داشتن، هم ممکن است و هم قابل دسترسی.

و اما در پاسخ سؤال دیگر اینکه آیا محبت به خدا، در حدی است که شخص بتواند وجود آن را حس کند؟

در بحارالانوار از امام صادق (علیه السلام) نقل شده‌است که می‌فرماید: “إِلَهِي وَقَدْ عَرَفْتُ حُبَّكَ فِي قَلْبِي”^۳ خدایا من به وجود محبت تو در قلبم شناخت پیدا کرده‌ام. “پس می‌توان آگاهی پیدا کرد.

در پاسخ به این سؤال که آیا محبت به خدا قابل درک و قابل شناخت است؟ امام می‌فرماید: “قَدْ عَرَفْتُ” “من شناختم”. و اما به این پرسش که، این محبت چه جلوه‌هایی دارد؟ در فصول بعد و مخصوصاً در فصل پنجم “ثمرات محبت” و در بخش “حالاتی که در محب ظهور می‌کند”، پاسخ خواهیم داد.

و اینکه آیا محبت به خدا، قابل لمس و قابل حس است؟ در کتاب شریف وسائل الشیعة حدیثی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده‌است که می‌فرماید: “إِذَا تَخَلَّى الْمُؤْمِنُ مِنَ الدُّنْيَا سَمًا وَ وَجَدَ حَلَاوَةَ حُبِّ اللَّهِ”^۴.

۱. بحارالأنوار ج: ۹۱ ص: ۱۴۸، مناجاة المحبين، السجادة (علیه السلام):

۲. وسائل الشیعة ج: ۱ ص: ۶۲، الصادق (علیه السلام): إِنْ النَّاسَ يَعْبُدُونَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى ثَلَاثَةِ أَوْجُهٍ فَطَبَقَةَ يَعْبُدُونَهُ رَغْبَةً فِي ثَوَابِهِ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْخُرْصَاءِ وَ هُوَ الطَّمَعُ وَ آخَرُونَ يَعْبُدُونَهُ خَوْفًا مِنَ النَّارِ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ وَ هِيَ رَهْبَةٌ وَ لَكِنِّي أَعْبُدُهُ حُبًّا لَهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْكَرَامِ

۳. بحارالأنوار ج: ۹۱ ص: ۹۲، الصادق (علیه السلام): وَقَدْ عَرَفْتُ حُبَّكَ فِي قَلْبِي

۴. وسائل الشیعة ج: ۱۶ ص: ۱۳، الصادق (علیه السلام): إِذَا تَخَلَّى الْمُؤْمِنُ مِنَ الدُّنْيَا سَمًا وَ وَجَدَ حَلَاوَةَ حُبِّ اللَّهِ

هرگاه مؤمن بتواند خودش را از حبّ دنیا و از متعلّقات آن تخلیه کند، اوج می‌گیرد و آنگاه شیرینی و حلاوت حبّ خدا را در خواهد یافت. پس محبت به خدا هم قابل شناخت است، و هم شیرینی و حلاوتی دارد که قابل درک است.

فصل اوّل را به تعریف محبت اختصاص می‌دهیم. چرا که پیرامون هر صفتی که بخواهیم مطالعه و تحقیق کنیم، در ابتدا باید بتوانیم آن صفت را تعریف کنیم.

ما در تعریف هر صفت، و در اینجا، صفت محبت، یک‌بار مستقیم به دل آن صفت می‌زنیم، ببینیم قرآن کریم، پیشوایان ما (علیه‌السلام)، عرفا، و بزرگان، مستقیماً محبت را چگونه تعریف کرده‌اند؟ اگر توانستیم تا حدّی راضی‌کننده‌ای پیش برویم؛ بسنده می‌کنیم، لکن اگر احساس کردیم که با آیات، روایات، اشعار و اشارات علما که محبت را مستقیماً تعریف کرده‌اند، هنوز زوایای مجهول و مبهمی برای خواننده عزیزمان باقی مانده است؛ درخواست کمک می‌کنیم، از چه چیز کمک می‌گیریم؟ از کلماتی که با موضوع مورد نظر ما قرابت و نزدیکی معنایی دارند. اگر بدانیم که محبت با یک دسته صفت مترادف است و بعضاً آن مترادفات، برای ما شناخته شده‌تر باشند. با استفاده از سکّوی مترادفات، می‌توانیم جهش و پرواز کنیم، و خودمان را قدری به معنای محبت و به معنای آن صفتی که برای ما مبهم بوده، نزدیک و نزدیک‌تر کنیم.

ممکن است مفهوم محبت در تعریف مستقیم یا تعریف از طریق صفات مترادف و نزدیک خودش هنوز در حدّ قانع‌کننده‌ای نزد خواننده ما جانیفته باشد. دیگر از چه سکّوی می‌توانیم کمک بگیریم؟ "إِنَّ الْأَشْيَاءَ إِنَّمَا تُعْرَفُ بِأَضْدَادِهَا" اگر بتوانیم چندین صفت یا لفظ متضاد و معارض با واژه محبت را مورد بحث قرار دهیم و از قضا، معنای یک یا

تعدادی از آن‌ها برای مخاطب ما روشن‌تر باشد، می‌توانیم بگوییم این صفتی که شما می‌شناسید و معنی آن برای شما جا افتاده و روشن و واضح است؛ بدانید که محبت، نقطهٔ مقابل این مفهوم است. پس شاخهٔ سوم می‌شود شناخت محبت از طریق صفات معارض و متضاد. شاخه‌ای هم باز می‌کنیم که این محبت با کدام حس، و کدام عضو از اعضاء و ابزارهای شناختی انسان قابل درک است؟ چرا که اگر بدانیم محبت را با چه چیزی می‌شود حس کرد و فهمید، شاید در شناخت محبت به ما کمک کند. پس در بخش اول سراغ عباراتی می‌رویم که مستقیماً محبت را تعریف کرده‌اند.

۱-۱. تعریف محبت

۱-۱-۱. لطافت

در بخش اول، از چند روایت معصومین (علیهم السلام) استفاده خواهیم کرد که تعاریفی دربارهٔ محبت ارائه کرده‌اند و این تعاریف، به نوعی با لطافت آمیخته است.

۱-۱-۱-۱. نور

محبت را نور معنی کرده‌اند: «نورُ الله»، نور الهی. حضرت امیر (علیه السلام) این چنین می‌فرماید: «حُبُّ الله، نورُ الله»^۱ «محبتی که شما نسبت به خدا دارید همان نور خداست.» نتیجه آنکه محبت الهی از جنس نور است و جنس نور، لطیف است.

۱-۱-۱-۲. پرتوافشانی

از محبت با عنوان «ضوء» نیز یاد شده است: و «ضوء» پرتو است.

۱. بحار الأنوار ج: ۶۷ ص: ۲۳ امیر المؤمنین (علیه السلام): حُبُّ الله نورُ الله لا يَطْلُعُ عَلَى شَيْءٍ إِلَّا أَضَاءَ

نوری که پرتوافشانی می‌کند و به دیگران هم نور می‌دهد. “لَا يَطْلُعُ عَلَى شَيْءٍ إِلَّا أَضَاءَ”^۱.

و هم‌چنین از امام صادق (علیه‌السلام) نقل شده‌است: “حُبُّ اللَّهِ إِذَا أَضَاءَ عَلَى سِرِّ عَبْدٍ أَخْلَاهُ عَنْ كُلِّ شَاغِلٍ”^۲ آنگاه که محبت الهی بر سرّ و درون بنده، نور می‌افشاند، درون او را از غیر خدا خالی می‌کند. نتیجه آنکه جنس محبت، نوری است که از آن، نورهای دیگر نیز نور می‌گیرند.

۳-۱-۱-۱. روح

از محبت به‌عنوان “رَوْحُ اللَّهِ”^۳ یاد کرده‌اند. یعنی: محبت، آن روح الهی‌است که در آدمی دمیده شده‌است. محبت، از جنس روح خداست. البتّه خدایی که ما می‌شناسیم نه دست و پائی دارد، و نه روح و جسم مجزاً و قابل تفکیکی، خدای ما، واحد و احد است و بی مثل و مثال، “لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ”^۴. اگر این صفات و این الفاظ را به خدا نسبت می‌دهیم فقط به این دلیل است که به ذهن نزدیک‌تر شود و فقط تاحدّی پیش می‌رویم که خود خداوند و اولیاءش اجازه داده باشند. در قرآن، ذکر شده‌است که: “نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي”^۵ یعنی خدا، روحی دارد، و امام (علیه‌السلام) می‌فرماید: محبت از جنس این روح است. نتیجه اینکه محبت با لطافت آمیخته است، چرا که روح، بیانگر وجه لطیف‌تر یک وجود است.

۱. ر.ک. به: صفحه قبل، پاورقی ۱

۲. مصباح‌الشریعة ۱۹۲، الصادق (علیه‌السلام): حُبُّ اللَّهِ إِذَا أَضَاءَ عَلَى سِرِّ عَبْدٍ أَخْلَاهُ عَنْ كُلِّ شَاغِلٍ

۳. بحارالأنوار ج: ۱۳ ص: ۴۴۷، الصادق (علیه‌السلام): قَالَ سُلَيْمَانُ لِدَاوُدَ: يَا بُنَيَّ أَيُّ شَيْءٍ أَخْلَى قَالَ: الْمَحَبَّةُ وَهِيَ رَوْحُ اللَّهِ فِي عِبَادِهِ

۴. الشوری ۱۱

۵. الحجر ۲۹

می‌دانیم که انسان، هم دارای جسم است و هم دارای روح، بُعد سیال و لطیف‌تر او، روح است. نه اینکه خداوند، (معاذالله) جسم و روح جدا از یکدیگر دارد، ولی اگر خداوند، جایی از "غضب الهی" و در جایی دیگر از "رحمت الهی" یاد می‌کند، واضح است آن‌جا که از رحمت یاد می‌کند، حتماً آن صفت یا آن فعل، آمیختگی بیشتری با لطافت دارد.

خداوند از خودش، هم با صیغه مفرد یاد می‌کند و هم با صیغه جمع، هم می‌فرماید: "من" و هم می‌گوید: "ما". مفسرین قرآن بر این اعتقادند، در جایی که خداوند می‌گوید "ما" می‌خواهد بیشتر جنبه‌های قدرت و هیبت خود را به رخ مخلوقات بکشد و در جایی که می‌خواهد قرابت، نزدیکی، لطف و محبتش را به بنده نشان دهد، می‌فرماید: "من"، "وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ"^۱ در این آیه چندین بار صیغه مفرد به کار برده شده است که: "من نزدیکم" "فَأِنِّي قَرِيبٌ" و می‌فرماید: "من دعای تو را پاسخ می‌دهم." ولی در آن‌جا که می‌خواهد به نابود کردن مستکبران اشاره کند، می‌فرماید: "ما مستکبران را نابود می‌کنیم."^۲

محبت از جنبه‌های لطیف خداوند است، خدا تجزیه‌بردار نیست ولی همچنان که سرکوبی ستمگران، پرتوی از صفات جلال اویند، محبت و رحمت، پرتوی از صفات جمال اوست. لذا درباره محبت هم می‌توانیم بگوییم: محبت، از اسماء و صفات جمال خدا برگرفته شده است.

اگر انسان‌ها نیز به یکدیگر محبت دارند و اگر انسان‌ها می‌خواهند به این توفیق برسند که خدا را دوست داشته باشند، این امر از زوایای لطیف وجودی‌شان برمی‌خیزد.

۱. البقرة ۱۸۶

۲. الإسراء ۱۶، المرسلات ۱۶

از این سه تعبیر استفاده می‌کنیم که: محبت لطیف است. در بخش‌های دیگر، تعریف‌های روشن‌تری ارائه می‌کنیم و توجّه داشته باشید که هر تعریفی که در بخش‌های دیگر نیز ذکر شد، ذهن شما همزمان به این سمت نیز میل کند که این معنا حتماً باید با لطافت نیز آمیخته باشد.

۲-۱-۱. گستردگی

در احادیث دیگری، محبت را نار، نور و سماء معرفی کرده‌اند. و این هر سه، ارتباط تنگاتنگی با گستردگی و وسعت عمل و عدم محدودیت دارند.

۱-۲-۱. سماء

از حضرت امیر (علیه السلام) نقل شده است: «حُبُّ اللَّهِ سَحَابُ اللَّهِ مَا يَظْهَرُ مِنْ تَحْتِهِ شَيْءٌ إِلَّا غَطَاهُ»^۱، محبت الهی، آسمان بیکران الهی است، هیچ ابری در این آسمان ظاهر نمی‌شود مگر اینکه آسمان، بدان احاطه دارد.
 «سماء یا آسمان» مظهر گستردگی و بی‌انتهایی است، زمین با همه وسعتش، محدود است و اطراف آن را آسمان‌های بی‌کران احاطه کرده‌اند. در قرآن کریم از زمین، با صیغه مفرد، و اما از آسمان، در حالت جمع «آسمان‌ها» ذکر شده است. «السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»^۲ ممکن است بگوییم کُرّات دیگری هم داریم. ولی به هر صورت، عظمت آسمان‌ها نسبت به زمین و حتی جمع کُرّات و ستارگان غیر قابل مقایسه است. پس هر جا نامی از آسمان برده شود، فوراً گستردگی و بی‌انتهایی در نظر خواهد آمد.

۱. مصباح الشریعة ص: ۱۹۲، أمير المؤمنين (علیه السلام):

۲. در قرآن کریم ۱۳۳ مرتبه «السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» ذکر شده است

۲-۱-۱. نور

در حدیثی که در بخش قبل ذکر شد “حُبُّ اللَّهِ، نُورُ اللَّهِ”^۱ معرفی شد. و نور، همزمان گستردگی و فراگیری را نیز درون خویش دارد.

۳-۱-۱. نار

در حدیث دیگری آمده است: “حُبُّ اللَّهِ نَارٌ لَا يَمُرُّ عَلَى شَيْءٍ إِلَّا اخْتَرَقَ”^۲ “دوستی با خدا، مانند آتشی است که به هر چه برسد می‌سوزاند.” نور، نار و سماء، در اندیشه مخاطب، گستردگی و بی‌انتهایی، به همراه می‌آورد. آتشی که به هر چه برسد، پیش می‌رود و می‌سوزاند، و نوری که تا بی‌نهایت پرتو افشانی می‌کند. در بخش قبل گفته شد: محبت، با لطافت، آمیختگی دارد پس اگر بخواهیم به معنی محبت دست پیدا کنیم، تا اینجا باید بدانیم با لطافت، بی‌انتهایی و عدم محدودیت آمیخته است.

۳-۱-۱. زیربنائی ترین عنصر

با هر منطق و از هر دیدگاهی نگاه کنیم آب و خاک و نور و آتش و آسمان و باد، عناصر اصلی حیاتند. و اتفاقاً یکایک این عناصر را مصداقی از محبت الهی برشمرده‌اند. به عبارتی، محبت را، آب، باد، زمین و همچنان که در دو بخش سابق ذکر کردیم، به عنوان نور و روح معرفی کرده‌اند.

۱-۱-۳. ماء

طبق آیه شریفه: “وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ”^۳. حیات همه چیز،

۱. بحار الأنوار ج: ۶۷ ص: ۲۳، أمير المؤمنين (عليه السلام): حُبُّ اللَّهِ نُورُ اللَّهِ لَا يَطْلُعُ عَلَى شَيْءٍ إِلَّا أَضَاءَ

۲. مصباح الشريعة ص: ۱۹۲، أمير المؤمنين (عليه السلام): حُبُّ اللَّهِ نَارٌ لَا يَمُرُّ عَلَى شَيْءٍ إِلَّا اخْتَرَقَ

۳. الأنبياء ۳۰

از ماء است. و برطبق حدیث: “حُبُّ اللَّهِ مَاءٌ اللَّهُ يَحْيِي بِهِ كُلُّ شَيْءٍ”^۱ محبت، همان ماده حیات بخشی است که از سرچشمه الهی نشأت گرفته و حیات همه چیز از اوست. اگر عنصر اصلی حیات، آب یا ماء است، نتیجه آنکه: این ماء، یا آب سرچشمه گرفته از خداوند، محبت است.

۲-۳-۱-۱. ریح و روح

در احادیث داریم که “حُبُّ اللَّهِ، رِيحُ اللَّهِ”^۲ محبت خدا، آن باد، و نفخه‌ای است که از جانب خدا می‌وزد.

ماده اصلی حیات انسان که اشرف مخلوقات است، “روح” است. چرا که خداوند می‌فرماید: “وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي” و طبق فرموده داود نبی (علیه السلام): محبت از جنس همین روح الهی است.^۳ یعنی: محبت الهی، روحی است که از جانب پروردگار دمیده شده است.

۳-۳-۱-۱. نار

در زیر بخش ۳-۱-۲-۱. درباره نار و در زیر بخش ۱-۱-۱-۱. درباره نور، نکاتی ذکر شد.

۴-۳-۱-۱. ارض

در احادیث داریم که “حُبُّ اللَّهِ، أَرْضُ اللَّهِ”^۴

۱. بحار الأنوار ج: ۶۷ ص: ۲۳، أمير المؤمنين (عليه السلام): حُبُّ اللَّهِ نُورُ اللَّهِ لَا يَطْلُعُ عَلَى شَيْءٍ إِلَّا أَضَاءَ وَ رِيحُ اللَّهِ مَا تَهْبُ فِي شَيْءٍ إِلَّا حَرَّكَتُهُ وَ مَاءُ اللَّهِ يَحْيِي بِهِ كُلُّ شَيْءٍ وَ أَرْضُ اللَّهِ يَنْبُتُ مِنْهَا كُلُّ شَيْءٍ

۲. همان

۳ ر.ک. به: ص: ۴۵، پاورقی ۳

۴ ر.ک. به: پاورقی ۱

محبت، آن ارض و زمین گسترده‌ای است که حیات بر روی آن برپا شده‌است.

نتیجه آنکه: “حُبُّ اللَّهِ، ریحِ اللَّهِ”، “حُبُّ اللَّهِ، سماءِ اللَّهِ”، “حُبُّ اللَّهِ، ماءِ اللَّهِ”، “حُبُّ اللَّهِ، اَرْضِ اللَّهِ”، “حُبُّ اللَّهِ، نُورِ اللَّهِ”،

اگر عناصر اصلی، زمین و آسمان و آب و باد و روح باشد؛ همه را به نحوی با محبت، همراه و همتا دانسته‌اند. اگر عنصر اصلی حیات، آب یا ماء است، گفته‌اند: آب سرچشمه گرفته از خداوند، محبت است. اگر نور و اگر نار است؛ هم نُورِ اللَّهِ، هم نارِ اللَّهِ، همه و همه محبتند. و لاقلاً در معرفی محبت ما را یار و یاورند.

اگر آسمان و زمین پایه‌های اساسی حیات و بقاء آن هستند، هم سَمَاءِ اللَّهِ و هم اَرْضِ اللَّهِ، هر دو بر پایه محبتند.

از این چند جمله می‌توان این نتیجه را گرفت که، تکیه ماده‌های اساسی خلقت به محبت است، یا بهتر و صریح‌تر بگوییم: اصلاً خودشان محبتند. آن عشق الهی و محبت الهی در این جسم صلب، نام اَرْض گرفته، و در آن جسم سیال، سماء، در آن ماده نورانی، نور، نام گرفته، و در این جسم وزان، ریح، و در یک کلام، همه این‌ها محبت است. اَرْضِ اللَّهِ، سَمَاءِ اللَّهِ، ماءِ اللَّهِ، ریحِ اللَّهِ، رُوحِ اللَّهِ، نُورِ اللَّهِ؛ همه، “حُبُّ اللَّهِ” است.

در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد

عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

(حافظ)

به عبارتی: عشق الهی و محبت الهی پیدا شد که عالم آغاز شد، و این عالم، پایه‌های اصلی‌اش اگر نور است و اگر نار، اگر سماء است و اگر اَرْض، اگر ریح است و اگر روح، همه این‌ها، “حُبُّ اللَّهِ” است.

از بخش سوم می‌خواهیم نتیجه بگیریم، هر چه اصل است، متکی به محبت است.

تا اینجا دانستیم، محبت، لطیف است، بیانگر بی‌انتهایی و گستردگی محض است. محبت، اصل موادِ اولیّهٔ خلقت و بلکه مقدم بر آن‌ها است. پس محبتی که می‌خواهد در روح ما مستقر شود، محبت خدا به ما و در این نوشتار، "محبت انسان به پروردگار"، باید از جنسی لطیف باشد، باید نامحدود باشد، باید چیزی باشد که محدودیت برنتابد و باید چیزی فراتر از همهٔ موادِ اولیّهٔ خلقت باشد.

هم، اَرْضَ اللَّهِ باشد، و هم، سَمَاءَ اللَّهِ، هم، نورِ اللَّهِ باشد و هم، نارِ اللَّهِ، هم، رُوحَ اللَّهِ و هم، رِیحَ اللَّهِ. چنین محبتی را در دل و ذهنتان پیورانید و در پی استقرار آن در عمق وجودتان برآید.

محبت خدا، آبِ سرچشمه گرفته از الله است. کدام آب؟ "مَاءُ اللَّهِ يَحْيِي بِهِ كُلَّ شَيْءٍ" همان آبی که هر چیز، حیاتش را از او دارد. محبت خدا، زمین خداست، کدام زمین؟ همان زمینی که همه چیز از آن می‌روید و هر چه می‌بینیم، تکیه‌اش بر آن است. محبت خدا، باد و نسیم الهی است. کدام نسیم؟ همان نسیمی که هر حرکتی، تحرک و جنبش خود را از آن دارد. "رِیحُ اللَّهِ مَا تَهْبُ فِي شَيْءٍ إِلَّا حَرَكَةٌ"¹. و محبت خدا روح الله است، کدام روح؟ همان که در تمامی مجاری حیات جریان دارد.

۴-۱-۱. خلوص

در سه بخش گذشته گفتیم که محبت در دل خودش با لطافت، گستردگی و عدم محدودیت همراه، و پایه و مقدمهٔ موادِ اولیّهٔ خلقت را تشکیل می‌دهند.

۱. ر.ک. به: ص: ۴۹، پاورقی ۱

۱-۴-۱. اخلاص

در این بخش می‌خواهیم از کلام معصومین (علیه‌السلام) این استفاده را بکنیم که محبت، در دل خودش با اخلاص، همگون است. به عبارتی، ناخالصی را بر نمی‌تابد، شریک دوست ندارد. به یک نحوی با معنای اخلاص، نزدیک است. نمی‌توان هم اخلاص داشت، و هم در این اخلاص، شریک وارد کرد و شرک ورزید. اخلاص یعنی اخلاص. اگر می‌گویند این طلا خالص است یعنی ناخالصی در آن نیست. خالص، در مقابل ناخالص. حالا ممکن است آنجا که به درجات و مراتب، قائل می‌شویم. در مراحل بگوییم فلانی از فلانی عاشق‌تر است، یا اینکه محبتش بیشتر است؛ و یا اینکه محبتش خالص‌تر است. این‌ها تعارضی با این اصل ندارد که ما می‌گوییم: اصلاً محبت بدون اخلاص، محبت نیست. چه ما بگوییم: محبت فلانی از محبت دیگری خالص‌تر است، یا بگوییم: محبتش محبت‌تر است و محبت آن یکی از محبت واقعی، دورتر است. به‌واقع “محبت”، یک نزدیکی، قرابت و همگونی ویژه‌ای با اخلاص دارد.

داستان زیبایی درباره حضرت سلیمان نبی نقل شده است که: چون سلیمان زبان حیوانات را می‌دانست، متوجه گفتگوی یک زوج گنجشک شد. گنجشک نر به گنجشک ماده ابراز محبت و عشق می‌کرد. پرنده ماده که به پیامبری او قائل بود، متوجه شد که حضرت سلیمان کلامشان را می‌فهمد؛ لذا رو به او کرد و گفت: “یا نبی الله، إنه لیس لی محباً و لکنه مدّع” اینکه این قدر دنبال می‌آید و دارد شکایت مرا به تو می‌کند، عاشق نیست، ادعا می‌کند. چرا؟ “لأنه یحبّ معی غیری” چون هم‌زمان یکی دیگر را هم دوست دارد. یعنی در محبتش اخلاص نیست، حال که محبتش خالص نیست، من گنجشک می‌گویم “إنه لیس لی محباً” اصلاً او عاشق نیست. “حالا که محبتش خالص نیست، من

می‌گوییم: اصلاً محبتش، محبت نیست. ممکن است بگوییم: کلام گنجشک که ملاک نیست، ولی در ادامه حدیث آمده است: “فَأَثَرَ كَلَامُ الْعُصْفُورَةِ فِي قَلْبِ سُلَيْمَانَ” این کلام، ندای یک هاتف غیبی بود، و قرار بود سلیمان را تکان بدهد. سلیمان، پیامبر خدا، از این کلام، تأثیر پذیرفت و فهمید که محبت، محبتی است که خالص باشد. رفت چله‌نشینی کرد. و در این چهل شبانه‌روز از خداوند فقط یک درخواست داشت، و در پی آن بود با این ریاضت چهل روزه، این صفت را در وجود خویش مستقر کند. کدام درخواست و کدام صفت؟ تمام درخواست و تلاش سلیمان بر این بود که “محبت خودش را خالص کند”، چون محبت، اگر خالص نباشد، اصلاً محبت نیست.^۱ حتی محبتی که آمیخته با درخواست نعماتی باشد که محبوب ارائه می‌دهد، باز هم محبت نیست. مطمئناً اگر به عشق بهشت و به انگیزه دریافت ثواب، او را می‌پرستیم و او را اطاعت می‌کنیم، این پرستش و این اطاعت، از سر محبت نیست.

در احادیث فراوان داریم که گروهی هستند که خدا را می‌پرستند “طَلَبًا لِلثَّوَابِ”، طالب آنند که به ثواب و بهشت الهی دسترسی پیدا کنند. این هم یک نوع عبادت است، و البته مقبول، ولی در گزاره سوم همین احادیث ذکر می‌شود که: گروهی هستند “عَبَدُوا اللَّهَ حُبًّا”.^۲ گروهی از

۱. بحار الأنوار ج: ۱۴ ص: ۹۴، قصه مرور سلیمان بوادی النمل، فَقَالَتْ يَا نَبِيَّ اللَّهِ إِنَّهُ لَيْسَ مُحِبًّا وَلَكِنَّهُ مُدْعٍ لَأَنَّهُ يُحِبُّ مَعِيَ غَيْرِي فَأَثَرَ كَلَامُ الْعُصْفُورَةِ فِي قَلْبِ سُلَيْمَانَ وَبَكَى بُكَاءً شَدِيداً وَاحْتَجَبَ عَنِ النَّاسِ أَرْبَعِينَ يَوْماً يَدْعُو اللَّهَ أَنْ يُفَرِّغَ قَلْبَهُ لِمَحَبَّتِهِ وَأَنْ لَا يُخَالِطَهَا بِمَحَبَّةٍ غَيْرِهِ

۲. بحار الأنوار ج: ۶۷ ص: ۲۳۶، الصادق (عليه السلام): الْعِبَادُ ثَلَاثَةٌ قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَوْفاً فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ وَقَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى طَلَبًا لِلثَّوَابِ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَجْرَاءِ وَقَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ حُبًّا لَهُ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ وَهِيَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ

روی عشق، و از روی محبت عبادت می‌کنند. پس اگر از دست محبوب، نعمتی، ثوابی و پاداشی می‌گیری و این پاداش گرفتن، در نیت و عملکرد شما مؤثر است، این هم به نوبه خود، گوشه‌ای از محبتتان را می‌ساید. اخلاصتان را کم کرده و آن را از درجه کمال محبت، ساقط می‌کند.

لذا بهترین و خالص‌ترین محبت، که واقعاً شایستگی اطلاق نام محبت را دارد، محبتی می‌دانند که از ترس عذاب و به طمع دریافت نعمت و جایزه، نباشد.

در آن داستان مشهور حضرت شعیب پیامبر آمده است که فرمود: خدای من و آقای من، تو می‌دانی که من گریهام از ترس جهنم نیست، تو می‌دانی که من گریهام به شوق بهشت نیست "وَلَكِنْ عَقْدَ حُبِّكَ عَلَى قَلْبِي" این عشق تو، و این دوستی توست که با قلب من گره خورده و با آن ممزوج و آمیخته شده است.^۱ پس محبت، خالص است و ترس از عقاب و شوق به ثواب، حتی اگر مقبول هم باشد که هست، محبت نیست و به آن لطمه می‌زند.

در صحیفهٔ ادریس پیامبر داریم که "طُوبَى لِقَوْمٍ عَبْدُونِي حُبًّا" خداوند می‌فرماید: خوشا به حال آن گروهی که مرا عاشقانه می‌پرستند، دوستم دارند. "طَلَبًا لَوْجْهِهِ مِنْ غَيْرِ رَهْبَةٍ وَلَا رَغْبَةٍ" فقط به عشق دیدار. برای گل روی من. نه به عشق بهشت، نه از ترس جهنم "لَا لِنَارٍ وَلَا جَنَّةٍ" نه

۱. بحار الأنوار ج: ۱۲ ص: ۳۸۰، الرسول (صلی الله علیه و آله): بَكَى شُعَيْبٌ (عليه السلام) مِنْ حُبِّ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حَتَّى عَمِيَ فَقَالَ: إِلَهِي وَ سَيِّدِي أَنْتَ تَعْلَمُ أَنِّي مَا بَكَيْتُ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَلَا شَوْقًا إِلَى جَنَّتِكَ وَلَكِنْ عَقْدَ حُبِّكَ عَلَى قَلْبِي فَلَسْتُ أَصْبِرُ أَوْ أَرَاكَ

از ترس آتش نه به شوق بهشت "بَلِّ لِلْمَحَبَّةِ الصَّحِيحَةِ"^۱ این محبت صحیح همان "طَلَبًا لَوْجْهِی خالص" است. شریک نمی‌پذیرد و به هدف‌های میانی هم استقلال نمی‌دهد. در کتاب شریف کمال‌الدین، مناجاتی از حضرت کلیم، موسی بن عمران (علیه السلام) نقل می‌کند: که در آن وادی مقدس حضرت موسی خطاب به خدا گفت: "إِنِّي قَدْ أَخْلَصْتُ لَكَ الْمَحَبَّةَ مِنِّي" خدایا من محبتم را از ناخالصی‌ها شستم "غسلت قلبی عن ماسواک"، دلم را، از غیر تو غسل دادم و شستم.^۲ محبت، اصلاً غیر برنمی‌دارد.

۲-۴-۱-۱. نار

در بخش قبل^۳ نیز حدیثی ذکر کردیم که: محبت، نار است، نار هم اینجا ارتباطی با اخلاص دارد. چرا که حضرت امیر (علیه السلام) فرمود "حُبُّ اللَّهِ نَارٌ لَا يَمُرُّ عَلَى شَيْءٍ إِلَّا احْتَرَقَ"^۴ دوستی خدا، آن آتشی است که بر هر چه بگذرد او را می‌سوزاند و چه می‌ماند؟ نار می‌ماند. یکی از خصوصیات آتش، این است که به غیر خودش که برسد او را از بین می‌برد و او را از جنس خودش می‌کند. اگر آتش خیلی سوزان باشد، به سنگ هم که برسد، آن سنگ را ذوب می‌کند، مشتعل می‌کند؛ در نهایت آن سنگ، همانند این آتش، شعله می‌کشد، گرما می‌دهد، نور می‌دهد و اصلاً او هم از جنس آتش می‌شود.

۱. بحار الأنوار ج: ۹۲ ص: ۴۶۷، السجاد (علیه السلام): طُوبَى لِقَوْمٍ عِبَادُونِي حُبًّا وَ اتَّخَذُونِي إِلَهًا وَ رَبًّا سَهَرُوا اللَّيْلَ وَ دَأَبُوا النَّهَارَ طَلَبًا لَوْجْهِی مِنْ غَيْرِ رَهْبَةٍ وَ لَا رَغْبَةٍ وَ لَا لِنَارٍ وَ لَا جَنَّةٍ بَلِّ لِلْمَحَبَّةِ الصَّحِيحَةِ

۲. کمال‌الدین ج: ۲ ص: ۴۵۹، الحجة بن الحسن (عج): إِنْ مُوسَى (علیه السلام) رَبَّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ فَقَالَ يَا رَبِّ إِنِّي قَدْ أَخْلَصْتُ لَكَ الْمَحَبَّةَ مِنِّي غَسَلْتُ قَلْبِي عَنْ سِوَاكَ

۳. صفحه ۴۸، بخش ۱-۲-۳

۴. ر.ک. به: ص: ۴۸، پاورقی ۲

“حُبُّ اللَّهِ نَارٌ لَا يَمُرُّ عَلَى شَيْءٍ إِلَّا اخْتَرَقَ” او را هم می‌سوزاند، او را هم از جنس خودش می‌کند، یعنی غیر برنمی‌تابد. اگر آتش به همه عالم بزند همه عالم یکسره آتش می‌شود. دیگر عالمی وجود ندارد، فقط آتش می‌ماند و بس. عشق آتش است. “حُبُّ اللَّهِ نَارٌ”، عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد. لذا اگر میل به دنیا، میل به نفسانیت و شهوات، زوایای وجود فردی را پر کرده باشد، حال اگر بخواهد محبت الهی در وجود این شخص، شعله بگیرد، با صفات دیگر، با دل مشغولی‌های دیگر، در یک ظرف نمی‌گنجد و یکدیگر را برنمی‌تابند. این حبّ الله باید آن‌ها را بسوزاند، ذوب کند و از جنس خودش بکند. پس حبّ، با اخلاص، ممزوج و آمیخته است. وقتی می‌گوییم آتش است، یعنی غیر را برنمی‌تابد.

۳-۴-۱. ندیدن غیر

در آن حدیث مشهور داستان شعیب آمده است: “بَكَى شُعَيْبٌ (عليه السلام) مِنْ حُبِّ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حَتَّى عَمِيَ” آن قدر از عشق خدا گریه کرد، که کور شد.^۱ شاید این تلمیحی است بدین معنا که: برای ندیدن غیر خدا، کور شد. یعنی کور شد که دیگران را نبیند، تا بتواند بدون مانع، خدا را بهتر ببیند. نه یک‌بار، نه دوبار، نه سه‌بار بلکه چندین بار.

اگر چیزی را دوست داشته باشی اگر عاشق بشوی، کر و کور می‌شوی.^۲ این به این معنی است که دیگران را نمی‌بینی، صحبت غیر را نمی‌شنوی، محبت صحیح، غیر را برنمی‌تابد. اگر در احادیث و کلام بزرگان، عشق را با کوری ممزوج کردند، یعنی کور بودن از دیدن غیر.

۱. بحار الأنوار ج: ۱۲ ص: ۳۸۰، رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله): بَكَى شُعَيْبٌ (عليه السلام) مِنْ حُبِّ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حَتَّى عَمِيَ

۲. من لا يحضره الفقيه ج: ۴ ص: ۳۸۰، رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله): حُبُّكَ لِلشَّيْءِ يُعْمِي وَيُصِمُّ

کورم از غیر خدا، بینا بدو
مقتضای عشق این باشد نکو

(مولانا)

البته در محبوب‌های زمینی این عبارت را می‌توان این چنین تعبیر کرد که عاشق، معایب محبوب خودش را نمی‌بیند، او بدی از محبوب خودش نمی‌شنود. حضرت امیرمؤمنان علی (علیه‌السلام) می‌فرماید:

“عَيْنُ الْمُحِبِّ عَمِيَّةٌ عَنِ مَعَايِبِ الْمَحْبُوبِ، وَأُذُنُهُ صَمَاءٌ عَنِ قُبُحِ مَسَاوِيهِ”^۱
چشم عاشق، بر دیدن معایب محبوب کور است، یعنی از محبوب، عیبی نمی‌بیند و گوش عاشق بر شنیدن زشتی‌ها و بدی‌های معشوق، کر است. که البته این امر در دوستی خدا، مصداق ندارد چون خدا را “عیب و قبحی” متصور نیست، ولی از یک زاویه می‌خواهد بگوید که: عاشق، جز خوبی نمی‌بیند، جز نیکی، جز جمال و جز زیبایی نمی‌بیند. هرچند به واقع هم در خداوند، جز زیبایی نیست و انسان حقیقتاً جز زیبایی هم نباید ببیند؛ خدا زیبایی محض است، کمال محض است. خدا زشتی‌ای ندارد که ما چشم و گوشمان را بر زشتی‌های او ببندیم ولی اینجا وجه مشترک این تعبیر این است که به هر صورت، محب از محبوب، فقط زیبایی می‌بیند و غیر زیبایی نمی‌بیند. و در درجات بالاتر، غیر از او نمی‌بیند. محب از محبوب جز زیبایی و کمال و جمال نمی‌بیند و جز لطافت و حسن نمی‌شنود.

از زاویه‌ای دیگر، اگر خواست و اراده این محبوب مطلق، این محبوب شریف، در مقابل خواست و اراده دیگری قرار بگیرد، این جاست که محب، بلاشک باید اراده و خواست و رضایت محبوب را ترجیح دهد.

۱. غررالحکم و دررالکلم امیرالمؤمنین (علیه‌السلام):

یعنی باید اخلاص خود را نشان بدهد. محب نمی‌تواند همزمان، میل و خواسته محبوب را همراه با خواسته دیگری اجرا کند، امکان ندارد که بعضی مواقع، میل محبوب را اجرا کند و بعضی مواقع، میل دیگری را، خیر. “دَلِيلُ الْحُبِّ إِثَارُ الْمَحْبُوبِ عَلَى مَا سِوَاهُ”^۱

یکی از دلایلی که راهنمای ماست که بفهمیم در دل ما حب وجود دارد یا نه، ترجیح دادن محبوب و خواست او بر غیر است، این است که محب، محبوب را، معشوق را، خواست و رضایت او را بر انتخابهای دیگر ترجیح می‌دهد.

از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است: “إِذَا هَاجَ رِيحُ الْمَحَبَّةِ آثَرَ الْمَحْبُوبِ عَلَى مَا سِوَاهُ”^۲. آنگاه که نسیم محبت به حرکت درآید، به هیجان آمده، وزیدن آغاز کند؛ محبوب، در نزد محب انتخاب شده و بر دیگران ترجیح داده می‌شود. کمی پیش‌تر برویم؛ می‌فرمایند: “أَصْلَ الْحُبِّ التَّبَرُّيُّ عَنْ سِوَى الْمَحْبُوبِ”^۳ اصل حب، ریشه و ماده اولیه حب در یک تعریف کوتاه این است که: انسان از غیر محبوب بری باشد. از دیگران ببرد. توجهش فقط به محبوب باشد. اصلاً برای غیر محبوب، وزن و ارزشی قائل نشود. نه تنها او را شریک محبوب نداند، نه تنها برابر و هم‌طراز محبوب نداند، اصلاً غیر محبوب را چیزی نداند. اصلاً غیر محبوبی نبیند. ملا محسن فیض کاشانی در کتاب شریف المحجة البيضاء اشاره می‌کند که “كُلُّ حَبِيبٍ بِحَبِيبِهِ مَشْعُوفٌ وَعَنْ غَيْرِ حَبِيبِهِ مَصْرُوفٌ”^۴. هر

۱. مستدرک الوسائل ج: ۱۲ ص ۱۶۸، الصادق (علیه السلام): دَلِيلُ الْحُبِّ إِثَارُ الْمَحْبُوبِ عَلَى مَا سِوَاهُ

۲. مستدرک الوسائل ج: ۱۲ ص: ۱۶۸، الصادق (علیه السلام): إِذَا هَاجَ رِيحُ الْمَحَبَّةِ اسْتَأْنَسَ فِي ظِلَالِ الْمَحْبُوبِ وَآثَرَ الْمَحْبُوبِ عَلَى مَا سِوَاهُ

۳. بحار الأنوار ج: ۶۶ ص: ۲۵۱، الصادق (علیه السلام): لِأَنَّ أَصْلَ الْحُبِّ التَّبَرُّيُّ عَنْ سِوَى الْمَحْبُوبِ

۴. المحجة البيضاء ج: ۸ ص: ۷

دوستدار و هر عاشق و محبی و هر کسی که ادّعی دوستی می‌کند، با دیدن دوست، با شنیدن نام دوست، به شغف می‌آید. حالا این شغف را در بخش‌های بعد توضیح می‌دهیم و نیز "عَنْ غَيْرِ حَبِيبِهِ مَصْرُوفٌ"، از غیر معشوق خودش، رو برمی‌گرداند، اصلاً به آن‌ها تَوَجَّه نمی‌کند.

خلاصه کلام اینکه، در احادیث این بخش، روح اخلاص و ندیدن غیر و کنار گذاشتن آن‌ها، مشترک است.^۱

وقتی می‌گوییم محبت، یک نوع کوری است؛^۲ یعنی عاشق، غیر را نمی‌بیند، اصلاً برای غیر، اصالت و ارزشی قائل نیست. اصلاً آن‌ها را و وجودشان را به رسمیت نمی‌شناسد.

۴-۱-۱. فناء و توحید

این تعریف تا مرحله‌ای پیش می‌رود که محبّ قائل می‌شود که جز خدا چیزی نیست. همه جلوه اویند و البته خود را نیز نمی‌بیند. کمال اخلاص و محبت این مرحله است.

ما در معارف دینی یک مخلص داریم یک مخلص.

مخلص، یعنی کسی که نیتش را پاک کرده، در نیتش غیر خدا را شریک نمی‌داند، کار را برای خدا انجام می‌دهد.

مخلص، یعنی کسی که خودش هم با عنایت پروردگار خالص شده. خودش هم خدایی شده، یعنی اصلاً غیر خدا را چیزی قائل نیست.

مخلص آن است که خودش را و غیر خدا را نمی‌بیند و ارزشی و اصالتی برای غیر خدا قائل نیست. در پاسخ شیطان رجیم که قسم خورد همه را گمراه می‌کنم. خداوند فرمود: غیر از بندگان مخلص من که

۱. الأنوار الساطعة ج: ۲ ص: ۴۲۱

۲. ر.ک. به: ص: ۵۶، پاورقی ۱

خالص شده باشند برای من.^۱ و این فناست یعنی انسان خودش را و همه چیز را در خدا فانی بداند و خواجه عبدالله انصاری هم در منازل السائرین می گوید: «الْمَحَبَّةُ أَوَّلُ أَوْدِيَةِ الْفَنَاءِ».^۲ در وادی های فنا، محبت، اولین وادی است. و محبت، برای رساندن ما به وادی فنا باید خالص باشد. و مهم ترین بخش این خالص کردن ها، خالص شدن خود است، یعنی خالص کردن تمامی صفات و نیت ها و سپس خالص شدن خود، تا رسیدن به توحید محض که همه چیز را جلوه خدا بداند.

روی از خدا به هرچه کنی شرک خالص است
توحید محض، کز همه رو بر خدا کنیم

(سعدی)

در همین فصل، در بخش نهم، درباره فنا و توحید، چند جمله ای نقل قول خواهد شد.

در این بخش گفتیم که محبت با اخلاص آمیختگی دارد. محبت ناخالص به همان درجه ای که ناخالص است، محبت نیست، و از محبت بودن فاصله دارد. محبت یعنی محبت خالص. تعابیر کوری، ندیدن غیر، آتش، سوزاندن غیر، فنا، فانی شدن غیر خدا در آن و توحید، یعنی یگانگی و یکی بودن و یکتایی خالق. همه این معنا را می رساند که: محبت یک آمیختگی با اخلاص و ضدیتی با دوئیت، چندگانگی و توجه به غیر خدا دارد.

۵-۱-۱. اراده و خواست

یک دسته از معانی محبت، حول و حوش میل و خواست و اراده

۱. الحجر ۴۰، سوره "ص" ۸۳

۲. منازل السائرین ۱۰۱

می‌گردد. به عبارتی می‌خواهند بیان کنند: محبت، غیر ارادی نیست، محبت، زور و اجبار و اکراه برنمی‌تابد. در آیه شریفه، خداوند می‌فرماید: “لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ”^۱ و امام (علیه السلام) اشاره می‌کند که “الدِّينُ هُوَ الْحُبُّ”^۲ پس می‌شود گفت: “لَا إِكْرَاهَ فِي الْحُبِّ” یعنی ما به هیچ وجه نمی‌توانیم کسی را وادار کنیم که ما را به‌زور دوست داشته باشد. هر چند می‌شود کسی را وادار کرد که به‌زور و بااجبار و با کراهت، مطیع ما باشد. پس دین هر چند که یکی از مظاهرش عبادت و اطاعت خداست، ولی چون عبادت و اطاعت با اکراه هم ممکن است صورت بگیرد نتیجه می‌گیریم آن جلوه‌ی اعلای دین، اطاعت نیست، بلکه همین محبت است که امکان امتزاج با زور و اجبار را ندارد.

۱-۱-۵-۱. میل

علامه شبّر در کتاب ارزشمند اخلاق خود می‌نویسد “إِنَّ حُبَّ الشَّيْءِ عِبَارَةٌ عَنِ الْمَيْلِ إِلَيْهِ”^۳ یعنی: دوست داشتن چیزی، عبارت است از اینکه انسان یک تمایلی به او داشته باشد. “وَالْإِثْذَاذُ بِهِ” و از این تمایل، یک لذت و خوشی و شغف هم در درون خود، احساس کند. “وَهُوَ فَرْعٌ مَعْرِفَةُ ذَلِكَ شَيْءٍ” و این امر، بعد از شناخت آن شیء حاصل می‌شود. محبت، فرع بر معرفت است و انسان، باید آنچه را که می‌خواهد بدان عشق بورزد، بشناسد. که در بخش مقدمات محبت، به تفصیل بدان خواهیم پرداخت؛ ولی فعلاً در این فصل و مبحث معنای محبت، همین قدر بدانیم که محبت، با میل و خواست مرتبط است، بلکه دقیق‌تر آن است که بگوییم محبت خودِ میل است.

۱. البقرة ۲۵۶

۲. وسائل الشیعة ج: ۱۶ ص: ۱۷۱، الباقر (علیه السلام): الدِّينُ هُوَ الْحُبُّ وَ الْحُبُّ هُوَ الدِّينُ

۳. الأخلاق ۲۶۱

علامه نراقی در جامع السعادات می نویسد: “حَقِيقَةُ الْحُبِّ، الْمِيلُ”^۱ حقیقت محبت، میل است. وقتی شما سببی را دوست دارید یعنی میل می کشد و گرنه ممکن است پزشک تجویز کرده باشد که آن را مصرف کنی ولی چون میل نمی کشد، می گویی: دوست ندارم ولی می خورم. مطمئناً محبت، یک تلازم همیشگی با میل دارد. علامه نراقی در ادامه می فرماید: “هُوَ الْمِيلُ إِلَى مُوَافِقِ مُلَائِمٍ” یعنی میل به چیزی است که با طبع انسان سازگار باشد و عمل به آن بدون اکراه و اجبار انجام شود. هرچند از طرف معشوق کشش هست، ولی مطمئناً باید از طرف خود عاشق هم جوشش و میلی وجود داشته باشد.

۲-۵-۱-۱. اشتها

از امام صادق (علیه السلام) نقل است که “إِنَّ أَوَّلَى الْأَلْبَابِ” یعنی صاحبان خرد و عقل کسانی هستند که: “جَعَلَ شَهْوَتَهُ وَمَحَبَّتَهُ فِي خَالِقِهِ”^۲ در اینجا محبت را همتا و همطراز شهوت ذکر کرده است. البته نه شهوت مصطلح و متداول، شهوت به معنی اشتها، میل و تمایل درونی. یعنی صاحب خرد و عقل، کسی است که شهوت و اشتها و میلش، در جهت خالقش است. پس می شود گفت شهوت نیز، هم معنای با محبت است و محبت هم معنای با شهوت.

۳-۵-۱-۱. اراده

از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) در دعایی نقل است که: “اللَّهُمَّ اجْعَلْ مَحَبَّتِي تَابِعَةً لِمَحَبَّتِكَ”^۳ خدایا محبت مرا پیرو و تابع محبت

۱. جامع السعادات ج: ۳ ص: ۱۸۱

۲. بحار الأنوار ج: ۶۷ ص: ۲۵، الصادق (علیه السلام): جَعَلَ شَهْوَتَهُ وَمَحَبَّتَهُ فِي خَالِقِهِ

۳. بحار الأنوار ج: ۹۲ ص: ۳۱۶، الرسول (صلی الله علیه وآله):

خودت قرار بده. این معنا یعنی اراده، یعنی همان میل؛ یعنی: خدا یا توفیق بده، شرایط را به گونه‌ای فراهم کن که اراده من تابع و پیرو اراده تو بشود هر چه تو بخواهی من بخواهم. هر چه تو دوست داشته باشی من دوست داشته باشم. پس اینجا، محبت یعنی “اراده”.

۴-۵-۱-۱. همت

خواجہ عبداللہ انصاری در منازل السائرین آن‌جا که می‌خواهد بگوید محبت بین کدام دو منزل است می‌فرماید: “الْمَحَبَّةُ تَعْلُقُ الْقُلُوبَ بَيْنَ الْهَمَّةِ وَالْأَنْسِ”^۱ محبت، گره قلبی است “بین الهمة و الانس” یعنی قرابتی با همت و نیز قرابتی با انس دارد. یک مقدار از همت جلوتر است. ولی انس، یک مرحله بعد از آن حادث می‌شود. یعنی همتی باید باشد که محبت، به آن گره بخورد، و همت هم یعنی: عزم و اراده.

۵-۵-۱-۱. شوق

محبت را شوق نیز گفته‌اند. همچنان که می‌گویند: محبت، میل به چیزی است. شوق را هم معنی می‌کنند: “میل به چیزی”. با یک تفاوت ناشی از زاویه نگاه. علامه نراقی می‌فرماید: میل به چیزی، در زمان غیبت و نبود آن چیز، همان محبتی است که آن را شوق می‌نامیم. پس محبت، شوق است، محبت، همت است، محبت، اراده است، محبت، میل است. شوق، همان میل است ولی به چیزی که هم اکنون حاضر نباشد. علامه نراقی می‌گوید: اصل شوق عبارت است از: “میل و رغبت به چیزی در غیاب آن”. البته ممکن است بگوییم: خدا که غائب نیست. پس در مورد او مصداق ندارد. بله، خدا غایب نیست. ما غائبیم. نه تنها از

۱. منازل السائرین ۱۰۱

۲. جامع السعادات ج: ۳ ص: ۱۸۱

خدا، بلکه ما بعضاً از امور الهی و معنوی نیز غائبیم، این امور، هر قدر هم برای آدمی واضح بشود. به قول علامه نراقی: چون انسان با خیالات طبیعی و موهومات، ممزوج است، گویا انسان در پس پرده‌ای است که مانع از غایت وضوح آن امور است. خصوصاً هرگاه مشاغل دنیوی نیز با آن مخلوط بشود. پس کمال وضوح امور الهی، در آخرت هویدا می‌شود. در مورد خداوند هر قدر به شناخت و محبت او دسترسی حاصل شود، مطمئناً هنوز در پس آن، درجات لایتنهای بیشتری قرار دارد. لذا هر قدر هم انسان، نسبت به خدا و امور الهی، معرفت و حبّ کسب کند، شوق به دانستن نادانسته‌ها و آن مقدار پس پرده، بیشتر می‌شود. از این‌رو محبّ، همیشه شائق است. در قرآن کریم از قول مؤمنین ذکر شده‌است: “يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا”^۱، یعنی انسان‌هایی که در دنیا نور معنوی کسب کرده باشند، در آن جهان تقاضای اتمام و تکمیل این نور را خواهند کرد و این نور، نور معرفت و نور محبت است.

علامه نراقی در جامع‌السعادات عباراتی دارد که: شوق در چیزی متصور است که انسان، حداقل از زاویه‌ای آن را درک کرده باشد هرچند از وجوه دیگری هنوز به درک کامل، نرسیده باشد. لذا آنچه را که انسان اصلاً درک نکرده است، شوقی هم نسبت به آن ندارد. پس شوقی که محبّ به معشوق و محبوب غیر حاضر دارد، در صورتی محقق می‌شود که لااقل، اندکی از معرفت، موجود باشد. یعنی انسان چیزی را که هیچ نشناسد، نمی‌تواند دوست داشته باشد. لااقل باید یکی از وجوه درک و معرفت - هر چند ناچیز - حاصل باشد. این محبت در غیاب، شوق نامیده می‌شود و حال هر قدر ادراک و معرفت، بیشتر بشود، شوق

و محبت هم بیشتر خواهد شد. البتّه در بخش صفات مترادف، راجع به “شوق” بیشتر خواهیم گفت.

۶-۵-۱. شیفتگی

محبت، یک اشتیاق و شوق آمیخته به وله است. وکله یعنی سرگشتگی که از شوق زیاد ناشی می‌شود.

حتّی “الله”، اسم جلاله خدا نیز از “وکله” مشتق و منشعب شده است. در تفسیر شریف تبیان تألیف شیخ الطائفه، محمد بن حسن طوسی می‌فرماید: “سَمِيَ اللَّهُ لِلَّهِ لَأَنَّهُ يُؤَلِّهُ الْقُلُوبُ بِحُبِّهِ”^۱. چرا “الله” “الله” نامیده شده است؟ برای اینکه او قلب‌ها را به محبت خودش واله و شیفته می‌کند. پس محبت، یک آمیختگی و نزدیکی با “وله” دارد. قلب انسان به محبت خدا و به دوست داشتن خدا شائق می‌شود،^۲ واله و شیفته می‌شود. و به همین علّت، آن محبوب را “الله” نامیده‌اند؛ یعنی هم خودش مورد “وله” است، و هم محبتش.

۷-۵-۱. عشق

در کتاب شریف کافی حدیثی با این مضمون نقل می‌شود: “أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَقَهَا وَأَحَبَّهَا بِقَلْبِهِ وَبَاشَرَهَا بِجَسَدِهِ”^۳ یکی از موارد نادری که در احادیث، لفظ “عشق” به کار رفته، همین حدیث است. برترین مردم، افضل انسان‌ها، آن گروهی‌اند که عاشق عبادت باشند و آن را در آغوش بگیرند، و آن را با قلبشان دوست داشته باشند. شاید از این

۱. التبیان ج: ۱ ص: ۲۸

۲. وسائل الشیعة ج: ۱۴ ص: ۳۹۵، الباقر (علیه السلام): اللَّهُمَّ إِنَّ قُلُوبَ الْمُحِبِّينَ إِلَيْكَ وَالْهَمَّةُ

۳. الکافی ج: ۲ ص: ۸۳، الرّسول (صلی الله علیه وآله): أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَقَهَا وَأَحَبَّهَا بِقَلْبِهِ وَبَاشَرَهَا بِجَسَدِهِ

عبارت این امر استنتاج بشود که “عشق هم همان محبت است و محبت همان عشق.” چرا که در عبارت اول از عشق استفاده شده و در عبارت دوم از حب.

چرا که می‌فرماید: “أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ” بعد هم می‌گوید “أَحَبُّهَا بَقْلِبِهِ” یعنی دوست داشتن با قلب، دوست داشتن درونی را، عشق نامیده‌اند. هرچند در احادیث، بسیار کم و نادر از اشتقاقات عشق به کار رفته است. ولی در ادبیات عرفانی ما این واژه و ترکیبات و اشتقاقات آن بسیار فراوان مورد استفاده قرار گرفته است.

حبّ و محبت و میل و وله و اراده و همّت، این‌ها همه در اشعار عرفانی تاحدّ زیادی، جای خودش را به عشق و مشتقّات آن داده است، و در اصل، معنی همه، یکی یا نزدیک به هم است، و آن‌هم، همان میل قلبی است.

۸-۵-۱-۱. حیرت

در حدیث است که خداوند متعال به داوود نبی خطاب می‌کند: “یا داوود ما لی أَرَاكَ مُتَبَدِّلاً”^۱ داوود! چه شده که تو را متبذ و متحیر می‌بینم؟ داوود در پاسخ می‌گوید: یک صفتی از من خواسته‌ای و من خودم را موظّف می‌دانم که آن صفت را در وجود خودم مستقرّ کنم. “قَدْ أَعْيَتَنِي” ولی عاجز شده‌ام. رفتن به دنبال این صفت، و پیاده کردن آن، مرا عاجز کرده است. یعنی: فهمش، درکش، اجرایش، رسیدن به آن و فرورفتن در عمق آن، خیلی دور از دسترس است، خداوند فرمود: “فَمَاذَا تُرِيدُ؟” مگر چه چیزی می‌خواهی؟ “قَالَ: مَحَبَّتَكَ” عرض کرد: دوستی و محبت تو را.

۱. مستدرک الوسائل ج: ۱۲ ص: ۴۲۸، إِنَّ اللَّهَ أَوْحَىٰ إِلَىٰ دَاوُدَ (عَلَيْهِ السَّلَام): مَا لِيَ أَرَاكَ مُتَبَدِّلاً، قَالَ أَعْيَتَنِي الْخَلِيقَةُ فَيَك، قَالَ: فَمَاذَا تُرِيدُ؟ قَالَ: مَحَبَّتَكَ.

می‌خواهیم از این حدیث و از این گفتگوی عارفانه و عاشقانه، این نتیجه را بگیریم که محبت، همچنان که با ولّه و شیفتگی ممزوج و هم‌تاست، با حیرت و سرگشتگی نیز همراه است.

محور مطالب این بخش این بود که: محبت، یعنی خواست، یعنی میل، یعنی اراده. محبت در درون خودش با اجبار و اکراه سازش ندارد. تعبیر “میل، شهوت، اراده، همّت، شوق، عشق، وله و حیرت” همه می‌خواهند یک مفهوم را برسانند و درجات قوّت و ضعف همان مفهوم را، که محبت یک “خواست” است.

۶-۱-۱. ریشه در قلب

خواست، میل، اراده و همّتی که در بخش قبل مطرح شده از کجا باید نشأت بگیرد و برخیزد؟ ما در این بخش می‌خواهیم به این جنبه پردازیم که خاستگاه این محبت کجاست؟ شاید با معرفی خاستگاه، یک مقدار تعریف محبت، روشن‌تر، و ابهامات کمتر شود.

در احادیث، خاستگاه محبت را “قلب، فؤاد، سرّ، ضمیر و صدر” عنوان کرده‌اند.

۱-۶-۱. قلب

بیشترین تعبیر، حول و حوش قلب می‌گردد، حتّی آنجایی که از واژگان دیگری مثل فؤاد، سرّ و ضمیر، استفاده می‌شود، می‌توان گفت که باز هم منظور، همان قلب است و اگر هم عیناً قلب نباشد، یک وجه مشترک دارد، این که درونی است، ظاهری نیست. ما، در بخش قبل گفتیم که: محبت یعنی میل. حالا اگر از زبان بزرگان دین بپذیریم که: خاستگاه محبت قلب است. پس می‌توانیم تعریف کنیم که: این محبت، میل درونی است. خداوند به حضرت داوود خطاب می‌کند که: “يَا دَاوُدُ اَبْلُغْ اَهْلَ اَرْضِي اَنِّي حَبِيبٌ مِّنْ اَحَبِّينِي”، داوود به زمینیان ابلاغ کن، کسی

که مرا دوست داشته باشد، دوستش دارم“ و مَا أَحَبَّنِي أَحَدٌ أَعْلَمُ ذَلِكَ يَقِيناً مَنْ قَلْبِهِ إِلَّا قَبْلَتُهُ لِنَفْسِي^۱ و امکان ندارد که احدی مرا دوست داشته باشد، و من بدانم که این محبت، یقینی، و نشأت گرفته از قلب اوست “یقیناً مَنْ قَلْبِهِ”، در این صورت، به طور قطع و یقین او را برای خودم قبول می کنم. “قَبْلَتُهُ لِنَفْسِي”. و در ادامه هم می فرماید: “وَأَحْبَبُّهُ حُبًّا لَا يَتَقَدَّمُهُ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِي” و طوری دوستش می دارم که قبلاً کسی را تا این درجه دوست نداشته ام. البته این ثمرات را در فصل پنجم مفصل تر بیان خواهیم کرد. ما فعلاً فقط به عبارت “یقیناً مَنْ قَلْبِهِ” کار داریم، که نتیجه بگیریم محبت مطلوب و مورد نظر ما، باید قلبی باشد و دقیق تر آنکه اصلاً محبت غیر قلبی قابل تصوّر نیست. حدیثی در مسکن الفؤاد و بحار الانوار از حضرت خدیجه (سلام الله علیها)، آن بانوی گرامی نقل شده است: “قَلْبُ الْمُحِبِّ إِلَى الْأَحْبَابِ مَجْدُوبٌ”^۲ یعنی محب، قلبش تکان می خورد، قلبش، جذب محبوب خودش می شود. در کتاب شریف کافی هم از امام صادق (علیه السلام) درباره اهل تقوا، نقل است که: این گروه مورد ستایش، این گروه اهل فضیلت: “نَظَرُوا إِلَى مَحَبَّتِهِ بِقُلُوبِهِمْ”^۳ محبت مابین اهل تقوا و خدا، یک حرکت قلبی است.

۱. بحار الأنوار ج: ۶۷ ص: ۲۶، إِنَّ اللَّهَ أَوْحَى إِلَى دَاوُدَ (عليه السلام): يَا دَاوُدُ أُبَلِّغُ أَهْلَ أَرْضِي أَنِّي حَبِيبٌ مِنْ أَحَبَّنِي وَ جَلِيسٌ مِنْ جَالَسَنِي وَ مُؤْنِسٌ لِمَنْ أَنَسَ بِذِكْرِي وَ صَاحِبٌ لِمَنْ صَاحَبَنِي وَ مُخْتَارٌ لِمَنْ اخْتَارَنِي وَ مُطِيعٌ لِمَنْ أَطَاعَنِي مَا أَحَبَّنِي أَحَدٌ أَعْلَمُ ذَلِكَ يَقِيناً مَنْ قَلْبِهِ إِلَّا قَبْلَتُهُ لِنَفْسِي وَ أَحْبَبُّهُ حُبًّا لَا يَتَقَدَّمُهُ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِي
۲. بحار الأنوار ج: ۱۶ ص: ۲۹، خدیجه (سلام الله علیها): قَلْبُ الْمُحِبِّ إِلَى الْأَحْبَابِ مَجْدُوبٌ وَ جِسْمُهُ بَيْنَ الْأَسْقَامِ مَنُهَبٌ، وَ قَائِلٌ: كَيْفَ طَعْمُ الْحُبِّ؟ قُلْتُ لَهُ: أَلْحُبُّ عَذْبٌ وَ لَكِنْ فِيهِ تَغْذِيبٌ
۳. الکافی ج: ۲ ص: ۱۳۲، الصّادق (عليه السلام): نَظَرُوا إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِلَى مَحَبَّتِهِ بِقُلُوبِهِمْ وَ عَلِمُوا أَنَّ ذَلِكَ هُوَ الْمَنْظُورُ إِلَيْهِ لِعَظِيمِ شَأْنِهِ

و در مناجات عارفین از مناجات خمس عشر امام سجّاد (علیه السلام) نقل است:
 «فَجَعَلْنَا مِنَ الَّذِينَ أَخَذَتْ لَوْعَةً مَحَبَّتِكَ بِمَجَامِعِ قُلُوبِهِمْ»^۱ خدایا ما را از
 گروه افرادی قرار ده که سوز محبت تو را با تمامی قلبشان حس کرده
 باشند. در آن حدیث مشهور حضرت شعیب پیامبر هم ذکر شد که ایشان
 فرمودند خدایا گریه من نه از ترس جهنم و نه از شوق بهشت است «وَلَكِنْ عَقْدَ حُبِّكَ عَلَيَّ قَلْبِي»^۲ یعنی محبت تو با قلب من سرشته شده، منعقد
 شده، گره خورده و ممزوج شده است.

در دعای مشهور ابوحمره ثمالی هم از امام سجّاد نقل است که خدایا
 «لَوْ قَرَنْتَنِي بِالْأَصْفَادِ وَأَمَرْتَنِي بِبَيْ عَلَى النَّارِ» اگر مرا با غل و زنجیر ببندی،
 و امر کنی که مرا به سوی آتش ببرند «لَا خَرَجَ حُبُّكَ مِنْ قَلْبِي»^۳ محبت
 تو، عشق تو، و دوستی تو از قلبم خارج نمی شود؛ وجه مشترک این اقوال
 این است که: جای محبت، قلب است.

در آن داستان مشهور دو گنجشک عاشق و معشوق که صحبتشان را
 حضرت سلیمان نبی شنید. آن یکی شکایت کرد که: ای پیامبر خدا؛ او
 فقط ادّعای عشق و دوستی می کند، لکن «لَيْسَ لِي مُحِبًّا» این خیلی هم

۱. بحار الأنوار ج: ۹۱ ص: ۱۵۰، السجّاد (علیه السلام): فَاجْعَلْنَا مِنَ الَّذِينَ تَوَسَّحَتْ [تَرَسَّخَتْ] أَشْجَارُ الشُّوقِ إِلَيْكَ فِي حَدَائِقِ صُدُورِهِمْ وَأَخَذَتْ لَوْعَةً مَحَبَّتِكَ بِمَجَامِعِ قُلُوبِهِمْ فَهَمُّ إِلَى أَوْكَارِ الْأَفْكَارِ يَأْوُونَ

۲. بحار الأنوار ج: ۱۲ ص: ۳۸۰، الرسول (صلی الله علیه وآله): الرَّابِعَةُ أَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ يَا شُعَيْبُ إِلَى مَتَى يَكُونُ هَذَا أَبَدًا مِنْكَ إِنْ يَكُنْ هَذَا خَوْفًا مِنَ النَّارِ فَقَدْ أَجْرُوكَ وَإِنْ يَكُنْ شَوْقًا إِلَى الْجَنَّةِ فَقَدْ أَبْحُوكَ فَقَالَ: إِلَهِي وَ سَيِّدِي أَنْتَ تَعْلَمُ إِنِّي مَا بَكَيْتُ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَلَا شَوْقًا إِلَى جَنَّتِكَ وَلَكِنْ عَقْدَ حُبِّكَ عَلَيَّ قَلْبِي فَلَسْتُ أَصْبِرُ أَوْ أَرَاكَ

۳. بحار الأنوار ج: ۹۵ ص: ۸۷، السجّاد (علیه السلام): إِلَهِي لَوْ قَرَنْتَنِي بِالْأَصْفَادِ وَمَنْعَنِي سَيْبِكَ مِنْ بَيْنِ الْأَشْهَادِ وَ دَلَّلْتَ عَلَيَّ فَضَائِحِي غَيُورَ الْعِبَادِ وَأَمَرْتَنِي بِبَيْ عَلَى النَّارِ

عاشق نیست. ادعایش دروغین است، چون به غیر از من یکی دیگر را هم دوست دارد. می‌فرماید: «فَأَثَرُ كَلَامِ الْعُصْفُورَةِ فِي قَلْبِ سُلَيْمَانَ» این کلام که مدعی عشق و دوستی و محبت، نباید به غیر از من محبوب، دیگری را هم دوست بدارد، در قلب سلیمان اثر کرد و «بکی بکاءً شدیداً» شدید گریه کرد. «وَاحْتَجَبَ عَنِ النَّاسِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا» چهل روز از خلاق دور شد. «يَدْعُو اللَّهَ أَنْ يُفَرِّغَ قَلْبَهُ لِمَحَبَّتِهِ»^۱ در این چهل روز از خدا چه خواست؟ دعا کرد و از خدا خواست که قلبش را برای محبت حضرت حق خالی کند. فعلاً فقط با این بخش این حدیث کار داریم که: جای محبت دل است، جای محبت قلب است، و قلب را هم باید خالی کنی تا محبت خدا در آن، جای گیرد. و در ادامه حدیث نیز آمده است: «وَأَنْ لَا يُخَالَطَهَا بِمَحَبَّةٍ غَيْرِهِ» و این محبت را ممزوج و مخلوط با محبت دیگری نکند. در صحیفه سجّادیه هم از امام سجّاد نقل است که «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَفَرِّغْ قَلْبِي لِمَحَبَّتِكَ»^۲ همان فارغ شدن و خالی کردن دل از محبت غیر خدا را که حضرت سلیمان اشاره کرد، اینجا امام سجّاد در قالب دعا می‌فرماید که: خدایا، قلب مرا برای محبت خودت فارغ کن.

خانه خالی کن دلا تا منزل جانان شود (حافظ)

نتیجه‌ای که می‌گیریم این است که: نه تنها خاستگاه و محل استقرار محبت، قلب است، هر قلبی هم جایگاه محبت نیست، بلکه جایگاه

۱. بحار الأنوار ج: ۱۴ ص: ۹۴، قصّة مرور سلیمان بوادی النمل، فَقَالَ سُلَيْمَانُ (عليه السلام) لِلْعُصْفُورَةِ: لِمَ تَمْنَعِينِي مِنْ نَفْسِكَ وَهُوَ يُحِبُّكَ فَقَالَتْ يَا نَبِيَّ اللَّهِ: إِنَّهُ لَيْسَ مُجَبّاً وَلكِنَّهُ مُدْعٍ لَأَنَّهُ يُحِبُّ مَعِيَ غَيْرِي فَأَثَرُ كَلَامِ الْعُصْفُورَةِ فِي قَلْبِ سُلَيْمَانَ وَبَكَى بَكَاءً شَدِيداً وَاحْتَجَبَ عَنِ النَّاسِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا يَدْعُو اللَّهَ أَنْ يُفَرِّغَ قَلْبَهُ لِمَحَبَّتِهِ وَأَنْ لَا يُخَالَطَهَا بِمَحَبَّةٍ غَيْرِهِ.

۲. الصّحيفة السجّادية (عليه السلام) الدعاء (۲۱)، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَفَرِّغْ قَلْبِي لِمَحَبَّتِكَ

محبت، قلبِ فارغ است. اول باید قلب را فارغ کرد، خالی کرد، تمیز کرد، شست، غسل داد، آنگاه می‌توان محبت خدا را در آن سرازیر کرد. در امالی صدوق هم از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که: «قَدْ عَرَفْتُ حُبَّكَ فِي قَلْبِي»^۱ خدایا، من آگاه شدم که تو را در قلبم دوست دارم. الله اکبر، خوشا به سعادت کسی که خدا را دوست داشته باشد و بفهمد که خدا را دوست دارد. البته اینجا هم فقط با این بخش حدیث کار داریم که انسان اگر آگاه می‌شود که خدا را دوست دارد، آگاه می‌شود که محبت خدا در «قلبش» جای گرفته است و باز هم در کتاب شریف کافی، دعای امام (علیه السلام) نقل شده است که: «اللَّهُمَّ امْلَأْ قَلْبِي حُبًّا لَكَ»^۲ خدایا قلبم را از محبت پر کن. در کفایه الاثر هم از امام صادق نقل است که «فَإِنَّ حُبَّ اللَّهِ إِذَا وَرَثَهُ الْقَلْبُ وَاسْتَضَاءَ بِهِ»^۳ آنگاه که قلب، از عشق و محبت لبریز گردد، روشن و نورانی می‌شود. و در دعای مشهور کمیل از امیرمؤمنان (علیه السلام) نقل است که: «اللَّهُمَّ... اجْعَلْ لِسَانِي بِذِكْرِكَ لَهْجًا وَقَلْبِي بِحُبِّكَ مُتِمِّمًا»^۴ خدایا، قلب مرا با محبت خودت ممزوج و آمیخته کن.

یعنی آن جنبه‌ای از وجود انسان که باید تأثیر بپذیرد و تکان بخورد، قلب است؛ آن عضوی که باید درهای خود را باز کند، قلب است. در زیارت مشهور امین الله که یکی از مستندترین زیارات هست، می‌گوییم

۱. بحار الأنوار ج: ۹۱ ص: ۹۲، الصَّادِقُ (علیه السلام): إِلَهِي كَيْفَ أَدْعُوكَ وَقَدْ عَصَيْتُكَ وَكَيْفَ لَا

أَدْعُوكَ وَقَدْ عَرَفْتُ حُبَّكَ فِي قَلْبِي وَإِنْ كُنْتُ عَاصِبًا

۲. الکافی ج: ۲ ص: ۵۸۵، الصَّادِقُ (علیه السلام): اللَّهُمَّ امْلَأْ قَلْبِي حُبًّا لَكَ وَخَشْيَةً مِنْكَ

۳. بحار الأنوار ج: ۳۶ ص: ۴۰۳، الصَّادِقُ (علیه السلام): لَنْ أُولَى الْأَلْبَابِ الَّذِينَ عَمِلُوا بِالْفِكْرَةِ حَتَّى

وَرَثُوا مِنْهُ حُبَّ اللَّهِ فَإِنَّ حُبَّ اللَّهِ إِذَا وَرَثَهُ الْقَلْبُ وَاسْتَضَاءَ بِهِ

۴. مصباح المتعجد ص: ۸۴۹، دعاء الخضر (علیه السلام):

“اللَّهُمَّ إِنَّ قُلُوبَ الْمُخْبِتِينَ إِلَيْكَ وَالْهَيْه”^۱ خدایا، قلب عابد، قلب کسانی که نسبت به تو خضوع و خشوع دارند، واله و شیفته تو است. این، قلب است که باید تکان بخورد؛ این، قلب است که باید واله بشود؛ قلب باید از محبت غیر فارغ بشود؛ و این قلب است که می تواند و باید از محبت خدا پر شود.

۲-۱-۱-۶. فؤاد (دل)

در عباراتی جایگاه محبت را فؤاد عنوان کرده اند. در مناجات المحبین امام سجّاد (علیه السلام) می فرماید: “إِلَهِي فَاجْعَلْنَا مِمَّنْ فَرَّغَتْ فُؤَادُهُ لِحُبِّكَ”^۲ خدایا، مرا از کسانی قرار بده که فؤادشان را، فارغ کردی؛ که محبت تو در آن سرازیر بشود. به نظر می آید منظور از فؤاد همان قلب است؛ یا اینکه اسم دیگری است برای قلب. و باز هم از همین امام همام هست “اللَّهُمَّ اغْرِسْ فِي أَفْئِدَتِنَا أَشْجَارَ مَحَبَّتِكَ”^۳ خدایا، در دل های ما، در افئده ما، در فؤادهای ما، درخت های محبت را بکار. فؤاد یا همان قلب است، یا اسم دیگری برای آن است؛ به هر صورت یک عضو درونی است، با درون سروکار دارد.

۳-۱-۱-۶. سرّ (نهان)

از خاستگاه محبت در بعضی احادیث با لفظ “سرّ” یاد شده است. “حُبُّ اللَّهِ إِذَا أَضَاءَ عَلَى سِرِّ عَبْدٍ”^۴ محبت خدا، آنگاه که بر سرّ بنده جلوه

۱. وسائل الشیعة ج: ۱۴ ص: ۳۹۵، ألباقر (علیه السلام): اللَّهُمَّ إِنَّ قُلُوبَ الْمُخْبِتِينَ إِلَيْكَ وَالْهَيْه
 ۲. بحار الأنوار ج: ۹۱ ص: ۱۴۸، السجّاد (علیه السلام): إِلَهِي فَاجْعَلْنَا مِمَّنْ... فَرَّغَتْ فُؤَادُهُ لِحُبِّكَ
 ۳. بحار الأنوار ج: ۹۱ ص: ۱۵۲، السجّاد (علیه السلام): اللَّهُمَّ اغْرِسْ فِي أَفْئِدَتِنَا أَشْجَارَ مَحَبَّتِكَ
 ۴. مصباح الشریعة ص: ۱۹۲، الصادق (علیه السلام): حُبُّ اللَّهِ إِذَا أَضَاءَ عَلَى سِرِّ عَبْدٍ أَخْلَاهُ عَنْ كُلِّ شَاغِلٍ وَكُلِّ ذِكْرِ سِوَى اللَّهِ

کرده و نورافشانی کند، چنین خواهد شد. یعنی محل تلاؤ و نورافشانی محبت، سرّ آدم است. حالا این سرّ آیا نام دیگری از قلب است؟ آیا وجهی از وجوه قلب است؟ به هر صورت می‌فرماید: “علی سرّ عبده” جایی که عشق و محبت خدا در انسان طلوع می‌کند، سرّ است. شاید سرّ، درونی‌ترین بخش وجود آدمی باشد و شاید سرّ، درونی‌ترین قسمت خود قلب است.

۴-۶-۱-۱. ضمیر (درون)

در بعضی از عبارات ائمه معصومین به محل استقرار محبت “ضمیر” اطلاق شده است. در دعای مشهور کمیل می‌فرماید: “يَا إِلَهِي وَ سَيِّدِي وَ رَبِّي أَ تَرَاكَ مُعَذِّبِي بِنَارِكَ بَعْدَ تَوْحِيدِكَ وَ بَعْدَ مَا انطَوَى عَلَيْهِ قَلْبِي مِنْ مَعْرِفَتِكَ وَ لَهَجَ بِهِ لِسَانِي مِنْ ذِكْرِكَ وَ اعْتَقَدَهُ ضَمِيرِي مِنْ حُبِّكَ”^۱ البته ما با این بخش کار داریم که “بَعْدَ مَا اعْتَقَدَهُ ضَمِيرِي مِنْ حُبِّكَ” یعنی این عقد، این گره خوردن و ممزوج شدن حبّ، با ضمیر آدمی است. در داستان حضرت شعیب (علیه السلام) نیز ذکر شد که: “عَقَدَ حُبُّكَ عَلَيَّ قَلْبِي”^۲ فرمود: قلبم با محبت تو منعقد شده و گره خورده است. و در دعای کمیل فرمود: “اعْتَقَدَهُ ضَمِيرِي مِنْ حُبِّكَ” احتمالاً ضمیر، همان قلب است یا نام دیگری برای آن. و در مراتب و مراحل می‌توان قلب را ضمیر نامید. به هر صورت جایگاه محبت، یک عضو درونی است. در مناجات خمس عشر هم آمده است: “إِلَهِي الْحَقُّنَا بِالْعِبَادِ الَّذِينَ مَلَأَتْ لَهُمْ ضَمَائِرَهُمْ مِنْ حُبِّكَ”^۳ و در مناجات دیگری داشتیم: “اللَّهُمَّ أَمْلَأْ قَلْبِي مِنْ حُبِّكَ”^۴

۱. البلد الأمين ج: ۱۸۹ ص: ۱۸۵، أمير المؤمنين (عليه السلام):

۲. بحار الأنوار ج: ۹۱ ص: ۱۴۷، السجّاد (عليه السلام): إِلَهِي ... أَلْحِقْنَا بِالْعِبَادِ الَّذِينَ مَلَأَتْ لَهُمْ ضَمَائِرَهُمْ مِنْ حُبِّكَ

۳. همان

۴. الکافی ج: ۲ ص: ۵۸۵، الصادق (عليه السلام): اللَّهُمَّ أَمْلَأْ قَلْبِي حُبًّا لَكَ وَ خَشْيَةً مِنْكَ

در این دعا می‌فرماید: خدایا، قلب را از عشق خودت پُر کن. در آن دعا فرمود: خدایا، ما را ملحق کن به آن بندگانی که ضمیرهایشان را، از محبت پُر کردی. پس می‌تواند ضمیر، همان قلب باشد یا نام دیگری از قلب باشد.

۵-۶-۱-۱. صدر (سینه)

در بعضی از کلام معصومین از “صدر” نام برده شده یعنی سینه؛ نه این قفسه سینه. باز هم آن بُعد معنوی‌اش. خدایا، به من سینه‌ای گشاده بده. منظور این نیست که عرض و طول سینه من زیاد بشود؛ عرض و طول معنوی‌اش برای گنجایش هرچه بیشتر علم و معرفت و شوق و محبت، بیشتر بشود. امام سجّاد (علیه‌السلام) می‌فرماید: “إِلَهِي فَاجْعَلْنَا مِنَ الَّذِينَ تَرَسَّخَتْ أَشْجَارُ الشَّوْقِ إِلَيْكَ فِي حَدَائِقِ صُدُورِهِمْ”^۱ خدایا، ما را از کسانی قرار بده که درختان شوق و درختان محبت، در باغ‌های سینه‌های آن‌ها رشد می‌کند. یعنی جای کاشتن و نمو محبت و شوق، سینه است. قبلاً اشاره کردیم که: “اللَّهُمَّ اغْرِسْ فِي أَفْئِدَتِنَا”^۲ خدایا در فؤاد ما محبت را، بکار. و اینجا می‌فرماید: محبت را در باغ سینه ما بکار، پس منظور از صدر، همان فؤاد و همان قلب است. به هر صورت، این محبت، درونی است. خاستگاه و جایگاه رشد و نمو، قلب است، فؤاد است، سر است، ضمیر است، صدر است؛ که یا همه، یکی است، یا وجوه مختلف آن جنبه اصلی و ارزشمند و درونی انسان است. نتیجه مشترک این است که خاستگاه و محل طلوع محبت، درون انسان است. هرچند ممکن است در مراحل بعد در اعضا و جوارح دیگر نیز بروز و ظهور کند.

۱. بحار الأنوار ج: ۹۱ ص: ۱۵۰، السّجّاد (علیه‌السلام): إِلَهِي فَاجْعَلْنَا مِنَ الَّذِينَ تَرَسَّخَتْ [تَرَسَّخَتْ]

أَشْجَارُ الشَّوْقِ إِلَيْكَ فِي حَدَائِقِ صُدُورِهِمْ

۲. بحار الأنوار ج: ۹۱ ص: ۱۵۲، السّجّاد (علیه‌السلام): اللَّهُمَّ اغْرِسْ فِي أَفْئِدَتِنَا أَشْجَارَ مُحِبَّةٍ

۶-۱-۱. زبان موافق با دل

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «اللهم أَجِرْ عَلَيَّ لِسَانِي مُحِبَّتِكَ وَمِدْحَتِكَ وَالثَّنَاءَ عَلَيْكَ»^۱ خدایا محبت خودت را بر زبانم جاری کن. یعنی محبت یک جای دیگر کاشته شده، یک جای دیگر رشد کرده، جوانه زده، شکوفه داده، گل داده، حالا باید از زبان و از جوارح به حرکت درآید و ظاهر شود.

۷-۱-۱. عقیده اختیاری

در بخش های گذشته گفته شد که:

- ۱- محبت با لطافت آمیخته است.
- ۲- گستردگی و وسعت، در آن نهفته است.
- ۳- ماده اولیه عناصر اصلی است.
- ۴- ناخالصی را بر نمی تابد.
- ۵- با میل و اراده و همت همراه است
- ۶- و این میل باید از درون، یعنی از قلب و ضمیر آدمی بجوشد.

در این بخش می خواهیم بگوییم:

این میلی که می خواهد از درون بجوشد از جنس عقیده است، از جنس انتخاب و اختیار است.

۱-۱-۷-۱. فراتر از قول

اگر فعل یا قولی را بدون اعتقاد قلبی به زبان بیاوریم یا اجرا کنیم، به آن محبت و عشق نمی گویند.

در شب معراج خداوند خطاب به پیامبر خاتم (صلی الله علیه وآله) فرمودند: «يَا

۱. بحار الأنوار ج: ۹۸ ص: ۱۷۵، أَلْصَادِقُ (عليه السلام): أَجِرْ عَلَيَّ لِسَانِي مُحِبَّتِكَ وَمِدْحَتِكَ وَالثَّنَاءَ عَلَيْكَ فَإِنَّهُ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِكَ

أَحْمَدُ، لَيْسَ كُلُّ مَنْ قَالَ أَحَبُّ اللَّهِ أَحَبَّنِي^۱ ای احمد این طور نیست که هر کس گفت خدایا دوستت دارم، دوستدار من است.

بین گفتن تا واقعیت محبت، فاصله است؛ چه بسا که بعضی از اشعار عاشقان را بخوانیم و حفظ کنیم، و لقلقهٔ زبانمان هم بشود. چه بسا ادعیهٔ معصومین را بخوانیم و حتی حفظ کنیم، ولی قلب ما آن عقیده و آن بیان را از زبان قلب ابراز نکند.

در داستان دو گنجشک نر و ماده که سخانشان بر حضرت سلیمان تأثیر گذاشت و او را به چله نشینی کشاند، آن سخن مؤثر چه بود؟ آن پرندهٔ کوچک، کلامی گفت که "فَأَثَرَ كَلَامُ الْعُصْفُورَةِ فِي قَلْبِ سُلَيْمَانَ" این کلام بر قلب سلیمان به نحوی اثر کرد که سلیمان به محبت خودش نسبت به پروردگار، شک کرد. رفت اربعین گرفت و در آن اربعین جز یک درخواست نداشت.

آن پرنده کوچک گفت: يَا نَبِيَّ اللَّهِ... إِنَّهُ لَيْسَ لِي مُحِبًّا وَلَكِنَّهُ مُدَّعٍ^۲ ای پیامبر خدا، این گنجشک نر که اظهار محبت می کند و شکایت مرا نزد شما آورده است، فقط ادعای عشق و محبت می کند و واقعاً عاشق من نیست. پس می شود محب نبود و ادعا کرد. از کلام الهی هم در شب معراج بر می آید که، می شود گفت خدایا دوستت دارم ولی خدا را دوست نداشت. پس باید توجه داشته باشیم، خودمان را در حد قول یا لقلقهٔ زبان یا بازگو کردن شعر، دعا و یا کلام دیگران متوقف نکنیم، در عشق به خداوند در مرحلهٔ ادعا، متوقف نشویم. نه اینکه از اینجا شروع نکنیم و نه اینکه دعا نکنیم و یا شعر نخوانیم.

۱. مستدرک الوسائل ج: ۳ ص: ۳۶۱، الرسول (صلی الله علیه وآله): قَالَ اللَّهُ تَعَالَى لَهُ لَيْلَةُ الْمِعْرَاجِ: يَا

أَحْمَدُ لَيْسَ كُلُّ مَنْ قَالَ أَحَبُّ اللَّهِ أَحَبَّنِي

۲. ر.ک. به: ص: ۷۰، پاورقی ۱

اگر در دعای ابو حمزه ثمالی از زبان امام سجّاد (علیه السلام) این طور آمده است که: خدایا اگر دستور بدهی مرا به آتش بیاندازند "لَا خَرَجَ حُبِّكَ مِنْ قَلْبِي" باز هم حبّ تو از قلبم خارج نخواهد شد، نه اینکه این دعا را بخوانیم، بخوانیم ولی با تکرار آن، و با تأمل در مفهوم آن، سعی کنیم که این جمله را نه فقط به عنوان بازگو کردن عقیده امام سجّاد (علیه السلام) ادا کرده، بلکه بتوانیم این جمله را از دل خودمان بگوییم.

اگر در اشعار شعرا و عرفای بزرگ می‌خوانیم که زمزمه‌های عاشقانه سر داده‌اند و علاماتی عالی و اعلی از عشق خودشان بروز داده‌اند تا آنجایی که حافظ شیراز می‌گوید:

عاشقان را گر در آتش می‌پسندد لطف دوست

تنگ چشمم گر نظر بر چشمه کوثر کنم

به‌خاطر آگاهی از عقیده حافظ، شعر بخوانیم، به‌خاطر بالا رفتن سواد ادبی و عرفانیمان شعر بخوانیم، ولی کم‌کم سعی کنیم با تکرار این ابیات عمیق و به واقع عاشقانه، جرأت کنیم و بتوانیم که این عبارات بلند را، نه فقط بر زبان، که با زبان دل، و نه فقط از جانب حافظ، که از جانب خودمان نیز، خطاب به خدا بگوییم، بتوانیم از طرف خودمان ندا دهیم که، خدایا ما عاشق توئیم، به درجه‌ای که حتی اگر تو می‌پسندی که ما در آتش باشیم. "تنگ چشمم گر نظر بر چشمه کوثر کنم".

پس محبت در ایستگاه قول و کلام و بازگو کردن عقیده دیگران، متوقّف نمی‌شود.

۱. بحار الأنوار ج: ۹۵ ص: ۸۷، السجّاد (علیه السلام): إلهی لَوْ قَرَنْتَنِي بِالْأَصْفَادِ وَمَنْعَتَنِي سَيْبِكَ مِنْ بَيْنِ الْأَشْهُادِ وَ دَلَلْتَ عَلَى فُضَائِحِي عُيُونَ الْعِبَادِ وَأَمَرْتَ بِي عَلَى النَّارِ وَ حَلَّتْ بَيْنِي وَ بَيْنَ الْأَبْرَارِ مَا قَطَعْتُ رَجَائِي مِنْكَ وَ لَا صَرَفْتُ وَجْهَ تَأْمِيلِي لِلْعَفْوِ عَنْكَ وَ لَا خَرَجَ حُبِّكَ مِنْ قَلْبِي

۲-۷-۱-۱. اختیار

در جامع الأخبار از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) حدیثی را نقل کرده که در بیان این امر صراحت دارد که محبت، اختیار و انتخاب است. می‌فرماید: اگر انسان بین دو امر و بین دو انتخاب، مُخیر شد، اگر دو امر در پیش روی انسان قرار داشت که یکی دنیای انسان را آباد می‌کرد و دیگری آخرت او را، اگر انسان آن امر اخروی را بر امر دنیوی ترجیح دهد و آن را اختیار و انتخاب کند "فَذلكَ الَّذی یحبُّ الله" ^۱ او کسی است که خدا را دوست دارد.

قرین شدن حبّ و اختیار در این حدیث شریف علوی، تأکید مجددی است بر این که امر محبت، انتخابی و اختیاری است. در آیه ۲۵۶ سورة بقره می‌فرماید: "لاَ إِكْرَاهَ فی الدِّینِ" آیه بلندی است و بیانگر اینکه: هر چند خداوند حکیم اگر مایل بود، می‌توانست تمامی مخلوقات را یکسره عاشق خودش بیافریند و همه را در تمامی لحظات، مشغول ذکر و تسبیح گرداند، ولی اراده او بر این تعلّق گرفته است که بخشی از مخلوقات، مختار آفریده شوند؛ و امانت الهی را، که همان اختیار و محبت اختیاری است، به دوش بکشند. و در صورت به سرمنزل رساندن آن، بر بلندترین قلّه افتخار بایستند.

در حدیث شریف امام باقر (علیه السلام) آمده است که: "الدِّینُ هُوَ الْحُبُّ وَ الْحُبُّ هُوَ الدِّینُ" ^۲ از کنار هم گذاردن "لاَ إِكْرَاهَ فی الدِّینِ" و "الْحُبُّ هُوَ الدِّینُ" می‌توان نتیجه گرفت که: "لاَ إِكْرَاهَ فی الدِّینِ".

۱. جامع الأخبار ص: ۱۷۸، امیرالمؤمنین (علیه السلام): مَنْ أَحَبَّ أَنْ یَعْلَمَ کَیْفَ مَنْزِلَتُهُ عِنْدَ اللَّهِ فَلِیَنْظُرَ کَیْفَ مَنْزِلَتُهُ عِنْدَهُ فَإِنَّ کُلَّ مَنْ خَیَّرَ لَهُ أَمْرَانِ أَمْرُ الدُّنْیَا وَ أَمْرُ الْآخِرَةِ فَاخْتَارَ أَمْرَ الْآخِرَةِ عَلَى الدُّنْیَا فَذَٰلِكَ الَّذِی یُحِبُّ اللَّهَ

۲. وسائل الشیعة ج: ۱۶ ص: ۱۷۱، الباقر (علیه السلام): الدِّینُ هُوَ الْحُبُّ وَ الْحُبُّ هُوَ الدِّینُ

دین و پیمودن مسیر الی الله، اختیاری است. خداوند حجت ظاهر برای بشر ارسال کرد و حجت باطن در اختیار او گذاشت، راه را برای او روشن کرد، ولی در قاموس الهی نگاشت که: "لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ". طی این مسیر، باید آزادانه و با اختیار کامل باشد، و این مسیر جز مسیر محبت نیست. دین، همان راه است، راه بازگشت به سوی حق؛ و این راه، همان عشق است، همان جذب است و همان شوق. این عشق و جذب و شوق فقط و فقط، با اختیار و با انتخاب آزادانه معنا می‌دهد و بس.

۳-۷-۱-۱. اعتقاد

از قول امام صادق (علیه السلام) در حدیثی توحیدی که خدای متعال را در آن می‌ستاید و بخشی از اوصاف و اسماء او را بیان می‌کند می‌فرماید: "ذَلِكَ اللَّهُ رَبُّنَا لَا إِلَهَ غَيْرُهُ" این پروردگار ما است و خدایی جز او نیست. "فَمَنْ أَرَادَ اللَّهَ وَ أَحَبَّهُ بِهَذِهِ الصِّفَةِ فَهُوَ مِنَ الْمُوَحِّدِينَ"،^۱ هر کس چنین خدایی را اراده کند و بخواهد که به سمت چنین خدایی برود و با این صفات او را بشناسد و او را دوست بدارد، او موحد است. در کنار هم آوردن اراده و محبت، اشاره دیگری است به اینکه این محبت، از جنس اراده، و امری اختیاری است.

گفته شد که محبت فراتر از قول است. محبت از جنس اراده و اختیار است و قرابتی با اعتقاد آزادانه، با دین و پیمودن اختیاری مسیر الی الله دارد.

۴-۷-۱-۱. انتخاب آزادانه

در احادیث پرشمار آمده است که: مردم از نظر عبادت بر سه دسته‌اند: "عبادة التجار"، به عشق بهشت، "عبادة العبيد"، از ترس آتش، و

۱. بحار الأنوار ج: ۳ ص: ۲۸۷، الصادق (علیه السلام): اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ لَا يُقَاسُ بِالْقِيَاسِ وَلَا يُشَبَّهُ بِالنَّاسِ لَا يَخْلُو مِنْهُ مَكَانٌ وَلَا يَشْتَغَلُ بِهِ مَكَانٌ قَرِيبٌ فِي بُعْدِهِ بَعِيدٌ فِي قُرْبِهِ ذَلِكَ اللَّهُ رَبُّنَا لَا إِلَهَ غَيْرُهُ فَمَنْ أَرَادَ اللَّهَ وَ أَحَبَّهُ بِهَذِهِ الصِّفَةِ فَهُوَ مِنَ الْمُوَحِّدِينَ

امام (علیه السلام) در وصف دسته سوم می‌فرماید: «قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ حُبًّا لَهُ، فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَخْرَارِ»^۱ و گروه سوم آنانی هستند که خدا را عاشقانه می‌پرستند، و از سرِ عشق، عبادت و اطاعت می‌کنند، و این نوع عبادت، عبادت آزادگان است.

به من نگر که بدیدم هزار آزادی
چو عشق را دل و جانم کنیزک است و غلام

(مولوی)

گدای کوی تو از هشت خلق مستغنی است
اسیر عشق تو از هر دو عالم آزاد است

(حافظ)

غرض از نقل این روایت و شعر این دو بزرگوار این بود که واگویی کنیم: محبت و عبادت عاشقانه، قرابتی با آزادی و آزادگی دارد. می‌توان اربابی را از ترس جریمه و شلاق، اطاعت کرد، «اطاعت برده وار»؛ و لکن می‌توان در همان زمان، او را دوست نداشت. می‌توان توانگری را به طمع دریافت مزد و پاداش بیشتر، فرمان بُرد و لکن به او علاقه نداشت. اما محبت، رها شدن از قید این دو است. لذا امام (علیه السلام) فقط عبادت عاشقانه را، عبادت آزادگان می‌نامد.

آزادی، همان اختیار است. آزادی، خلاصی از اجبار است؛ پس نتیجه یکی از بخش‌های مهم فهم معنای محبت این است که: محبت، با آزادی، اختیار، انتخاب، اعتقاد و دین، هم‌خانه و قرین است و از اجبار و ادعای بی‌اعتقاد، دور.

۱. الکافی ج: ۲ ص: ۸۴، الصادق (علیه السلام): قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَوْفًا فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ وَ قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى طَلَبَ الثَّوَابِ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَجْرَاءِ، وَ قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ حُبًّا لَهُ، فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَخْرَارِ وَ هِيَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ

۸-۱-۱. سنخیت با لذت

در بخش‌های گذشته گفته شد که: محبت با میل و اراده، قرابت و نزدیکی دارد و طبیعتاً هر چیز که با میل انسان صورت بگیرد، شیرینی و لذت درونی نیز به همراه دارد. ما در این بخش خواهیم گفت که: مفهوم محبت، با لذت، با گوارایی، با شیرینی، با شعف و ابتهاج، قرابت و نزدیکی دارد. کلاً در این بخش، کلیدهایی را به دست خوانندهٔ محترم می‌دهیم که بتواند واقعی بودن محبت خود را بسنجد و بتواند محک بزند که آنچه در دل حس می‌کند، محبت است یا ادعای محبت؟ و بتواند محبت را از غیر محبت، و محبت خالص را از محبت غیرخالص، تمیز دهد.

۸-۱-۱-۱. لذت بردن

خواجه نصیرالدین طوسی در اوصاف‌الأشراف می‌گوید: “محبت، میل نفس باشد، بدانچه در شعور بدان، لذتی یافت شود” پس محبت، از لذت، یا تخیل لذت، خالی نیست. علامه شبر در کتاب اخلاق خود می‌فرماید: محبت و دوست داشتن چیزی عبارت است از: میل و لذت بردن از آن. دوست داشتن یک شیء، یعنی میل. اینجا می‌خواهیم بگوییم: نه تنها میل هست که به سمت آن رویم، بلکه از نزدیک شدن و فکر آن، لذت هم می‌بریم. علامه نراقی می‌فرماید: هر چیزی که در ادراک آن، راحتی و لذتی

۱. اوصاف‌الأشراف ص: ۶۹

۲. الأخلاق ص: ۲۶۱

باشد، آن چیز را محبوب نامند. در قرابت لذت و محبت، این جمله علامه نراقی هم خالی از لطف نیست که: “محبت، عبارت است از میل و رغبت طبع به هر چیزی که در یافتن آن لذت و آسودگی باشد.”^۱ اگر از نماز و اعمال خود لذت هم می‌بری، بویی از محبت در آن هست. ولی اگر روزه می‌گیری که به بهشت بروی، صدقه می‌دهی که سلامتی گرفته باشی، نماز می‌خوانی که تکلیفی را ادا کرده باشی، می‌تواند نسیمی از محبت هم بر آن نوزیده باشد.

۲-۸-۱-۱. گوارایی

در شعری منسوب به حضرت خدیجه، همسر گرامی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) نقل شده است:

“وَقَائِلُ كَيْفَ طَعَمُ الْحُبِّ قُلْتُ لَهُ؟
الْحُبُّ عَذْبٌ، وَلَكِنْ فِيهِ تَعْذِيبٌ”^۳

گفته می‌شود که مزه محبت و طعم عشق چیست؟ در پاسخ این پرسش خواهم گفت: محبت شیرین است، ولی سختی‌هایی را نیز به همراه دارد.

۳-۸-۱-۱. حلاوت و شیرینی

امام صادق (علیه السلام) می‌فرمایند: “إِذَا تَخَلَّى الْمُؤْمِنُ مِنَ الدُّنْيَا سَمًا وَجَدَ حَلَاوَةَ حُبِّ اللَّهِ”^۴

۱. معراج السعادة ص: ۷۰۹

۲. بحار الأنوار ج: ۶۷ ص: ۳۵۴، أَنَّهُ لَا بُدَّ أَنْ يَكُونَ الْعَبْدُ دَائِمًا بَيْنَ الْخَوْفِ وَالرَّجَاءِ لَا يَغْلِبُ أَحَدُهُمَا عَلَى الْآخَرِ

۳. بحار الأنوار ج: ۱۶ ص: ۲۹، خدیجة (سلام الله علیها):

۴. الکافی ج: ۲ ص: ۱۳۰، الصادق (علیه السلام): إِذَا تَخَلَّى الْمُؤْمِنُ مِنَ الدُّنْيَا سَمًا وَجَدَ حَلَاوَةَ حُبِّ اللَّهِ وَكَانَ عِنْدَ أَهْلِ الدُّنْيَا كَأَنَّهُ قَدْ خُولِطَ وَإِنَّمَا خَالِطَ الْقَوْمَ حَلَاوَةَ حُبِّ اللَّهِ فَلَمْ يَشْتَعْلُوا بِغَيْرِهِ

هرگاه که مؤمن بتواند دنیا را رها کند و بتواند خودش را از دنیا و غیر معبود، خالی کند، اوج می‌گیرد، و آنگاه است که شیرینی محبت الهی را در دل خواهد یافت.

“در فصل سوم خواهیم گفت که چه مقدماتی را باید طی کرد تا به محبت برسیم، و بتوانیم شیرینی محبت و گوارایی آن را حس و وجدان کنیم.” ولی در این فصل از این حدیث فقط می‌خواهیم این استفاده را ببریم که: محبت، شیرین است، و شیرینی آن قابل درک و لمس است. درباره‌ی کنار گذاردن دنیا، همین قدر بگوییم که: اگر آدمی به غیر خدا، استقلال ندهد و از مواهب و نعمتها، فقط برای وصول به پروردگار و رسیدن به کمال مطلق استفاده کند، این‌ها دنیا نیست ولی اگر همین نعمت‌ها را برای خودشان استفاده کند، و فقط برای بهره بردن این جهانی، مورد استفاده قرار دهد، می‌شود دنیا. نقطه‌ی مقابل محبت هم، همین دنیاست.

چیست دنیا؟ از خدا غافل شدن

نی طلا و نقره، و فرزند و زن

(مولوی)

مؤمن، آنگاه که خودش را از غیر خدا خالی کند، یعنی اگر تمام حرکات و سکنات و همه چیزش را برای خدا بخواهد، اوج می‌گیرد. “وَجَدَ حَلَاوَةَ حُبِّ اللَّهِ”، آنگاه شیرینی محبت الهی را می‌یابد و حس می‌کند.

اگر کسی بتواند بفهمد که محبت شیرین است ولی آن را با تمام وجودش حس نکند، ممکن است آن را از دست بدهد، مانند کسی که عقیده‌ای پیدا کند ولی در آن عقیده دچار شک و تردید شود، حتی در آیات و احادیث آمده است که بعد از یقین هم انسان می‌تواند مضطرب شود و بر عکس آنچه بدان عقیده داشته، عمل کند.

در آیه شریفه قرآن این چنین آمده است که: “وَجَعَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ”^۱ با اینکه یقین داشتند، جحد کردند، انکار کردند. ولی اگر کسی محبت را وجدان کند، نه اینکه فقط خبرش را بشنود، و نه اینکه فقط معتقد بشود که شیرین است، بلکه اگر شیرینی را وجدان کند، دیگر حاضر نیست با چیز دیگری آن را عوض کند و اگر به این درجه رسید، می تواند همراه امام سجّاد (علیه السلام) زمزمه سر دهد که: “مَنْ ذَا الَّذِي ذَاقَ حَلَاوَةَ مَحَبَّتِكَ فَرَامَ مِنْكَ بَدَلًا”^۲ خدایا چه کسی ممکن است شیرینی محبت و عشق تو را بچشد، و حاضر باشد آن را با چیز دیگری عوض کند. هرگز..!

۴-۸-۱-۱. شَعْف

اگر شخصی با معبود خودش هم سخن شود و این گفتگو را با کسالت سر کند، ممکن است تکلیف را ادا کرده باشد اما محبت و عشقی در آن پدیدار نیست. اگر کاری را از سر عشق، و از سر دوست داشتن انجام دهیم، ممکن است که بدن خسته شود، ولی روح، در آن مبتهج، شاداب و مشعوف می شود. از این رو است که فیض کاشانی در کتاب المحجة البيضاء می فرماید: “كُلُّ حَبِيبٍ بِحَبِيبِهِ مَشْعُوفٌ”^۳ هر عاشقی به دیدار یا شنیدار یا یاد معشوق خویش، مشعوف می شود و حالت شَعْف به او دست می دهد.

۱. النمل ۱۴

۲. بحار الأنوار ج: ۹۱ ص: ۱۴۸، السجّاد (علیه السلام): إِلَهِي مَنْ ذَا الَّذِي ذَاقَ حَلَاوَةَ مَحَبَّتِكَ فَرَامَ مِنْكَ بَدَلًا

۳. المَحجة البيضاء ج: ۸ ص: ۷

مولوی نیز چنین می‌سراید:

عشق شنگ بیقرار بی سکون
چون درآرد کل تن را در جنون
عشق شنگ است، بی‌قرار است و بی‌سکون، و با خود شادمانی به
همراه می‌آورد.

۵-۱-۱-۱. شکفتگی

خواجۀ طوس نیز می‌گوید: "محبت ابتهاج باشد."^۱
"بهجت" یعنی شکوفایی، شکفتن. باید گل از گل بشکفت. همان‌طور که
بعضی مواقع، وقتی به کسی که دوستش داریم می‌رسیم، برق نگاهمان گویای
شادی و شعف است. هنگامی که در پایانه مسافربری یا فرودگاه، منتظر
عزیزی هستیم که مدت‌ها از ما دور بوده، از پشت شیشه و از منطقه‌ای
که اجازه نمی‌دهند مستقبلین از آن پیشتر بروند سرک می‌کشیم، اگر کسی
به جای نگاه کردن به مهمان و تازه از راه رسیده، به چشمان مستقبلین
نگاه کند، می‌تواند حدس بزند که مسافر از راه رسید یا نه. آن استقبال
کننده‌ای که عاشق بیقرار است، به محض اینکه محبوب خود را ببیند، و
به محض اینکه صدایی از بلندگو پخش شود که علامت رسیدن محبوب
است، برقی در چشمانش می‌درخشد، به این برق، ابتهاج می‌گویند.
و محبت بدون ابتهاج و شعف، محبت نیست.

۶-۱-۱-۱. رجا

در اهداف عبادت، هم خوف مطرح می‌شود و هم رجاء. اگر عامل

۱. أوصاف الأشراف ص: ۶۹

محرکه ما به سمت عبادت فقط ترس از عذاب باشد، آن عبادت از نوع عبادت بردگان است. و اگر تنها عامل محرک، امید دریافت پاداش بهشت باشد آن عبادت، "عبادت کاسبکارانه" است. ولی به هر صورت خوف و رجاء، می تواند برای ابتدای راه، انگیزه باشد. و وجودشان ضروری است. در آیات، ادعیه و فرمایشات بزرگان ما، از این بستر برای به حرکت واداشتن مردم و کشاندن آن ها به مسیر صحیح، بسیار استفاده شده است. ولی به صراحت می توان گفت که این ابزار، ابزاری ابتدایی برای جذب تازه واردان و نونهالان، به راه حق است. همچنان که در مدارس ابتدایی، کودکان را با بشارت جایزه و ترساندن از محرومیت ها، به بهتر درس خواندن و سلوک بهتر، تشویق می کنند، ولی همه می دانیم که غرض نهایی از متأدب شدن به آداب خوب و آموختن علم، نه رسیدن به آن جوایز مادی است و نه فقط دور ماندن از آن تنبیهات. ولی در همه اقوام و فرهنگ ها، برای به راه آوردن کودکان و تازه واردان، از ابزار تشویق و تنبیه، استفاده می شود. حال اگر کسی به بلوغ عقلی و فکری رسید. دیگر تشویق و تنبیه، مخصوصاً از جنس مادی، در انگیزش او تأثیر بسزایی نخواهد داشت. ولی چون خداوند می داند که بشر باید از این مرحله آغاز کند، می داند که بشر، برای ورود به راه دین و حتی برای ورود به مسیر عاشقانه، باید بخش ابتدایی و کودکانه آن را نیز طی کند، لذا کتاب الهی و کلام انبیاء و اولیاء، لبریز از ترساندن از عقاب و ایجاد شوق برای رسیدن به ثواب است.

و البته حالت خوف و رجاء باید در حد اعتدال و بینابین باشد. درست است که در بخش هایی از آیات و ادعیه و اشعار و همچنان که خودمان حس می کنیم، در بخش هایی از زندگیمان، امید، غلبه

بیشتری دارد، و در بخش‌هایی از فرمایشات بزرگان و نیز حالات درونی خودمان، خوف، غلبهٔ بیشتری داشته، و محرک قوی‌تری برای دوری از بدی‌ها و انجام نیکی‌هاست. و هرچند محبت، فراتر از خوف و رجاء است و عبادت عاشقانه، بسیار با عبادت برده‌وار و تاجرانه فاصله دارد، ولی اگر بخواهیم بگوییم جادهٔ عبادت عاشقانه از کدام‌یک از این دو راه منشعب می‌شود؟ صحیح‌تر است که بگوییم: “از جادهٔ رجاء”.

امام (علیه السلام) می‌فرماید: “الْمُحِبُّ يَعْبُدُ رَبَّهُ عَلَى الرَّجَاءِ”^۱ امید و حتی امید به پاداش، اگر به مراحل بالای خودش برسد، می‌تواند انسان را به مسیر عبادت عاشقانه سوق دهد، و انسان در ادامهٔ این مسیر باید امید به پاداش، هرچند از نوع پاداش‌های معنوی آن را نیز زیر پا بگذارد.

در این حدیث امام (علیه السلام) تفکیکی کرده است که: محب، خدا را بر مبنای امید می‌پرستد؛ و زاهد، بر مبنای خوف. “الزَّاهِدُ يَعْبُدُ عَلَى الْخَوْفِ”، اگر خوف بر کسی غلبه کند، از او یک زاهد “بی‌رغبت به دنیا”، خواهد ساخت. لکن در همین حد توقف خواهد کرد ولی اگر جاده‌های منشعب از رجاء را تا سرحد کمال ادامه دهد، رهرو می‌تواند سر از محبت و عشق درآورد.

هست زاهد را غم پایان کار
تا چه باشد حال او روز شمار
عارفان ز آغاز گشته هوشمند
از غم و احوال آخر فارغند

۱. مستدرک الوسائل ج: ۱۱ ص: ۲۲۶، أَلْصَادِقُ (عَلَيْهِ السَّلَام): الْمُحِبُّ يَعْبُدُ رَبَّهُ عَلَى الرَّجَاءِ بِمُشَاهَدَةِ أَحْوَالِهِ بَعَيْنٍ سَهْرٍ وَالزَّاهِدُ يَعْبُدُ عَلَى الْخَوْفِ

بود عارف را همین خوف و رجا
سابقه دانیش خورد آن هردو را

(مثنوی)

۷-۸-۱-۱. انس

در بخش‌های دیگر، بعضی از صفات مترادف حبّ و عشق را ذکر خواهیم کرد. که یکی از آن‌ها انس است ولی چون انس با لذّت نیز سنخیت دارد، در این فصل اشاره‌ای به آن می‌کنیم. در واقع در این فصل می‌خواهیم بگوییم که یک سنگ محک بر اینکه بدانیم محبت ما چه قدر خلوص دارد و چه میزان به محبت واقعی نزدیک است؛ این است که ببینیم، از این محبت چه قدر عطر و بوی لذّت، ابتهاج و شغف، متصاعد می‌شود.

علامه نراقی می‌فرماید: “انس عبارت است از: اشتغال دل به ملاحظه محبوب و محو شدن در شادی قرب و مشاهده حضور، نظر به مطالعه جمال یار، بدون التفات به دیگری.”^۱

عاشق باید طالب قرب باشد که در ابتدای کتاب گفته شد: یکی از بارزترین معانی محبت این است که “دوست داری به نزد محبوب روی یا محبوب به نزد تو بیاید و یا در او فانی و غرق و محو شوی” این محو شدن، باید با شادی همراه باشد.

محبت، که یکی از وجوه انس است، با قرب و میل به نزدیک شدن، همراه است. و از این نزدیک شدن، باید شادی بجوشد. “انس، گاهی خالی از جمیع آلام است و گاهی مخلوط به اضطراب شوق.”

انسان، تا به محبوب نرسیده است، شوق دارد. و چون هنوز نرسیده کمی مضطرب است، ولی اگر کسی به محبوب برسد، اضطراب

۱. معراج السعادة ص: ۷۵۴

دیگری بر او حاکم می‌شود، این اضطراب که “مبادا او را برانند” به‌هرصورت انس و شوق، شعاع‌هایی از محبت هستند. آن‌جا که در راه رسیدن هستیم، شوق، با لذت و بهجت و انبساط و اندکی هم اضطراب همراه است، اضطراب و ترس از “نرسیدن”، و آن‌جا که به معشوق و معبود می‌رسیم و با او انس می‌گیریم باز هم لذت و بهجت و انبساط مشاهده می‌شود و البته باز هم با اندکی اضطراب، اضطراب “پایان یافتن مهلت انس و رانده شدن”.

از این‌رو علامه نراقی می‌فرماید: انس گاهی خالی از جمیع آلام است، و آنگاهی است که او به خطر راندن ملتفت نشود، در این وقت، لذت و بهجت او عظیم، و طالب عزلت و خلوت و تنهایی می‌گردد. بلکه بدترین چیزها در نزد او چیزی است که او را از تنهایی باز دارد. همچنان که موسی چون خدا با او سخن گفت مدتی مدید کلام هر مخلوقی را می‌شنید بیهوش می‌شد.

۹-۱-۱. از نزدیک شدن تا توحید کامل

یکی از شاخه‌های معنای محبت، میل به محبوب است. در واژگان این بخش، در آیات و روایات و در لابه‌لای کلام عرفا و شعرا، لغات قرب، زلفی، لقاء، رؤیت، جذب، فنا و توحید، مترادف محبت یا به‌عنوان تعریفی برای مراحل عالی و عالی‌تر محبت، ذکر شده‌است. وجه مشترک این دسته واژگان که ذکر شد، نزدیکی است. یعنی می‌توان گفت که محبت، نزدیک شدن یا میل به نزدیک شدن را، در دل خود دارد.

۱-۹-۱-۱. قرب

محبّ دوست دارد که به محبوب خود نزدیک شود و نزد او مقربّ باشد.

حضرت عیسیٰ (علیه السلام) به حواریون فرمودند: «تَحَبَّبُوا إِلَى اللَّهِ وَتَقَرَّبُوا إِلَيْهِ»^۱، با خدا عشق ورزی کنید، به او نزدیک شوید.

۲-۹-۱-۱. زلفی (نزدیکی افزونتر)

در لغت عرب، قرب را با حرف «من» و زلفی را با «عن» همراه می‌کنند. و زلفی، از قرب، نزدیک‌تر است. به‌طورمثال در یک مجلس سخنرانی به مستمعین می‌گویند: تشریف بیاورید چند ردیف نزدیک‌تر، ولی به فرزند خردسالمان می‌گوییم، نزدیک‌تر بیا تا در آغوش بگیرم.

در اواخر دعای شریف کمیل این چنین ذکر شده است: «خدایا به من از نزدیکترین منزلت‌ها و اختصاصی‌ترین زلفی و نزدیک شدن‌ها بهره ده.»^۲

۳-۹-۱-۱. لقاء

یک سنگ محک هم این است که اگر کسی معشوق را بخواهد، ملاقات معشوق را هم می‌خواهد،^۳ حتی اگر لازمه لقای معشوق، تحمل سختی و حتی مرگ باشد.

امام (علیه السلام) می‌فرماید: «اللَّهُمَّ حَبِّبْ إِلَيَّ لِقَاءَ ك»^۴ خدایا توفیقم بده لقاء تو و ملاقات با تو را دوست داشته باشم.

۴-۹-۱-۱. رؤیت

خداوند به شعیب پیامبر گفت: چرا این قدر گریه می‌کنی؟ اگر بهشت

۱. بحار الأنوار ج: ۷۴ ص: ۱۴۹، الرسول (صلی الله علیه وآله):

۲. إقبال الأعمال ص: ۷۰۹، أمير المؤمنين (عليه السلام): اللَّهُمَّ... اجْعَلْنِي مِنْ أَحْسَنِ عِبَادِكَ نَصِيباً عِنْدَكَ وَأَقْرَبِهِمْ مَنْزِلَةً مِنْكَ وَأَخْصِهِمْ زُفَّةً لَدَيْكَ

۳. الكافي ج: ۳ ص: ۱۳۴، الصادق (عليه السلام): مَنْ أَحَبَّ لِقَاءَ اللَّهِ أَحَبَّ اللَّهُ لِقَاءَهُ

۴. الكافي ج: ۲ ص: ۵۸۵، الصادق (عليه السلام):

می‌خواهی که تو از بهشتیان خواهی بود و اگر از ترس جهنم است که امان‌نامه را به تو خواهم داد. شعیب فرمود: “عَقَدَ حُبُّكَ عَلَيَّ قَلْبِي” عشق تو با قلب من گره خورده، “فَلَسْتُ أَصْبِرُ أَوْ أَرَاكَ”^۱ نمی‌توانم صبر کنم و نمی‌توانم جلوی اشک‌هایم را بگیرم مگر اینکه ببینمت.

محبت و عشق، با طلب رؤیت و با طلب لقاء عجین شده‌است. خود را محک بزنید و اگر می‌گویید دوستدار خدا هستم، آیا حاضرید دل از دنیا کشیده و به دیدار معبود بشتابید و یا فقط در حد کلام، حاضرید بگویید دوست دارم؟

خداوند به موسی (علیه السلام) فرمود: “فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ”^۲ کفشهایت را در بیاور. امام (علیه السلام) می‌فرمایند: منظور اینست که، محبت غیر خدا را از دلت بیرون بیاور. “إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طَوًى” تو که می‌خواهی برای دیدار و ملاقات، به وادی مقدس بیایی، غیر مرا بیرون بیاور. یاد هر چیز، غیر از مرا کنار بگذار.

دانی که چیست دولت، دیدار یار دیدن

(حافظ)

در معنای محبت و عشق، طلب دیدار، میل به دیدار و گام برداشتن برای دیدار، عجین و آمیخته است.

۵-۹-۱-۱. جذب

اولین زنی که به پیامبر (صلی الله علیه وآله) ایمان آورد، بزرگ بانوی اسلام حضرت خدیجه (سلام الله علیها) می‌فرمایند: “قَلْبُ الْمُحِبِّ إِلَى الْأَحْبَابِ مَجْذُوبٌ”^۳ قلب عاشق، مجذوب معشوق است.

۱. بحار الأنوار ج: ۱۲ ص: ۳۸۰، الرسول (صلی الله علیه وآله): عَقَدَ حُبُّكَ عَلَيَّ قَلْبِي فَلَسْتُ أَصْبِرُ أَوْ أَرَاكَ

۲. طه ۱۲

۳. بحار الأنوار ج: ۱۶ ص: ۲۹، الرسول (صلی الله علیه وآله):

در فصول پایانی نیز با تفصیل بیشتر خواهیم گفت که از ثمرات محبت در درجات عالی آن، جذب شدن و فنا شدن است.

۶-۹-۱-۱. فناء

خواجه عبدالله می‌فرماید: «الْحُبُّ أَوَّلُ أَوْدِيَةِ الْفَنَاءِ»^۱ اگر می‌خواهی در خدا فانی شوی، اولین وادی، محبت است. فانی شدن یعنی به غیر او، چیز دیگری نبینی حتی خودت را هم نبینی، فقط او! پس در دسته‌بندی کردن معانی نزدیک به محبت که ما را به شناخت واقعی عشق و محبت رهنمون می‌کند یک دسته مفاهیمی است که وجه مشترک آن نزدیک شدن است تا فنای کامل.

۷-۹-۱-۱. توحید

خواجه طوس می‌فرماید: محبت، قابل شدت و ضعف است و مراتب آن به ترتیب: «ارادت، شوق، عشق و اتحاد»^۲ است. یعنی در ابتدا میل داریم که محبت کنیم و بعد شوق داریم که انگیزه قوی‌تری است، بعد بی‌قراری و عشق، و در پایان اتحاد. شوق، در راه رسیدن به او، عشق به‌هنگام رسیدن به او و اتحاد و ذوب شدن در او. بخش‌های نه‌گانه معنی و حقیقت محبت را اینجا به پایان می‌بریم و در پایان خلاصه آن را تکرار می‌کنیم:

۱. محبت با لطافت آمیخته است.

۲. وسعت و بی‌انتهایی را در درون دارد.

۳. ماده اولیه عناصر اصلی خلقت را با محبت معنی کرده‌اند.

۴. محبت، اخلاص و برنتابیدن ناخالصی را در درون خود دارد.

۱. منازل السائرین ص: ۱۰۱

۲. أوصاف الأشراف ص: ۶۹

۵. معنی محبت، قرین خواست و میل است.
 ۶. خاستگاه اصلی آن منشأ درونی دارد که ضمیر و سر و قلب نامیده می‌شود.
 ۷. اشارات واضحی به اختیاری بودن محبت شد و اینکه با آزادی و آزادگی، قرابت دارد.
 ۸. با لذت و شیرینی، سنخیت دارد.
 ۹. نزدیک شدن تا توحید کامل را در درون خود نشان می‌دهد.
- این‌ها معانی محبت و یا زوایای نه‌گانه مفهوم محبت است، و سنگ محکی برای سنجش آنچه در درون ما می‌جوشد که آیا می‌توان آن را محبت نامید یا خیر؟

۲-۱. شناخت محبت از طریق بازشناسی صفات مترادف و متضاد

۱-۲-۱. صفات مترادف

ما اعتقاد داریم یک لغت و یک صفت را یا مستقیم می‌توان معنا کرد و یا اینکه اگر صفات و لغات قریب المعنایی برای آن متصور باشد و آن لغات در نزد خواننده، پذیرفته‌تر و نزدیک‌تر باشد، شاید بتوان از آن واژه مترادف کمک گرفت و بحث اصلی را به ذهن خواننده، نزدیک و نزدیک‌تر کرد.

موضوع مورد بحث ما، دوست داشتن خداست، "عبادت عاشقانه"، ممکن است برای گروهی، لغت "دوست داشتن" آشناتر باشد، برای بعضی، لفظ "محبت" و برای آن دیگری، لفظ "عشق".

محبتی که در این کتاب می‌خواهد درباره آن بحث شود در نه زیر فصل، شعاع‌هایی از تعریف مستقیم آن ذکر شد، و باید مفهوم آن تاحدّ

قابل قبولی جا افتاده باشد، و فهمیده باشیم که این محبت، وسیع، لطیف و خالص است. با نزدیکی و لذت قرابت دارد و بقیه آنچه ذکر کردیم. در کتب لغت و در فصول مربوط به عشق و محبت به غیر از لفظ عشق و حب، و در واژگان فارسی، به جز لفظ "دوست داشتن"، الفاظ دیگری هم مورد توجه قرار گرفته است، که برخی عین معنی محبت و عشق را تداعی می کنند. و برخی دیگر درجه ای از درجات نازله یا کامله آن را. در این بخش، این دسته صفات یا واژگان را که عبارتند از: "شفقت، مودت، رفاقت، خلّت، انس، شوق و وله" علاوه بر سه واژه اصلی "دوستی، محبت و عشق"، مطرح می کنیم.

همچنان که عرض کردیم، این ها بعضاً می تواند عین به عین، معنای عشق و محبت و عبادت عاشقانه را به ما برساند و بعضاً زاویه یا شعاع و یا درجه ای از آن را.

۱-۲-۱. شفقت

از حضرت زینب (سلام الله علیها) چنین نقل شده است: دو نوع دوستی است که در دل مؤمن با یکدیگر جمع نمی شوند. حبّ الله و حبّ الاولاد.

شاید یک مقدار پذیرفتن این کلام آن هم از یک مادر، سخت باشد ولی همین "حبّ اولاد" که فطری و طبیعی و مورد ستایش و سفارش شده همه فرهنگ ها و ادیان است، و دستور مستقیم خداوند منان نیز مؤید آن است، اگر بخواهد در عرض محبت خدا قرار گیرد، همان می شود که خداوند به ابراهیم گفت. بیا و فرزندت را ذبح کن، او را هم برای من بخواه. او را دوست بدار ولی نه در عرض دوست داشتن من.

لذا حضرت زینب (سلام الله علیها) می فرماید: این دو محبت باهم در قلب مؤمن جمع نمی شود.^۱ ایشان در ادامه می فرمایند: "وَإِنْ كَانَ لَا بُدَّ لَنَا،

۱. مستدرک الوسائل ج: ۱۵ ص: ۲۱۵، زینب (سلام الله علیها): حُبَّانَا لَا يَجْتَمِعَانِ فِي قَلْبِ الْمُؤْمِنِ حُبُّ اللَّهِ وَحُبُّ الْأَوْلَادِ وَإِنْ كَانَ لَا بُدَّ لَنَا فَالْشَّفَقَةُ لَنَا وَالْحُبُّ لِلَّهِ خَالِصًا

یعنی چون مهر ورزیدن نسبت به فرزندان، برای همه ما قطعی و فطری است^۱ و می‌دانیم که در فرهنگ دینی ما ابراز محبت نسبت به خردسالان، به صراحت مورد تأکید قرار گرفته است، این جا حضرت زینب (سلام الله علیها) می‌فرمایند: «نام این بروز احساسات، شفقت است. آن اظهار لطف، دلسوزی و خیرخواهی را که نسبت به فرزندان خودمان و حتی دیگران نثار می‌کنیم، می‌توانیم شفقت بنامیم. ولی آنچه «حب» نامیده می‌شود، باید خالص برای خدا باشد.»، «الْحُبُّ لِلَّهِ خَالِصًا»، این یک فرق لطیف و ظریف مابین محبت و شفقت است.

۲-۱-۲. مودّت

در مناجات محبین، از امام سجّاد (علیه السلام) نقل شده است که: خدایا ما را از کسانی قرار بده که برای مودّت و محبت خودت خالصشان کردی. «أَخْلَصْتَهُ لَوْدُكَ وَ مَحَبَّتِكَ»^۱ این دو واژه که با «و» عطف می‌آید می‌تواند بیان گر این باشد که قرابت معنوی دارند.

هر چند که از زبان امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمده است که: زبان، می‌تواند بازگو کننده مودّت باشد ولی آن عضو اصلی که محبت را بازگو می‌کند چشم است^۲ یعنی محبت به صداقت و اخلاص نزدیک تر است.

در تعریف مستقیم محبت گفته شد که محبت، فراتر از ادّعای زبانی است. البتّه بازهم در کلام امیر (علیه السلام) داریم که: «بِالتَّوَدَّدِ تَكُونُ الْمَحَبَّةُ»^۳ یعنی هرچند مودّت و محبت در مناجات محبین قرین یکدیگر ذکر

۱. بحار الأنوار ج: ۹۱ ص: ۱۴۸، السّجّاد (علیه السلام): إِلَهِي فَاجْعَلْنَا مِمَّنِ اصْطَفَيْتَهُ لِقُرْبِكَ وَ وَلَايَتِكَ وَ أَخْلَصْتَهُ لَوْدُكَ وَ مَحَبَّتِكَ

۲. غرر الحکم و درر الکلم امیرالمؤمنین (علیه السلام): إِنَّ الْمَوَدَّةَ يَغْبُرُ عَنْهَا اللِّسَانُ وَ عَنِ الْمَحَبَّةِ الْعَيْنَانِ

۳. غرر الحکم و درر الکلم امیرالمؤمنین (علیه السلام):

شده است، و هرچند که در کلام دیگری مودّت را اظهار زبان و محبت را اظهار چشم و درجه خالص تر آن عنوان کرده اند، ولی در این کلام می فرمایند: مودّت، مقدّمه و درجه نازل تر محبت است. یعنی با مودّت، می توان به محبت رسید. با اظهار کلامی عشق و دلدادگی می شود آن را کم کم در دل، استحکام و استقرار بخشید. از این کلام استفاده کنیم و اظهار زبانی عشق و محبت را دست کم نگیریم و از آن به عنوان مقدّمه و ابزار برای رسیدن به عشق والاتر و کامل تر استفاده کنیم، فقط دقت کنیم در این مرحله، متوقّف نشویم. عشق زبانی، نردبام خوبی است، ولی توقّفگاهی قابل قبول، نیست.

۳-۱-۲-۱. رفاقت

گروهی به پیامبر خاتم حضرت محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) گفتند که: "اِنَّ الله تبارک و تعالی اتَّخَذَ اِبْرَاهِيْمَ خَلِيْلًا" خدا ابراهیم را به دوستی و خَلّت خودش برگزیده، با توجه کرده است؟ پیامبر در پاسخ فرمودند: "اتَّخَذَنِي حَبِيْبًا" اگر او "خلیل الله" است، من "حبیب الله" ام.

پرسیدند آیا حبیب و خلیل با هم فرق دارند؟ پیامبر فرمودند: "الْحَبِيْبْ اَقْرَبُ مِنَ الْخَلِيْلِ"^۱

خلیل یعنی دوست. خَلّت یعنی دوستی و رفاقت. خلیل به خلیل خودش نزدیک است ولی حبیب، نزدیک تر است.

می خواهیم بگوییم خَلّت هم همان محبت است. ولی محبت، کمی عمیق تر و دقیق تر است. و اینکه آیا این دو لغت می توانند به جای

۱. هداية الكبرى ص: ۶۷، الرسول (صلی الله علیه و آله): اتَّخَذَ اِبْرَاهِيْمَ خَلِيْلًا وَ اتَّخَذَنِي حَبِيْبًا وَ الْحَبِيْبُ اَقْرَبُ مِنَ الْخَلِيْلِ اِلَى خَلِيْلِهِ

یکدیگر استفاده شوند یا نه؟ در کلام امیر (علیه السلام) آمده است که: با بهترین دوست خلّت بورز و رفاقت کن، چرا که آدمی در آخرت، با کسی محشور می شود که نسبت به او محبت دارد.^۱ “خُذْ مِنْ صَالِحِ الْعَمَلِ، وَ خَالِلْ خَيْرَ خَلِيلٍ فَإِنَّ لِلْمَرْءِ مَا اكْتَسَبَ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مَعَ مَنْ أَحَبَّ”^۱ یعنی در یک سخن از حضرت امیر (علیه السلام)، در مقدمه کلام، ازواژه “خلّت”، و در محل نتیجه، از واژه “حب” استفاده شده است. یعنی می توان این دو کلمه را به جای هم استفاده کرد ولی عمدتاً حب برای نمایش درجات عمیق تر و لطیف تر استفاده شده است.

۴-۱-۲-۱. انس و شوق

می توانیم بگوییم انس و شوق نیز تجلیات مختلفی از حب هستند. خواجه طوس در اوصاف الاشراف می گوید: با تصوّر عدم وصول، محبت، “اقتضای شوق” می کند. با تصوّر استقرار وصول، “اقتضای انس”. آیا محب مشتاق است؟ بلی. آیا محب مونس است؟ بلی. آن جا که رسیدن نزدیک است، شوق دارد و آن جا که رسیده است، انس دارد. پس محبت هم انس است و هم شوق. و محب عاشق، هم شائق و مشتاق است و هم انیس و مونس.

به تعبیر علامه نراقی، انس عبارت است از: “اشتغال دل به ملاحظه محبوب و محو شدن در شادی قرب و مشاهده حضور”.

و به تعبیر خواجه طوس، انس آن جاست که به خطر راندن ملتفت نشود. چرا که با تصوّر استقرار وصول، اضطراب راندن ندارد، و احساس می کند که رسیده و مستقر شده و الآن هم در ذهنش هیجانی بروز نمی کند که ممکن است نوبتش تمام شده و رانده شود. ولی شوق در مسیر

۱. غررالحکم و دررالکلم امیرالمؤمنین (علیه السلام):

رسیدن است و در این مورد علامه نراقی می‌نویسد: اصل شوق عبارتست از میل به چیزی، رغبت به مطلوب در حال غیاب و قبل از رسیدن به آن.^۱ بازهم از علامه نراقی اینطور نقل شده‌است که: آنچه از امور الهیه که از برای اهل معرفت حاصل می‌شود، هر قدر که واضح باشد باز به جهت امتزاج آن با خیالات طبیعیه و موهومات معتاده، گویا انسان در پس پرده‌ای است که مانع از غایت وضوح آن‌هاست، خصوصاً هرگاه مشاغل دنیویه نیز به آن‌ها مخلوط گردد. پس کمال وضوح آن‌ها در آخرت هویدا می‌شود و به این سبب آدمی شائق می‌گردد، و چون امور الهیه، غیرمتناهی است هر قدر از برای صاحب آن معرفت حاصل شود، شوق به نادانسته‌ها بیشتر می‌شود.

در قرآن کریم این چنین ذکر شده‌است: “يَقُولُونَ رَبَّنَا اَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا”.^۲ یعنی هر قدر نور می‌گیرند و یا هر قدر اوج می‌گیرند، شوق دارند که بیشتر و بیشتر دریافت کنند. و اگر بعد از شوق، به استقرار یا تصور استقرار دست پیدا کنند، به انس می‌رسند. در این مورد می‌توان از کلام امام صادق (علیه السلام) بهره گرفت که می‌فرمایند: “آنگاه که نسیم محبت وزیدن آغاز کند، و عاشق و محب، در سایه‌سار محبوب و معشوق، به استقرار، ثبات، سکون و به انس برسد”، از این جمله می‌خواهیم استفاده کنیم که “انس با استقرار، با رسیدن به سایه‌سار و با راحت شدن و جدا شدن از اضطراب، همراه است.”^۳

باز هم در ادامه همین حدیث، امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: “وَإِذَا

۱. معراج السعادة ص: ۷۵۱

۲. التحريم ۸

۳. مصباح الشریعة ص: ۱۱۹، الصادق (علیه السلام): إِذَا هَاجَ رِيحُ الْمَحَبَّةِ اسْتَأْنَسَ فِي ظِلِّ الْمَحْبُوبِ وَ أَثَرَ الْمَحْبُوبِ ... إِذَا اسْتَقَامَ عَلَى بَسَاطِ الْأُنْسِ بِالْمَحْبُوبِ مَعَ آدَاءِ أَوَامِرِهِ وَ اجْتِنَابِ نَوَاهِيهِ وَصَلَ إِلَى رُوحِ الْمُنَاجَاةِ وَ الْقُرْبِ

اسْتَقَامَ عَلَى بَسَاطِ الْإِنْسِ بِالْمَحْبُوبِ "آنگاه که معشوق در کنار سفره و بساط معشوق، با انس، اقامت می‌گزیند.

نتیجه آنکه: انس، با استقرار و اقامت، قرابت معنوی دارد. و شوق با هیجان و اضطراب و حرکت. در یک کلام، تا رسیدی نام محبت، شوق است و اگر رسیدی، در لحظه وصول آنجا که مستقر می‌شوی، نام محبت، انس خواهد بود.

امام صادق (علیه السلام) در دعایی می‌فرمایند:

"سَيِّدِي أَنَا مِنْ حُبِّكَ جَائِعٌ" خدایا من گرسنه عشق تو هستم. "لَا أَشْبِعُ" سیر شدنی هم نیستم "وَأَشَوْقَاهُ إِلَى مَنْ يَرَانِي وَلَا أَرَاهُ"^۱ چه قدر شوق دارم به سوی کسی که او مرا می‌بیند و من او را با این دو چشم سر نمی‌بینم. چون در یک عبارت هم از اشتقاقات حب استفاده شده و هم از اشتقاقات شوق، می‌خواهیم چنین استفاده کنیم که، شوق و حب آن چنان قرابت معنوی دارند که حتی می‌توان بعضاً آن دو را به جای یکدیگر، به کار برد. علاوه بر آن، شوق، در دل خود، حرکت و سیری ناپذیری نیز به همراه دارد.

از امام مجتبی (علیه السلام) نقل شده است که: "سَمِعُوا هَاتِفًا يَقُولُ: أَنْزِلُوهُ إِلَى التُّرْبَةِ الطَّاهِرَةِ فَقَدْ أَشْتَقَّ الْحَبِيبُ إِلَى الْحَبِيبِ"^۲ عاشق، نسبت به معشوق شوق دارد.

می‌توانست بفرماید: عاشق، معشوق را دوست دارد. ولی با اینکه از حبیب و محبوب استفاده کرده است، لکن حلقه وصل این دو را شوق نامید. می‌توانیم بگوییم آنچه بین عاشق و معشوق می‌گذرد، نامش شوق است به واقع آنچه در بین عاشق و معشوق می‌گذرد باید مصدري باشد

۱. بحار الأنوار ج: ۹۴ ص: ۳۳۸، الصادق (علیه السلام): سَيِّدِي أَنَا مِنْ حُبِّكَ جَائِعٌ لَا أَشْبِعُ أَنَا مِنْ

حُبِّكَ ظَمْآنٌ لَا أَرَوِي وَأَشَوْقَاهُ إِلَى مَنْ يَرَانِي وَلَا أَرَاهُ

۲. بحار الأنوار ج: ۴۲ ص: ۲۹۴

که عاشق، اسم فاعل آن و معشوق، اسم مفعول آن باشد که آن می‌شود “عشق”. در اینجا به جای کلمه عشق، امام (علیه السلام) می‌فرماید: “اشتاق الحبيب الى الحبيب” حبيب نسبت به محبوب خودش شوق دارد. و از حضرت امیرالمؤمنین هم، قریب به همین نقل شده است که “فَقَدْ اشْتَاقَ الْحَبِيبُ إِلَى الْمَحْبُوبِ”^۱. این‌ها علامت قرابت معنایی این دو واژگان است.

خدا به داوود پیامبر می‌فرماید: من خزانه‌ای دارم که این خزانه، عظیم‌تر از عرش است. خورشیدی دارد و ماهی، خورشید آن، شوق است و ماه آن، محبت.

و باز در مناجات ائمه معصومین داریم که: “يَا نَهَايَةَ شَوْقِ الْمُحِبِّينَ”^۳ خدایا تو نهایت شوق عاشقانی.

در این چند عبارت، خواستیم بیاناتی را ذکر کنیم که در احادیث کوتاه، هم‌زمان، هم از واژگان شوق و هم از واژگان محبت، استفاده شده، که نشانه قرابت معنوی این دو لغت است.

۵-۱-۲-۱. عشق

هر چند که واژه عشق، و مشتقات “ع.ش.ق.” در کلام معصومین، کم‌تر استفاده شده است، ولی برای آن که قرابت معنوی عشق با حب را، از کلام معصومین استخراج کنیم و از این پس بتوانیم این دو را به جای

۱. بحار الأنوار ج: ۴۳ ص: ۱۷۹، أمير المؤمنين (عليه السلام):

۲. بحار الأنوار ج: ۶۷ ص: ۵۹، الرسول (صلى الله عليه وآله): نَجَى دَاوُدُ رَبَّهُ فَقَالَ: إِلَهِي لِكُلِّ مَلِكٍ خِزَانَةٌ فَأَيْنَ خِزَانَتِكَ قَالَ جَلَّ جَلَالُهُ: لِي خِزَانَةٌ أَكْبَرُ مِنَ الْعَرْشِ ... شَمْسُهَا الشَّوْقُ وَ قَمَرُهَا الْمَحَبَّةُ

۳. بحار الأنوار ج: ۹۱ ص: ۱۱۱، أمير المؤمنين (عليه السلام):

شناخت محبت ❁ ۱۰۱

هم استفاده کنیم، از این حدیث امیرالمؤمنین (علیه السلام) بهره می گیریم که: “أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَقَهَا وَ أَحَبَّهَا بِقَلْبِهِ وَ بَاشَرَهَا بِجَسَدِهِ”^۱ با فضیلت ترین و برجسته ترین مردم، نزد پروردگار، آن کسانی هستند که عاشق عبادت بوده و با آن هم آغوش شده باشند، و آن را با قلبشان دوست داشته باشند.

امام (علیه السلام) می فرماید: عاشق عبادت باشند و آن را با قلبشان دوست داشته باشند.

امام (علیه السلام) در بخش اول از ماده “عشق” و در بخش دوم از ماده “حب” استفاده کرده اند یعنی این دو می توانند قرابت، بلکه مترادف معنوی داشته باشند و به جای یکدیگر استفاده شوند.

از این بخش می توان چنین برداشت کرد، “دوست داشتن قلبی را می توان عشق نامید”. و چون ما در این کتاب، جز درباره محبت قلبی، نمی خواهیم بحث کنیم. لذا می توانیم بگوییم: بحث ما بحث “عشق” است.

۱-۲-۱-۶. وله و شیدایی و. نیز. ر.ک. به: ۱-۵-۶-۱.

در تفسیر کلمه “الله” شیخ طوسی “رضوان الله تعالی علیه” در تفسیر سوره حمد می فرماید:

“سَمَّى اللَّهَ” خدا را الله نامیدند “لأنه يؤله القلوب بحبه”،^۲ الله را می شود یا اسم جامد گرفت یا مشتق، اگر آن را اسم مشتق بدانیم یا از ماده “آله” به معنای “قصد” مشتق شده یا از ماده “وله” به معنی “سرگشتگی، شیدایی و یا عشق شدید”.

شیخ طوسی صاحب تفسیر تبیان می نویسد خدا را از آن جهت “الله”

۱. الکافی ج: ۲ ص: ۸۳، الرسول (صلی الله علیه وآله):

۲. التبیان ج: ۱ ص: ۲۸

نامیدند، زیرا که همهٔ قلب‌ها به عشق او واله و شیدا و سرگشته‌اند. پس خلّت، مودّت و شفقت، هم می‌توانند مترادف محبت و عشق باشند، و هم گویای درجات نازله‌ای از آن. شوق و انس نیز می‌توانند مترادف محبت و عشق باشند یا یادآور دو مرحله از رابطهٔ عاشق و معشوق. “در راه رسیدن، “شوق” و بعد از رسیدن، “انس”“. عشق و وکله نیز می‌تواند مترادف یا گویای درجات عالیه‌ای از محبت باشد.

هر کدام از این کلمات و واژگان برای ما مأنوس‌تر است ما می‌توانیم از آن طریق مفهوم محبت و معنی عشق را درون خودمان مستحکم‌تر نموده و ابهام را از آن بیش از پیش بزداییم.

پس در احادیث و اشعار و کلام عرفا اگر در ارتباط با خدا، ذکر از “خلّت و مودّت و انس و شوق و وله و عشق” شد. همه یا عیناً همان محبت و عشق الهی است یا گویای زوایا و درجاتی از آن.

۲-۱-۲. شناخت از طریق اضداد

ذکر شد که هر واژه، هر صفت و هر مفهومی را، یا می‌توان مستقیماً تعریف کرد، یا از طریق صفات و واژگان مترادف و قریب‌المعنای آن و یا به تعبیر “إنَّ الاشياء تُعرف باضدادها”، از طریق کلمات، مفاهیم و صفات متضاد و مقابل آن.

در این بخش به غیر از واژه “بغض” که صریحاً نقطهٔ مقابل “حب” است، اگر تعابیر دیگری استخراج شده و به آن اشاره کرده‌ایم، نه به عنوان اینکه از نظر لغوی، نقطهٔ مقابل محبت هستند، بلکه چون بحث ما، محبت به الله و عشق به آن ذات مقدّس است. نقطهٔ مقابل این عشق مقدّس، اگر در صفاتی متجلی باشد، هرچند می‌توانیم آن صفات را موانع وصول و حصول محبت الهی بدانیم و در فصل مربوطه بدان بپردازیم. ولی در این بخش نیز برای تعریف بهتر محبت و شناخت صحیح‌تر آن، بعضی از آن صفات را ذکر می‌کنیم.

۱-۲-۲-۱. بغض

می‌توانیم بگوییم که نقطهٔ مقابل محبت از نظر لغوی، بغض است. بغض یعنی کینه، دشمنی و دوست نداشتن.

انسان می‌تواند نسبت به بعضی‌ها بی‌تفاوت باشد، نه دوستدار و نه صاحب بغض و کینه، پس فقط با کنار گذاشتن نفرت و بغض، محبت حاصل نمی‌شود.

می‌توانیم بگوییم نسبت به افراد یا اشیاء، ما یا محب هستیم یا بی‌تفاوت هستیم و یا نفرت داریم. همان‌قدر که محبت نقطهٔ مقابل بغض است، با بی‌تفاوتی نیز تقابل دارد. اتفاقاً این تقابل دوم، بیشتر قابل تأمل است؛ چون ما بیشتر در این دام می‌افتیم، کمتر کسی است که نسبت به خدا، بغض و نفرت و کینه داشته باشد. در واقع، نسبت به خداوند، آفت بی‌تفاوتی، بسیار بیشتر و متداول‌تر از نفرت و بغض، وجود دارد و مانع راه است.

در حدیث مشهور جنود عقل و جهل که امام صادق (علیه‌السلام) هفتادوپنج صفت نیک را به‌عنوان لشکریان عقل، و هفتادوپنج صفت ناپسند را با تناظر یک‌به‌یک به‌عنوان لشکریان جهل معرفی می‌کنند، آن‌جا که حب را به‌عنوان یکی از جنود عقل، ذکر می‌کنند می‌فرمایند: «الْحُبُّ وَضِدُّهُ الْبُغْضُ»^۱ با کوتاه‌ترین کلام و با صراحت، ذکر می‌شود که نقطهٔ مقابل «حب»، «بغض» است. در ادعیه و زیارت‌ها هم فراوان آمده است که عبارت مربوط به بغض و نفی آن، بلافاصله بعد از عبارت حاوی حب می‌آید.

از کلام پیامبر خاتم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) این چنین نقل شده است که: «مَنْ أَحَبَّنَا فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ وَمَنْ أَبْغَضَنَا فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهَ»^۲

۱. الکافی ج: ۱ ص: ۲۰، الصادق (علیه‌السلام): فَكَانَ مِمَّا أُعْطِيَ الْعُقْلَ مِنَ الْخَمْسَةِ وَالسَّبْعِينَ الْجُنْدُ... الْحُبُّ وَضِدُّهُ الْبُغْضُ

۲. الأُمّالی للصدوق ص: ۴۷۶، الرسول (صلی‌الله‌علیه‌وآله): مَنْ أَحَبَّنَا فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ وَمَنْ أَبْغَضَنَا فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهَ وَمَنْ وَالَانَا فَقَدْ وَالَ اللَّهَ وَمَنْ عَادَانَا فَقَدْ عَادَى اللَّهَ وَمَنْ أَطَاعَنَا فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ عَصَانَا فَقَدْ عَصَى اللَّهَ

هر که ما را دوست بدارد خدا را دوست داشته، و هر که نسبت به ما بغض و کینه داشته باشد مانند این است که نسبت به خدا کینه دارد. این تقابل صریح در احادیث متعددی بین "ولایت" و "عداوت" بروز کرده است. "اللَّهُمَّ وَالْ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادَ مَنْ عَادَاهُ". خدایا دوستی کن با کسی که علی را دوست می‌دارد و دشمنی کن با کسی که با علی دشمنی می‌کند. "مَنْ وَالَانَا فَقَدْ وَالَ اللَّهُ وَ مَنْ عَادَانَا فَقَدْ عَادَ اللَّهُ". هر که ما را دوست بدارد و با ما از در دوستی وارد شده باشد و ولایت ما را پذیرفته باشد، مانند این است که ولایت خدا را پذیرفته است و هر که با ما از سر دشمنی و مقابله و مخالفت درآمده باشد، مانند این است که با خداوند از در دشمنی و مقابله و مخالفت درآمده است. این تقابل را در جمله دیگری هم بین اطاعت و عصیان بیان می‌کنند. "مَنْ أَطَاعَنَا فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ عَصَانَا فَقَدْ عَصَى اللَّهَ".

۲-۲-۱. خوف

امام صادق (علیه السلام) از منظر دیگری محبت الهی را نقطه مقابل خوف دانسته‌اند. در بخش‌های گذشته اشاره کردیم که انسان، یا عرفان خوفی دارد یا عرفان حبّی. سفارش اولیاء دین این است که خوف و رجاء را توأمان داشته باشیم. و همین اولیاء، محبت را فراتر از خوف و فراتر از رجاء می‌دانند، و عبادت عاشقانه را، بسیار بالاتر از عبادت العیب و عبادة التّجار معرفی کرده‌اند، ولی اگر بخواهیم بگوییم، محبت، به کدام یک از خوف یا رجاء نزدیک‌تر است، به نظر می‌آید که تَلَأْلُؤٌ و شعاعی از رجاء، در حبّ دیده می‌شود. لذا حبّ را در مقابل خوف دانسته و با آن مقایسه کرده‌اند. امام صادق (علیه السلام) می‌فرمایند: "الْحُبُّ أَفْضَلُ مِنَ الْخَوْفِ" ^۱ شاید اینجا

۱. الکافی ج: ۸ ص: ۱۲۸، الصّادق (علیه السلام):

حبّ، منظور رجاء باشد و شاید بشود این‌طور تعبیر کرد که اگر می‌خواهید به حبّ برسید، باید پا روی خوف بگذارید، به رجاء برسید، مراحل کمال رجاء را بیمائید، کم‌کم سر از حبّ در خواهید آورد. به‌هر صورت اگر می‌خواهید حبّ را بشناسید، باید خوف را شناسایی کرده و عبادت بر مبنای ترس را بشناسید و بدانید که حبّ، آن نیست. و در حدیثی که در سطور گذشته ذکر کردیم، می‌فرماید: “الْمُحِبُّ يَعْبُدُ رَبَّهُ عَلَى الرَّجَاءِ وَالزَّاهِدُ يَعْبُدُ عَلَى الْخَوْفِ”^۱. محبّ، بر مبنای امید، خداپرستی می‌کند و زاهد بر مبنای خوف.

۳-۲-۱. فراموشی

صفت دیگری که می‌توان ذکر کرد، “نسیان” است. عرض کردیم: ممکن است ما نسبت به شخصی نفرت نداشته باشیم، ولی به یاد او هم نباشیم. پس دوستدار او نیستیم. درباره خدا نمی‌توان به عدم نفرت، بسنده کرد. باید از دایره بی‌تفاوتی هم خارج شد. پس نقطه مقابل محبت در اینجا “نسیان، غفلت و فراموشی” هم می‌باشد. و اگر می‌خواهیم پای در جاده محبت بگذاریم بدانیم که باید نسیان و غفلت را هم به کناری نهاده و به فراتر از آن، گذر کرده باشیم. “یا موسی؛ مَنْ أَحَبَّنِي لَمْ يَنْسَنِي”^۲ هر که مرا دوست دارد هرگز مرا فراموش نمی‌کند. پس فراموشی و از یاد بردن هم، مقابل دوست داشتن، است.

۴-۲-۱. نافرمانی

چون موضوع، محبت پروردگار است، نافرمانی کردن و گوش به

۱. مستدرک الوسائل ج: ۱۱ ص: ۲۲۶، الصادق (علیه السلام): الْمُحِبُّ يَعْبُدُ رَبَّهُ عَلَى الرَّجَاءِ

بِمُشَاهَدَةِ أَحْوَالِهِ بَعَيْنِ سَهَرٍ وَالزَّاهِدُ يَعْبُدُ عَلَى الْخَوْفِ

۲. بحار الأنوار ج: ۷۴ ص: ۴۲، مکتوب فی التوراة: يَا مُوسَى مَنْ أَحَبَّنِي لَمْ يَنْسَنِي

فرمان نبودن هم نقطهٔ مقابل محبت است. اگر دوست می‌داری و اظهار دوستی می‌کنی، باید گوش به فرمان هم باشی.

امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «مَا أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ عَصَاهُ»^۱. کسی که نافرمانی می‌کند نمی‌تواند در همان لحظه به امر کننده بگوید: دوستت دارم.

البته شاید به طنز، و شاید به کسی که دستورات غیرمعقول می‌دهد، - مثلاً بچه‌ها- بتوان به زبان گفت: دوستت دارم ولی دستورت را اجرا نمی‌کنم. ولی این فرض در مورد خداوند غیرممکن است. به هر صورت، نافرمانی، با حقیقت دوست داشتن، فاصلهٔ بسیار دارد.

علامهٔ نراقی می‌فرماید: «انَّ الْعَصِيَانَ يُضَادُّ كَمَالَ الْمَحَبَّةِ لَا أَصْلَهَا»^۲.

عصیان، متضاد محبت نیست بلکه با کمال محبت در تضاد است. یعنی می‌شود کسی را در درجات نازله، دوست داشت و بعضی مواقع هم او را نافرمانی کرد.

مثالی هم که ایشان ذکر می‌کنند این است: درست است که انسان مریض، حب نفس دارد ولی بعضاً چیزهایی که می‌داند به ضررش هم هست، می‌خورد. چرا؟ با اینکه خودش را دوست دارد و سلامت خودش را هم دوست دارد، ولی چون این دوست داشتن، با ضعف معرفت، همراه، و به درجهٔ کمال نرسیده است. آن‌چنان که باید، بر شناسایی و ادای وظیفه نسبت به این حب، قیام نمی‌کند. و بعضاً کارهایی را مرتکب می‌شود که به زیان اوست.

۵-۲-۱. کینه و حسادت

در نقطهٔ مقابل حب، ما می‌توانیم از «حسادت، حقد، کینه و فسق» هم نام ببریم هرچند عرض کردیم، شاید این‌ها از موانع محبت باشد، و شاید از

۱. وسائل الشیعة ج: ۱۵ ص: ۳۰۸، أَلصَادِق (علیه السلام):

۲. جامع السعادات ج: ۳ ص: ۱۷۶

شناخت محبت ❁ ۱۰۷

ثمرات بی‌محبتی. ولی در این بخش که شناسایی محبت از طریق صفات متضاد است با این که قید کردیم نقطه واضح و صریح مقابل محبت، یا نفرت و بغض است یا غفلت و نسیان و بی تفاوتی، ولی ذکر این صفات هم با اینکه بیش از آنچه نقطه مقابل حب باشند، موانع محبت یا موانع کمال محبت، و یا ثمرات بی‌محبتی‌اند، خالی از فایده نیست.

پیامبر گرامی (صلی‌الله‌علیه‌وآله) می‌فرمایند: «الْمَحَبَّةُ مِنَ الْحَسَدِ مُحَالٌ»^۱، پس معلوم می‌شود با حسادت جمع نمی‌شود.

حسود کیست؟ کسی که خیر را در محسود نمی‌تواند ببیند. یعنی نه تنها او را دوست ندارد، بلکه ترقی، کمال و رشد او را نیز دوست ندارد. امام صادق (علیه‌السلام) می‌فرمایند: «دین‌دار، متدین و مسلمان کسی است که بتواند کینه را کنار بگذارد تا محبت بروز کند و ظاهر شود»^۲.

منم که شهره شهرم به عشق ورزیدن
منم که دیده نیالوده‌ام به بد دیدن
وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم
که در طریقت ما کافری است رنجیدن

(حافظ)

در طریقت عشق، بد دیدن، وجود ندارد و بد دیدن و رنجیدن، نقطه مقابل عشق است.

۶-۲-۱. دوستی فرزندان

مبحث، دوست داشتن خداست، پس دوست داشتن هر چیزی غیر از

۱. معدن الجواهر ص: ۴۹، الرسول (صلی‌الله‌علیه‌وآله):

۲. بحار الأنوار ج: ۲ ص: ۵۳، الصادق (علیه‌السلام): طَرَحَ الْحَقْدَ فَظَهَرَتِ الْمَحَبَّةُ

خدا، نقطهٔ مقابل دوستی خداست؛ و چون خدا واحد و احد است، شریک هم دوست ندارد، نه در خلقت نه در تدبیر، و نه در پذیرش محبت. حضرت زینب (سلام الله علیها) می‌فرمایند: “حُبَّانَ لَا يَجْتَمِعَانِ فِي قَلْبِ الْمُؤْمِنِ” حتی حبّ اولاد و حبّ خدا هم اگر بخواهد در عرض هم قرار بگیرد، جمع نمی‌شود.

پس دوستی هر چیزی به غیر از خدا، نقطهٔ مقابل محبت خالص است. مگر اینکه آن دوستی هم برای خدا و به‌عنوان وسیله و نردبانی برای رسیدن به درجات اعلای حبّ خدا باشد. و اگر غیر از آن باشد، هر نوع دوستی، ایجاد مانع بر سر دوستی خداست، و خطرناک‌ترینشان، حبّ دنیا است.

۷-۲-۱. دوستی دنیا

حضرت امیر (علیه السلام) می‌فرمایند: “كَيْفَ يَدْعَى حُبَّ اللَّهِ مَنْ سَكَنَ قَلْبُهُ حُبَّ الدُّنْيَا”^۱. چطور ممکن است کسی که در قلبش محبت دنیا ساکن شده‌است، ادّعای محبت و عشق الهی کند؟ و نیز می‌فرماید: “وَاللَّهِ مَا أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ أَحَبَّ الدُّنْيَا”^۲. به خدا قسم؛ کسی که دنیا را دوست دارد، خدا را دوست ندارد.

در مناجات حضرت موسی (علیه السلام) با خداوند آمده است که: “لَا يَجْتَمِعُ لَكُمْ حُبُّ اللَّهِ وَ حُبُّ الدُّنْيَا”^۳.

۱. مستدرک الوسائل ج: ۱۵ ص: ۲۱۵، زینب (سلام الله علیها): حُبَّانَ لَا يَجْتَمِعَانِ فِي قَلْبِ الْمُؤْمِنِ حُبُّ اللَّهِ وَ حُبُّ الْأَوْلَادِ وَ إِنْ كَانَ لَا بُدَّ لَنَا فَالْشَّفَقَةُ لَنَا وَ الْحُبُّ لِلَّهِ خَالِصاً

۲. مستدرک الوسائل ج: ۱۲ ص: ۴۱، امیرالمؤمنین (علیه السلام): كَيْفَ يَدْعَى حُبَّ اللَّهِ مَنْ سَكَنَ قَلْبُهُ حُبَّ الدُّنْيَا

۳. الکافی ج: ۸ ص: ۱۲۸، الصادق (علیه السلام): وَاللَّهِ مَا أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ أَحَبَّ الدُّنْيَا وَ أَلَى غَيْرِنَا

۴. بحار الأنوار ج: ۱۴ ص: ۳۰۷، فی مواضع المسیح (علیه السلام): لَا يَقْدِرُ عَلَى أَنْ يَخْدُمَ رَبَّيْنِ وَ لَا مَحَالَةَ أَنْ يُؤْثِرَ أَحَدَهُمَا عَلَى الْآخَرِ وَ إِنْ جَهَدَ كَذَلِكَ لَا يَجْتَمِعُ لَكُمْ حُبُّ اللَّهِ وَ حُبُّ الدُّنْيَا

همچنان که یک برده، نمی‌تواند همزمان به دو ارباب خدمت برساند و ناچار است که در بعضی از موارد، امر و دستور یکی را که با امر دیگری معارض شده، کنار بگذارد و به دستور آن دیگری عمل کند، به همین دلیل، حبّ خدا و حبّ دنیا، با هم در دل کسی جمع نمی‌شود. پس نقطهٔ مقابل حبّ الله، می‌شود حبّ غیر خدا، که مصداق بارز و اعظمش دنیاست و این دنیا می‌تواند در هر چه ما را از خدا دور کند متجلی شود.

۸-۲-۱. ترجیح دنیا بر خدا

حضرت امیر (علیه السلام) می‌فرمایند: هر کس در مقابل دو امر قرار بگیرد و مخیر باشد، اگر یکی از این دو، دنیای او را آباد می‌کند و دیگری او را به خدا نزدیک‌تر و آخرت او را آباد می‌کند، اگر این شخص، فعل منجر به آباد کردن آخرت را انتخاب کند "فَذَلِكَ الَّذِي يُحِبُّ اللَّهَ"^۱ او کسی است که خدادوست است. پس نقطهٔ مقابل محبت خدا، دنیا و انتخاب کردن دنیاست.

در آیهٔ ۲۴ سورهٔ توبه خداوند چنین می‌فرماید:

اگر پدران، پسران، همسران و خانواده‌تان و یا اموالتان را بیش از خدا و پیامبر خدا و یا دستور جهاد برای خدا دوست دارید منتظر باشید که وعدهٔ خدا محقق بشود و بدانید که این‌ها مظهر فسق است و بدانید که فاسقان هدایت نخواهند شد.

۱. بحار الأنوار ج: ۶۷ ص: ۳۵، أمير المؤمنين (عليه السلام): فَإِنْ كُلَّ مَنْ خَيْرَ لَهُ أَمْرَانِ أَمْرُ الدُّنْيَا وَ أَمْرُ الْآخِرَةِ فَاخْتَارَ أَمْرَ الْآخِرَةِ عَلَى الدُّنْيَا فَذَلِكَ الَّذِي يُحِبُّ اللَّهَ وَ مَنْ اخْتَارَ أَمْرَ الدُّنْيَا فَذَلِكَ الَّذِي لَا مَنْزِلَةَ لَهُ عِنْدَهُ

۲. التوبة: ۲۴، قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ

۹-۲-۱. راحت طلبی و بیهودگی

بی تفاوتی، بازیگوشی و بی توجهی به فرصت‌ها، نسیان و غفلت نیز، نقطه مقابل حب خدا محسوب می‌شوند.

حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرمایند: «الْقَلْبُ الْمُحِبُّ لِلَّهِ يُحِبُّ الْكَثِيرَ النَّصَبِ لِلَّهِ وَالْقَلْبُ اللَّاهِي عَنِ اللَّهِ يُحِبُّ الرَّاحَةَ»^۱ قلب محب دوست دارد در راه محبوب، سختی بکشد.

پس می‌توان این‌طور تعبیر کرد: آن که راحت طلب است و تمایلی ندارد خود را برای وصول به اهداف الهی، به زحمت بیندازد، خدا دوست نیست. امام (علیه السلام)، در مقابل «الْقَلْبُ الْمُحِبُّ لِلَّهِ»، «الْقَلْبُ اللَّاهِي» را به کار برده‌اند. یعنی بازیگوشی و بی توجهی به امور مهم و صرف عمر در راه‌هایی که به طی کردن مسیر مورد نظر خالق، کمکی نمی‌کند نیز، نقطه مقابل محبت است.

۱۰-۲-۱. پذیرش ولایت غیر از ائمه (علیهم السلام)

امام صادق (علیه السلام) می‌فرمایند: «وَاللَّهُ مَا أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ أَحَبَّ الدُّنْيَا وَوَالَى غَيْرَنَا»^۲

کسی که ولایت غیر از ما «اهل بیت» را بپذیرد، نمی‌تواند بگوید من دوستدار خدا هستم.

نکته اصلی این بخش این است که از طریق اضداد نیز می‌توان محبت را شناخت، هر چند در لغت، نقطه اصلی مقابل محبت، «بغض و نفرت و دشمنی» است، لکن بی تفاوتی و نسیان و غفلت، کم توجهی، و حتی عدم اطاعت و عدم ولایت‌پذیری کامل نیز، نقطه مقابل

۱. مجموعه ورام ج: ۲ ص: ۸۷، امیرالمؤمنین (علیه السلام):

۲. الکافی ج: ۸ ص: ۱۲۸، الصادق (علیه السلام): وَاللَّهُ مَا أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ أَحَبَّ الدُّنْيَا وَوَالَى غَيْرَنَا

محبت و عشق به خدا، محسوب می‌شوند، این‌ها را کنار بگذارید، جا برای عشق باز می‌شود. خانه خالی کن دلا تا منزل جانان شود.

۳-۱. علامت‌های دوست داشتن خدا

۱-۳-۱. حالات و رفتارهای محب، نسبت به خداوند

محبت و خصوصاً دوست داشتن خدا را تاحدی با تعاریف متنوع شناختیم، با گذر به صفات مترادف محبت، به شناختمان روشنی بخشیدیم، با توجه به صفات متضاد و معارض محبت خدا و توجه به آنچه که باید از خود دور کنیم تا اطلاق محب خدا بر ما صادق باشد، به شناخت محبت، نزدیک‌تر شدیم.

در این بخش، از طریق علائم، خصوصاً حالاتی که باید فیما بین انسان عاشق و خدایش ظهور کند، سعی می‌کنیم به شناخت روشن‌تری از محبت دست‌یابیم تا بتوانیم خود را واضح‌تر و شفاف‌تر محک بزنیم که آیا دوست و دوست‌دار خدا هستیم یا نه؟

فراموش نکنیم خدا دوستان دارد و به یاد داشته باشیم، سریع‌ترین و شفاف‌ترین راه برای بازگشت به نزد پروردگار، فقط دوست داشتن آن ذات اقدس است که خودش در کمال عشق و محبت، از ما درخواست می‌کند دوستش بداریم.^۱ پس چه به‌خاطر خودمان، و چه به‌خاطر خود

۱. دوستی در قرآن و حدیث ص: ۲۹۶، ح: ۹۳۳، به نقل از المواعظ العددیة ص: ۴۲۰، أمير المؤمنين (عليه السلام): اخترت من التوراة اثنتي عشرة آية فقلت لها إلى العريية وأنا أنظر إليها في كل يوم ثلاث مرات ... الرابعة؛ يابن آدم إني أحبك فانت أيضاً أحبني. حضرت أمير المؤمنين (عليه السلام): از تورات دوازده جمله انتخاب کرده‌ام که آن‌ها را به عربی برگردانده‌ام و هر روز سه بار این جملات را مرور می‌کنم. جمله چهارم این چنین است که خدا می‌فرماید: ای بنی آدم من شما را دوست دارم، شما هم مرا دوست داشته باشید.

آن وجود دوست داشتنی، باید تلاش کنیم دوستش بداریم. و برای دوست داشتنش، باید بدانیم که چه اعمال و رفتار و حالاتی اگر از ما سر بزند در جادهٔ محبت قرار داریم، تا بتوانیم هر لحظه، جایگاه خود را در مسیر حرکت به سوی او بیابیم، و در صورت انحراف از مسیر، دست به اصلاح بزنیم.

از متون دینی ما، از زبان خود معشوق ازلی و ابدی و عاشقان سر و جان باخته در راه او، چنین برمی آید که شغف و انبساط و شوق و انس از لوازم حتمی و همیشگی محبت به خدایند.

اگر مایلید هر روز در جادهٔ عشق گامی پیش بروید باید خود را نسبت به روز قبل شائق تر و حالت شغف و انبساط را هر روز بیش از پیش در وجود خود حس و لمس کنید.

عاشقان راستین، محبت را با مناجات و خلوت و گریه و شب‌زنده‌داری قرین دانسته و تمایل به لقاء محبوب، میل به تحمل رنج و سختی، در راه محبوب و فکر و ذکر دائمی دربارهٔ محبوب را سرلوحهٔ قلبشان قرار داده‌اند، عاشقان راستین، اهل خودنمایی و تظاهر نیستند و تاحد میسور محبت خود و رنج خود را در این راه، از غیر خدا، پنهان می‌دارند.

عاشق و محب خداوند در نهایت درجه، به او توکل کرده است، واگذاری مطلق، با رضایت تام و تمام، تسلیم محض. دوستدار خدا در لحظه لحظهٔ حیات و در کوچک‌ترین گامی که برمی‌دارد تأمل می‌کند که میل و رضای پروردگار در انجام عمل، و یا در ترک آن است، و میل معشوق را بر میل خود و تمایل نفسانی خود مقدم می‌دارد.

عاشق، به رحمت خدایش و به نگاه عاشقانهٔ او امیدوار است. معبود و معشوقش را مطهر و مقدس می‌داند، در نهایت قداست و پاکی، دور از هر عیب و کاستی.

عاشق خدا، دوست دارد که به نزد او برود، دوست دارد که او را

ملاقات کند و چون معبود ازلی، به آخرت، ارزش بیشتری نسبت به دنیا داده است، او هم به تبع، طالب آخرت است، نه دنیا دوست؛ در هر انتخاب و حرکتی، به آن سو می‌گراید که، آخرتش را آبادتر و روشن‌تر کند و ملاقاتش را پیش بیندازد و لبخند رضایت بر لب معشوق بنشاند.

عاشق خدا، هر چند خدا را نزدیک می‌یابد و طمع لقاء در دل می‌پروراند، ولی همه این‌ها مانع از خوف و خشیتش نمی‌شود. هیبت و عظمت خالق هستی آن‌چنان فراتر از حد تصور است که این ذره ناچیز، خود را در برابر آن ذات پاک، ذره و کمتر از ذره و اصلاً هیچ می‌داند، خود را نمی‌بیند، و بلکه اصلاً خود را قابل دیدن نمی‌داند.

تا فضل و عقل بینی، بی‌معرفت نشینی

یک نکته‌ات بگویم، خود را مبین که رستی

(حافظ)

به خود نهیب می‌زند: پرده تن را بینداز.

حجاب چهره جان می‌شود غبار تنم

خوش آن دمی که از این چهره پرده برفکنم

و در نهایت می‌فرماید: این توئی که مانعی، خودت را بردار.

"تو خود حجاب خودی حافظ، از میان برخیز"

محب خدا، علی‌رغم آن که شوق و امید، او را در اوج شغف و انبساط نگاه می‌دارد، هم‌زمان، لیاقت خود را، عبادات و حتی دارایی‌های خود را برای رسیدن به مقصود، ناچیز می‌داند، و آستان یار را بلند و بلندتر از حد دسترس؛ و بلکه تیررس فکر و خطورات قلبی‌اش می‌داند. ولی آنچه او را حیات و امید می‌بخشد، نه توانایی‌های خود که فقط لطف و میل زائدالوصف خود معشوق است که می‌فرماید: اگر تو شائقی، من شائق‌ترم و اگر تو یک وجب به سمت من حرکت کنی من یک گام، به سویت می‌شتابم.

اجازه دهید رشته کلام را به دست خود معشوق و عاشقان راستینش بدهیم. و برخی از علائم محبین را از زبان ایشان بازخوانی کنیم:

۱-۱-۳. فکر

عاشق خدا، سر در گریبان فکر و اندیشه دارد.^۱ چرا که نیک می‌داند با افکار خدائی و خداپسند است که می‌توان موفق به اعمال خداپسندانه شد. محب، در زیبایی و جمال محبوب و در پاکی و قداست او غوطه می‌خورد و جز او اندیشه‌ای ندارد. مشنوی دوست که غیر از تو مرا یاری هست یا شب و روز به جز فکر توام کاری هست

(سعدی)

۱-۲-۳. ذکر

محب، دائم‌الذکر است، محب لحظه‌ای به یاد محبوب نبودن را گناه عظیم می‌داند، و برای آن عذر می‌خواهد و امید بخشش دارد و عزم عدم تکرار. امام سجّاد (علیه السلام) در مناجات‌ها ذکرین می‌فرماید: "خدایا به خاطر هر لذتی که جز لذت یاد تو، به جان نوشاندم، از تو آمرزش می‌طلبم."^۲ و امام متقین نیز می‌فرماید: هر کس هر چه را دوست داشته باشد، زبانش به ذکر و یاد آن مشغول است.^۳

۱. بحار الأنوار ج: ۹۱ ص: ۱۵۰، السجّاد (علیه السلام): إلهي فأجعلنا من الذين توشّحت [ترسخت] أشجار الشوق إليك في حدائق صدورهم وأخذت لوعة محبتك بجمع قلوبهم فهم إلى أوكار الأفكار يأوون وفي رياض القرب والمكاشفة يرتعون ومن حياض المحبة بكأس الملاطفة يكرعون

۲. بحار الأنوار ج: ۹۱ ص: ۱۵۱، السجّاد (علیه السلام): استغفرُك من كل لذة بغير ذكرِك

۳. غرر الحکم و درر الکلم أمير المؤمنين (علیه السلام): من أحب شيئا لهج بذكره

یاد محبوب از طرف محب، آلوده به انواع شرک‌های پنهان و آشکار نیست، یاد محب از محبوب، صادقانه و خالصانه است بلکه صادقانه‌ترین ذکر و یاد، از آن عاشق است.^۱

البته پرواضح است این ذکر دائم و خالص و صاف، فقط ذکر زبانی و تکرار برخی اذکار و اوراد نیست.

از امام صادق (علیه السلام) پرسیدند که معنی "اذکروا الله ذکراً کثیراً" چیست؟ آیا معنی‌اش تکرار اوراد است، تکرار اذکار سفارش شده‌ای مثل "لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ" یا "سُبْحَانَ اللَّهِ" یا "الْحَمْدُ لِلَّهِ" و یا "اللَّهُ أَكْبَرُ" است؟ امام فرمودند: خیر؛ هرچند که این اذکار و این اوراد هم جزو ذکر است. ولی "ذکر"، معنی گسترده‌تری دارد، ذکرى که فرمان اکتار داده شده، ذکرى که دستور داده‌اند، انجام دهید تا بتوانید محب خدا شوید. ذکرى که خداوند فرموده: مرا یاد کن تا تو را یاد کنم، این است:

در هر فعل و انفعالی، در هر مشغولیتی، در هر انتقالی و در هر کار جدیدی که لحظه‌ای می‌خواهد تو را به خود مشغول خود کند، به یاد خدا بیفتید، تأمل کنید که آیا رضایت خدا در انجام این کار است یا در ترک آن؟ اگر رضایت خدا در انجام آن کار است، آن را انجام دهید.^۲

امام سجّاد (علیه السلام) در صحیفه سجّادیه می‌فرمایند: خدایا بر محمد و آل او درود فرست، قلبم را برای دوست داشتنت، از اغیار، فارغ و خالی، و

۱. بحار الأنوار ج: ۶۷ ص: ۲۳، الصّادق (علیه السلام): الْمُحِبُّ أَخْلَصُ النَّاسِ سِرّاً لِلَّهِ وَأَصْدُقُهُمْ قَوْلًا وَأَوْفَاهُمْ عَهْداً وَأَرْكَاهُمْ عَمَلًا وَأَصْفَاهُمْ ذِكْراً

۲. الکافی ج: ۲ ص: ۸۰، الصّادق (علیه السلام): مَنْ أَشَدَّ مَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَى خَلْقِهِ ذِكْرُ اللَّهِ كَثِيراً ثُمَّ قَالَ: لَا أَغْنِي سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ وَإِنْ كَانَ مِنْهُ وَلَكِنْ ذِكْرُ اللَّهِ عِنْدَ مَا أَحَلَّ وَحَرَّمَ فَإِنْ كَانَ طَاعَةً عَمِلَ بِهَا وَإِنْ كَانَ مَعْصِيَةً تَرَكَهَا

سپس آن را با یاد خودت پر کن.^۱
خانه خالی کن دلا تا منزل جانان شود

(حافظ)

خواجه عبدالله نیز یکی از علائم بروز درجه دوم محبت را ذکر و یاد محبوب می‌داند و هم‌چنین توجه به آیات و نعمت‌های او، و اندیشه کردن در آن^۲

حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیز، نهایت لذت عاشقان را در یاد محبوب می‌داند.^۳

یعنی محب عاشق نه تنها با یاد محبوب، لحظات را می‌گذراند؛ بلکه از این یاد دائمی، لذتی وصف ناشدنی می‌برد.^۴ و آن را با هیچ لذت دیگری نیز تعویض نمی‌کند و اگر چنانچه لحظاتی چند به جز با یاد خدا محفوظ شد، از آن لذتی که از غیر ذکر و یاد محبوب برده، شرمسار می‌شود و طلب بخشش می‌کند.

لذا محب عاشق نه تنها عاشق خداست و او را دوست دارد و نه تنها با یاد او عمر می‌گذراند، بلکه یاد او را نیز دوست دارد و از واضح‌ترین و برجسته‌ترین علامات دوستی خدا، “دوست داشتن یاد خدا” است.^۵
هر جا نام محبوب برده شود، به وجد می‌آید.

۱. الصّحیفة السّجّادیة (علیه السلام): الدّعاء (۲۱)، اللّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَفَرِّغْ قَلْبِیْ لِمَحَبَّتِکَ، وَاشْغَلْهُ بِذِکْرِکَ

۲. منازل السائرین ص: ۱۰۱

۳. غررالحکم و دررالکلم امیرالمؤمنین (علیه السلام): الذِّکْرُ لَذَّةُ الْمُحِبِّينَ

۴. غررالحکم و دررالکلم امیرالمؤمنین (علیه السلام): ذِکْرُ اللَّهِ قُوَّةُ النَّفْسِ وَ مُجَالَسَةُ الْمُحِبُّوبِ

۵. مستدرک الوسائل ج: ۵ ص: ۲۸۶، الرّسول (صلی الله علیه وآله): عَلَامَةُ حُبِّ اللَّهِ حُبُّ ذِکْرِهِ وَ عَلَامَةُ بُغْضِ اللَّهِ بُغْضُ ذِکْرِهِ

در یک کلام کوتاه و موجز، خدای موسی به کلیمش می‌گوید: هر کس مرا دوست دارد، مرا فراموش نمی‌کند.^۱

ادّعای دوستی صادقانه با غفلت و فراموشی مطابقت ندارد، خیلی راحت و شفاف می‌توانید خود را محک بزنید. خدا دوست و عاشق خدا، او را از یاد نمی‌برد، حتی یک لحظه، به هر میزان اوقات را بدون یاد خدا به سر ببریم، گوشه‌ای از محبت‌مان و لایه‌ای از عبادت عاشقانه‌مان، خدشه پذیرفته است.

در حدیث قدسی مذکور است که: مرا بندگان است که مرا دوست دارند و من نیز آنان را، آنان به من شائقند و من نیز به آنان شوق دارم، آن‌ها مرا یاد می‌کنند و من نیز آنان را یاد می‌کنم.^۲

هر چند قرار شد دوست داشتنمان خالصانه و بدون توقّع باشد، ولی ببینید ما چه می‌دهیم و چه می‌گیریم. با اینکه در بخش پی‌آمدهای محبت به این امر، خواهیم پرداخت، ولی دقت کنید؛ ما، محبتی در حدّ خود، عطا می‌کنیم، و خدا، محبتی خدایی، جوشیده از سرچشمه بی‌نهایت. ما با زبان الکن و ناقص، خدا را یاد می‌کنیم و خدا، آن ذات بی‌همتا، در حدّ خود و با معیارهای خدایی، ما را یاد می‌کند.

خداوند، خطاب می‌کند که: با وجه و صورت خودم به ذاکر محبّ روی می‌کنم. و هیچ‌کس نمی‌داند که من چه هدیه گران‌بهایی به او داده‌ام و هیچ‌کس نمی‌تواند ارزش این اقبال و رو کردن را توصیف کند.^۳

۱. بحار الأنوار ج: ۷۴ ص: ۴۲، مکتوب فی التوراة: يَا مُوسَى مِنْ أَحَبَّنِي لَمْ يُنْسِنِي
۲. بحار الأنوار ج: ۶۷ ص: ۲۶، فی أخبار داود (عليه السلام): أَوْحَى اللَّهُ إِلَيَّ بَعْضَ الصَّادِقِينَ أَنَّ لِي عِبَادًا مِنْ عِبِيدِي يُحِبُّونِي وَأَحِبُّهُمْ وَيَسْتَأْذِنُونَ إِلَيَّ وَأَشْتَأِقُ إِلَيْهِمْ وَيَذْكُرُونِي وَأَذْكُرُهُمْ
۳. بحار الأنوار ج: ۶۷ ص: ۲۶، فی أخبار داود (عليه السلام): أَقْبَلُ بَوَجْهِهِ عَلَيْهِمْ أَفْتَرَى مَنْ أَقْبَلْتُ عَلَيْهِ بَوَجْهِهِ يَعْلَمُ أَحَدًا مَا أُرِيدُ أَنْ أُعْطِيَهُ

خوشا به سعادت آنان که این جوایز را از دست خدایشان می‌گیرند، گوارایشان باد.

۳-۱-۳. اطاعت

یکی از بهترین علائم محبّ خدا، گوش به فرمان بودن است، والاّ ادّعای محبت است، نه محبت راستین. از این روست که امام باقر (علیه السلام) می‌فرمایند: اگر در اظهار محبت، صادقی، مطیع محبوب خواهی بود.^۱ چرا که نشانه محبت، اطاعت از محبوب است. و اطاعت، نه تنها ملاک و معیار اصل محبت، بلکه معیاری برای سنجش میزان شدّت و ضعف محبت، نیز هست. چرا که با محبت‌ترین انسان‌ها، مطیع‌ترین ایشانند، هر که عاشق‌تر، مطیع‌تر؛ و در واقع هر چه عاشق‌تر، مطیع‌تر.^۲ با وزش اولین لایه‌های نسیم محبت، اطاعت از اوامر محبوب و تلاش برای اجتناب از نافرمانی او بروز می‌کند. و البته این اطاعت و انقیاد، گذرا و لحظه‌ای نیست، و محبّ عاشق، مادامی که هست و مادامی که عاشق است، بر این اطاعت، پابرجا و مصرّ است.^۳ دیگر علامت محبّ، آنست که، اطاعت را نه تنها با تکلف و کراهت انجام نمی‌دهد،^۴ بلکه با ابتهاج و سرور و رضایت تامّ و تمام، از اوامر محبوب، اطاعت می‌کند.^۵

-
۱. وسائل الشیعة ج: ۱۵ ص: ۳۰۸، ألباقر (علیه السلام): تَعْصِي الْإِلَهِ وَ أَنْتَ تُظْهِرُ حُبَّهُ هَذَا مُحَالٌ فِي الْفِعَالِ بَدِيعٌ، لَوْ كَانَ حُبُّكَ صَادِقًا لَأَطَعْتَهُ إِنَّ الْمُحِبَّ لَمَنْ يُحِبُّ مُطِيعٌ
 ۲. الکافی ج: ۸ ص: ۱۳۶، الصادق (علیه السلام): يَا عِيسَى ... أَحَبُّكُمْ إِلَيَّ أَطُوعَكُمْ لِي
 ۳. مستدرک الوسائل ج: ۱۲ ص: ۱۶۸، الصادق (علیه السلام): إِذَا هَاجَ رِيحُ الْمَحَبَّةِ ... بَاشَرَ أَوَامِرَهُ وَ اجْتَنَبَ نَوَاهِيَهُ
 ۴. جامع السعادات ج: ۳ ص: ۱۷۶، يَكُونُ مُبْتَهَجًا مُتَنَعِمًا بِالطَّاعَةِ وَ يَشْغُلُهَا وَ يَسْقُطُ عَنْهُ نَعَبُهَا
 ۵. بحار الأنوار ج: ۷۱ ص: ۱۷۸، أمير المؤمنين (علیه السلام): لَا يَكُنْ حُبُّكَ كَلْفًا ... أَحَبُّ حَبِيبِكَ هَوْنًا مَا وَ ابْغَضَ بَغِيضِكَ هَوْنًا مَا

محبّ عاشق، با اندک اطاعت و عبادت، خود را از محبوب، طلبکار نمی‌داند، بلکه اگر تا نهایت درجه هم تلاش خود را ادامه دهد، طاعت و عبادت خود را صغیر و حقیر می‌داند.^۱

۴-۱-۳-۱. عبادت

محبّ، نه فقط عابد، بلکه عابدترین بندگان است.^۲ محبّ، نهایت تلاش خود را برای انجام عبادت و اظهار بندگی نسبت به محبوب به کار می‌برد^۳ و این سیر روحانی را با نهایت جدّیت و به دور از غفلت و سستی به انجام می‌رساند.^۴ عاشق، برای ابراز عشق، شب و روز نمی‌شناسد، شب، از طریق تهجّد، به عشقبازی می‌پردازد، و روز از طریق عبادت و تلاش.^۵

۵-۱-۳-۱. وفای به عهد

عاشق، اهل وفا است، عهدی که در یوم الّست با او بسته‌اند هر چند به

۱. مستدرک الوسائل ج: ۱ ص: ۱۳۳، أمير المؤمنين (عليه السلام): سَأَلَ أَغْرَابِيُّ عَلِيًّا (عليه السلام) عَنْ دَرَجَاتِ الْمُحِبِّينَ مَا هِيَ قَالَ: أَدْنَى دَرَجَاتِهِمْ مَنْ اسْتَصْغَرَ طَاعَتَهُ وَاسْتَعْظَمَ ذَنْبَهُ وَهُوَ يَظُنُّ أَنَّ لَيْسَ فِي الدَّارَيْنِ مَا خُوذُ غَيْرُهُ فَعُشِيَ عَلَى الْأَغْرَابِيِّ
۲. بحار الأنوار ج: ۶۷ ص: ۲۳، الصادق (عليه السلام): الْمُحِبُّ أَخْلَصَ النَّاسِ سِرًّا لِلَّهِ وَاصْدَقُهُمْ قَوْلًا وَأَوْفَاهُمْ عَهْدًا وَأَرْكَاهُمْ عَمَلًا وَأَصْفَاهُمْ ذِكْرًا وَأَعْبَدَهُمْ نَفْسًا
۳. بحار الأنوار ج: ۴۶ ص: ۹۱، الباقر (عليه السلام): كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ (عليه السلام) شَدِيدَ الْجَهْدِ فِي الْعِبَادَةِ نَهَارُهُ صَائِمٌ وَلَيْلُهُ قَائِمٌ فَأَضَرَّ ذَلِكَ بَجِسْمِهِ فَقُلْتُ لَهُ يَا أَبْتَ كَمْ هَذَا الدُّؤْبُ فَقَالَ لَهُ: أَتَحِبُّ إِلَى رَبِّي لَعَلَّهُ يُزِلَّنِي
۴. بحار الأنوار ج: ۱۴ ص: ۴۰، إِنَّ اللَّهَ أَوْحَى إِلَى دَاوُدَ (عليه السلام): مَنْ اشْتَاقَ إِلَيَّ حَبِيبٍ جَدَّ فِي السَّيْرِ إِلَيْهِ
۵. بحار الأنوار ج: ۹۲ ص: ۴۶۷، السَّجَّاد (عليه السلام): طُوبَى لِقَوْمٍ عَبْدُونِي حُبًّا وَاتَّخَذُونِي إِلَهًا وَرَبًّا سَهَرُوا اللَّيْلَ وَدَابُّوا النَّهَارَ طَلَبًا لَوْجْهِ

وضوح به یاد نیاورد، ولی با پذیرش کلام انبیاء، به آن عهد، اقرار می‌کند و در جهت ادا و وفای آن عهد مقدس، پرتلاش‌ترین است.^۱

۶-۱-۳-۱. صدق

محبّ عاشق، در عبادت و اطاعت، و در تمام اعمال و اقوال خود، صادق است بلکه صادق‌ترین. عملش خالص‌ترین و ذکرش با صفات‌ترین است.^۲

۷-۱-۳-۱. اخلاص

محبّ عاشق، بی‌ریات‌ترین و پاک‌ترین اعمال را روانه درگاه حضرت حق می‌کند. و در عمق جان و کُنه وجود، کوچک‌ترین ناخالصی را به خود و به نیات خود راه نمی‌دهد.^۳

و اگر او را می‌خواهد و می‌خواند، او را برای خودش می‌خواهد نه برای نعمت‌هایش.

گر مخیر بکنندم به قیامت که چه خواهی
یار ما را و همه نعمت فردوس شما را

(سعدی)

۸-۱-۳-۱. خلوت

در راز و نیاز زیبا، عارفانه و عاشقانه خدا و حضرت کلیم، آن ذات ابدی و سرمدی خطاب می‌کند:

۱. بحار الأنوار ج: ۶۷ ص: ۲۳، الصادق (علیه السلام): الْمُحِبُّ أَخْلَصُ النَّاسِ سِرًّا لِلَّهِ وَأَصْدَقُهُمْ قَوْلًا وَأَوْفَاهُمْ عَهْدًا وَأَزْكَاهُمْ عَمَلًا وَأَصْفَاهُمْ ذِكْرًا

۲. همان

۳. بحار الأنوار ج: ۹۲ ص: ۴۶۷، السّجّاد (علیه السلام): طَلَبًا لَوَجْهِهِ مِنْ غَيْرِ رَهْبَةٍ وَلَا رَغْبَةٍ وَلَا لِنَارٍ وَلَا جَنَّةٍ بَلْ لِلْمَحَبَّةِ الصَّحِيحَةِ

دروغ می‌گوید کسی که ادّعی دوستی می‌کند و شب‌هنگام که اغیار سر خود می‌گیرند و فضا را برای نجوی و راز و نیاز خالی می‌کنند، او نیز همچون دیگر مردمان، سر به بالین می‌گذارد و به خواب ناز می‌رود. مگر چنین نیست که هر عاشق و شیفته‌ای، منتظر فرصت است تا با معشوق خلوت کند و با او به راز و نیاز بپردازد؟^۱

در دل مناجاتی از حضرات معصومین (علیه السلام) چنین نقل شده است: خدایا هر عاشقی و هر حبیبی با معشوق و محبوب خود خلوت کرده است و “من با تو”^۲.

در کلام قدسی است که:

مرا بندگانی است که دوستم دارند و من نیز ایشان را. هر روز منتظرند شبانگاه فرا رسد و شب، چادر خویش بگسترانند، آنگاه که هر عاشق با معشوق خویش خلوت می‌کند، آن‌ها با من خلوت می‌کنند، با من به راز و نیاز مشغول می‌شوند و شب را در مقابل من، با آه و گریه، به حال ایستاده یا نشسته، بین رکوع و سجود، به پایان می‌برند.

۱. وسائل الشیعة ج: ۷ ص: ۷۷، الصادق (علیه السلام): مُوسَى بْنُ عَمْرَانَ (علیه السلام) أَنْ قَالَ لَهُ: يَا بْنَ عَمْرَانَ كَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يُحِبُّنِي فَإِذَا جَنَّهُ اللَّيْلُ نَامَ عَنِّي أَلَيْسَ كُلُّ مُحِبٍّ يُحِبُّ خُلُوَّةَ حَبِيبِهِ
۲. الکافی ج: ۲ ص: ۵۹۳، الصادق (علیه السلام): اللَّهُمَّ... خَلَا كُلُّ حَبِيبٍ بِحَبِيبِهِ وَ خَلُوتُ بَكَ
۳. بحار الأنوار ج: ۶۷ ص: ۲۶، فی أخبار داود (علیه السلام): أَوْحَى اللَّهُ إِلَيَّ بَعْضَ الصِّدِّيقِينَ أَنَّ لِي عِبَادًا مِنْ عِبِيدِي يُحِبُّونِي وَأَحِبُّهُمْ وَيَسْتَأْذِنُونَ إِلَيَّ وَأَسْتَأْذِنُ إِلَيْهِمْ وَيَذْكُرُونِي وَأَذْكُرُهُمْ فَإِنْ أَخَذْتُ طَرِيقَهُمْ أَحْبَبْتُكَ وَإِنْ عَدَلْتُ عَنْهُمْ مَقَّتْكَ قَالَ: يَا رَبِّ وَمَا عَلَامَتُهُمْ؟ قَالَ: يُرَاعُونَ الظَّلَالَ بِالنَّهَارِ كَمَا يُرَاعِي الشَّفِيقُ غَنَمَهُ وَيَحْنُونَ إِلَى غُرُوبِ الشَّمْسِ كَمَا تَحْنُ الطَّيْرُ إِلَى أَوْكَارِهَا عِنْدَ الْغُرُوبِ فَإِذَا جَنَّهُمُ اللَّيْلُ وَ اخْتَلَطَ الظُّلَامُ وَ فُرِشَتِ الْفُرُشُ وَ نُصِبَتِ الْأَسْرَةُ وَ خَلَا كُلُّ حَبِيبٍ بِحَبِيبِهِ نَصَبُوا إِلَى أَقْدَامِهِمْ وَ افْتَرَشُوا إِلَيَّ وَجُوهَهُمْ وَ نَاجَوْنِي بِكَلَامِي وَ تَمَلَّقُونِي بِأَنْعَامِي مَا بَيْنَ صَارِخٍ وَ بَاكِ وَ بَيْنَ مُتَأَوِّهِ وَ شَاكِ وَ بَيْنَ قَائِمٍ وَ قَاعِدٍ وَ بَيْنَ رَاكِعٍ وَ سَاجِدٍ بَعْنِي مَا يَتَحَمَّلُونَ مِنْ أَجْلِي وَ بِسْمِعِي مَا يَشْكُونَ مِنْ حَبِي

۹-۱-۳-۱. مناجات

محبّ عاشق، راز و نیاز با محبوب را با هیچ چیز عوض نمی‌کند، مناجات نیز در کلام عاشقان، شیرینی و حلاوت دیگری دارد. امام سجّاد (علیه السلام) از خداوند، ورود به دایره محبت را با درک لذّت مناجات، می‌خواهد: خدایا شیرینی مناجات را در کامم بچکان و مرا در برکة عشقت داخل کن.^۱

در کلام قدسی خطاب به موسی (علیه السلام) است که محبّان و عاشقان من، شبانگاهان، چشم دل، باز می‌کنند و آن‌چنان با من به نجوای عاشقانه می‌پردازند که گویی، مرا مشاهده می‌کنند؛ و آن‌چنان با من هم‌صحبت می‌شوند که گویی، در حضور قرار دارند.^۲

۱۰-۱-۳-۱. شب زنده‌داری

در صحیفه ادریس است که خوشا به حال آنان که مرا عاشقانه بندگی کنند، اینان شب زنده‌دارند و تلاشهای روزانه شان نیز، خالصانه و به‌منظور لقاء است،^۳ نه از سر ترس و نه به شوق رسیدن به آرزویی جز من، نه برای دور شدن از آتش و نه برای به‌دست آوردن بهشت، بلکه دوستی خالص و بی‌غش.

در کلام معصوم در ذکر گروه‌هایی که خواب به چشمشان راه ندارد، از عشاق

۱. بحار الأنوار ج: ۹۱ ص: ۱۴۷، السجّاد (علیه السلام): مَتَّعْنَا بِلَذِيذِ مُنَاجَاتِكَ وَأَوْرَدْنَا حِيَاضَ حُبِّكَ

۲. وسائل الشیعة ج: ۷ ص: ۷۷، الصادق (علیه السلام): يَا ابْنَ عَمْرَانَ كَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يُحِبُّنِي فَإِذَا جَنَّهُ اللَّيْلُ نَامَ عَنِّي أَلَيْسَ كُلُّ مُحِبٍّ يُحِبُّ خُلُوةَ حَبِيبِهِ هَا أَنَا يَا ابْنَ عَمْرَانَ مُطَّلِعٌ عَلَى أَحِبَّائِي إِذَا جَنَّهُمُ اللَّيْلُ حَوَّلْتُ أَبْصَارَهُمْ فِي قُلُوبِهِمْ وَ مَثَّلْتُ عُقُوبَتِي بَيْنَ أَعْيُنِهِمْ يُخَاطِبُونِي عَنِ الْمُشَاهَدَةِ وَيَكَلِّمُونِي عَنِ الْخُضُوعِ يَا ابْنَ عَمْرَانَ هَبْ لِي مِنْ قَلْبِكَ الْخُشُوعَ وَمِنْ بَدَنِكَ الْخُضُوعَ وَمِنْ عَيْنَيْكَ الدُّمُوعَ وَ ادْعُنِي فِي ظِلِّ اللَّيْلِ فَإِنَّكَ تَجِدُنِي قَرِيبًا مُجِيبًا

۳. بحار الأنوار ج: ۹۲ ص: ۴۶۷، السجّاد (علیه السلام): طُوبَى لِقَوْمٍ عَبْدُونِي حُبًّا وَ اتَّخَذُونِي إِلَهًا وَ رَبًّا سَهَرُوا اللَّيْلَ وَ دَابُّوا النَّهَارَ طَلَبًا لَوْجْهِی

سخن به میان می‌آید که، یا از نگرانی فراق، شب زنده‌دارند؛^۱ یا به امید وصال.^۲
در مناجات محبان و عاشقان از زبان امام سجّاد (علیه السلام) است که: خدایا مرا
در زمرة آنانی قرار ده که چشمانشان در راه تو و با یاد تو، شب زنده‌دار است.^۳

۱۱-۳-۱. گریه شوق و گریه فراق

صد البتّه شب زنده‌داری و مناجات عاشقانه، در خلوت شبانه، آمیخته
با گریه و سوز و گداز است. لکن پاداشی که به گریه از سر محبت
می‌دهند بس شگفت و والا است.

به شعیب پیامبر وحی رسید حال که گریه تو از سر محبت است،
کلیم خود و کسی را که به افتخار هم‌صحبتی با خداوند رسیده است،
به‌سوی تو می‌فرستم تا خدمتگزار تو شود.

همه می‌دانیم که موسی، هشت یا ده سال در خدمت شعیب بود و خدای
موسی می‌فرماید: این مزد و پاداش گریه‌های شعیب بود، گریه‌های از سر
محبت، آن‌قدر گران‌بهاست که خداوند، ارزشمندترین مخلوق خود را به
خدمتگزاری صاحب آن اشک‌های گران‌بها تر از درّ غلطان، مأمور می‌کند.^۴

۱. من لایحضره الفقیه ج: ۱ ص: ۵۰۳، الصادق (علیه السلام): خَمْسَةَ لَا يَنَامُونَ... الْمُحِبُّ حَبِيبًا يَتَوَقَّعُ فِرَاقَهُ

۲. مستدرک الوسائل ج: ۱۱ ص: ۲۲۶، الصادق (علیه السلام): الْمُحِبُّ يُعْبِدُ رَبَّهُ عَلَى الرَّجَاءِ
بِمُشَاهَدَةِ أَحْوَالِهِ بَعِثِينَ سَهْرٍ وَالزَّاهِدُ يُعْبِدُ عَلَى الْخَوْفِ

۳. بحار الأنوار ج: ۹۱ ص: ۱۴۸، السجّاد (علیه السلام): اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِمَّنْ ... غِيُوْنُهُمْ سَاهِرَةٌ فِي
خِدْمَتِكَ وَ دُمُوعُهُمْ سَائِلَةٌ مِنْ خَشْيَتِكَ

۴. بحار الأنوار ج: ۱۲ ص: ۳۸۰، الرسول (صلی الله علیه وآله): بَكَى شُعَيْبٌ (علیه السلام) مِنْ حُبِّ اللَّهِ عَزَّ
وَجَلَّ حَتَّى عَمِيَ فَرَدَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهِ بَصَرَهُ ثُمَّ بَكَى حَتَّى عَمِيَ فَرَدَّ اللَّهُ عَلَيْهِ بَصَرَهُ ثُمَّ
بَكَى حَتَّى عَمِيَ فَرَدَّ اللَّهُ عَلَيْهِ بَصَرَهُ فَلَمَّا كَانَتِ الرَّابِعَةُ أَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ يَا شُعَيْبُ إِلَى مَتَى
يَكُونُ هَذَا أَبَدًا مِنْكَ إِنْ يَكُنْ هَذَا خَوْفًا مِنَ النَّارِ فَقَدْ آجَرْتُكَ وَإِنْ يَكُنْ شَوْقًا إِلَى
الْجَنَّةِ فَقَدْ أَبْخَنَكَ فَقَالَ: إِلَهِي وَ سَيِّدِي أَنْتَ تَعْلَمُ أَنِّي مَا بَكَيْتُ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَ لَا
شَوْقًا إِلَى جَنَّتِكَ وَ لَكِنْ عَقَّدْتُ حُبَّكَ عَلَى قَلْبِي فَلَسْتُ أَصْبِرُ أَوْ أَرَاكَ فَأَوْحَى اللَّهُ جَلَّ
جَلَّالُهُ إِلَيْهِ أَمَّا إِذَا كَانَ هَذَا هَكَذَا فَمِنْ أَجْلِ هَذَا سَأَخْدِمُكَ كَلِيمِي مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ

خوشا به حال آن اشک و آن صاحب اشک، و الحق که خداوند چه قیمتی بر قطرات اشک عاشق نهاد، شاید گران‌ترین قیمت‌گذاری تاریخ بشریت!

۱۲-۱-۳. مخفی کردن محبت

محب عاشق نه تنها در پی خودنمایی و تظاهر و خود فروشی و بازار گرمی نیست، بلکه حتی الامکان تلاش می‌کند عشقش پنهان بماند و آن را چون رازی سر به مهر، میان خود و خدا نگاه می‌دارد.

۱۳-۱-۳. تمایل به تحمل سختی در راه محبوب

در تنبیه‌الخواطر نقل شده است که خداوند فرمود: ای فرزند آدم، گمان مبر بدون تحمل سختی و مشقت، به درجات عالی برسی. حق، سنگین است و تلخ؛ این بازیگوشان و طالبان لهُو و لعب هستند که می‌پندارند همراه با راحت طلبی و تنبلی می‌توانند ادعای دوستی کنند. قلب عاشق، در راه مقصود و معبود و معشوق، رنج فراوان را، به جان می‌خرد.^۱

در مناجات امام سجّاد (علیه السلام) است که: خدایا مرا در زمره کسانی قرار ده که نهال شوق در باغ سینه‌شان کاشته و سوزش عشق و محبت را در قلبشان افروخته‌ای.^۲

۱۴-۱-۳. اشتیاق به ملاقات با محبوب

در امالی صدوق در حدیث قدسی آمده است که: حبيب دوست دارد که به دیدار محبوب برسد و شائق است او را ببیند^۳ و با او نجوی کند و

۱. مجموعه ورام ج: ۲ ص: ۸۷، أمير المؤمنين (عليه السلام): القلب المحب لله يحب كثيرا النصب لله
 ۲. بحار الأنوار ج: ۹۱ ص: ۱۵۰، السجّاد (عليه السلام): إلهي فأجعلنا من الذين توشّحت [ترسخت] أشجار الشوق إليك في حدائق صدورهم وأخذت لوعة محبتك بمجامع قلوبهم فهم إلى أوكار الأفكار يأوون وفي رياض القرب والمكاشفة يرتعون
 ۳. الأمالی للصدوق ص: ۱۹۶، أمير المؤمنين (عليه السلام): إن الحبيب يحب لقاء حبيبه

در او، خود را فراموش کند.

حال اگر لازمه این لقاء و دیدار، مرگ و شتافتن به عالم باقی باشد، تعلقات مادی و وابستگی به دنیا، علاقه و میل او را نسبت به دیدار یار، کمرنگ نمی‌کند و تحت الشعاع قرار نمی‌دهد.

در شب جدایی علی (علیه السلام) و زهرا (سلام الله علیها) آن دو اسطوره عصمت و طهارت و محبت، آنگاه که ملائک بر این فراق می‌گریستند، هاتفی از جانب خدای عاشقان ندا داد، محب عاشق، مشتاق رسیدن به محبوب و معشوق است.^۱

مبارکت باد ای دخت پیامبر، که خدا بر عشق تو و شوق تو صحه گذاشت و حتی به قیمت فراق علی (علیه السلام) و گریه ملائکه، تو را به نزد خود خواند که این شوقی دوجانبه بود، و هر دو سو در نهایت درجه شوق بودند.

۱۵-۱-۳-۱. شوق و انس

در کلام قدسی خطاب به بعضی از اهل صدق و صفا آمده است که: مرا بندگانی است که مرا دوست دارند و من نیز آنان را دوست دارم. ایشان، شوق مرا دارند و من نیز شوق ایشان را، مرا یاد می‌کنند و من نیز ایشان را.

خواجه نصیرالدین طوسی در اوصاف الاشراف، شوق و انس را توأمان از لوازم محبت می‌داند، و چنین ذکر می‌کند: محب به اقتضای عدم

۱. بحار الأنوار ج: ۴۳ ص: ۱۷۹، أمير المؤمنين (عليه السلام): فَقَدْ أَتَيْتَنِي وَاللَّهُ مَلَائِكَةُ السَّمَاوَاتِ فَقَدْ أَشْتَقُّ الْحَبِيبُ إِلَى الْمَحْبُوبِ

۲. بحار الأنوار ج: ۶۷ ص: ۲۶، في أخبار داود (عليه السلام): أَوْحَى اللَّهُ إِلَيَّ بَعْضُ الصِّدِّيقِينَ أَنَّ لِي عِبَادًا مِنْ عِبِيدِي يُحِبُّونِي وَأَحِبُّهُمْ وَيَسْتَأْذِنُونَ إِلَيَّ وَأَسْتَأْذِنُ إِلَيْهِمْ

وصول، "شوق" دارد و به اقتضای استقرار وصل، "انس". همچنان که به اقتضای تصوّر رحمت و جمال محبوب، "امید" دارد و به اقتضای تصوّر هیبت و جلال محبوب، "خشیت"^۱.

در مصباح الشریعة نیز از امام صادق (علیه السلام) نقل است، آنگاه که نسیم محبت و عشق به حرکت درآید، محبّ، در سایه لطف محبوب می‌آرامد، و با تکیه بر بساط انس، به ثبات می‌رسد و استقرار می‌یابد.^۲ علامه ملا محسن فیض کاشانی نیز شوق و انس و رضا را از توابع مقام محبت می‌داند. و در کتاب عظیم خود با عنوان "المحبة البيضاء فی تهذیب الاحیاء" در شرح و تفسیر این حالات، بحث گسترده‌تری نسبت به سایر کتب اخلاقی و عرفانی ارائه کرده‌اند، که افراد خواهان، می‌توانند به آن مراجعه کنند.

۱۶-۱-۳-۱. انبساط و شعف

انبساط درونی، یک حالت خوشایند است که به تقریر خواجه نصیر، با استقرار کامل انس، آشکار و هویدا می‌شود. و این حالات باید در محبّ محسوس و قابل مشاهده باشد. والّا محبّ باید به رابطه محبت فیما بین خود و محبوب، شک کند. و شعف نیز همان حالت ابتهاج و سرور معنوی است. و علامه ملا محسن فیض کاشانی صریحاً بیان می‌کند: محبّ برای وصال محبوب، سراسر شعف و انبساط است. هم‌چنان که نسبت به غیر محبوب بی‌توجه.

۱. أوصاف الأشراف ص: ۷۱

۲. مستدرک الوسائل ج: ۱۲ ص: ۱۶۸، الصادق (علیه السلام): إِذَا هَاجَ رِيحُ الْمَحَبَّةِ اسْتَأْنَسَ فِي ظِلِّ الْمَحْبُوبِ

۱۷-۱-۳-۱. رضایت از محبوب

عاشق و محبّ خداوند، خدا را حکیم و خیر خواه خود می‌داند لذا از همه مقدّرات او راضی است، در نهایت درجه رضایت.

۱۸-۱-۳-۱. توکل

محبّ عاشق، باطمینانی که به علم و خیرخواهی و توجّه محبوب، به خود دارد، به او توکل می‌کند.

۱۹-۱-۳-۱. جز زیبایی از محبوب ندیدن

محبّ عاشق، هیچ عیبی بر محبوب نمی‌بیند،^۱ خصوصاً محبوبی به قداست خدا که از هر عیب مبرا است.

۲۰-۱-۳-۱. رجاء

محبّ عاشق، با تصوّر رحمت محبوب، امیدوار است و اگر زاهد، بیشتر با عرفان خوفی و توجّه به موانع فیما بین خود و خدا، راه می‌پیماید، عاشق، بیشتر مقصد و مقصود و محبوب را می‌بیند و این راه را امیدوارانه طیّ می‌کند.^۲

۲۱-۱-۳-۱. خوف و خشیت

محبّ عاشق، هرچند امیدوارانه بندگی می‌کند ولی قصور و تقصیر خود را دائماً در نظر داشته، و همیشه خجل و ترسان است، و چون به عظمت و هیبت پروردگارش نظر می‌کند، عشقش با خشیت آمیخته می‌شود. محبّ عاشق، ترسش از خدا نیست که خدا اساساً مظهر جمال و عشق

۱. غررالحکم و دررالکلم أمير المؤمنين (عليه السلام): عَيْنُ الْمُحِبِّ عَمِيَّةٌ عَنْ مَعَايِبِ الْمُحِبُّوبِ، وَ أَذُنُهُ صَمَاءٌ عَنْ فُتُوحِ مَسَاوِيهِ

۲. مستدرک الوسائل ج: ۱۱ ص: ۲۲۶، الصادق (عليه السلام): الْمُحِبُّ يُعْبُدُ رَبَّهُ عَلَى الرَّجَاءِ بِمُشَاهَدَةِ أَحْوَالِهِ بَعِيْنٍ سَهْرٍ وَالزَّاهِدُ يُعْبُدُ عَلَى الْخَوْفِ

است و ترس ندارد، محبّ عاشق، از روی گرداندن خدا و از حجاب‌های فیما بین خود و خدا، در هراس است. و می‌داند که این حجاب‌ها را جز با شکستن خود و پشت پا زدن به خواسته‌های نفسانی، نمی‌توان فرو ریخت.

۲۲-۱-۳. ترجیح محبوب و میل و خواست او بر غیر

محبّ عاشق آنجا که خدا را در تراحم با هر مانعی ببیند، همیشه و همه‌جا، تحقّق خواسته او را برمی‌گزیند.^۱

۲۳-۱-۳. ترجیح دادن آخرت بر دنیا

آنجا که دنیا و آخرت هر دو به او عرضه شوند، آن را انتخاب می‌کند که آخرتش را آباد کند. در جامع‌الخبار نقل شده‌است: اگر انسان در انتخاب بین دنیا و آخرت مخیر شود، و آخرت را انتخاب کند، این علامتی است برای اثبات دوست داشتن خدا.^۲

باز هم یک معیار سهل‌الوصول: البته به همین راحتی که امکان این آزمایش، در دسترس است، شاید نتوان به همین سهولت از آن، سربلند بیرون آمد.

۲۴-۱-۳. تسلیم

عاشق و محبّ خداوند در نهایت درجه، با رضایت تام و تمام، خود را تسلیم محض او می‌داند.

۲۵-۱-۳. تعظیم

محبّ خدا، آستان یار را بلند و بلندتر از حدّ دسترس؛ و بلکه تیررس فکر و خطورات قلبی‌اش می‌داند.

۱. مستدرک الوسائل ج: ۱۲ ص: ۱۶۸، الصادق (علیه السلام): دَلِيلُ الْحُبِّ إِثْنَارُ الْمُحِبُّوبِ عَلَى مَا سِوَاهُ
 ۲. بحار الأنوار ج: ۶۷ ص: ۲۵، أمير المؤمنين (عليه السلام): فَإِنَّ كُلَّ مَنْ خَيَّرَ لَهُ أَمْرَانِ أَمْرُ الدُّنْيَا وَ أَمْرُ الْآخِرَةِ فَاخْتَارَ أَمْرَ الْآخِرَةِ عَلَى الدُّنْيَا فَذَلِكَ الَّذِي يُحِبُّ اللَّهَ

۲۶-۱-۳-۱. حقیر شمردن خود

محَبّ خدا، لیاقت خود را، عبادات و حتّی داشته‌های خود را برای رسیدن به مقصود، ناچیز می‌داند. و فقط به لطف دوست، چشم امید دارد و بس.

۲۷-۱-۳-۱. بزرگ دانستن گناهان و خود را شایسته مؤاخذه دانستن

محَبّ عاشق، خود را قاصر، مقصّر، بدهکار و شرم‌نده می‌داند. و اگر صاحب رأی باشد، خود را مستحقّ مؤاخذه و بازخواست می‌شناسد.^۱

۲۸-۱-۳-۱. عشق ورزیدن به همه هستی

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست
عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

(سعدی)

خلاصه بخش

علائم زیر را به‌خاطر بسپارید و در موقعیت‌های مختلف خود را محک بزنید، درجه محبت خود را نسبت به خدایتان خواهید دانست.

علائم دوست داشتن خدا:

۱. فکر او
۲. یاد او
۳. اطاعت
۴. عبادت
۵. وفا

۱. مستدرک الوسائل ج: ۱ ص: ۱۳۳، أمير المؤمنين (عليه السلام): سَأَلَ أَغْرَابِي عَلِيًّا عَنِ دَرَجَاتِ الْمُحِبِّينَ مَا هِيَ؟ قَالَ: أَدْنَى دَرَجَاتِهِمْ مَنْ اسْتَضَعَرَ طَاعَتَهُ وَاسْتَعْظَمَ ذَنْبَهُ وَهُوَ يَظُنُّ أَنَّ لَيْسَ فِي الدَّارَيْنِ مَا خُوذَ غَيْرُهُ

۶. صدق
۷. اخلاص
۸. خلوت کردن با او
۹. مناجات و نجواهای شبانه
۱۰. شب زنده‌داری
۱۱. گریه فراق و گریه شوق
۱۲. مخفی کردن عشق از اغیار
۱۳. تحمل سختی و لذت بردن از سختی در راه دوست
۱۴. علاقه به هرچه زودتر شتافتن به دیدار یار
۱۵. حالت شوق تا قبل از وصال و انس بعد از وصال
۱۶. حالت شعف و انبساط از حصول وصال
۱۷. رضایت از مقدرات و پسندیدن آنچه جانان پسندد
۱۸. توکل و واگذاری امور به محبوب
۱۹. جز زیبایی از دوست ندیدن
۲۰. رجاء و امید، با تصور رحمت محبوب
۲۱. خشیت و خوف با تصور هیبت و جلال محبوب
۲۲. ترجیح دادن میل و خواست محبوب به میل و خواست نفس و هر چه غیر اوست
۲۳. ترجیح دادن آخرت بر دنیا
۲۴. تسلیم بودن
۲۵. عظیم و فاخر دانستن مقام محبوب
۲۶. حقیر و نازل دانستن مقام خود
۲۷. خود را لایق آن بدانند که به خاطر کاستی‌هایش باید مؤاخذه شود.
۲۸. در نهایت، به همه هستی عشق داشته باشد، چرا که همه هستی را از پرتو آن وجود مطهر و مقدس، می‌داند.

۲-۳-۱. محبت‌هایی در طول محبت خالق

خدا، آن ذات دست‌نایافتنی، آن وجود مقدس و آن یگانه و یکتا را یک وجود حقیر، محدود و سراپا نقص، چگونه می‌تواند بدون طیّ مقدمات دوست‌بدارد، اصلاً چه تناسبی است، میان آن عظمت بی‌انتها و این موجود سراپا محدودیت و تقصیر؟

آیا بدون مقدمه می‌توان سراغ خودِ خدا رفت؟ خداوند، خود، با صریح‌ترین و ساده‌ترین الفاظ اعلام کرده است: دوستان دارم و خود نیز فرموده است: دوستم بدانید. و یک سری علائم و راهنماها و سنگ محک‌هایی به دست داده که بتوانی خود را بسنجی که آیا خدا را دوست داری یا خیر؟ ولی به نظر می‌رسد هنوز نتوانسته‌ایم مستقیماً ابراز محبت کنیم و بگوییم خودش را دوست داریم یا نه؟

ممکن است شب‌هنگام، به راز و نیاز برخیزیم، چند قطره اشکی هم بریزیم و با آن ذات لایزال درد دل کنیم، ولی آیا این مناجات‌ها حتماً از سر عشق است؟ در این بخش می‌خواهیم بگوییم باید چیزهای دیگر و افراد دیگری را دوست داشت و در دوستی آن‌ها ثابت و راسخ شد. در این صورت، خدا اعلام می‌کند: من تو را به‌عنوان محبّ عاشق قبول می‌کنم. چرا که عرض کردیم، دوست داشتن سبب، از دوست داشتن دریا قابل تعریف‌تر است. و دوست داشتن یک کودک زنده از یک دانشمند از دنیا رفته، ملموس‌تر. لذا برای هضم و درک بهتر مسأله پیچیده دوست داشتن خدا، خود خدا به کمک ما می‌آید و ملاک‌های جدیدی به دست ما می‌دهد، این بار فقط سنگ محک به دست نمی‌دهد. ابزار تمرین و ارتقاء را نیز معرفی می‌کند، می‌گوید هر کس ادّعای دوستی مرا دارد، این‌ها را دوست‌بدارد، این‌هایی که ملموس‌ترند و دوست داشتن و دوست نداشتنشان، بهتر قابل سنجش و اندازه‌گیری است.

۱-۲-۳-۱. حبّ خاندان عصمت (علیه السلام)

خداوند به پیامبر خاتم (صلی الله علیه وآله) وحی کرد:
ای محمد من از بندگانم قبل از اینکه خلقت زمینی‌شان را آغاز کنم تعهد گرفته‌ام و مقرر کرده‌ام هر که تو را دوست بدارد، مرا دوست داشته است و هر که علی (علیه السلام) را دوست بدارد، تو را دوست داشته است.^۱
یعنی دوستی علی (علیه السلام)، دوستی رسول الله (صلی الله علیه وآله) است، و دوست داشتن رسول الله (صلی الله علیه وآله)، علامت و نشانه‌ای بر دوستی خدا.
گویند: خدا را به آیات و نشانه‌های شناختیم؛ هرچند که یک درجه شناخت عرفانی عمیق خدا، شناخت، نه از طریق آیات و نشانه‌ها، که از طریق ذات به ذات است.^۲ ولی غالب مردمان از طریق نشانه به او راه می‌برند و از این روست که قرآن، لبریز است از آیات و نشانه‌های الهی. و هم‌چنان که شناخت خدا، از طریق شناخت آیات، ملموس‌تر، و برای عموم، باورپذیرتر، و بهتر قابل سنجش است، دوست داشتن خدا نیز از طریق دوست داشتن مواردی که خدا و اولیاء او گفته‌اند، بهتر قابل لمس و قابل سنجش است. لذا دوستی پیامبر (صلی الله علیه وآله)،^۳ دوستی علی (علیه السلام)،^۴ دوستی حسن و حسین (علیه السلام)،^۵ و کلاً

۱. بحار الأنوار ج: ۵۱ ص: ۶۸، الرسول (صلی الله علیه وآله): يَا إِلَهِي اجْمَعْ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي عَلَى وَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (علیه السلام) لِيَرُدُّوا عَلَيَّ جَمِيعاً حَوْضِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ... فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيَّ يَا مُحَمَّدُ إِنِّي فَقَدْ قَضَيْتُ فِي عِبَادِي قَبْلَ أَنْ أَخْلُقَهُمْ... مَنْ أَحَبَّهُ فَقَدْ أَحَبَّكَ وَمَنْ أَحَبَّكَ فَقَدْ أَحَبَّنِي
۲. بحار الأنوار ج: ۸۴ ص: ۳۳۹، دعای صباح امیرالمؤمنین (علیه السلام): يَا مَنْ دَلَّ عَلَى ذَاتِهِ بِذَاتِهِ
۳. کمال الدین ج: ۱ ص: ۲۵۰، الرسول (صلی الله علیه وآله): فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيَّ يَا مُحَمَّد... مَنْ أَحَبَّكَ فَقَدْ أَحَبَّنِي
۴. تفسیر فرات الکوفی ص: ۱۶۳، الرسول (صلی الله علیه وآله): عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ... [فَمَنْ أَحَبَّهُ فَقَدْ أَحَبَّنِي وَمَنْ أَحَبَّنِي فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهُ، بحار الأنوار ج: ۳۹ ص: ۲۸۶، الرسول (صلی الله علیه وآله): يَا عَلِيُّ... حَبِيبُكَ حَبِيبِي وَحَبِيبِي حَبِيبُ اللَّهِ
۵. بحار الأنوار ج: ۳۶ ص: ۳۰۴، أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) الْحَسَنَ عَلَى عَاتِقِهِ وَالْحُسَيْنَ عَلَى فَخْذِهِ ثُمَّ قَالَ لِي: يَا سَلْمَانَ أَتُحِبُّهُمْ؟ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ كَيْفَ لَا أُحِبُّهُمْ وَمَكَانُهُمْ مِنْكَ مَكَانَهُمْ قَالَ: يَا سَلْمَانَ مَنْ أَحَبَّهُمْ فَقَدْ أَحَبَّنِي وَمَنْ أَحَبَّنِي فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهُ

دوست داشتنِ خاندان عصمت،^۱ علامت و نشانهٔ دوستی خدا معرفی می‌شوند.

۲-۳-۱. حبّ شیعه، حبّ بندگان، حبّ مردم، حبّ مخلوقات

در احادیث دیگری، دوست داشتن شیعه علی (علیه السلام)^۲ و حتّی دوست داشتن همهٔ بندگان خدا،^۳ علامت دوست داشتن خدا معرفی می‌شود. و در حدیث دیگری «ناس»^۴ یعنی همهٔ مردم، بدون هیچ‌گونه خطّ و خطّی، دوستی‌شان، قرین دوستی خدا و بلکه علامت دوستی خدا، معرفی شده‌است.

۳-۳-۱. حبّ هر کسی و هر چیزی برای خدا

البته همهٔ دوستی‌ها باید برای خدا و در راه خدا و برای نیل به محبت خدا باشد^۵ و الاّ توقّف در هر یک از این ایستگاه‌ها، خود، مانعی است در نیل به قلهٔ مرتفع نهایی.

اصلاً هر چه را خدا تأیید می‌کند باید دوست داشت. البته نه بالاستقلال، بلکه برای رساندن ما به آن وجود اقدس، لذا هر عملی ما را به قرب و رضایت خدا نزدیک کند، باید مورد علاقه و توجّه‌مان باشد، و هر کسی که محبوب خداست و در زمرهٔ اولیاء او محسوب می‌شود،

۱. الکافی ج: ۸ ص: ۱۲۸، الصادق (علیه السلام): وَاللّٰهُ مَا أَحَبَّ إِلَٰهَ مَنْ أَحَبَّ الدُّنْيَا وَوَالِيَ غَيْرِنَا وَمَنْ عَرَفَ حَقَّنَا وَأَحَبَّنَا فَقَدْ أَحَبَّ إِلَٰهَ

۲. تفسیر فرائد ص: ۱۲۸، امیرالمؤمنین (علیه السلام): مَنْ أَحَبَّ إِلَٰهَ أَحَبَّ النَّبِيَّ صَ وَمَنْ أَحَبَّ النَّبِيَّ أَحَبَّنَا وَمَنْ أَحَبَّنَا أَحَبَّ شِيعَتَنَا

۳. الکافی ج: ۲ ص: ۱۶۴ الرسول (صلی الله علیه وآله): الْخَلْقُ عِيَالُ إِلَٰهٍ فَأَحَبُّ الْخَلْقِ إِلَيَّ إِلَٰهٌ مَنْ نَفَعَ عِيَالُ إِلَٰهٍ وَأَدْخَلَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِ سُرُوراً

۴. مستدرک الوسائل ج: ۱۲ ص: ۳۵۸، الرسول (صلی الله علیه وآله): أَشَدُّكُمْ حُبّاً لِلَّهِ أَشَدُّكُمْ حُبّاً لِلنَّاسِ

۵. بحار الأنوار ج: ۶۶ ص: ۲۵۱، الصادق (علیه السلام): فَمَنْ أَحَبَّ عَبْدًا فِي إِلَٰهٍ فَإِنَّمَا أَحَبَّ إِلَٰهَهُ وَ لَا يُحِبُّ إِلَٰهَهُ تَعَالَى إِلَّا مَنْ أَحَبَّهُ إِلَٰهَهُ

باید نزد ما دارای جایگاه ویژه‌ای باشد.

از دیگر علائم دوست داشتن خدا، نرمی و تواضع نزد مؤمنان و خدا باوران، است و برخورد عزتمندانه با کافران و دشمنان خداست.

تا آنجا که این عدم تمایل و عدم تأیید کفر کافران و دشمنی با دشمنان دین خدا، باید در رفتار محبان خدا، مشهود باشد. محب خدا هر چند هر انسانی را از آن جهت که مخلوق و بنده خداست، دوست دارد و سرنوشت او برایش قابل اهمیت است، ولی همین انسان مورد محبت، چنانچه راهی خلاف راه محبت خدا و خلاف پسند خدا پیش گرفت و به انسانیت خود لطمه زد، باید هم‌چنان که خدا، آن کج‌راهِه را تأیید نمی‌کند و نسبت به آن بغض و کراهت دارد، محب خدا نیز باید به پیروی از خدای خود، کج‌راه‌ها را تأیید نکند و نسبت به آن، بغض و عدم تمایل داشته باشد.^۱ و البته این عدم تأیید، با دوست داشتن همه انسان‌ها، مغایرت ندارد. که تفصیل آن را در کتاب “همه را دوست بداریم” به تفصیل، بیان کرده‌ام.

پس به‌طور خلاصه:

محمد (صلی الله علیه و آله) و علی و زهرا و حسن و حسین (علیهم السلام) و فرزندان ایشان را دوست بدارید، در یک دایره گسترده‌تر، کلیه مؤمنین و دوستان خدا و خدا باوران را و در یک دایره وسیع‌تر، همه بندگان خدا و آنان را که خدا به ایشان نعمت حیات عطا کرده و روزی می‌دهد، دوست بدارید. ولی همه دوست داشتن‌ها فقط در راه خدا باشد^۲ و برای نیل به محبت آن ذات پاک.

۱. وسائل الشیعة ج: ۱۶ ص: ۱۸۰، الصادق (علیه السلام): مَنْ أَبْغَضَ كَافِرًا فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ
 ۲. مستدرک الوسائل ج: ۱۲ ص: ۲۲۰، الصادق (علیه السلام): فَمَنْ أَحَبَّ فِي اللَّهِ فَإِنَّمَا أَحَبَّ اللَّهَ

۳-۳-۱. علامات محبت در اعمال و صفات

بحث ما پیرامون محبت فیما بین انسان و خداست. لذا اکثر صفاتی که علامت محبت فیما بین بنده و خالق باشند در بخش "حالات و رفتارهای محب" نسبت به خداوند^۱ از نظر گذشت. در این مختصر، به چند صفت دیگر اشاره می‌کنیم که به شکل مستقیم، فیما بین انسان و خالق نیست، بلکه مابین بندگان، و یا فیما بین محب و اولیاء محبوب است.

۱-۳-۳-۱. صداقت

وجود صداقت، راستگویی، بی‌ریایی و صفا از علائم محبت است،^۱ خواه فیما بین محب و خالق، خواه فیما بین بندگان.

۲-۳-۳-۱. وفای به عهد

وفای به عهد نیز این چنین است، خواه وفا به عهد خدا باشد، خواه وفا به تعهدات دنیوی. در کل، عاشق، عهدشکن نیست، و اهل صدق و وفاست.

۳-۳-۳-۱. فروتنی در برابر مؤمنان و عزت‌مداری در برابر کافران

هر چند عاشق، غرق در معشوق است، لکن ارتباط با سایر انسان‌ها، از لوازم گذر از این مزرعه و معبر آخرت است. و اگر در طیف متنوع انسان‌ها، بخواهیم ایشان را برحسب ایمانشان دسته‌بندی کنیم، محب عاشق باید در مقابل گروه مؤمنان، با فروتنی و تواضع؛ و در مقابل کافران، عزت‌مدارانه سلوک کند.^۳

و نیز محب عاشق، باید اولیاء و محبوبان معشوق خویش را بشناسد،

۱. بحار الأنوار ج: ۶۷ ص: ۲۳، الصادق (علیه السلام): الْمُحِبُّ أَخْلَصُ النَّاسِ سِرًّا لِلَّهِ وَأَصْدَقُهُمْ قَوْلًا

۲. بحار الأنوار ج: ۶۷ ص: ۲۳، الصادق (علیه السلام): الْمُحِبُّ أَخْلَصُ النَّاسِ... وَأَوْفَاهُمْ عَهْدًا

۳. المائدة ۵۴، فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ

حقّ آنان را پاس بدارد. و این یکی از بارزترین علامات دوستی خداست.^۱

۴-۳-۱. معرفت حقّ پیامبر (صلی الله علیه وآله) و اهل بیت (علیهم السلام)، و تبعیت از ایشان

پیامبر (صلی الله علیه وآله) و امامان (علیه السلام) را بشناسید، به حقّ ایشان آشنا شوید که بهترین علامت دوستی خداست. و این شناخت نه فقط در کلام و ادّعا که باید در عمل، و با تبعیت تامّ به اثبات برسد.^۲

۵-۳-۱. ترجیح آخرت بر دنیا

دیگر علامت روشن و فراگیر که مدّعی محبت در هر موقعیت می تواند خود را با آن محک بزند، ترجیح آخرت بر دنیا است.

امام متّین (علیه السلام) در نهایت وضوح فرموده اند:

هر آن کس در بین دو انتخاب مخیر باشد که یکی از آن دو انتخاب، منافع دنیوی و دیگری منافع اخروی در پی داشته باشد، چنانچه دوّمی را انتخاب کند، علامت محبت به خداست.^۳

کوتاه و صریح و شفاف، شاید این مورد از بهترین مواردی است که هر روز می توان محبت خود را با آن سنجید.

۴-۳-۱. موانع

آنچه کنار زدنش علامت دوستی خداست:

در این بخش موارد و صفاتی را ذکر خواهیم کرد که، وجودشان علامت فقدان محبت است و فقدانشان، علامت وجود محبت.

۱. تحف العقول ص: ۳۵۶، الصادق (علیه السلام): مَنْ عَرَفَ حَقَّنَا وَ أَحَبَّنَا فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ

۲. آل عمران ۳۱، إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي

۳. بحار الأنوار ج: ۶۷ ص: ۲۵، أمير المؤمنين (علیه السلام): فَإِنْ كُلَّ مَنْ خَيْرَ لَهُ أَمْرَانِ أَمْرُ الدُّنْيَا وَ أَمْرُ الْآخِرَةِ فَاخْتَارَ أَمْرَ الْآخِرَةِ عَلَى الدُّنْيَا فَذَلِكَ الَّذِي يُحِبُّ اللَّهَ

۱-۳-۴-۱. دنیا

در رأس موارد سلبی، بزرگ‌ترین مانع قرب خدا؛ “دنیا”، قرار می‌گیرد. لذا هرکس دوست دارد به لقاء الله دست یابد، باید دنیا را کنار بگذارد.^۱ و مقابله دوستی دنیا با دوستی خدا، آن‌چنان برجسته و واضح است که خداوند، دوستان و اولیاء خود را از افتادن در آن، برحذر داشته، و از سر آزمایش و فتنه، آن را بر دشمنانش ارزانی داشته است.^۲ و امام متقین نیز خارج کردن محبت دنیا از قلب را، شرط محبت می‌داند.^۳

۲-۳-۴-۱. غیر از خدا

بحث را از دنیا آغاز کردیم ولی به واقع هرآنچه جز خداست؛ مانع است. و برای وصول به خدا و جایگزین کردن محبت خدا در دل، باید محبت هر چه غیر اوست از دل بیرون کرد. به شکلی که انس با خدا را با مانوس نشدن، بلکه با وحشت از غیر خدا مترادف بدانیم.^۴ لازمه رفتن در زیر چتر ولایت و محبت خدا، بیزاری جستن و خارج شدن از زیر چتر غیر اوست.^۵ اصلاً نباید به غیر خدا مشغول شد، تاحدی که بدانیم مشغول شدن به

۱. غررالحکم و دررالکلم أمير المؤمنين (عليه السلام): مَنْ أَحَبَّ لِقَاءَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ سَلَا عَنِ الدُّنْيَا
۲. بحار الأنوار ج: ۷۰ ص: ۱۱۰، أمير المؤمنين (عليه السلام): مِمَّا يَذُكُّكَ عَلَى دَنَاءَةِ الدُّنْيَا أَنَّ اللَّهَ جَلَّ ثَنَاؤُهُ زَوَّاهَا عَنْ أَوْلِيَائِهِ وَأَحْبَائِهِ نَظَرًا وَاخْتِبَارًا وَبَسْطَهَا لِأَعْدَائِهِ فِتْنَةً وَاخْتِبَارًا
۳. غررالحکم و دررالکلم أمير المؤمنين (عليه السلام): إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَأَخْرِجُوا مِنْ قُلُوبِكُمْ حُبَّ الدُّنْيَا
۴. جامع السعادات ج: ۳ ص: ۱۹۰
۵. الکافی ج: ۲ ص: ۱۳۰، الصادق (عليه السلام): إِذَا تَخَلَّى الْمُؤْمِنُ مِنَ الدُّنْيَا سَمًا وَوَجَدَ حَلَاوَةَ حُبِّ اللَّهِ وَكَانَ عِنْدَ أَهْلِ الدُّنْيَا كَأَنَّهُ قَدْ خُوِلَطَ وَإِنَّمَا خَالَطَ الْقَوْمَ حَلَاوَةَ حُبِّ اللَّهِ فَلَمْ يَشْتَغَلُوا بغيره

هر آنچه خدا نیست، ما را از خدا و از محبت خدا دور می‌کند. محب، فقط مشغول خداست و مشغول اطاعت او و بس.

امام سجّاد (علیه السلام) در مناجات‌ها می‌فرماید: خدایا از هر مشغولیتی به جز طاعت تو، استغفار می‌جویم.^۱

لذا باید از هر چه غیر خداست، روی گرداند.^۲ و حتی برای لحظه‌ای غیر خدا را انتخاب نکرد، این است گوشه‌ای از علامات محب صادق.

۳-۴-۱. شهوات و هوی و هوس

محب، با چه صفات و با چه مواردی باید مخالفت کند که علامت جوانه زدن محبت خدا در دل باشد.

از آن جمله‌اند: آنچه خدا نهی کرده^۳ و آنچه هوی و میل و شهوت می‌طلبد.^۴

۳-۴-۱. غفلت، کسالت و بطالت، خواب زائد بر نیاز، و

هم‌نشینی با اغنیاء

غفلت،^۵ کسالت، بطالت و وقت‌گذرانی بی‌حاصل،^۶ خواب زائد بر نیاز^۷ و هم‌نشینی با غافلان و توانگران دور از خدا^۸ نیز، همه و همه، علامت دوری از

۱. بحار الأنوار ج: ۹۱ ص: ۱۵۱، السجّاد (علیه السلام): اسْتَغْفِرُكَ... مِنْ كُلِّ شُغْلٍ بَغَيْرِ طَاعَتِكَ
۲. مستدرک الوسائل ج: ۱۲ ص: ۲۲۰، الرسول (صلی الله علیه وآله): أَصْلَ الْحُبِّ التَّبَرُّؤُ عَنْ سِوَى الْمَحْبُوبِ
۳. مستدرک الوسائل ج: ۱۲ ص: ۱۶۸، الصادق (علیه السلام): إِذَا هَاجَ رِيحُ الْمَحَبَّةِ اسْتَأْنَسَ فِي ظِلِّ الْمَحْبُوبِ... اسْتَقَامَ عَلَى بَسَاطَةِ الْإِنْسِ بِالْمَحْبُوبِ مَعَ آدَاءِ أَوَامِرِهِ وَاجْتِنَابِ نَوَاهِيهِ
۴. مستدرک الوسائل ج: ۱۱ ص: ۱۴۲، الباقر (علیه السلام): إِنَّ الْمُؤْمِنَ... يُخَالِفُ هَوَاهَا فِي مَحَبَّةِ اللَّهِ
۵. أخلاق العارفين ص: ۲۵۴، علامة محبة العبد لله، أَنْ لَا يَغْفَلَ
۶. جامع السعادات ج: ۳ ص: ۱۷۶، فَمَنْ كَانَ مُحِبًّا لِلَّهِ: يَدَعُ الْكَسَالَهَ وَالْبَطَالَهَ
۷. من لا يحضره الفقيه ج: ۱ ص: ۵۰۳، الصادق (علیه السلام): خَمْسَةٌ لَا يَنَامُونَ... الْمُحِبُّ حَيِّبًا يَتَوَقَّعُ فِرَاقَهُ
۸. مستدرک الوسائل ج: ۱۲ ص: ۲۳۷، الرسول (صلی الله علیه وآله): يَا أَحْمَدُ مُحِبَّتِي مَحَبَّةُ الْفُقَرَاءِ فَادْنِ الْفُقَرَاءَ وَقَرِّبْ مَجْلِسَهُمْ مِنْكَ وَبَعْدِ الْاَغْنِيَاءَ وَبَعْدِ مَجْلِسَهُمْ

محبت خداست و دور شدن از این موارد، علامت ورود به جاده محبت.

۴-۱. تقسیمات، درجات و مراتب محبت

۴-۱-۱. اصل وجود مراتب و تقسیمات

آیا محبت و عشق فیما بین بنده و خدا، دارای درجات و مراتب است؟ و اگر ما عبارات یا تعابیری را از اولیا و بزرگان می‌خوانیم و می‌شنویم و احساس می‌کنیم که آن تعابیر را نمی‌توانیم از زبان خودمان به کار ببریم، آیا این بدان معناست که ما محبت نداریم، و اگر فکر می‌کنیم به آن مرحله نمی‌توانیم برسیم باید از خودمان ناامید شویم؟ یا اینکه محبت هم مثل سایر صفات درجه و مرتبه دارد.

از امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) سؤال شد که آیا محبت درجه و مرتبه دارند؟ فرمود: هفتاد درجه.^۱ البته هفت و چهل و هفتاد که در بعضی روایات ذکر شده است می‌تواند علامت کثرت باشد ولی به هر صورت علامتی بر وجود مراتب و درجات است. یعنی نه تنها درجه دارد بلکه دارای درجات متعدد و فراوان است.

۴-۱-۱-۱. امکان جمع محبت با عصیان و نافرمانی

امام صادق (علیه السلام) در عبارتی می‌فرماید: خدایا در قلب خودم متوجه شدم که تو را دوست دارم هر چند که نافرمانی هم کرده‌ام.^۲
علامه نراقی می‌فرماید: عصیان نقطه مقابل محبت نیست بلکه نقطه مقابل کمال محبت است.^۳

۱. مستدرک الوسائل ج: ۱ ص: ۱۳۳، سأل أعرابيُ عليّاً (عليه السلام) عَنْ دَرَجَاتِ الْمُحِبِّينَ ... سَبْعُونَ دَرَجَةً

۲. بحار الأنوار ج: ۹۱ ص: ۹۲، أَلْصَادِقُ (عليه السلام): قَدْ عَرَفْتُ حُبَّكَ فِي قَلْبِي وَإِنْ كُنْتُ عَاصِيًا

۳. جامع السعادات ج: ۳ ص: ۱۷۶

پس می‌توان این‌طور تعبیر کرد که محبت دارای درجات کمال است، و نافرمانی نقطهٔ مقابل کمال محبت است. پس امکان دارد که شخص، درجات نازله‌ای از محبت را داشته باشد، و نیز همزمان مرتکب برخی از نافرمانی‌ها نیز بشود. هر چه به کمال محبت نزدیک‌تر شود باید این درجهٔ نافرمانی، کم و کم‌تر شود.

پس می‌شود که انسان خدا را دوست داشته باشد، ولیکن به‌خاطر غلبهٔ هوی و هوس، بعضاً مرتکب نافرمانی هم بشود و فعلاً می‌خواهیم از این بحث این بهره را ببریم که، محبت، در درجات نازلهٔ خود، حتی با عصیان و گناه و نافرمانی هم قابل جمع است، پس محبت، درجه دارد و حتی درجات نازلهٔ آن، با معصیت هم قابل جمع است.

۲-۱-۴-۱. تعبیر “بهترین محبت” (نشانهٔ وجود درجات)

بهترین محبت، محبتی است که آمیخته با عبادت‌التَّجَار و عبادت‌العبيد نباشد. در بعضی از روایات، بسیار صریح تأکید شده‌است که عبادت، یا عاشقانه است یا تاجرانه و یا برده‌وار،^۱ و اینجا مشخص می‌کند، محبت صحیح و درجهٔ اعلای محبت، آن است که ذره‌ای از میل به بهشت و ذره‌ای ترس از جهنم در آن تأثیری نداشته باشد. هرچند می‌تواند در درجات نازله و میانی، با آن آمیخته باشد، ولی هرقدر تأثیر رغبت به پاداش و ترس از عذاب کمتر، و بر اخلاص افزوده شود، محبت به کمال نزدیک‌تر می‌شود.

۳-۱-۴-۱. محبت صحیح در مقابل محبت علیل و ناقص و ناصحیح

این مفهوم در حدیث قدسی به نقل از صحیفهٔ ادريس چنین نقل

۱. الکافی ج: ۲ ص: ۸۴، الصادق (علیه‌السلام): إِنَّ الْعِبَادَ ثَلَاثَةٌ قَوْمٌ عِبَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَوْفًا فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ وَقَوْمٌ عِبَدُوا اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى طَلَبَ الثَّوَابِ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَجْرَاءِ وَقَوْمٌ عِبَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ حُبًّا لَهُ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَخْرَارِ وَهِيَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ

شده است: "طُوبَى لِقَوْمٍ عَبَدُونِي حُبًّا، طَلَبًا لَوَجْهِی مِنْ غَيْرِ رَهْبَةٍ وَ لَا رَغْبَةٍ وَ لَا نَارٍ وَ لَا جَنَّةٍ بَلْ لِّلْمَحَبَّةِ الصَّحِيحَةِ" خوش به حال آن گروهی که مرا عاشقانه بپرستند، خودم را بخواهند، نه از ترس جهنم و نه به شوق بهشت، بلکه محبت صحیح، عالی و خالص.

از این حدیث می‌توان این برداشت را کرد که، محبت صحیح داریم در مقابل محبت ناصحیح.

۴-۱-۴. شدت محبت در مقابل ضعف محبت

از پیامبر گرامی اسلام نقل شده است که: "أَشَدُّكُمْ حُبًّا لِلَّهِ أَشَدُّكُمْ حُبًّا لِلنَّاسِ" هر کسی محبتش نسبت به مردم بیشتر و شدیدتر باشد نشان‌دهنده این است که محبت بیشتری نسبت به پروردگار دارد. و در قرآن نیز شدت محبت مورد اشاره قرار گرفته است: "وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ"^۲ مؤمن کسی است که محبتش نسبت به پروردگار شدید باشد. این آیه و این حدیث هم نشانگر آن است که محبت شدت و ضعف دارد.

پیامبر (صلی‌الله علیه و آله) خطاب به خدا عرض می‌کنند: خدایا، من همه خلق را آزمودم هیچ کدام را در محبت به خودم محکم‌تر از علی نیافتم. خدا می‌فرماید: من نیز همین‌طور.^۴ یعنی بندگان هستند که خدا را دوست دارند ولی "أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ"، علی (علیه‌السلام) است.

۱. بحار الأنوار ج: ۹۲ ص: ۴۶۷، السَّجَاد (علیه‌السلام): طُوبَى لِقَوْمٍ عَبَدُونِي حُبًّا وَ اتَّخَذُونِي إِلَهًا وَ رَبًّا سَهَرُوا اللَّيْلَ وَ دَأَبُوا النَّهَارَ طَلَبًا لَوَجْهِی مِنْ غَيْرِ رَهْبَةٍ وَ لَا رَغْبَةٍ وَ لَا نَارٍ وَ لَا جَنَّةٍ بَلْ لِّلْمَحَبَّةِ الصَّحِيحَةِ

۲. مستدرک الوسائل ج: ۱۲ ص: ۳۵۸، الرسول (صلی‌الله علیه و آله): أَشَدُّكُمْ حُبًّا لِلَّهِ أَشَدُّكُمْ حُبًّا لِلنَّاسِ

۳. البقرة ۱۶۵

۴. بحار الأنوار ج: ۱۸ ص: ۳۳۹، الرسول (صلی‌الله علیه و آله): يَا رَبِّ إِنِّي قَدْ بَلَوْتُ خَلْقَكَ فَلَمْ أَجِدْ أَحَدًا أَطْوَعَ لِي مِنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ: وَلِي يَا مُحَمَّدَ

۵-۱-۴-۱. محبت زیاد در مقابل محبت کم

در حدیث نبوی است که از پروردگار نقل می‌کند: “يَا حَمَلَةَ الْقُرْآنِ تَحَبَّبُوا إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِتَوْقِيرِ كِتَابِهِ يَزِدْكُمْ حُبًّا”^۱ ای حاملان قرآن، ای حافظان قرآن، ای کسانی که اهل قرآن هستید و ای کسانی که می‌خواهید اهل قرآن باشید به خدا ابراز محبت کنید. محبتتان به خدا را، با گرامی داشت و احترام به کتابش، نشان دهید و اگر این چنین کنید محبت بین شما و خدا زیاد می‌شود.

پس محبت، قابل افزایش است. چه کنیم که افزایش یابد؟ کتاب خدا را گرامی بداریم.

۶-۱-۴-۱. قلب پر از محبت در مقابل قلب خالی

از امام سجّاد (علیه السلام) نقل است که: “اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ تَمْلَأَ قَلْبِي حُبًّا لَكَ”^۲ خدایا از تو می‌خواهم که قلب مرا از محبت پر کنی. یعنی این قلب، می‌تواند قطرات و ذراتی از محبت در آن بچکد، و نیز می‌تواند لبریز از محبت شود. پس قلب، قابلیت پر و خالی شدن از محبت را دارد.

در تمجید از بندگان، در المحجّة البیضاء آمده است که: “عَبْدٌ يُحِبُّ اللَّهَ بِكُلِّ قَلْبِهِ”^۳ بنده‌ای که خدا را با کل قلبش دوست دارد. و در دعای دیگری از امام سجّاد نقل است که: “خدایا ما را از آن گروه بندگان

۱. مستدرک الوسائل ج: ۴ ص: ۲۵۴، الرسول (صلی الله علیه وآله): يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: يَا حَمَلَةَ

الْقُرْآنِ تَحَبَّبُوا إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِتَوْقِيرِ كِتَابِهِ يَزِدْكُمْ حُبًّا

۲. إقبال الأعمال ج: ۱ ص: ۷۵، السجّاد (علیه السلام):

۳. المحجّة البیضاء ج: ۸ ص: ۵

قرار بده که دل‌هاشان را از محبت خودت پر کردی.^۱

۷-۱-۴-۱. ثبات در محبت در مقابل تزلزل

در زیارت جامعه خطاب به ائمه معصومین می‌گوییم: «الثَّابِتِينَ فِي مَحَبَّةِ اللَّهِ».^۲

۸-۱-۴-۱. محبت تام در مقابل محبت ناقص

در نسخه دیگر می‌فرماید: «التَّامِّينَ فِي مَحَبَّةِ اللَّهِ» یعنی محبت می‌تواند ناقص و یا تام باشد و بین ناقص و تام میلیون‌ها درجه است.

۹-۱-۴-۱. نهایت درجه محبت

در احوالات شعیب (علیه السلام) از زبان پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) نقل است که: «بَكَى مِنْ حُبِّ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حَتَّى عَمِيَ»^۳ شعیب خدا را دوست داشت تا درجه‌ای که می‌گریست و کور می‌شد. در بعضی از تعبیر این چنین نقل شده است که: از دیدن غیر خدا کور می‌شد، جز خدا را نمی‌دید. یعنی: محبت درجه دارد. در بعضی از درجات نازله، لحظاتی را با او هستی و بقیه را به دنیا و مافیها مشغولی، به هر صورت، هرچه از توجه به غیر، کم کنیم و بیشتر در او محو شویم، علامت بالا رفتن درجه محبت است تا به درجه کوری برسی، صورت غیر، نبینی و صدای غیر، نشنوی، و وجود غیر را حس نکنی.

در نهایت از این بخش می‌خواهیم استفاده کنیم که، محبت، صفر و یک نیست؛ محبت دارای درجه است. و اگر در مسیر محبت گام

۱. بحار الأنوار ج: ۹۱، ۱۴۷، السَّجَاد (علیه السلام): الْحَقُّنَا بِالْعِبَادِ الَّذِينَ... مَلَأَتْ لَهُمْ ضَمَائِرَهُمْ مِنْ حُبِّكَ

۲. من لایحضره الفقیه ج: ۲ ص: ۶۰۹، الهای (علیه السلام):

۳. بحار الأنوار ج: ۱۲ ص: ۳۸۰، الرُّسُول (صلی الله علیه وآله): بَكَى شُعَيْبٌ (علیه السلام) مِنْ حُبِّ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حَتَّى عَمِيَ

می‌گذاریم، باید درجات را گام به گام طی کنیم. هر چند ممکن است که بتوان با توسل، با تفکر و با تلاش، درجات را با سرعت بیشتری طی کرد، ولی به هر صورت باید این مراحل طی شود، تا به بهترین محبت و “خیرالمحبّة” برسید، وقتی محبت صحیح، مطرح می‌شود، یعنی می‌تواند درجه صحت محبت، ذره ذره افزوده شود.

شدّت محبت، قابل کاهش و افزایش است. محبت قابل زیادت و نقصان است. قلب قابل پر و خالی شدن از محبت است. محبت قابل تثبیت و رسیدن به درجه ثبات و تمام و به درجه عظیم و اعظم است.

نهایت محبت، آن است که در قلب جایی برای غیر خدا نماند، جز او نبینیم، جز به او نیندیشیم و جز صدای او نشنویم. و طی این مراحل، جز با تائی و صبر و پشتکار و جلب توفیق حضرت ذوالجلال میسر نیست.

۲-۴-۱. علت وجود مراتب و درجات

عرض کردیم که محبت دارای درجات است، یعنی این طور نیست که انسان یا محبت دارد یا ندارد. بلکه می‌توانیم بگوییم همه در این مراتب، بین صفر و صد، جایگاهی دارند. در این فصل می‌خواهیم به این امر بپردازیم که این تقسیم بندی‌ها بر چه پایه و اساسی قرار دارد، و آیا هر درجه‌ای، نامی خاص به خود می‌پذیرد؟

۱-۲-۴-۱. تقسیم بر حسب مدرکات و بر مبنای اعتقاد محبّ

علامه فیض کاشانی خیلی صریح می‌فرماید: به این دلیل که، محبت پس از معرفت و ادراک، قابل تصوّر است، و چون محبت، تابع معرفت است لذا بر حسب مدرکات، و آنچه درک می‌کنیم، قابل تقسیم می‌باشد. یعنی: اگر آنچه شما درک می‌کنی با آنچه دیگری

درک می‌کند متفاوت باشد، محبتان هم متفاوت خواهد بود. و حتی اگر یک معبود و یک معشوق را در نظر بگیریم، چون نزد دو عاشق، از یک معشوق، درک متفاوتی وجود دارد، باز هم این محبت‌ها، متفاوت خواهند بود.^۱

امام صادق (علیه السلام) خدا را این چنین توصیف می‌کند: “وَاللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ، لَا يُقَاسُ بِالْقِيَاسِ وَلَا يُشَبَّهُ بِالنَّاسِ وَلَا يَخْلُو مِنْهُ مَكَانٌ وَلَا يَشْتَغَلُ بِهِ مَكَانٌ، قَرِيبٌ فِي بُعْدِهِ، بَعِيدٌ فِي قُرْبِهِ” هیچ مکانی از خدا خالی نیست، در عین حال، خدا هیچ مکانی را اشغال نکرده است. در عین نزدیکی، دور است و در عین دوری، نزدیک. “ذَلِكَ اللَّهُ رَبُّنَا لَا إِلَهَ غَيْرُهُ” این خدای ماست، “فَمَنْ أَرَادَ اللَّهَ وَ أَحَبَّهُ بِهَذِهِ الصِّفَةِ” هر که این خدا را بخواهد، و با این صفات خدا را دوست داشته باشد “فَهُوَ مِنَ الْمُوَحِّدِينَ” اگر آنچه درک می‌کنی، با این چیزی که امام صادق (علیه السلام) درک کرده، متفاوت باشد محبت تو هم متفاوت است. “وَمَنْ أَحَبَّهُ بِغَيْرِ هَذِهِ الصِّفَةِ فَاللَّهُ مِنْهُ بَرِيءٌ” اگر کسی خدایی با غیر این صفات، دوست داشته باشد و خدایی را با غیر این صفات، تصور و درک کند، خدا از او بیزار است و ما نیز.^۲ پس، یک نوع تقسیم‌بندی محبت، تابع نحوه اعتقاد ماست. لذا ما باید در ابتدا، اعتقاد و معرفتمان را اصلاح و تصحیح کنیم. خدایی را بشناسیم

۱. الْمُحْجَةِ الْبَيضاء ج: ۸ ص: ۱۷

۲. بحار الأنوار ج: ۳ ص: ۲۸۷، الصّادق (علیه السلام): فَمَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ فِي شَيْءٍ أَوْ عَلَى شَيْءٍ أَوْ يَحُولُ مِنْ شَيْءٍ إِلَى شَيْءٍ أَوْ يَخْلُو مِنْهُ شَيْءٌ أَوْ يَشْتَغَلُ بِهِ شَيْءٌ فَقَدْ وَصَفَهُ بِصِفَةِ الْمَخْلُوقِينَ وَاللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ لَا يُقَاسُ بِالْقِيَاسِ وَلَا يُشَبَّهُ بِالنَّاسِ لَا يَخْلُو مِنْهُ مَكَانٌ وَلَا يَشْتَغَلُ بِهِ مَكَانٌ قَرِيبٌ فِي بُعْدِهِ بَعِيدٌ فِي قُرْبِهِ ذَلِكَ اللَّهُ رَبُّنَا لَا إِلَهَ غَيْرُهُ فَمَنْ أَرَادَ اللَّهَ وَ أَحَبَّهُ بِهَذِهِ الصِّفَةِ فَهُوَ مِنَ الْمُوَحِّدِينَ وَ مَنْ أَحَبَّهُ بِغَيْرِ هَذِهِ الصِّفَةِ فَاللَّهُ مِنْهُ بَرِيءٌ وَ نَحْنُ مِنْهُ بَرَاءٌ

که خود خداوند، در قرآن، ترسیم کرده است، خدایی که پیامبر ترسیم کرده است، مبدا ما در محبتی سرعت و شدت بدهیم که اصلش بی‌راهه است. در حدیث می‌فرماید: کسی که راه را پیدا نکرده، کسی که راه را گم کرده، "لَا يَزِيدُهُ سُرْعَةُ السَّيْرِ إِلَّا بُعْدًا"^۱. هر چه قدر سرعتش را افزایش بدهد در واقع به دور شدن خودش کمک کرده مثل کسی که راه اصلی را گم می‌کند و در خلاف جهت به بی‌راهه می‌افتد هر چه قدر سرعت بدهد، در واقع خودش را از مقصد دورتر کرده است. پس، از یک منظر، محبت، تابع معرفت است. و تابع اینکه، آن محبوب و کسی که می‌خواهی عاشقت بشوی کیست.

۲-۲-۴-۱. اقتضائات مختلف محبت، به تبع تصورات مختلف محب از شئون محبوب

خواجه نصیرالدین طوسی تقسیم‌بندی دیگری دارد، با فرض اینکه ما، خدای واحد و خدای تعریف شده خدا و اولیاء او را شناختیم و درک کردیم. این خدا صفات متنوع و متعددی دارد. و اقتضائات مختلف محبت، به تبع تصورات مختلف محب، از شئون مختلف محبوب است.^۲ ما اعتقاد داریم که هر محبوبی و صد البته خدای واحد و احد ما که محبوب واقعی و شریف‌ترین محبوب است، شئون مختلفی دارد. اگر در لحظاتی و یا در کل زمان‌ها یکی از این شئون معبود، در تصور من قدرت بگیرد، و من این شأن خدا را بیشتر، یا با غلبه شدیدتری پذیرفته باشم یک اقتضای خاصی دارد. ایشان می‌فرمایند: محب، با تصور رحمت محبوب، اقتضاء "رجا"

۱. الکافی ج: ۱ ص: ۴۳، الصادق (علیه السلام): الْعَامِلُ عَلَى غَيْرِ بَصِيرَةٍ كَالسَّائِرِ عَلَى غَيْرِ الطَّرِيقِ لَنَا

يَزِيدُهُ سُرْعَةُ السَّيْرِ إِلَّا بُعْدًا

۲. أوصاف الأشراف ص: ۷۱

می‌کند، یعنی محبت می‌تواند یکی از شعاع‌هایش، یکی از نام‌ها و یکی از تقسیماتش، “رجاء” باشد. این وجهه در این صورت بروز می‌کند که عاشق، دائماً یا بیشتر اوقات، رحمت محبوب را تصوّر کند. با تصوّر هیبت محبوب، اقتضای “خشیت” می‌کند. با تصوّر عدم وصول و بودن در مسیر، اقتضای “شوق” می‌کند. با تصوّر استقرار وصول، اقتضای “انس” می‌کند، با تصوّر افراط در انس و کمال استقرار، اقتضای “انبساط” می‌کند، با تصوّر اعتماد و اطمینان به عنایت محبوب، اقتضای “توکل” می‌کند، با تصوّر نیک پنداشتن و استحسان هر اثر صادره از محبوب، و اینکه هر چه او عطا کند، خیر است، اقتضای “رضا” می‌کند. و با تصوّر قصور و عجز خود و کمال محبوب، اقتضای “تسلیم” می‌کند. یعنی یک محبّ، ممکن است رجاءش بیشتر باشد، دیگری خشیتش، و دیگری شوقش، و محبّ دیگری اُنسش، یک محبّ، ممکن است در بعضی از حالات خود را در حال انبساط می‌بیند و در بعضی از حالات، توکل بر او غلبه دارد و بعضی مواقع به رضا یا تسلیم می‌رسد. این‌ها همه تصوّرات مختلفی از شوّون مختلف محبوب است.

اگر در اشعار عرفا و شعرای عارف ما و نیز در ادعیّه معصومین (علیه السلام) بعضاً عباراتی ذکر می‌شود که نشانه توکل، تسلیم، انس، شوق و رجاء گوینده است، این تنوع، بدان علّت است که در آن لحظه، آن شأن خاص محبوب، در وجود امام یا شاعر و عارف گوینده عبارت، جلوه بارزتری داشته است.

۳-۲-۴-۱. مراتب محبت از زاویه شدّت و ضعف

خواجه طوس، تقسیم‌بندی دیگری دارد و می‌فرماید: محبت، قابل شدّت و ضعف است و به ترتیب، مراحل آن را “ارادت، شوق، عشق و

اتّحاد" نام گذاری می کند.^۱ او را می طلبی، به او شوق داری، عاشقش شده ای و خودت را در او فانی کرده ای. تقسیم بندی قبلی خواجه طوس، تقسیم بندی از نظر تصوّر شؤون مختلف محبوب بود و این تقسیم بندی، تقسیم بندی بر حسب درجات است، که هر درجه، فوق درجه دیگر است.

۴-۲-۴-۱. مراتب محبت بر مبنای انگیزه محبّ و سبب انگیزش

از منظر خواجه نصیر

در محلّ دیگری نیز خواجه طوسی می گوید: محبت فطری و کسبی است. بعضی از مخلوقات، تمام محبتشان فطری است مثل ملائکه، لکن در انسان، هر دو نوع موجود است. و سبب این محبت کسبی که قابل افزایش و کاهش است، چند چیز است: قسم اوّل: لذّت، و لذّت، یا جسمانی است و یا غیر جسمانی. لذّت، یا وهمی است یا حقیقی. اگر کسی معرفتش، زیاد شود و بداند که محبت خدا، اوج همه لذایذ است، به خاطر لذّت هم که شده، سعی در کسب محبت می کند. قسم دوّم: منفعت است که این منفعت یا می تواند مجازی باشد یا حقیقی؛ اگر انسان معرفت پیدا کند و بداند که همه منافع از خداست هر چه خیر است در دست اوست، بداند هر نفع و خیری از هر جا به دست او می رسد در واقع، خدا فرستاده است، محبت او به صاحب منفعت و خیر رساننده، افزایش می یابد.

قسم سوم: مشاکله جوهر است، این واقعیت که، انسان احساس کند در جوهر و ذات با محبوبی، مشاکله، هم شکلی، و هم جنسی و تقارب دارد، محبت پدید می آورد. یک فرزند، چون خودش را از مادرش می داند؛ مادر را دوست دارد و یک فرد متعلّق به یک تیره و تبار، چون

۱. أوصاف الأشراف ص: ۶۹

خودش را متعلق به آن گروه می‌داند، افراد آن گروه را درون دایرهٔ محبت خودش قرار می‌دهد.

اگر انسان بداند که خداوند فرموده است: "نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي". اگر انسان معتقد بشود که روح ما، از روح خدا نشأت گرفته و خدا، از روح خودش در ما دمیده است، و بداند این مشاکله و این هم‌جنسی و این نزدیکی و این قرابتی که بین انسان و خدا هست، به این درجه و به این شدت، بین انسان و هیچ چیز دیگری نیست، در این صورت محبتی عالی و البته خالص، نسبت به خدا پیدا می‌کند.

یک جنین تا در رحم مادر است از نظر تغذیه، از نظر بقاء حیات، سخت به مادر متصل و وابسته است. هر چند بعد از تولد هم به شیر مادر و توجه او محتاج است، ولی وابستگی تام و تمام او کم‌تر و از شدت وابستگی کاسته شده است. در کافی شریف و از قول پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) آمده است: "مثل روح المؤمن بروح الله لاشد اتصالاً من شعاع الشمس بها" درجهٔ هم‌شکلی و قرابت و اتصال روح انسان به روح پروردگار، از شدت اتصال شعاع خورشید به خورشید، بیشتر است.

اگر این حس در انسان پدید آید و شخص، آن را پیروراند و با این واقعیت همراه شود، علاقهٔ بسیار شدیدی فیما بین او و خدا بروز می‌کند.

اتصال بی تکلیف بی قیاس

هست رب الناس را با جان ناس

(مثنوی)

خواجه طوس چهارمین سبب را هم معرفت ذکر می‌کند.^۱ یعنی: اگر

بتوانیم سبب‌های لذت، منفعت، مشاکله و معرفت را بازشناسی کرده و آن‌ها را ارتقاء دهیم و به درجات بالاتر برسائیم، بر محبت ما افزوده می‌شود.

۵-۲-۴-۱. مراتب محبت بر مبنای اسباب و علل گرایش درونی محبت به محبت، از نگاه محقق نراقی

علامه نراقی در جامع السعادات محبت را دو دسته می‌کند و می‌فرماید: اگر خدا را به این دلیل دوست داشته باشی که او به تو احسان می‌کند، اگر کسی خدا را به این دلیل دوست بدارد که او را منعم و محسن می‌داند، به محض احساس تغییر نعمت‌ها و احساس کاهش الطاف الهی، درجه محبت او هم تغییر می‌کند. با تغییر انعام و احسان، محبت او هم ضعیف‌تر می‌شود، و عشق او در حالت بلا و گرفتاری، به اندازه عشق و محبتش در حالت دریافت نعمت نخواهد بود.

ما به این نوع محبت و به این نوع ارتباط و این نوع عبادت می‌گوییم: عبادت شاكرانه؛ و در عبادت شاكرانه درجه‌ای از خودخواهی و حب نفس، نهفته است و آن درجه کنار نهادن و ترك خود که کلید حرکت به سوی عبادت عاشقانه است در اینجا آن چنان که باید و شاید، پدیدار نیست.

علامه نراقی می‌فرماید: کسی که خدا را برای خودش دوست داشته باشد، به سبب کمال او، به سبب جمال او، به سبب مجد و عظمت او، “وَ أَنَّهُ لَا يَفَاوَتْ حُبُّهُ بَتَفَاوُتِ الْإِحْسَانِ عَلَيْهِ”، با بالا و پایین شدن احسان و الطاف پروردگار، درجه محبت او کم و زیاد نمی‌شود.^۱

محبت صادق از جانان به جز جانان نمی‌خواهد

که حیفت از خدا چیزی تمنّا جز خدا کردن

(فروغی بسطامی)

۱. جامع السعادات ج: ۳ ص: ۱۷۰

۶-۲-۴-۱. درجات محبت، از منظر خواجه عبدالله انصاری

خواجه عبدالله انصاری نیز محبت را به سه درجه تقسیم کرده است: محبتی که از مطالعه نعمت‌های پروردگار حاصل می‌شود؛ با پیروی از سنت‌های الهی قوام می‌گیرد و با اظهار فقر نسبت به بارگاه پروردگار رشد می‌کند. و نیز می‌فرماید: این درجه نازله از محبت، خدمت‌گذاری به محبوب را در نظرش لذت‌بخش می‌دهد و مصائب و ناگواری‌ها را قابل تحمل.

و اما درجه میانی محبت از نظر خواجه عبدالله: این محبت با مطالعه صفات و تأمل در آیات پروردگار، حاصل می‌شود. و بعد از ریاضت‌ها و تمرین‌های مداوم و طی مقامات و مقدمات - که در فصل سه همین کتاب با عنوان مقدمات نیل به مقام محب ذکر خواهد شد - پدید خواهد آمد. و از علائم این درجه از محبت، ترجیح دادن خدا، ترجیح دادن رأی و میل و اراده خدا، بر غیر اوست. گردش زبان به یاد او، و عزم جدی بر تحقق میل و خواست و اراده پروردگار.

و اما درجه سوم یعنی درجه عالی محبت را خواجه چنین تعریف می‌کند: این محبت را نمی‌توان با عبارات بیان کرد و حتی با اشارات دقیق هم نمی‌توان به کمال آن رسید، محور سلوک، همین محبت است. ممکن است بخواهند زبان‌ها این درجه عالی را صدا بزنند.

ممکن است خلائق ادعای رسیدن به آن را بکنند ولی درجه‌ای عالی است که با پشت‌سر گذاردن همه چیز حاصل می‌شود.^۱

علّت عاشق زعلت‌ها جداست
عشق، اضطراب اسرار خداست

شرح عشق ار من بگویم بر دوام صد قیامت بگذرد و آن ناتمام

(مثنوی)

این فصل را این چنین خلاصه کنیم: از قول معصومین و بزرگان این چنین استنباط کردیم که محبت، دارای مراتب است؛ شدت و ضعف و صحت و سقم دارد، کم و زیاد، و پُر و خالی می‌شود. و این تقسیم‌بندی‌ها هم یا بر مبنای این است که تصورات مختلفی از شوون مختلف محبوب در لحظات و حالات مختلفی در انسان بروز می‌کند. که شوون مختلفی از محبت است، یا مراحل مقدّماتی و میانی محبت است که خواجه عبدالله انصاری تقسیماتی از آن را ذکر کردند و راه‌هایی را برای طیّ این مسیر در لابه‌لای این بخش، مختصراً بیان کردیم. تا همین جا بدانیم: محبت دارای درجات و مراتب است و باید درجاتِ مادون و درجاتِ میانی را شناخت و گام‌به‌گام طیّ کرد تا بتوان به درجاتِ بالا و بالاتر رسید.

۳-۴-۱. تقسیم‌بندی از جهت درجه خلوص

در احادیث و کلام معصومین اشارات فراوانی شده‌است که محبت مقبول، محبت خالص است؛^۱ این خود، نشانه آن است که محبت غیر خالص هم وجود دارد و شاید مراحل میانی نیل به محبت خالص، زدودن ذره ذره از ناخالصی‌هاست. به هر صورت آنگاه که کلام معصوم (علیه السلام) به درجاتِ عالیّه

۱. مستدرک الوسائل ج: ۱۵ ص: ۲۱۵، زینب (سلام الله علیها): «أَلْحَبُّ لِلَّهِ خَالِصاً، كَمَالُ الدِّينِ ۲ ۴۵۹ الْحُجَّةُ بْنُ الْحَسَنِ (عج): «إِنَّ مُوسَى نَاجَى رَبَّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ فَقَالَ: يَا رَبِّ إِنِّي فَقَالَ يَا رَبِّ إِنِّي قَدْ أَخْلَصْتُ لَكَ الْمَحَبَّةَ مِنِّي وَغَسَلْتُ قَلْبِي سِوَاكَ وَكَانَ شَدِيدَ الْحُبِّ لِأَهْلِهِ فَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَاحْلَعْ نَعْلَيْكَ أَيُّ أَنْزَعُ حُبَّ أَهْلِكَ مِنْ قَلْبِكَ إِنْ كَانَتْ مُحِبَّتِكَ لِي خَالِصَةً وَقَلْبِكَ مِنَ الْمَيْلِ إِلَيَّ مِنْ سِوَايَ مَغْسُولاً»

شناخت محبت ❁ ۱۵۳

حبّ اشاره می‌کند، آن را خالص،^۱ تام و تمام،^۲ صادقانه،^۳ و صاف و بی‌آلایش،^۴ می‌نامد و با تعابیر دیگری هم‌چون محبت آغشته نشده به ترس از جهنّم^۵ و آمیخته نشده با کشش بهشت،^۶ محبتی که محبت غیر خدا بر آن ترجیح داده نشود،^۷ محبتی که با محبت غیر نیامیزد،^۸ نیز بیان شده‌است. و نیز از منظر دیگری، خالص بودن محبت را با شستن و غسل دادن قلب از غیر خدا،^۹ و زائل کردن هر محبتی جز محبت خدا، از دل،^{۱۰} و پذیرش محبت خدا با کلیت قلب،^{۱۱} به مخاطب عرضه کرده‌اند و در عبارتی

۱. بحار الأنوار ج: ۶۷ ص: ۲۳، الصادق (علیه السلام): الْمُحِبُّ أَخْلَصُ النَّاسِ سِرًّا لِلَّهِ وَ أَصْدَقُهُمْ قَوْلًا وَ أَوْفَاهُمْ عَهْدًا وَ أَزْكَاهُمْ عَمَلًا وَ أَصْفَاهُمْ ذِكْرًا وَ أَغْبَدُهُمْ نَفْسًا
۲. من لا يحضره الفقيه ج: ۲ ص: ۶۰۹، الهادی (علیه السلام): التَّامِّينَ فِي مَحَبَّةِ اللَّهِ
۳. وسائل الشیعة ج: ۱۵ ص: ۳۰۸، الباقر (علیه السلام): تَغْصِي الْأَلَةِ وَ أَنْتَ تَظْهَرُ حُبَّهُ هَذَا مُحَالٌ فِي الْأَفْعَالِ بَدِيعٌ، لَوْ كَانَ حُبُّكَ صَادِقًا لَأَطَعْتَهُ إِنَّ الْمُحِبَّ لَمَنْ يُحِبُّ مُطِيعٌ، بحار الأنوار ج: ۹۲ ص: ۲۵۵، السَّجَّاد (علیه السلام): اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ... هَبْ لِي... يَقِينًا صَادِقًا
۴. بحار الأنوار ج: ۶۷ ص: ۲۳، الصادق (علیه السلام): الْمُحِبُّ أَخْلَصُ النَّاسِ سِرًّا لِلَّهِ وَ... أَصْفَاهُمْ ذِكْرًا
۵. بحار الأنوار ج: ۱۲ ص: ۳۸۰، الرسول (صلی الله علیه وآله): إِلَهِي وَ سَيِّدِي أَنْتَ نَعْلَمُ أَنِّي مَا بَكَيْتُ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَ لَا شَوْقًا إِلَى جَنَّتِكَ وَ لَكِنْ عَقَدَ حُبُّكَ عَلَى قَلْبِي
۶. بحار الأنوار ج: ۹۲ ص: ۴۶۷، السَّجَّاد (علیه السلام): طُوبَى لِقَوْمٍ عَبْدُونِي حُبًّا وَ اتَّخَذُونِي إِلَهًا وَ رَبًّا سَهَرُوا اللَّيْلَ وَ دَابُّوا النَّهَارَ طَلِبًا لَوْجَهِي مِنْ غَيْرِ رَهْبَةٍ وَ لَا رَغْبَةٍ وَ لِلنَّارِ وَ لِجَنَّةٍ بَلْ لِلْمَحَبَّةِ الصَّحِيحَةِ
۷. بحار الأنوار ج: ۷۴ ص: ۲۸، الرسول (صلی الله علیه وآله): فَمَنْ عَمِلَ بِرِضَايَ الزَّمُهُ ثَلَاثَ خَصَالٍ... مَحَبَّةً لَا يُؤْثِرُ عَلَى مَحَبَّتِي مَحَبَّةَ الْمَخْلُوقِينَ
۸. بحار الأنوار ج: ۱۴ ص: ۹۴، قصّة مرور سلیمان بواحد النمل، فَقَالَتْ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ إِنَّهُ لَيْسَ مُحِبًّا وَ لَكِنَّهُ مُدْعٍ لَأَنَّهُ يُحِبُّ مَعِيَ غَيْرِي. فَأَثَرُ كَلَامِ الْعُصْفُورَةِ فِي قَلْبِ سُلَيْمَانَ وَ بَكَى بَكَاءً شَدِيدًا وَ احْتَجَبَ عَنِ النَّاسِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا يَدْعُو اللَّهَ أَنْ يُفَرِّغَ قَلْبَهُ لِمَحَبَّتِهِ وَ أَنْ لَا يُخَالَطَهَا بِمَحَبَّةٍ غَيْرِهِ
۹. بحار الأنوار ج: ۱۳ ص: ۶۵، الحجة بن الحسن (عج): إِنَّ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ بِأَلْوَادِ الْمُقَدَّسِ فَقَالَ: يَا رَبِّ إِنِّي أَخْلَصْتُ لَكَ الْمَحَبَّةَ مِنِّي وَ غَسَلْتُ قَلْبِي عَمَّنْ سِوَاكَ
۱۰. بحار الأنوار ج: ۹۵ ص: ۲۲۶، حسین بن علی (علیه السلام): أَنْتَ الَّذِي أَرْزَلْتَ الْأَغْيَارَ عَنْ قُلُوبِ أَحِبَّائِكَ
۱۱. مجموعة ورام ج: ۱ ص: ۲۲۳، أمير المؤمنين (علیه السلام): إِنَّ إِبْرَاهِيمَ قَالَ لِمَلِكِ الْمَوْتِ إِذْ جَاءَهُ بِقَبْضِ رُوحِهِ: هَلْ رَأَيْتَ خَلِيلًا يُمِيتُ خَلِيلَهُ؟ فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ: هَلْ رَأَيْتَ حَبِيبًا يَكْرَهُ لِقَاءَ حَبِيبِهِ؟ فَقَالَ: يَا مَلِكِ الْمَوْتِ أَنَا فَاقْبِضْ وَ هَذَا لَا نَجْدَهُ إِلَّا عِنْدَ مَنْ يُحِبُّ اللَّهُ بِكُلِّ قَلْبِهِ

امام (علیه السلام) از هر کلامی که جز در مسیر محبت خدا صادر شده باشد عذر می‌خواهد و استغفار می‌کند.^۱ و این‌ها همه و همه الفاظ متنوع، برای بیان یک واقعیتند؛ محبت خالص، بدون آمیختگی با هر چیز دیگر.

روی از خدا به هر چه کنی شرک خالصست

توحید محض کز همه رو در خدا کنیم

(سعدی)

۴-۱. تقسیمات محبت بر مبنای هدف محبت

مبحث این کتاب پیرامون محبت بندگان به خداست؛ فلذا چندان ضرورتی برای این بخش احساس نمی‌شود. چرا که محبوب یکی است و او خداست و بس؛ اگرهم محبتی فیما بین انسان و سایر مخلوقات باشد به این کتاب و این نوشتار مربوط نمی‌شود. لکن در میان روایات مربوط به محبت خدا، بعضاً خود خدا را هدف و نهایت آرزوی محب عاشق می‌دانند.^۲ و بعضاً وجه و روی خدا را؛^۳ و در بعضی روایات و ادعیه، رضایت او،^۴ و حتی لقاء و دیدار،^۵ و یا نزدیک شدن به او را. آدمی ممکن است به فرزند دل‌بندش بگوید: تصدقت شوم، قربانت

۱. بحار الأنوار ج: ۸۴ ص: ۳۲۸، أمير المؤمنين (عليه السلام): اللَّهُمَّ وَاسْتَغْفِرْ لِكُلِّ ذَنْبٍ ظَلَمْتُ

بِسَبِّهِ وَلِيّاً مِنْ أَوْلِيَائِكَ... أَوْ تَكَلَّمْتُ فِيهِ بِغَيْرِ مَحَبَّتِكَ

۲. بحار الأنوار ج: ۹۱ ص: ۱۱۱، السَّجَّاد (عليه السلام): بَكَ لَأَذَتْ الْقُلُوبُ لَأَنَّكَ غَايَةُ كُلِّ مَحْبُوبٍ، يَا

غَايَةَ آمَالِ الْمُحِبِّينَ، إِلَهِي ... شَوْقِي إِلَيْكَ، إِلَهِي... فِي مَحَبَّتِكَ وَلَهِي، يَا نَهَايَةَ شَوْقِ الْمُحِبِّينَ

۳. بحار الأنوار ج: ۹۲ ص: ۴۶۷، السَّجَّاد (عليه السلام): طُوبَى لِقَوْمٍ عَبْدُونِي حُبّاً وَاتَّخَذُونِي إِلَهاً وَ

رَبّاً سَهَرُوا اللَّيْلَ وَدَأَبُوا النَّهَارَ طَلَباً لَوْجْهِی

۴. بحار الأنوار ج: ۷۴ ص: ۳۰، الرسول (صلی الله علیه وآله): يَا أَحْمَدُ لَيْسَ كُلُّ مَنْ قَالَ أَحِبُّ اللَّهَ

أَحَبَّنِي حَتَّى... يَطْلُبَ رِضَايَ

۵. مستدرک الوسائل ج: ۲ ص: ۹۴، أمير المؤمنين (عليه السلام): هَلْ رَأَيْتَ حَبِيباً يَكْرَهُ لِقَاءَ حَبِيبِهِ

گردم. و در حالتی دیگر بگوید: قربان روی ماهت بشوم، یا اینکه بگوید چقدر دوست دارم که ترا ببینم، ترا ببوسم و یا در آغوش بگیرم. بسته به درجه غلیان احساسات، از محب، کلام متفاوت صادر می‌شود. ولی در واقع، قربان روی ماه محبوب شدن، همان قربان محبوب شدن است. به هر حال اگر در لفظ ادعیه و روایات، تفاوتی در هدف و غایت محب مشاهده می‌شود؛ نهایت همه آمال و آرزوها، ذات اقدس پروردگار است^۱ و باید او را دوست داشت و چون او دائم و بی زوال است، این محبت نیز زوال ناپذیر خواهد بود. و فقط محبوی، ارزش عشق‌ورزی دارد که سر در بی‌نهایت نهاده باشد. و چنانچه عاشقی، عشق خود را به هدفی زوال پذیر ارزانی کند، آن عشق نیز سری در ابدیت و بقا نخواهد داشت، و با زوال هدف و انگیزه، از بین خواهد رفت. یگانه محبوب و معشوق، خداست. مگر آنچه به عنوان اسباب و وسایل و مقدمات می‌تواند ما را در رسیدن به او و به محبت او، یاری کند.

۵-۴-۱. تعابیری از درجات عالیّه حبّ

۱-۵-۴-۱. تعابیری از درجات عالیّه حبّ مرتبط با قلب محبّ

سابق بر این گفتیم: خاستگاه و جایگاه پرورش عشق و محبت، قلب عاشق است، فلذا برای نمایش درجات عالی و اعلای این عشق مقدس، چاره‌ای نیست جز اشاره‌هایی لطیف و ظریف به درجات پذیرش و جذب محبت، در دل عاشق.

معصومین ما، که خود بهترین الگوهای عملی عشق‌بازی با خدای خویشند، این درجات عالیّه را با: استقرار حلاوت و شیرینی محبت در

۱. بحار الأنوار ج: ۹۱ ص: ۳۹۰، الرسول (صلی الله علیه و آله): يَا مَنِي الْمُحِبِّينَ

قلب،^۱ علاقه و تعلق شدید قلب به محبت،^۲ و حتی با لفظ انعقاد و گره خوردن محبت در قلب،^۳ بیان کرده‌اند و نیز آنجا که می‌خواهند محبت بی کم و کاست، و لبریز را به نمایش بگذارند، از یقین قلبی،^۴ دوست داشتن با کلیت^۵ و با مجامع قلب،^۶ یاد می‌کنند و اینکه محب^۷ به درجه‌ای می‌رسد که قلبش لبریز از محبت می‌شود^۸ و جایی برای هیچ چیز دیگر باقی نمی‌گذارد.^۹ نتیجه آن که: آدمی باید قلب را از محبت پر کند، محبت را به قلب گره زند، به محبت بیاویزد و محبت را در قلب، نه گذرا، بلکه دائمی مستقر کند. نه بخشی، از قلب، بلکه کلیت قلب، و نه پذیرش بی‌اعتقاد، که پذیرشی در کمال یقین قلبی.

گوارا باد عشق خدا در قلب‌های پاکتان، قلبی که تمامی درهایش را تا نهایت، بر این لطیف‌ترین و گواراترین حالت فیما بین بنده و خدایش گشوده‌اید. سزااست که امام معصوم چنین نجوی سر دهد: خدایا آنگاه که

۱. بحار الأنوار ج: ۹۱ ص: ۱۰۷، السجّاد (علیه السلام): إِلَهِي وَعَزَّتْكَ وَجَلَّالِكَ لَقَدْ أَحْبَبْتُكَ مَحَبَّةً اسْتَقَرَّتْ خَلَاوَتُهَا فِي قَلْبِي
۲. بحار الأنوار ج: ۹۱ ص: ۱۴۸، السجّاد (علیه السلام): اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِمَّنْ... قُلُوبُهُمْ مُتَعَلِّقَةٌ بِمَحَبَّتِكَ
۳. بحار الأنوار ج: ۱۲ ص: ۳۸۰، الرسول (صلی الله علیه وآله): إِلَهِي وَسَيِّدِي أَنْتَ تَعْلَمُ أَنِّي مَا بَكَيْتُ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَلَا شَوْقًا إِلَى جَنَّتِكَ وَلَكِنْ عَقَدَ حُبُّكَ عَلَى قَلْبِي
۴. بحار الأنوار ج: ۶۷ ص: ۲۶، إِنَّ اللَّهَ أَوْحَى إِلَيَّ دَاوُدَ (علیه السلام): يَا دَاوُدُ... مَا أَحْبَبَنِي أَحَدٌ أَعْلَمُ ذَلِكَ يَقِينًا مِنْ قَلْبِهِ إِلَّا قَبْلَتُهُ لِنَفْسِي
۵. مجموعة ورام ج: ۱ ص: ۲۲۳، أمير المؤمنين (علیه السلام): (حُبُّ الْمَوْتِ لَا نَجْدُهُ إِلَّا عِنْدَ مَنْ يُحِبُّ اللَّهَ بِكُلِّ قَلْبِهِ
۶. بحار الأنوار ج: ۹۱ ص: ۱۵۰، السجّاد (علیه السلام): إِلَهِي فَاجْعَلْنَا مِنَ الَّذِينَ... أَخَذَتْ لَوْعَةً مَحَبَّتِكَ بِمَجَامِعِ قُلُوبِهِمْ
۷. بحار الأنوار ج: ۹۱ ص: ۱۴۷، السجّاد (علیه السلام): إِلَهِي... أَلْحِقْنَا بِالْعِبَادِ الَّذِينَ... مَلَأَتْ لَهُمْ ضَمَائِرُهُمْ مِنْ حُبِّكَ
۸. بحار الأنوار ج: ۹۵ ص: ۹۲، السجّاد (علیه السلام): اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ تَمْلَأَ قَلْبِي حُبًّا لَكَ

حلاوت و شیرینی محبت تو را بچشم، چگونه ممکن است آن را با حالت دیگری عوض کنم؟ هرگز!

۲-۵-۴-۱. بهترین و دوست‌داشتنی‌ترین محبت‌ها

پیش‌تر گفتیم: محبت خدا، خلوص می‌طلبد و غیر برنمی‌تابد. ولی در بعضی روایات، مضامینی این چنین آمده است که: خدا را بیشتر از هر چیز دوست بدارید، شاید این پرسش در ذهن پدید آید: همین که در دعا، از خدا خواسته‌اند: “خدایا توفیقمان بده که تو را از سایر اشیاء بیشتر دوست بداریم”، خود، جواز است که سایر اشیاء را هم دوست بداریم؛ لیکن خدا را بیشتر؟^۲ ممکن است در ظاهر لفظ چنین به نظر برسد، ولی با وجود احادیث متعددی که در بخش پیشین ذکر شد، و به صراحت به شستن قلب از محبت غیر، و زائل شدن محبت غیر، در قلب، اشاره داشت. باید این محبت به “مَا سِوَى اللَّهِ” و “جز خدا” را در طول محبت خدا و برای رسیدن به آن دانست، چرا که در طی مسیر رسیدن به محبت خدا، به بذل محبت به وسایل و ایستگاه‌های بین‌راه نیز احتیاج وجود دارد، و باید متوجه باشیم که همین محبت‌های طولی و میانی، نباید ما را آن‌چنان به خود مشغول و متوقف کند، که از حرکت اصلی باز دارد.

ما، غیر خدا را، اگر در راه رسیدن به خدا، یاورمان باشد، دوست خواهیم داشت. ولی فراموش نمی‌کنیم که خود خدا را بیشتر و بیشتر،^۳

۱. بحار الأنوار ج: ۹۱ ص: ۱۴۸، السَّجَّاد (علیه السلام): إِلَهِي مَنْ ذَا الَّذِي ذَاقَ حَلَاوَةَ مَحَبَّتِكَ فَرَأَمَ مِنْكَ بَدَلًا

۲. بحار الأنوار ج: ۹۸ ص: ۲۸۵، الرسول (صلی الله علیه وآله): اللَّهُمَّ اجْعَلْ حُبَّكَ أَحَبَّ الْأَشْيَاءِ إِلَيَّ

۳. مُسَكِّنُ الْفُؤَادِ ص: ۱۷، الرسول (صلی الله علیه وآله): لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى يَكُونَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمَّا سِوَاهُمَا

آن قدر که اصلاً قابل مقایسه نباشد. و در نهایت، دوستی‌های دیگرمان نیز، به دوستی خودش منتهی شود.

ما، پدر، مادر، همسر، فرزند و خودمان را باید دوست بداریم و حتی در مورد بذل محبت به همسایه و دوست و بلکه همه مخلوقات نیز بیانات بی شماری داریم، ولی آنگاه که پای مقایسه و فداکردن یکی برای دیگری پیش آید، خدا را بیش از همه دوست خواهیم داشت.^۱

و اگر لازم شود، همه را، حتی خود و عزیزترین و جدی‌ترین خواسته‌های خود را، در پای دوست، قربانی خواهیم کرد. مهم، قربانی کردن و انجام عمل قربانی، نیست. مهم این است که محبوب بداند که تو آماده قربانی کردنی، هم چون ماجرای ابراهیم (علیه السلام) و اسماعیل (علیه السلام) که نیت و اراده قربانی کردن محقق شد نه فعل آن.

همچنان که آن یگانه محبوب و معشوق راستین، در آخرین لحظه، در قربانگاه منی، از قربانی شدن اسماعیل به دست ابراهیم، مانع شد؛ این امر پس از آمادگی ابراهیم، برای قربانی کردن عزیزترین تعلقش، و آماده بودن اسماعیل برای به قربان دادن همه وجودش به تحقق پیوست. لذا ما نیز هر روز باید اسماعیلمان را به قربانگاه ببریم و در پای دوست آماده قربان کنیم. همان قربانی را که در طول دوستی خدا، دوستش می‌داریم، و دلمان برایش می‌تپد. ما باید هر روز و هر لحظه، جانمان را که مطمئناً دوستش می‌داریم، آماده قربان داشته باشیم. این است امتحان طولانی و همیشگی بشر، که در تمام مدت حیات او، هر لحظه و در هر جا با اوست. پیروزی در این امتحان دائمی و مهم جز با معرفت محبوب و

۱. بحار الأنوار ج: ۶۷ ص: ۲۴، الصادق (علیه السلام): لَا يُمَحَّضُ رَجُلٌ الْإِيمَانَ بِاللَّهِ حَتَّى يَكُونَ اللَّهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ نَفْسِهِ وَآبِيهِ وَأُمِّهِ وَوَلَدِهِ وَأَهْلِهِ وَمَالِهِ وَمِنْ النَّاسِ كُلِّهِمْ

عمل به رضای او، حاصل نمی‌شود.^۱ که در فصل مربوط، به تفصیل پیرامون این راه‌ها سخن خواهیم گفت. ان شاء الله

۳-۵-۴-۱. تعابیر دیگری از درجات عالیۀ حب

محبت را از زاویۀ قرار گرفتن در قلب و نیز در مقایسه با سایر محبت‌ها، با الفاظ متفاوت از نظر گذرانندیم. لکن تعابیر زیبای دیگری در احادیث و روایات به کار رفته است که درجات و منازل عالیۀ حب را بیشتر و بهتر، برایمان به تصویر می‌کشد، از جمله: محبت بی‌تکلف^۲ و محبتی که آسان صادر شود،^۳ چرا که هر چند تباکی و خود را به گریه زدن، بی‌اجر نیست ولی ارزش بکاء را ندارد. و لذا پر واضح است، خود را به محبت واداشتن، درجه‌ای است، و جوشش روان محبت از دل، درجه‌ای دیگر. هر چند برای نیل به درجات عالی، گذر از درجات میانی لازم و قطعی است. لکن بسته به همّت و ارادۀ محب، ممکن است این گذر از درجات میانی، در دورۀ کوتاه‌تری طی شود. پس بدانیم که محبت‌مان باید تا درجه‌ای پیش رود که عشق، بی‌تکلف و سهل و آسان از قلبمان جاری شود.

این درجات عالیۀ را از منظر دیگری "محبت انس گرفته"^۴ و یا "محبت ملکه شده"^۵ و نیز "محبت استقرار یافته"، که در وجود محب

۱. بحار الأنوار ج: ۷۴ ص: ۲۸، الرسول (صلی الله علیه وآله): فَمَنْ عَمِلَ بِرِضَايَ الزَّمَهُ... مَحَبَّةً لَا يُؤْتِرُ عَلَىٰ مَحَبَّتِي مَحَبَّةَ الْمَخْلُوقِينَ

۲. بحار الأنوار ج: ۷۱ ص: ۱۷۸، أمير المؤمنين (عليه السلام): لَا يَكُنْ حُبُّكَ كَلْفًا... أَحَبُّ حَبِيبِكَ هَوْنًا مَا وَأَبْغَضُ بَغِيضِكَ هَوْنًا مَا

۳. الصحيفة السجادية (عليه السلام): أَلْدَعَاءُ (۲۰)، وَأَنْهَجُ لِي إِلَىٰ مَحَبَّتِكَ سَبِيلًا سَهْلَةً

۴. بحار الأنوار ج: ۹۵ ص: ۸۹، السَّجَاد (عليه السلام): لَكَ خَالِصُ رَجَائِي وَخَوْفِي وَبِكَ أَنْسَتْ مَحَبَّتِي

۵. الصحيفة السجادية (عليه السلام) أَلْدَعَاءُ (۱۷)، إِذَا ذَكَرَ الشَّيْطَانُ، اللَّهُمَّ احْشَاهُ عَنَّا بِعِبَادَتِكَ وَ، وَ اكْتَبْهُ بَدْءًا وَبِنَا فِي مَحَبَّتِكَ

ثابت و محکم شده باشد،^۱ نیز نامیده‌اند.
و در بعضی روایات، محبتی را “محبت صحیح”،^۲ نامیده، و به آن
بندگان که چنین محبتی، نثار پروردگار کنند، بشارت داده‌اند؛ و در
مکالمه حضرت ذوالجلال با داوود نبی، خبر از “محبت به یقین رسیده”،
و برگرفته از یقین صادق،^۳ داده است.
خدایا به ما درجه‌ای از عشق و محبت عطا کن که قرین یقین باشد،
یقین صادق.^۴

در داستان شعیب پیامبر (علیه السلام)، محبت و عشق شدید او به خدا، موجب
کوری او شد؛^۵ شعیب نه یک‌بار بلکه چهاربار بینایی خود را از دست داد.
هر چند این امر به واقع رخ داد، ولی این داستان می‌تواند جنبه تمثیلی نیز
داشته باشد بدین معنا که، محبت باید به درجه‌ای برسد که، عاشق، از دیدن
غیر، کور شود و غیر از معشوق، چیزی نبیند. و این درجه، از درجات اعلای
محبت است و گوارای هر کس که بدان دست یافته است.
از چشم گفتیم و کوری آن؛ به ظاهر، کام بعضی از خوانندگان عزیز، تلخ
شد، نه عزیزان من، عشق خدا، نه تنها کور نمی‌کند، که چشم‌های واقعی را
بینا می‌کند، به واقع هم چنان که دل مؤمن با یاد محبوب می‌تپد و زنده

۱. مستدرک الوسائل ج: ۱۰ ص: ۴۱۶، ألهادی (علیه السلام)، الثَّابِتِينَ فِي مَحَبَّةِ اللَّهِ أَلْهَادِي (علیه السلام)
۲. بحار الأنوار ج: ۹۲ ص: ۴۶۷، السَّجَاد (علیه السلام): طُوبَى لِقَوْمٍ عَبْدُونِي حُبًّا ... مِنْ غَيْرِ رَهْبَةٍ وَ لَا رَغْبَةٍ وَ لَا لَنَارٍ وَ لَا جَنَّةٍ بَلْ لِلْمَحَبَّةِ الصَّحِيحَةِ
۳. بحار الأنوار ج: ۶۷ ص: ۲۶، إِنَّ اللَّهَ أَوْحَى إِلَيَّ دَاوُدَ (علیه السلام): مَا أَحَبَّنِي أَحَدٌ أَعْلَمَ ذَلِكَ يَقِينًا مِنْ قَلْبِهِ إِلَّا قَبْلَتُهُ لِنَفْسِي
۴. بحار الأنوار ج: ۹۱ ص: ۱۵۵، السَّجَاد (علیه السلام): هَبْ لِي ... يَقِينًا صَادِقًا فِي حُبِّكَ
۵. بحار الأنوار ج: ۱۲ ص: ۳۸۰، أَلرَّسُولُ (صلى الله عليه وآله): بَكَى شُعَيْبٌ (علیه السلام) مِنْ حُبِّ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ حَتَّى عَمِيَ

می‌شود، چشم روشنی عاشق نیز، جز جمال محبوب نیست؛ خدایا توفیقمان ده تا سزاوار آن شویم تا چشمانمان به دیدار تو روشن شود. که چشم روشنی واقعی و حقیقت‌روشنایی، به واقع جز در دیدار تو معنا نمی‌شود.^۱

خدا، ذات بی‌انتهاست و تمام اسماء و صفات او را نیز نهایی متصور نیست و چنین نیست که عاشق دل‌باخته خدا، با قطره‌ای، کاسه‌ای و حتی اقیانوسی از شراب قرب و وصل، سیر شود و دست بردارد. این ندای عاشقان راستین است که نهایت ناپذیری محبوبشان را نیک شناخته‌اند و سیری ناپذیری خود را در عشق نیز اعلام می‌کنند: «خدایا منم آن عاشق تشنه و گرسنه محبت، که از دریای محبت تو سیری نخواهم داشت.»^۲

در داستان داوود نبی (علیه السلام)، یادآور شدیم که داوود به حیرت افتاده بود، و چون پروردگارش سؤال کرد که چرا حیران و سرگشته‌ای؟ داوود گفت: به دنبال عشق و محبت تو هستم.^۳

آری؛ عشق، سرگستگی و شیدایی به همراه دارد و عشق در عمق معنای خود، با وله، حیرت، شیفتگی و شیدایی، قرین و همسایه است، و شاید یکی از عالی‌ترین درجات حبّ، در بخشی از دعای امام سجّاد (علیه السلام) به تصویر کشیده شده باشد که در کلامی باورناپذیر می‌فرماید: خدایا چنانچه در قیامت مرا با غل و زنجیر ببندی، از دادن هر نعمتی محروم کنی و بین من و نیکان فاصله‌اندازی و دستور دهی که مرا به سوی آتش

۱. بحار الأنوار ج: ۹۱ ص: ۱۵۰، السجّاد (علیه السلام): إِلَهِي فَاجْعَلْنَا مِنَ الَّذِينَ... قَرَّتْ بِالنَّظَرِ إِلَى مَحْبُوبِهِمْ أَغْنِيَهُمْ

۲. بحار الأنوار ج: ۹۴ ص: ۳۳۸، الصادق (علیه السلام): سَيِّدِي أَنَا مِنْ حُبِّكَ جَائِعٌ لَا أَشْبَعُ، أَنَا مِنْ حُبِّكَ ظَمْآنٌ لَا أَرْوَى.

۳. مستدرک الوسائل ج: ۱۲ ص: ۴۲۸، إِنَّ اللَّهَ أَوْحَى إِلَيَّ دَاوُدَ (علیه السلام): مَا لِي أَرَاكَ مُتَبَدِّأً؟ قَالَ: أَعْنَيْتَنِي الْخَلِيقَةَ فَبِكَ قَالَ فَمَاذَا تُرِيدُ؟ قَالَ: مُحِبِّتَكَ.

ببرند، باز هم ذره‌ای از محبت تو، از قلبم خارج نخواهد شد.^۱
این است محبت راستین، راه، طولانی است، اما مقصد، قابل حصول.
گر چه منزل بس خطرناک است و مقصد بس بعید
هیچ راهی نیست کان را نیست پایان، غم مخور

(حافظ)

محبت درجات پایین را قطره قطره، بلکه جرعه جرعه بیاشامید و گام در راه
نهیید تا درک کلام این عاشقان راستین که نهایت درجه عشق، در وجودشان جا
گرفته است، برایتان باورپذیر بنماید. این شما و این درجات بی نهایت عشق.
عشقی که نه تنها در آتش خشم و غضب محبوب فروکش نکند،
خاموش نشده، مورد غفلت واقع نشود، بلکه عاشق را به دلیل دریافت
اثری از محبوب، هرچند که آن اثر تلخ و ناگوار باشد، بیشتر به هیجان
آورد و بتواند همزبان با سعدی علیه الرحمة ندا سر دهد:
به حلاوت بخورم زهر که شاهد ساقی است
به ارادت ببرم درد که درمان هم ازوست
غم و شادی بر عارف چه تفاوت دارد
ساقی باده بده شادی آن کاین غم ازوست

(سعدی)

و در همان آتش، به ابراز احساسات پردازد، اهل آتش را جمع کند،
فریاد برآورد که منم که عاشق خدایم، منم که خدا را می پرستم و
دوستش دارم. خواه عذابم کند و خواه نعمتم دهد. باورش مشکل است
ولی نهایت عشق این است. معشوق را بخواهی و هرچه معشوق انجام
دهد، بپسندی، بدون شکایت و بلکه در نهایت درجه رضایتمندی؛ و این
رضایت و خشنودی را جار بزنی و به گوش همگان برسانی.

۱. إقبال الأعمال ص: ۷۲، السَّجَّاد (عليه السلام): إِلَهِي لَوْ قَرَنْتَنِي بِالْأَصْفَادِ وَمَنْعَتَنِي سَيْبِكَ مِنْ بَيْنِ
الْأَشْهَادِ ... لَا خَرَجَ حُبِّكَ مِنْ قَلْبِي ، بَحَارُ الْأَنْوَارِ ۹۱ ۱۲۱ السَّجَّاد (عليه السلام): إِلَهِي لَئِنْ
أَدْخَلْتَنِي النَّارَ لَأُحَدِّثَنَّ (لَاخْبِرَنَّ) أَهْلَهَا أَنِّي أُحِبُّكَ

فصل ۲

ارزش و فضیلت دوست داشتن خدا

۲-۱. تمجید از حبّ و محبوب

در این بخش، می‌توان از دو زاویه به مسأله پرداخت؛ تمجید مستقیم از محبوب یا تمجید از فعل "محبت ورزیدن و دوست داشتن".

۲-۱-۱. تمجید از محبوب

در بحث ما، محبوب، ذات مقدّس پروردگار است و هر چه در وصف پروردگار ذکر شود، قطره‌ای از اقیانوس، بیش نخواهد بود. البتّه بدیهی است، هر قدر خدا را بزرگ بدانیم، و خداوند را عزیز و شریف و عظیم و اعلیٰ بشناسیم، در نتیجه، محبت ورزیدن نسبت به خداوند نیز، وزن افزون‌تری پیدا می‌کند. هر قدر محبوب، عالی و اعلیٰ باشد، حبّ نسبت به آن محبوب هم ارزشمند و ارزشمندتر است. به بخش تمجید از محبوب جز اندکی نمی‌پردازیم، زیرا چون

به مبحث توحید مربوط می‌شود که در این مبحث نه ما را بضاعت ورود به این مبحث شریف است و نه این اوراق را گنجایش آن. ولی همین قدر بدانیم که او از هر چه من و تو بخواهیم توصیف کنیم، بالاتر و عالی‌تر است. «اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ»^۱

فقط به همین اندازه بسنده می‌کنیم که در دعا خطاب به ذات باری می‌گوییم «يَا أَشْرَفَ مَحْبُوبٍ عِلْمٍ»^۲ ای شریف‌ترین معشوق و محبوبی که تابه‌حال شناخته شده؛ تابه‌حال که نه، تا نهایت؛ تا نهایت هم محبوبی شریف‌تر و بهتر از ذات اقدس اله، نه شناخته می‌شود و نه خواهد بود.

۲-۱-۲. تمجید از حبّ

۲-۱-۲-۱. مورد آرزوی پیامبران و امامان (علیهم‌السلام) است.

بخش اول از این بحث را اختصاص می‌دهیم به اینکه، فعلی که پیامبر و امام، آن را آرزو کنند، حتماً فعل برگزیده‌ای است. یک راه تمجید و تعریف از هر فعلی، این است که ببینیم آیا بزرگان، آن فعل را آرزو کرده‌اند؟ یا خودشان را از آن بری دانسته‌اند؟ اگر صفتی را که مورد بحث ماست، جزء فضایل است، باید ببینیم که بزرگان، در چه حد، آن فضیلت را درخواست کرده‌اند. همین که امام (علیه‌السلام) در مناجات محبتین می‌فرماید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ حُبَّكَ»^۳ خدایا از تو درخواست می‌کنم، از تو می‌خواهم که دوستی خودت را نصیب من کنی، پس معلوم است این

۱. الکافی ج: ۱ ص: ۱۱۷، الصادق (علیه‌السلام): قَالَ رَجُلٌ عِنْدَهُ: اللَّهُ أَكْبَرُ؛ فَقَالَ: اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَيِّ شَيْءٍ؟ فَقَالَ: مِنْ كُلِّ شَيْءٍ؛ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (علیه‌السلام): حَدِّثْنِي. فَقَالَ الرَّجُلُ: كَيْفَ أَقُولُ؟ قَالَ: قُلْ: اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ.

۲. بحار الأنوار ج: ۹۱ ص: ۳۹۵، الرسول (صلی‌الله‌علیه‌وآله):

۳. بحار الأنوار ج: ۹۱ ص: ۱۴۸، السّجّاد (علیه‌السلام):

دوستی، خواسته ارزشمندی است که امام به دنبال آن است، و آن را درخواست می‌کند. و آنجا که امام صادق (علیه السلام) می‌گوید «اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي حُبَّكَ»^۱ خدایا دوستی خودت را روزی من کن؛ خدایا به من رزق بده، ولی این درخواست رزق، منظور من، رزق مادی نیست؛ چرا که من، عشق و محبت تو را می‌خواهم.

این نوع درخواست‌ها که در دعاها متعدد با الفاظ متنوع ذکر شده،^۲ بیانگر آن است که حتماً محبت، فضیلت بسیار ارزشمندی است که امام (علیه السلام) با عبارات مختلف و به دفعات، آن را از خدا درخواست می‌کند.

۲-۱-۲. فضل خدا

از زاویه دیگری می‌توانیم بگوییم محبت و عشق به خدا، خود یک فضیلت اهدایی، از طرف خدا به انسان است. در صریح آیه قرآن در سوره مائده می‌فرماید «فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ»^۳ که به زودی گروهی خواهند آمد که خدا را دوست دارند و خدا نیز دوستشان دارد و صفاتی که در معرفی این گروه ذکر می‌کند و در تفاسیر هم ذکر شده است مصداق اتم و اکمل این آیه، حضرت امیر مؤمنان علی بن ابیطالب (علیه السلام) است؛ در انتهای همین آیه می‌فرماید: «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ» یعنی این محبت دو جانبه، اینکه کسی این توفیق را پیدا کند که خدا را دوست داشته باشد و خدا او را دوست داشته باشد، فضل خداست و در تعریف و تمجید از یک صفت همین بس که خداوند، آن را از فضل خودش بداند.

۱. بحار الأنوار ج: ۸۳ ص: ۱۸۲، الصادق (علیه السلام):

۲. بحار الأنوار ج: ۹۱ ص: ۱۴۸، السَّجَّاد (علیه السلام): إِلَهِي فَاجْعَلْنَا مِمَّنْ... فَرَّغْتَ فُؤَادَهُ لِحُبِّكَ

۳. المائدة ۵۴، فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةَ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ

۳-۲-۱. ادای حق بندگی

از زاویه دیگری نیز امام (علیه السلام) محبت به خدا را، ادای حق بندگی می‌داند. در قرآن کریم مذکور است که: «وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ بِمَا آتَوْا وَ قُلُوبُهُمْ وَجَلَةٌ» آن‌ها که آنچه باید بیاورند، آوردند، در حالی که قلبشان لرزان بود. امام صادق (علیه السلام) در وصف این گروه می‌فرماید: «مَا الَّذِي آتَوْا بِهِ آتَوْا وَاللَّهُ بِالطَّاعَةِ مَعَ الْمَحَبَّةِ وَالْوَلَايَةِ»^۱ آن گروهی که آنچه باید بیاورند آوردند، به خدا قسم، آن را با اطاعت همراه با محبت و ولایت آوردند. «آوردن آنچه باید انسان بیاورد»، تعبیری است از حق بندگی؛ انسان، آن کاری را که باید بکند، عبارت است: از اطاعت همراه با محبت. خداوند انسان را آفرید و در این سیر بازگشت به سوی او، انسان باید مسیر بندگی را انتخاب کند و ادای حق بندگی، چیزی نیست جز اطاعت همراه با محبت، و در فضیلت محبت، همین بس که «ادای رمز خلقت» است.

۴-۲-۱. گرانبهاتر از آنکه با دیگری تعویض شود

در عبارت دیگری هست که محبت شیرین است، و محب، شیرینی آن را با هیچ چیز دیگر تعویض نمی‌کند. در فضیلت و ارزش یک صفت همین قدر بس که آن صفت را بزرگان و ائمه دارا بوده، و حاضر نباشند آن را با صفت دیگری تعویض کنند.

امام سجّاد (علیه السلام) صریحاً می‌فرماید «إِلَهِي مَنْ ذَا الَّذِي ذَاقَ حَلَاوَةَ مُحِبَّتِكَ فَرَامَ مِنْكَ بَدَلًا؟»^۲ خدایا کیست که طعم شیرین محبت تو را بچشد، آنگاه حاضر باشد دست از آن بردارد و به سمت دیگری میل

۱. الکافی ج: ۸ ص: ۱۲۸، الصادق (علیه السلام): وَصَفَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ حَيْثُ يَقُولُ وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ

مَا آتَوْا وَ قُلُوبُهُمْ وَجَلَةٌ مَا الَّذِي آتَوْا بِهِ آتَوْا وَاللَّهُ بِالطَّاعَةِ مَعَ الْمَحَبَّةِ وَالْوَلَايَةِ

۲. بحار الأنوار ج: ۹۱ ص: ۱۴۸، السجّاد (علیه السلام):

کند؛ و این شیرینی محبت، این شیرینی غیر قابل مقایسه با سایر شیرینی‌ها، در ازای تخلیه کردن قلب از دنیا و محبت آن، نصیب انسان می‌شود. «إِذَا تَخَلَّى الْمُؤْمِنُ مِنَ الدُّنْيَا سَمًا وَ وَجَدَ حَلَاوَةَ حُبِّ اللَّهِ»^۱ پس در فضیلت محبت همین بس که امام، آن را با هیچ چیز قابل مقایسه و قابل تعویض و تبدیل نمی‌داند.

۵-۲-۱-۲. موجب حیرت پیامبران

در اهمّیت و فضیلت محبت عبارات دیگری داریم که: محبت حیران کننده است، محبت، آن قدر عزیز و گرانبهاست که بزرگان، در به دست آوردن درجات اعلای آن عاجزند. اشاره مجدّدی داریم به مناجات حضرت داوود (علیه السلام)؛ بعد از اینکه خدا گفت چرا حیران و سرگشته‌ای؟ گفت: به دنبال محبت توهستم،^۲ و این صفتی است که مرا عاجز کرده است. پس در فضیلت و کمال و بزرگی و جلالت محبت، همین بس که پیامبر عظیم الشانی همچون حضرت داوود (علیه السلام) نیز در پی دست یافتن به آن، حیران و سرگشته شده و اظهار عجز می‌کند.

۶-۲-۱-۲. فراتر از حد تحمل ملائکه

از دیگر عباراتی که از زبان معصومین (علیه السلام) فضیلت و شرافت محبت را ثابت می‌کند آن است که: آن امانتی که خداوند به آسمان و زمین و ملائکه و کوه و دشت عرضه کرد و آن‌ها نتوانستند تحمل کنند و از پذیرش آن سرباز زدند، آن امانت، همین محبت بود. و خداوند در یک

۱. الکافی ج: ۲ ص: ۱۳۰، الصادق (علیه السلام):

۲. مستدرک الوسائل ج: ۱۲ ص: ۴۲۸، إِنَّ اللَّهَ أَوْحَى إِلَى دَاوُدَ (عَلَيْهِ السَّلَام): مَا لِيَ أَرَاكَ مُتَبَدِّدًا؟ قَالَ: أَعْيَيْتَنِي الْخَلِيقَةَ فَيَك. قَالَ: فَمَاذَا تُرِيدُ؟ قَالَ: مُحِبَّتَكَ.

مناظره با ملائکه چنین می‌گوید که: ای ملائکه من! شما نتوانستید آن درجهٔ اعلای محبت مرا تحمّل کنید. ولی انسان را آفریدم، و بعضی از انسان‌ها مرا اطاعت می‌کنند و دینشان را از آفات، سالم نگاه می‌دارند، این‌ها آن چنان محبت مرا حمل و با آن سر می‌کنند، که شما اصلاً برایتان قابل تصوّر نیست، فلذا به درجائی از قرب خواهند رسید که شما ملائکه نمی‌توانید تصوّر کنید.^۱

۷-۲-۱-۲. خُلق عظیم، محبت است.

در عبارات قرآن مجید، یکی از عالی‌ترین صفاتی که برای اشرف انبیاء ذکر شده است، "خُلق عظیم" است، یعنی اخلاق اعلی و با عظمت. و در کلام امام صادق (علیه السلام) آمده است که: خدا، پیامبر خاتمش را بر محبت تأدیب کرد^۲ و چون محبت را در دل او استوار یافت؛ آنگاه او را مفتخر به داشتن صفت "خُلق عظیم" کرد.

۸-۲-۱-۲. دورترین و نهایی‌ترین مقامات و عالی‌ترین درجه

علامه فیض کاشانی نیز در کتاب شریف المحجة البیضاء می‌فرماید: محبت نسبت به خدای عزّ و جلّ نهایت درجهٔ مقامات و عالی‌ترین درجه برای ارتقاء است.^۳

۱. بحار الأنوار ج: ۱۱ ص: ۱۳۶، الرسول (صلی الله علیه و آله): يَا مَلَائِكَتِي فَمَنْ أَطَاعَنِي مِنْهُمْ وَسَلَّمْ دِينُهُ مِنْ هَذِهِ الْأَفَاتِ وَالنَّكَبَاتِ فَقَدْ احْتَمَلَ فِي جَنْبِ مَحَبَّتِي مَا لَمْ تَحْتَمِلُوا وَ اكْتَسَبَ مِنَ الْقُرْبَاتِ إِلَيَّ مَا لَمْ تَكْتَسِبُوا

۲. بصائر الدرجات ص: ۳۸۴، الصادق (علیه السلام): إِنَّ اللَّهَ أَدَّبَ نَبِيَّهٖ عَلَى مَحَبَّتِهِ فَقَالَ: إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ

۳. المحجة البیضاء ج: ۸ ص: ۷

۲-۲. امر به دوست داشتن

۱-۲-۲. امر و درخواست خدا از بنده

در بخش اول، مستقیماً از عباراتی استفاده کردیم که بیانگر فضیلت و مجد و عظمت حبّ بود؛ و اما در این بخش می‌خواهیم از این زاویه بررسی کنیم که اگر خداوند به بنی‌آدم امر کند، که خود را به فلان صفت بیارایید، حتماً آن صفت، نزد خداوند، دارای ارزش فراوانی است. اگر امر به امر کرد، یعنی به بزرگان، به انبیاء و به اولیاء خودش امر کرد که شما بروید و به بندگان امر کنید که این صفت را داشته باشند، گویای فضیلت بالاتر.

پس در این بخش می‌خواهیم بحث را از این زاویه مطرح کنیم که امر پروردگار، و اینکه خداوند صفتی را حقّ و واجب بداند، خودبخود بیانگر فضیلت و ارزش فوق‌العاده آن صفت است.

در لابه‌لای روایات و ادعیه، عبارات متعدّد و متنوعی داریم، از جمله خطاب حضرت عیسی بن مریم (علیه‌السلام) به حواریین که امر می‌کنند: «تَحَبَّبُوا إِلَى اللَّهِ»^۱، خدا را دوست داشته باشید. یا احادیث دیگری که قریب به همین عبارت است که، «تَحَبَّبُوا إِلَى رَبِّكُمْ»^۲ با خدا دوستی کنید، به پروردگارتان محبت بورزید و آن حدیث قدسی که خداوند می‌فرماید: ای بنده من! قسم می‌خورم که دوست دارم، پس به حقّی که من بر تو دارم تو هم مرا دوست داشته باش،^۳ محبت، یک امر، یک

۱. بحار الأنوار ج: ۷۴ ص: ۱۴۹، قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِّلْحَوَارِيِّينَ تَحَبَّبُوا إِلَى اللَّهِ وَتَقَرَّبُوا إِلَيْهِ

۲. غرر الحکم و درر الکلم أمير المؤمنين (عليه السلام): تَحَبَّبُوا إِلَى رَبِّكُمْ بِالصَّدَقَةِ وَصَلَةِ الرَّحِمِ

۳. شرح نهج البلاغة ج: ۱۱ ص: ۷۹، عُبْدِي أَنَا وَحَقِّكَ لَكَ مُحِبٌّ فَبِحَقِّي عَلَيْكَ كُنْ لِي مُحِبًّا

سفارش، یک درخواست پروردگار است. و در فضیلت یک صفت، همین بس که مورد امر و سفارش پروردگار و اولیاء او است.

۲-۲-۲. حق است و واجب

در بعضی از موارد لازم نیست که خداوند یا ولیّ او، مستقیماً امر کند؛ همین قدر که می‌گویند این امر واجب است، این فعل حقّ است، مانند این است که به آن فعل، امر کرده‌اند.

در حدیث امیرمؤمنان داریم بر کسی که مورد پذیرش نعمتی قرار می‌گیرد، واجب است که نعمت دهنده را دوست داشته باشد.^۱ و ما سراپای وجودمان، غرق در نعمت پروردگار است، پس بر ما واجب است که منعم را که جز ذات اقدس پروردگار نیست با تک‌تک سلول‌هایمان دوست داشته باشیم.

۲-۲-۳. امر به امر

بعضی مواقع خداوند به ولیّ خودش دستور می‌دهد که تو بندگان را امر کن که مرا دوست داشته باشند؛ این نیز نشانه فضیلت بیشتر یک صفت است که خداوند، پیامبر و رسول و ولیّ خودش را مأمور کند که برو بندگان مرا امر کن که این صفت را داشته باشند. “یا موسی احبّنی” ای موسی! مرا دوست داشته باش. “وَ حَبِّبْنِي إِلَى خَلْقِي”^۲ و از تو می‌خواهم که نزد مخلوقاتم نیز مرا محبوب کنی. یعنی چاره‌ای کنی که آن‌ها نیز مرا دوست داشته باشند.

۱. وسائل الشیعة ج: ۱۶ ص: ۳۰۹، أمیر المؤمنین (علیه السلام): حَقُّ مَنْ أَنْعَمَ عَلَيْهِ أَنْ يُحْسِنَ مُكَافَأَةَ

الْمُنْعَمِ فَإِنَّ قَصْرَ عَنْ ذَلِكَ وَسَعَهُ فَعَلَيْهِ أَنْ يُحْسِنَ مَعْرِفَةَ الْمُنْعَمِ وَ مَحَبَّةَ الْمُنْعَمِ بِهَا

۲. بحار الأنوار ج: ۱۳ ص: ۳۵۱، الرسول (صلی الله علیه وآله): أَوْحَى اللَّهُ إِلَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ

أَحْبِبْنِي وَ حَبِّبْنِي إِلَى خَلْقِي

۴-۲-۲. دعا و درخواست اولیای دین از خدا (آموزش تلویحی)

اجازه دهید به این بخش از زاویه دیگری نیز نگاه کنیم؛ دعاها و درخواست‌های اولیاء دین از پروردگار را مورد توجّه قرار دهید. از آنجا که این ادعیه را نیز، به واقع، خداوند بر دل و زبان این عزیزان جاری کرده است، مثل این است که، خداوند به این عزیزان امر کرده که: شما از من بخواهید که من کاری کنم که محبت من در دلتان جایگیر شود. یعنی در واقع این خداوند است که به پیامبرش الهام می‌کند: دعا کن، درخواست کن. و اگر محتوای درخواست این باشد که: “محبت مرا بطلب”؛ این درخواست و دعای اولیاء دین از خدا، در واقع، بیانگر این است که، آن صفت، مورد عنایت ذات باری تعالی است و صاحب ارزش. ما ده‌ها عبارت متنوع و متعدد در ادعیه مختلف داریم که، امامان و پیامبر عظیم‌الشأن ما، از خدا درخواست کرده‌اند که خدایا محبت خودت را در دل ما بنشان. از جمله: امام عسکری (علیه السلام) در ذیل آیه “اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ” می‌فرماید: آن لحظه‌ای که این کلام را بر زبان می‌آوری، منظورت این باشد که داری می‌گویی “اللهم ارشدنا للزوم الطريق المؤدّي إلى محبتك”^۱، یعنی خدایا ما را راهنمایی کن که آن طریقی را بپیماییم که حق محبت تو را ادا می‌کند.

در عبارت امام سجّاد (علیه السلام) هست که: “خدایا قلب مرا از محبت خودت پر کن”^۲ و عبارت زیبایی که “خدایا ما را در کنار نهر و برکه محبت خودت وارد کن”^۳ و این عبارت که خدایا “محبت خودت را به

۱. بحار الأنوار ج: ۲۴ ص: ۹، الصادق (علیه السلام): فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ قَالَ

يَقُولُ: ارْشِدْنَا إِلَى الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ ارْشِدْنَا لِلزُّومِ الطَّرِيقِ الْمُوْدِيِّ إِلَى مَحَبَّتِكَ

۲. الکافی ج: ۲ ص: ۵۸۵، الصادق (علیه السلام): اَللّٰهُمَّ اَمَلْ قَلْبِي حُبًّا لِّكَ

۳. بحار الأنوار ج: ۹۱ ص: ۱۴۷، السجّاد (علیه السلام): اَوْرِدْنَا حَيَاضَ حُبِّكَ

ما روزی کن". و نه تنها محبت خودت، بلکه محبت هر کسی که تو را دوست دارد به ما روزی کن؛^۱ و دوست داشتن هر عملی که ما را به محبت تو نزدیک می‌کند به ما روزی کن. و عبارت‌های زیبای دیگری از جمله: "خدایا ما را از کسانی قرار بده که درونشان را، قلب و ضمیرشان را برای محبت تو از هر چه جز توست، خالی کرده باشند".^۲ "خدایا راه عشق‌ورزی و راه عشق‌بازی با خودت را برای ما سهل و آسان فرما".^۳ "خدایا محبت خودت را بر زبان ما جاری کن".^۴ "خدایا درخت محبت خودت را در قلب ما بنشان".^۵ "خدایا ما را از کسانی قرار بده که برای محبت و مودت خودت انتخاب کرده‌ای".^۶ "خدایا قلبم را آمیخته محبت خودت گردان".^۷

"خدایا عصمتی بر من عطا کن که حافظ من باشد که سراغ معصیت تو نروم و هدایتی نصیب من کن که سراپا مشغول اطاعت تو و عمل به محبت تو باشم".^۸ "خدایا توفیقی نصیب کن که تو را دوست داشته باشم

۱. بحار الأنوار ج: ۸۳ ص: ۱۸۲، الصادق (علیه السلام): ارْزُقْنِي حُبَّكَ وَ حُبَّ كُلِّ مَنْ أَحَبَّكَ وَ حُبَّ كُلِّ عَمَلٍ يُقَرِّبُنِي إِلَى حُبِّكَ
۲. بحار الأنوار ج: ۹۱ ص: ۱۴۸، السَّجَّاد (علیه السلام): إِلَهِي فَاجْعَلْنَا ... فَرَعْتَ فُؤَادَهُ لِحُبِّكَ
۳. الصحيفة السجادية (علیه السلام): الدَّعَاءُ (۲۰)، وَأَنْهَجْ لِي إِلَى مُحِبِّكَ سَبِيلًا سَهْلَةً
۴. بحار الأنوار ج: ۹۸ ص: ۱۷۵، علی بن موسی الرضا (علیه السلام): أَجْرٌ عَلَى لِسَانِي مُحِبِّكَ وَ مَذْحَكِ
۵. بحار الأنوار ج: ۹۱ ص: ۱۵۲، السَّجَّاد (علیه السلام): اغْرَسْ فِي أَفْتَدَتِنَا أَشْجَارَ مُحِبِّكَ
۶. بحار الأنوار ج: ۹۱ ص: ۱۴۸، السَّجَّاد (علیه السلام): إِلَهِي فَاجْعَلْنَا مِمَّنْ اصْطَفَيْتَهُ لِقُرْبِكَ وَ وَلَايَتِكَ وَ اخْلَصْتَهُ لَوُدِّكَ وَ مُحِبِّكَ
۷. إقبال الأعمال ص: ۷۰۹، أمير المؤمنين (علیه السلام): اجْعَلْ لِسَانِي بِذِكْرِكَ لَهْجًا وَ قَلْبِي بِحُبِّكَ مَتِيمًا، بحار الأنوار ج: ۹۱ ص: ۱۴۸، السَّجَّاد (علیه السلام): اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِمَّنْ ... قُلُوبُهُمْ مُتَعَلِّقَةٌ بِمُحِبِّكَ
۸. بحار الأنوار ج: ۹۴ ص: ۳۰۶، السَّجَّاد (علیه السلام): اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ احْفَظْنَا ... حِفْظًا عَاصِمًا مِنْ مَعْصِيَتِكَ هَادِيًا إِلَى طَاعَتِكَ مُسْتَعْمِلًا لِمُحِبِّكَ

و این دوستی تو را از هر چیز دیگری بیشتر دوست داشته باشم.^۱ "خدا یا ما را به آن بندگانی ملحق کن که درونشان را از محبت خودت پر کرده‌اند".^۲ "خدا یا به ما محبتی صادقانه، همراه با یقین، و در نهایت اطمینان، عطا کن".^۳ "خدا یا توفیق نصیب ما کن که تو را دوست داشته باشیم و هر که تو را دوست دارد، دوست داشته باشیم؛ و هر عملی که ما را به تو نزدیک می‌کند، دوست داشته باشیم؛^۴ و تو را از هر چه جز دوست، بیشتر دوست داشته باشیم".^۵

این‌ها بود گوشه‌ای از عباراتی که خداوند به معصومین و اولیاء و برگزیدگان خودش الهام کرده، که با من این چنین سخن بگویند و اگر چیزی از من می‌خواهید، این چنین چیزی بخواهید؛ حتماً محبت ارزشمند است که خداوند به ولیّ خودش می‌گوید: اگر می‌خواهی درخواستی داشته باشی، این درخواست را داشته باش. و حتماً محبت، ارزشمند است که ارزشمندترین انسان‌ها در لطیف‌ترین حالات روحی خود، آن را درخواست کرده‌اند.

۳-۲. فضیلت محبّ، بیانگر فضیلت و ارزش حبّ

این بخش را اختصاص می‌دهیم به اینکه اگر در طول تاریخ افرادی بوده‌اند که خدا را دوست داشته‌اند- که بوده‌اند، اگر این افراد، افراد

۱. بحار الأنوار ج: ۸۸ ص: ۶۹، الرسول (صلی الله علیه وآله): اللَّهُمَّ اجْعَلْ حُبَّكَ أَحَبَّ الْأَشْيَاءِ إِلَيَّ
۲. بحار الأنوار ج: ۹۱ ص: ۱۴۷، السّجّاد (علیه السلام): الْحَقُّنَا بِالْعِبَادِ الَّذِينَ... مَلَأَتْ لَهُمْ ضَمَائِرَهُمْ مِنْ حُبِّكَ
۳. بحار الأنوار ج: ۹۱ ص: ۱۵۵، السّجّاد (علیه السلام): هَبْ لِي ... يَقِيناً صَادِقاً
۴. بحار الأنوار ج: ۸۳ ص: ۱۸۲، الصادق (علیه السلام): ارْزُقْنِي حُبَّكَ وَ حَبَّ كُلِّ مَنْ أَحَبَّكَ وَ حَبَّ كُلِّ عَمَلٍ يَقْرُبُنِي إِلَيْ حُبِّكَ
۵. بحار الأنوار ج: ۹۱ ص: ۱۴۸، السّجّاد (علیه السلام): أَسْأَلُكَ حُبَّكَ وَ حَبَّ مَنْ يُحِبُّكَ وَ حَبَّ كُلِّ عَمَلٍ يُوَصِّلُنِي إِلَيْ قُرْبِكَ وَ أَنْ تَجْعَلَكَ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا سِوَاكَ

ارزشمندی هستند، حتماً آن فعل هم دارای ارزش است. یعنی از این زاویه می‌خواهیم به بحث پردازیم، که فضیلت محب، بیانگر فضیلت محبت است. فضیلت فاعل یک فعل، و ارزشمند بودن کسی که فعلی از او سر می‌زند، بیانگر این است که آن فعل نیز دارای ارزش است.

۱-۳-۲. پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)

در بین صفاتی که انبیاء و اولیاء به آن صفات متّصف بوده‌اند، حضرت ابراهیم (علیه السلام) را به خلیل الله و خلیل الرحمن می‌شناسند؛ خلیل الله، یعنی محبّ خدا، دوست خدا. و پیامبر خاتم را به “رسول الله” و نیز به “حبیب الله” بیش از سایر صفات می‌شناسند.^۱ اگر قبول کنیم، ابراهیم و نیز پیامبر خاتم، محبّ پروردگار بوده‌اند، همین مقدار برای ما بس است که محبت، بسیار بسیار ارزشمند است.

در بین صفات پیامبر عظیم الشان ما که همه صفات اعلی را در نهایت درجه دارا بوده است، امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: بعد از آنکه خداوند پیامبر خاتم را بر صفت محبت تأدیب کرد و دانست که او، این صفت اعلی را در نهایت درجه دارد، آنگاه او را به “إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ” مفتخر کرد؛^۲ و این فرمایش بدین معناست که در میان صفاتی که پیامبر خاتم دارا بوده‌اند؛ صفت محبت، مقامی بس والاتر از بقیه داشته است؛ و اگر پیامبر خاتم که ارزشمندترین انسان‌هاست صفتی را در نهایت درجه داراست، نتیجه می‌گیریم، حتماً آن صفت، ارزشمندترین صفات است.

۱. بحار الأنوار ج: ۴۱ ص: ۱۹۴، الرسول (صلی الله علیه وآله): اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا وَ اتَّخَذَنِي حَبِيبًا
۲. الکافی ج: ۱ ص: ۲۶۵، الصادق (علیه السلام): إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ آدَبَ نَبِيِّهِ عَلَى مُحَبَّتِهِ فَقَالَ: وَ
إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ

۲-۳-۲. حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و زهرای اطهر (سلام الله علیها)

از دیگر افراد ارزشمند تاریخ بشریت که به این صفات متصفند و متصف بودن این عزیزان به این صفت، بیانگر ارزش این صفت است، علی و زهرا (علیه السلام) هستند. در قصه ازدواج مبارک و میمون امیرمؤمنان علی (علیه السلام) و پاره تن پیامبر، زهرا (سلام الله علیها)، آمده است که خداوند می‌فرماید: از برکتی که من بر این دو تن قرار دادم این است که: دل این دو را به محبت خودم متمایل کردم؛^۱ یعنی یکی از مصادیق محب الله، علی است و دیگری فاطمه (سلام الله علیها). در آیه مشهور «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ»^۲ آن کسی که خدا را دوست دارد؛ خدا هم او را دوست دارد، علی است.^۳ اگر علی، عالی است، اگر علی، اعلی است، اگر علی، اول شاگرد مکتب اسلام است و اگر علی، آن پیشوائی است که ما افتخار داریم که خودمان را شیعه و پیرو او می‌دانیم؛ باید بدانیم که علی (علیه السلام)، محب خدا بود^۴ و علی که یکی از ارزشمندترین انسان‌هاست، هر صفتی را که دارا باشد آن صفت هم ارزشمندترین صفات است. پیامبر (صلی الله علیه وآله) هم به خداوند خطاب کرد، که ای خدا! من مخلوقات را آزمایش کردم، هیچ کس را به

۱. بحار الأنوار ج: ۴۳ ص: ۱۰۱، الرسول (صلی الله علیه وآله): فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: يَا رَاحِلُ إِنَّ مِنْ بَرَكَتِي عَلَيْهِمَا أَنْ أَجْمَعَهُمَا عَلَىٰ مَحَبَّتِي

۲. المائدة ۵۴، مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ

۳. بحار الأنوار ج: ۳۶ ص: ۳۲، عَنْ الثَّعْلَبِيِّ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى "فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ"، قَالَ: عَلَىٰ بْنِ أَبِي طَالِبٍ

۴. مستدرک الوسائل ج: ۷ ص: ۲۹۸، الصادق (علیه السلام): إِنَّ عَلِيًّا عَبْدٌ نَصَحَ لِلَّهِ فَنَصَحَهُ وَ أَحَبَّ اللَّهَ فَأَحَبَّهُ

اندازه‌ی علی نسبت به خودم دوست‌دار و محبّ نیافتم و خداوند فرمود: من هم. یعنی من خدا هم در بین بندگان کسی را عاشق‌تر از علی ندیدم.^۱ اگر علی (علیه‌السلام) حامل عشق است، اگر علی صاحب فضیلت است، پس قطعاً محبت و عشق یک فضیلت اعلی است.

۳-۲-۳. ائمه معصومین (علیهم‌السلام)

در دعاها و زیارات داریم که «ائمه نور واحدند»^۲ هر صفتی را که هر یک از ائمه داشته باشند، همه ائمه، همه معصومین بزرگوار، به تمام و کمال آن صفت را دارا خواهند بود و در زیارت جامعه داریم که «التَّائِمِينَ فِي مَحَبَّةِ اللَّهِ»^۳ شما در نهایت درجه و درجه اعلی و کمال محبت پروردگارید. اگر ائمه معصومین، آن محبت را به نهایت رسانند و اگر ائمه معصومین نقطه اوج فضیلت انسانیتند، پس صفاتی که این عزیزان در آن مستقر بوده‌اند،^۴ آن صفات نیز ارزشمند و قابل اعتناست. در ادعیه و روایات صادره از ائمه معصومین بسیار ذکر شده است که: پروردگارا، من محب توام و از محبت تو سیر نمی‌شوم؛ خدایا من تشنه محبت توام و هرچه قدر به من بنوشانی، سیراب نمی‌شوم؛^۵ خدایا من در

۱. تفسیر القمی ج: ۲ ص: ۲۴۳، الرسول (صلی‌الله‌علیه‌وآله): يَا رَبِّ إِنِّي قَدْ بَلَوْتُ خَلْقَكَ فَلَمْ أَجِدْ أَحَدًا أَطْوَعَ لِي مِنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَقَالَ: عَزَّ وَجَلَّ وَلِي يَا مُحَمَّدُ

۲. بحار الأنوار ج: ۲۶ ص: ۱۶، الرسول (صلی‌الله‌علیه‌وآله): يَا قَوْمُ لَا تَعْجَبُوا مِنْ أَمْرِ اللَّهِ أَنَا عَلَى وَ عَلَى أَنَا وَ كُلُّنَا وَاحِدٌ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ وَ رُوحُنَا مِنْ أَمْرِ اللَّهِ أَوْلُنَا مُحَمَّدٌ وَ أَوْسَطُنَا مُحَمَّدٌ وَ آخِرُنَا مُحَمَّدٌ وَ كُلُّنَا مُحَمَّدٌ

۳. من لایحضره الفقیه ج: ۲ ص: ۶۰۹، الهادی (علیه‌السلام)، التَّائِمِينَ فِي مَحَبَّةِ اللَّهِ

۴. بحار الأنوار ج: ۲۵ ص: ۲۲، الرسول (صلی‌الله‌علیه‌وآله): نَحْنُ أَحِبَّاءُ اللَّهِ

۵. بحار الأنوار ج: ۹۴ ص: ۳۳۸، الصادق (علیه‌السلام): سَيِّدِي أَنَا مِنْ حُبِّكَ جَائِعٌ لَا أَشْبَعُ أَنَا مِنْ حُبِّكَ ظَمْآنٌ لَا أَرْوِي

قلبم یافتم که تو را دوست دارم؛^۱ و در عبارت امام سجّاد (علیه السلام) داریم “أَتَحَبُّ إِلَى رَبِّي” من به پروردگارم ابراز محبت می‌کنم که شاید او مرا به خودش نزدیک کند.^۲ و در دعای ابو حمزه داریم که: پروردگارا اگر مرا در آتشم بیاندازی، مهر و محبت تو از دل من خارج نمی‌شود.^۳ اگر مرا با غل و زنجیر هم ببندی، اهل آتش را خبر می‌کنم که دوستت دارم.^۴ از این عبارات که در فصول مختلف استفاده کرده‌ایم، اینجا این بهره را می‌بریم که؛ با توجه به اینکه پیامبران و امامان علیهم السلام، مصداق اتمّ محبت‌ورزی نسبت به خدا هستند؛ از آنجا که این عزیزان، گل‌های سرسبد خلقتند، پس هر صفتی را که این عزیزان داشته و بر آن مصرّ باشند، قطعاً آن صفت هم، ارزشمند است. و آنجایی که نحوه پرستش و عبادت پروردگار، به عبادات بردگان، تاجران و عاشقان، دسته‌بندی می‌شود. امام (علیه السلام) می‌گوید من نه از دسته اولم و نه از دسته دوم، من عاشق خدایم، من خدا را عاشقانه می‌پرستم.^۵

۱. بحار الأنوار ج: ۹۱ ص: ۹۲، الصادق (علیه السلام): قَدْ عَرَفْتُ حُبَّكَ فِي قَلْبِي
۲. بحار الأنوار ج: ۴۶ ص: ۹۱، الباقر (علیه السلام): كَانَ عَلَى بَنِي الْحُسَيْنِ (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) شَدِيدَ الْجَهْدِ فِي الْعِبَادَةِ نَهَارُهُ صَائِمٌ وَلَيْلُهُ قَائِمٌ فَأَضْرَّ ذَلِكَ بِجِسْمِهِ فَقُلْتُ لَهُ يَا أَبْتَ كَمْ هَذَا الدُّوْبُ فَقَالَ لَهُ: أَتَحَبُّ إِلَى رَبِّي لَعَلَّهُ يُزِلُّنِي
۳. بحار الأنوار ج: ۹۱ ص: ۱۲۱، السجّاد (علیه السلام): إِلَهِي لئن أَدْخَلْتَنِي النَّارَ لَأُحَدِّثَنَّ أَهْلَهَا أَنِّي أَحْبَبُكَ
۴. بحار الأنوار ج: ۹۵ ص: ۸۷، السجّاد (علیه السلام): إِلَهِي لَوْ قَرَنْتَنِي بِالْأَصْفَادِ وَمَنْعَتَنِي سَيْبِكَ مِنْ بَيْنِ الْأَشْهَادِ وَدَلَلْتَ عَلَيَّ فَضَائِحِي غُيُوبِ الْعِبَادِ وَأَمَرْتَ بِي عَلَى النَّارِ وَخَلْتَ بَيْنِي وَبَيْنَ الْأَثَرِ مَا قَطَعْتَ رَجَائِي مِنْكَ وَلَا صَرَفْتَ وَجْهَ تَأْمِيلِي لِلْعَفْوِ عَنْكَ وَلَا خَرَجَ حُبِّكَ مِنْ قَلْبِي
۵. وسائل الشيعة ج: ۱ ص: ۶۲، الصادق (علیه السلام): إِنَّ النَّاسَ يَعْْبُدُونَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى ثَلَاثَةِ أَوْجُهٍ فَطَبَقَةُ يَعْْبُدُونَهُ رَغْبَةً فِي ثَوَابِهِ فَتَلْكَ عِبَادَةُ الْخُرْصَاءِ وَهُوَ الطَّمَعُ وَآخَرُونَ يَعْْبُدُونَهُ خَوْفًا مِنَ النَّارِ فَتَلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ وَهِيَ رَهْبَةٌ وَلَكِنِّي أَعْبُدُهُ حُبًّا لَهُ عَزَّ وَجَلَّ فَتَلْكَ عِبَادَةُ الْكِرَامِ وَهُوَ الْأَمْنُ لِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ

۴-۳-۲. انبیاء و اولیاء (علیه السلام)

۱-۴-۳-۲. ابراهیم (علیه السلام)

این امر فقط به پیامبر خاتم و اوصیاء او، اختصاص ندارد. عرض کردیم که خداوند، ابراهیم (علیه السلام) را خلیل قرار داده^۱ و خلیل، جز محب نیست.

۲-۴-۳-۲. موسی (علیه السلام)

موسای کلیم می گوید "يَا رَبِّ إِنِّي أَحْبَبْتُ^۲ خدایا دوست دارم. و هم او می گوید: "غَسَلْتُ عَنْ قَلْبِي سِوَاكَ، قَدْ أَخْلَصْتُ لَكَ الْمَحَبَّةَ مِنْ^۳ من محبت را برای تو خالص کردم، قلبم را از غیر تو شستم.

۳-۴-۳-۲. شعیب (علیه السلام)

در داستان شعیب (علیه السلام) هم داریم که خطاب به خداوند گفت "عَقَدَ حُبُّكَ عَلَيَّ قَلْبِي" قلب من با محبت تو گره خورده باشد،^۴ و این امر در تمام انبیاء و اوصیاء جاری و ساری است و اگر پیامبران و امامان در نظر ما مهم هستند، فعل ایشان نیز باید برای ما دارای اهمیت باشد.

۴-۲. اشارات و تعابیری در فضیلت و ارزش محبان و

دوستداران خدا

در بخش چهارم از این فصل، اشاراتی را مطرح می کنیم، که هر یک برای این که فضیلت محبت و فضیلت محب را اثبات کند، کافی است.

۱. بحار الأنوار ج: ۴۱ ص: ۱۹۴، الرسول (صلی الله علیه وآله): اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا وَ اتَّخَذَنِي حَبِيبًا

۲. الأُمَالِي لِلطُّوسِي ص: ۴۸۴، موسی بن عمران (علیه السلام):

۳. بحار الأنوار ج: ۵۲ ص: ۸۳ الْحِجَّةُ بْنُ الْحَسَنِ (عج): يَا رَبِّ إِنِّي قَدْ أَخْلَصْتُ لَكَ الْمَحَبَّةَ مِنِّْي وَ غَسَلْتُ قَلْبِي عَنْ سِوَاكَ

۴. بحار الأنوار ج: ۱۲ ص: ۳۸۰، الرسول (صلی الله علیه وآله): إِلَهِي وَ سَيِّدِي أَنْتَ تَعْلَمُ أَنِّي مَا بَكَيْتُ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَ لَا شَوْقًا إِلَى جَنَّتِكَ وَ لَكِنْ عَقَدَ حُبُّكَ عَلَيَّ قَلْبِي فَلَسْتُ أَصْبِرُ أَوْ أَرَاكَ

۱-۴-۲. ورود اختصاصی به بهشت

از معصومین (علیه السلام) نقل است: فقط محبان وارد بهشت می شوند؛^۱ البته چه بسا اشاره به این است که آن جایگاه و آن بهشتی که دارای درجه عالی است و مخصوص برجستگان است. کسانی که خدا را عاشقانه نپرستند، آنان را به این بهشت، راهی نیست.

۲-۴-۲. دریافت اختصاصی آخرت

خداوند آخرت را جز به محبان نمی دهد.^۲ یعنی آخرت پسندیده را، خدا، جز به این گروه نمی دهد.

۳-۴-۲. امام معصوم (علیه السلام) آرزوی ورود به جرگه ایشان را دارد.

همین که امام معصوم (علیه السلام) آرزو می کند: که ای کاش من هم در زمره محبین بودم،^۳ خدایا مرا به بندگانی ملحق کن که دلشان از محبت تو پُر است؛^۴ وقتی امام درخواست می کند که به گروهی ملحق بشود، حتماً آن صفت با فضیلت است.

۴-۴-۲. دریافت عبارات تحسین آمیز "طوبی" و "بخ بخ" (خوشا به حالشان، آفرین)

عبارت "بخ بخ"، عبارت تحسین است و این عبارت را خداوند و پیامبرش خطاب به دارندگان محبت به کار برده اند: "بخ بخ" را در مورد

۱. بحار الأنوار ج: ۳۹ ص: ۱۹۴، الصادق (علیه السلام): فَأَلْجَنَّةُ لَا يَدْخُلُهَا إِلَّا أَهْلُ مَحَبَّتِهِ
۲. بحار الأنوار ج: ۷۸ ص: ۱۹۵، الرسول (صلی الله علیه وآله): سُبْحَانَهُ... لَا يُعْطَى الْآخِرَةُ إِلَّا أَهْلَ صَفْوَتِهِ وَ مَحَبَّتِهِ
۳. بحار الأنوار ج: ۹۱ ص: ۱۴۸، السَّجَّاد (علیه السلام): إِلَهِي فَاجْعَلْنَا مِمَّنْ... فَرَعْتَ فُؤَادَهُ لِحُبِّكَ
۴. ر.ک. به: ص: ۱۷۳، پاورقی ۲

قومی که گفتند که خدا را دوست داشتند^۱ و همچنین عبارت زیبای “طوبی”، به معنای خوشا به حال آنان. در صحیفه ادریس آمده است که خداوند می‌فرماید: خوشا به حال آنان که مرا عاشقانه پیروستند.^۲

۵-۴-۲. افتخار همراهی و معیت با خدا

معیت و همراهی با خدا نیز درجه‌ای است که به هر کسی اعطا نخواهد شد. با صراحت کامل در روایات نقل شده‌است: انسان با کسی است که دوستش دارد. و اگر خدا را دوست دارید، در قیامت با خدایید. “فَإِنَّ الْمَرْءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ مَنْ أَحَبَّهُ”^۳. پس معیت و همراهی با خدا نیز درجه‌ای است که جز به محبان نمی‌دهند.^۴

۶-۴-۲. مفتخر شدن به لقب “إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ”

در روایات گذشته ذکر شد: مفتخر شدن به خُلق عظیم، شاید عالی‌ترین صفتی که خداوند بر عالی‌ترین مخلوق خودش، یعنی رسول‌الله، اطلاق کرده است، این است که می‌گوید “إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ” تو که صاحب خلقیات عالی و اعلی هستی، تو دارای خلق عظیم شدی؛ و امام صادق (علیه‌السلام) می‌فرماید بعد از اینکه خداوند، او را بر محبت خودش تأدیب کرد، او را به داشتن خُلق عظیم مفتخر کرد.^۵

۱. بحار الأنوار ج: ۲۷ ص: ۱۰۴، الرسول (صلی‌الله‌علیه‌وآله): فَقَالُوا: نَحْنُ نَحِبُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَأَهْلَ بَيْتِ رَسُولِهِ فَقَالَ (صلی‌الله‌علیه‌وآله): بَعْجٌ بَعْجٌ فَأَنْتُمْ إِذَا مِنْهُمْ أَنْتُمْ إِذَا مِنْهُمْ وَالْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ وَ لَهُ مَا اكْتَسَبَ.

۲. بحار الأنوار ج: ۹۲ ص: ۴۶۷، السَّجَّاد (علیه‌السلام): طُوبَى لِقَوْمٍ عَبَدُونِي حُبًّا

۳. بحار الأنوار ج: ۲۷ ص: ۱۰۰، الرسول (صلی‌الله‌علیه‌وآله): فَإِنَّ الْمَرْءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ مَنْ أَحَبَّهُ

۴. الکافی ج: ۲ ص: ۱۲۶، الرسول (صلی‌الله‌علیه‌وآله): الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ

۵. الکافی ج: ۱ ص: ۲۶۵، الصادق (علیه‌السلام): إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَدَبَ نَبِيِّهِ عَلَىٰ مُحِبِّهِ فَقَالَ: وَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ

۷-۴-۲. استجاب دعا و دفع بلا، به حق محب

از دیگر درجات اعلای محبان، که بر اثبات فضیلت محبت، کفایت می‌کند این است که دعای مردم، به حق محبان مستجاب می‌شود. به واسطه محبان، بلا از مردم دفع می‌شود. به کرامت محب، خدا به بندگان، نیکی و کرامت می‌کند. خدا به حق محب و به حق عاشق، درخواست بندگان دیگر را مستجاب می‌کند. خدا به خاطر لطف و رحمتی که نسبت به محب دارد، بلاها را از بندگان که همراه محب زندگی می‌کنند رفع می‌کند.^۱ و بسیاری از فضایل دیگر را در فصول آینده، مخصوصاً در بخش ثمرات محبت، ذکر خواهیم کرد.

۵-۲. ارزش و فضیلت دوست داشتن خدا در مقایسه با

ارزشهای معیار

در بخش پنجم از این فصل، چند بخش مقایسه‌ای داریم. کسی که وارد عرصه دین می‌شود، می‌داند که دین شامل بعضی صفات و درجات است که در ارزشمند بودنشان هیچ شک نیست، بهشت، نعمت، برکت، خیر، اسلام، ایمان، دین، توحید، حق و عقل؛ این‌ها از جمله مواردی است که در ارزشمند بودن آن‌ها هیچ شک و شبهه‌ای نیست. اگر صفتی در ارزش و فضیلت با این موارد بدیهی، مقایسه شود و از آن‌ها برتر و یا از درجات اعلای آن‌ها باشد، در ارزشمند بودن آن صفت، نیز هیچ شک

۱. بحار الأنوار ج: ۶۷ ص: ۲۳، الصادق (علیه السلام): الْمُحِبُّ ... تَتَّبَعِي الْمَلَائِكَةُ عِنْدَ مُنَاجَاتِهِ وَ تَفْتَحُ رُؤُوسَهُ وَ بِهِ يَعْمُرُ اللَّهُ تَعَالَى بِلَادَهُ وَ بَكَرَامَتِهِ يُكْرِمُ عِبَادَهُ يُعْطِيهِمْ إِذَا سَأَلُوا بِحَقِّهِ وَ يَدْفَعُ عَنْهُمْ أَلْبَابًا بِرَحْمَتِهِ فَلَوْ عَلِمَ الْخَلْقُ مَا مَحَلَّهُ عِنْدَ اللَّهِ وَ مَنْزِلَتَهُ لَدَيْهِ مَا تَقَرَّبُوا إِلَى اللَّهِ إِلَّا بِتَرَابِ قَدَمَيْهِ

نخواهد بود. پس در این بخش، محبت را با صفات و فضایی مقایسه می‌کنیم که ارزشمند بودن آن‌ها نزد انسان الهی، بدیهی است.

۱-۵-۲. صفت "محبت"، مرجعی برای مقایسه و معیاری برای ارزش‌گذاری

البته ما که می‌خواهیم برای اثبات ارزش محبت، آن را با بعضی صفات دیگر مقایسه کنیم و ارزش محبت را اثبات کنیم، بد نیست بدانیم که اصلاً خود محبت، مرجع مقایسه است، حتی برای صفات اعلای مورد قبول همه. صریح آیه قرآن می‌فرماید: اگر می‌خواهید ایمان افراد را بسنجید، اگر می‌خواهید بدانید کدام دسته، کدام فرد، ایمانش عمیق‌تر، شدیدتر و عالی‌تر است، ببینید کدام یک خدا را بیشتر دوست دارد.^۱

یعنی نه تنها بروید محبت را با ایمان بسنجید، بلکه با اینکه ایمان از نظر فضیلت، یک ارزش ثابت و پذیرفته شده‌است، و کسی در ارزش ایمان، شک ندارد؛ ولی محبت، آن قدر فضیلتش بدیهی است که احتیاجی به مقایسه با غیر ندارد، ولی برای اینکه این عقیده را در دل خواننده عزیزمان محکم‌تر کنیم، آن را با برخی موارد بدیهی و روشن، مقایسه می‌کنیم.

۲-۵-۲. با عظمت‌تر از عرش

در عظمت عرش، شک نیست؛ خداوند می‌فرماید من خزانه‌ای دارم عظیم‌تر از عرش؛ خورشید این خزانه، شوق است و قمر این خزانه، محبت.

۱. البقرة ۱۶۵، وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ

۲. بحار الأنوار ج: ۶۷ ص: ۵۹، الرسول (صلی الله علیه وآله): لِي خَزَانَةٌ أَكْبَرُ مِنَ الْعَرْشِ وَأَوْسَعُ مِنَ الْكُرْسِيِّ وَأَطْيَبُ مِنَ الْجَنَّةِ وَأَزِينُ مِنَ الْمَلَكُوتِ أَرْضُهَا الْمَعْرِفَةُ وَسَمَاؤُهَا الْإِيمَانُ وَشَمْسُهَا الشَّوْقُ وَقَمَرُهَا الْمَحَبَّةُ

۳-۵-۲. گواراترین و لذیذترین و معطرترین نعمت بهشتی

گوارایی و لذت معنوی، چیزی است که می‌تواند یک منبع مقایسه باشد. اگر می‌خواهیم بدانیم کدام صفت از کدام صفت برتر است، باید بدانیم لذت معنوی کدام یک بیشتر است، و چه زیبا امام سجّاد (علیه السلام) می‌فرماید: «مَا أَطْيَبَ طَعْمَ حُبِّكَ؟» چه گواراست طعم محبت تو!^۱

حضرت امیر (علیه السلام) می‌فرماید: در بهشت، لذیذترین و پاک‌ترین و گواراترین نعمت، محبت خداست. «أَطْيَبُ شَيْءٍ فِي الْجَنَّةِ وَالْأَذَى حُبُّ اللَّهِ وَالْحُبُّ فِي اللَّهِ»^۲ به همین خاطر امام سجّاد (علیه السلام) می‌فرماید: کسی که محبت خدا را چشید، هرگز آن را با ارزش دیگری عوض نمی‌کند.^۳ و آنجا که داوود از سلیمان سؤال کرد که گواراترین و شیرین‌ترین شیء چیست؟ سلیمان پاسخ داد: محبت.^۴

۴-۵-۲. نشأت‌گرفته از برکت خدا

ما طالبیم که تمامی جنبه‌های دنیوی و اخروی ما، زندگی مادی و معنوی ما برکت پیدا کند. خداوند در با برکت‌ترین ازدواج عالم، که وصلت دو گوهر عصمت، علی (علیه السلام) و زهرا (سلام الله علیها) است، می‌فرماید: برکتی که در این خانواده قرار دادم این است که: دلشان به‌سوی محبت من، متمایل است. نهایت و اعلی درجه برکت، در محبت است.^۵

۱. بحار الأنوار ج: ۹۱ ص: ۱۵۰، السجّاد (علیه السلام):

۲. مستدرک الوسائل ج: ۱۲ ص: ۲۲۱، أمير المؤمنين (عليه السلام): أَطْيَبُ شَيْءٍ فِي الْجَنَّةِ وَالْأَذَى حُبُّ اللَّهِ وَالْحُبُّ فِي اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

۳. بحار الأنوار ج: ۹۱ ص: ۱۴۸، السجّاد (عليه السلام): إِلَهِي مَنْ ذَا الَّذِي ذَاقَ حَلَاوَةَ مُحِبَّتِكَ فَرَامَ مِنْكَ بَدَلًا

۴. بحار الأنوار ج: ۱۳ ص: ۴۴۷، الصادق (عليه السلام): يَا بُنَيَّ فَأَيُّ شَيْءٍ أَحْلَى؟ قَالَ: الْمَحَبَّةُ

۵. بحار الأنوار ج: ۴۳ ص: ۱۰۱ الرسول (صلى الله عليه وآله): يَا رَاحِلُ إِنَّ مِنْ بَرَكَتِي عَلَيْهِمَا أَنْ أَجْمَعَهُمَا عَلَى مُحِبَّتِي

۵-۵-۲. نمایانگرِ خیرخواهیِ خدا

ما به دنبال خیریم، خیر مادی، معنوی و اخروی، و علامتِ خیر نشأت گرفته از سوی پروردگار، محبت است. “مَنْ أَرَادَ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا أَلْهَمَهُ مُحِبَّتَهُ”^۱ هر که را خدا اراده کند که به خیر و نیکی دست پیدا کند، به او الهام می‌کند که خدا را دوست داشته باش. پس اگر همه خوبی‌ها را با خیر می‌سنجیم، لازم است بدانیم که، علامتِ خیر بودن، الهام محبت است از طرف خدا.

۶-۵-۲. استوار شدن پایه‌های اسلام، بر محبت

اسلام همان دینی است که خدا آن را برای خودش انتخاب کرده است،^۲ و پایه‌های این دین، بر محبت استوار است.^۳

۷-۵-۲. علامتِ شیعه بودن

مرجع مقایسه شیعه بودن نیز همین محبت است. ما به دنبال این هستیم که کدام صفت ما را به شیعه بودن مفتخر می‌سازد و امیر مؤمنان (علیه السلام) می‌فرماید: به خدا قسم، شیعه من کسی است که به خداوند ابراز محبت کند.^۴

۸-۵-۲. محبت، اصلِ ایمان

ایمان یک صفت ساده نیست، بلکه چتری است که بر روی تمامی

۱. بحار الأنوار ج: ۵ ص: ۱۰۳

۲. بحار الأنوار ج: ۶۵ ص: ۳۴۴، أمير المؤمنين (عليه السلام): إِنَّ هَذَا الْإِسْلَامَ دِينُ اللَّهِ الَّذِي اصْطَفَاهُ لِنَفْسِهِ... أَقَامَ دَعَائِمَهُ عَلَى مُحِبَّتِهِ

۳. وسائل الشيعة ج: ۱۶ ص: ۱۷۱، الباقر (عليه السلام): الدِّينُ هُوَ الْحُبُّ وَ الْحُبُّ هُوَ الدِّينُ

۴. بحار الأنوار ج: ۶۵ ص: ۱۷۷، أمير المؤمنين (عليه السلام): شِيعَتِي وَاللَّهُ الْخُلَمَاءُ الْعُلَمَاءُ بِاللَّهِ وَ دِينَهُ الْعَامِلُونَ بِطَاعَتِهِ وَ أَمْرِهِ الْمُتَهْتَدُونَ بِحُبِّهِ

صفات مثبت و عالی کشیده شده است. امام صادق (علیه السلام) صریحاً می‌فرماید: «هَلِ الْإِيمَانُ إِلَّا الْحُبُّ وَالْبُغْضُ»^۱ آیا ایمان چیزی جز حب و بغض است؟ و آنگاه که از پیامبر سوال می‌شود کدام دسته از مردم از نظر ایمان درجه بالاتری دارند؟ پیامبر (صلی الله علیه وآله) می‌فرماید: آنان که در محبت خودشان نسبت به خدا، صادق‌تر و پایبندتر هستند.^۲ در اینجا یک تلازم یک‌به‌یک بین ایمان و حب برقرار و نمایش داده می‌شود. و آنجا که دگر بار از پیامبر خاتم سوال می‌شود که ما الایمان؟ ایمان چیست؟ پیامبر می‌فرماید: اینکه خداوند را و پیامبرش را از هر چیز دیگری بیشتر دوست باشی.^۳

۹-۵-۲. محبت و دین

یکی دیگر از مراجع مقایسه همیشه برای اینکه بدانیم یک صفت چه میزان ارزش دارد، این است که آن را با کلمه دین بسنجیم. ما به دنبال دین هستیم، ما به دنبال راهیم، راه و دینی که ما را به خدا برساند. و امام باقر (علیه السلام) می‌فرماید: «الدِّينُ هُوَ الْحُبُّ»^۴ اصلاً دین یعنی محبت. و محبت یعنی دین.

۱. الکافی ج: ۲ ص: ۱۲۵، الصادق (علیه السلام): سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) عَنِ الْحُبِّ وَالْبُغْضِ أَمِنْ الْإِيمَانِ هُوَ؟ فَقَالَ: وَهَلِ الْإِيمَانُ إِلَّا الْحُبُّ وَالْبُغْضُ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ آيَةَ حَبِّ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانِ

۲. ر.ک. به: ص: ۱۵۷، پاورقی ۳، بحار الأنوار ج: ۶۷ ص: ۲۴، الصادق (علیه السلام): لَا يُمَحِّضُ رَجُلٌ الْإِيمَانَ بِاللَّهِ حَتَّى يَكُونَ اللَّهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ نَفْسِهِ وَآبِيهِ وَأُمِّهِ وَوَلَدِهِ وَأَهْلِهِ وَمَالِهِ وَمِنْ النَّاسِ كُلِّهِمْ

۳. مجموعه ورام ج: ۱ ص: ۲۲۳، الرسول (صلی الله علیه وآله): يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا الْإِيمَانُ؟ قَالَ: أَنْ يَكُونَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمَّا سِوَاهُمَا

۴. وسائل الشيعة ج: ۱۶ ص: ۱۷۱، الباقر (علیه السلام): الدِّينُ هُوَ الْحُبُّ وَالْحُبُّ هُوَ الدِّينُ

۱۰-۵-۲. محبت و توحید

در پیمودن راه دین، هدفی جز رسیدن به خدا و درک توحید، قابل اعتنا نیست. امام صادق (علیه السلام) صریحاً می‌فرماید: کسی که با اعتقاد صحیح خدا را دوست داشته باشد، “فَهُوَ مِنَ الْمُؤَحِّدِينَ”^۱. ایشان یک دسته از صفات را برای پروردگار ذکر می‌کنند. که خدای ما آن خدایی است که خالق همه اشیاء است، با چیزی قابل مقایسه نیست، شبیه انسان‌ها نیست؛ مکانی را نمی‌توانی نام ببری که خدا در آن نباشد. در نهایت دوری، نزدیک است و در اوج نزدیکی، دور است؛ من چنین پروردگاری را قبول دارم و اگر شما با چنین صفتی پروردگار را می‌شناسید و او را دوست دارید، پس موحدید. و اگر ما به دنبال توحیدیم، بدانیم که توحید به محبت متصل است.

۱۱-۵-۲. محبت و عقل

عقل نیز از مراجعی است که می‌شود همه صفات را با آن سنجید، از معیارهایی است که مورد قبول همگان است. امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: این عقل‌پیشگان و صاحبان خرد هستند که بر مبنای فکر و اندیشه عمل می‌کنند، تا بدان درجه می‌رسند که حب خدا در دلشان می‌نشیند.^۲ یعنی محبت از عقل می‌تراود؛ و یک تلازمی فیما بین این دو وجود دارد، هر قدر انسان، محبت بیشتری داشته باشد، علامت آن است

۱. بحار الأنوار ج: ۳ ص: ۲۸۷، الصادق (علیه السلام): اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ لَا يُقَاسُ بِالْقِيَاسِ وَلَا يُشَبَّهُ بِالنَّاسِ لَا يَخْلُو مِنْهُ مَكَانٌ وَلَا يَشْتَغِلُ بِهِ مَكَانٌ قَرِيبٌ فِي بُعْدِهِ بَعِيدٌ فِي قُرْبِهِ ذَلِكَ اللَّهُ رَبُّنَا لَا إِلَهَ غَيْرُهُ فَمَنْ أَرَادَ اللَّهَ وَ أَحَبَّهُ بِهَذِهِ الصِّفَةِ فَهُوَ مِنَ الْمُؤَحِّدِينَ
۲. بحار الأنوار ج: ۳۶ ص: ۴۰۳، الصادق (علیه السلام): إِنَّ أَوْلَى الْأَلْبَابِ الَّذِينَ عَمِلُوا بِالْفِكْرِ حَتَّى وَرَثُوا مِنْهُ حُبَّ اللَّهِ

که عقل بیشتری دارد. و آن عقلی که از آن محبت تراوش نکند، عقل نیست. در حدیث مشهور لشکر عقل و جهل، محبت، یکی از لشکریان عقل شمرده شده است.^۱

۱۲-۵-۲. با هیچ چیز عوض نمی‌شود.

یکی از راه‌های مقایسه این است که بدانیم، آیا حاضریم آن صفت را بدهیم و صفت دیگری بگیریم؟ در صریح عبارت امام سجّاد (علیه السلام) چنین ذکر شده است: خدایا؛ کسی که حلاوت محبت تو را چشید، حاضر نمی‌شود آن را با چیز دیگر تعویض کند. یعنی اصلاً محبت با هیچ چیزی قابل مقایسه نیست، یا اگر مقایسه شود، حتماً برتر است.^۲

۱۳-۵-۲. عبادت عاشقانه، عبادت آزادگان

آزادی و آزادگی نیز از جمله صفاتی است که مورد قبول همگان است؛ و می‌توانیم هر صفتی را برای سنجش درجه ارزش، با آن بسنجیم، و امامان ما، عبادت عاشقانه را، عبادت آزادگان و عبادت احرار می‌خوانند.^۳ پس یک تلازمی بین حریت و محبت وجود دارد.

۱۴-۵-۲. عبادت عاشقانه، عبادت کریمانه

کرامت نیز از این دسته صفات است که همه به ارزش آن معترفند، همه کرامت را قبول دارند. و بدانیم که امام (علیه السلام) بعد از ذکر عبادت

۱. الکافی ج: ۱ ص: ۲۰، الصادق (علیه السلام): فَكَانَ مِمَّا أُعْطِيَ الْعَقْلَ مِنَ الْخُمْسَةِ وَالسَّبْعِينَ الْجُنْدِ... ضِدَّهُ الْبُغْضُ

۲. بحار الأنوار ج: ۹۱ ص: ۱۴۸، السجّاد (علیه السلام): إِلَهِي مَنْ ذَا الَّذِي ذَاقَ حَلَاوَةَ مَحَبَّتِكَ فَرَامَ مِنْكَ بَدَلًا

۳. الکافی ج: ۲ ص: ۸۴، الصادق (علیه السلام): قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ حُبًّا لَهُ فَنِلَتْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ وَهِيَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ

برندگان و عبادت تاجران، آن عبادت عاشقان را عبادت کریمانه و عبادت با کرامت نام می‌برد.^۱ یعنی اگر کسی عاشق بشود پای در مسیر کرامت و کرم نهاده است و صریح کلام امیرمؤمنان است که: اگر خدا به کسی لطف و کرامت کند، او را مشغول عشقبازی و عشق‌ورزی با خود می‌کند.^۲ پس محبت، علامت کرامت است. و در آیه شریفه قرآن می‌فرماید: «أَنْ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ»^۳ یعنی: گرامی‌ترین و با کرامت‌ترین شما نزد خداوند، با تقوی‌ترینتان است. امام (علیه‌السلام) می‌فرماید: هر کسی تقوای پروردگار پیشه کند، اوست که دارای شرافت و کرامت شده؛ و اوست که در سلک عاشقان پا گذاشته است.^۴ پس پا گذاشتن در سلک دوستداران و محبان پروردگار، تلازمی با کرامت دارد.

۱۵-۵-۲. بهترین راه سلوک و نیل به مقام وصل

دیگر از مراجع مقایسه، این است که بدانیم کدام صفت، و کدامین راه، انسان را در نیل به مقام وصل، بیشتر یاری می‌کند. صاحب کتاب الانوار الساطعة، بعد از معرفی راه «ذکر» و راه «معرفت» و راه «محبت»؛ می‌فرماید: به جان خودم قسم که بهترین راه برای وصول، همین راه محبت است؛ هر چند به سختی به دست می‌آید.^۵

۱. وسائل الشیعة ج: ۱ ص: ۶۲، الصادق (علیه‌السلام): إِنَّ النَّاسَ يَعْبُدُونَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى ثَلَاثَةِ أَوْجُهٍ... وَ لَكِنِّي أَعْبُدُهُ حُبًّا لَهُ عَزَّ وَجَلَّ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْكَرَامِ وَ هُوَ الْأَمْنُ

۲. غررالحکم و دررالکلم امیرالمؤمنین (علیه‌السلام): إِذَا أَكْرَمَ اللَّهُ عَبْدًا شَغَلَهُ [أَشْغَلَهُ] بِمَحَبَّتِهِ

۳. الحجرات ۱۳

۴. بحار الأنوار ج: ۷۵ ص: ۹۴، امیرالمؤمنین (علیه‌السلام): إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ فَمَنْ اتَّقَى اللَّهَ فَهُوَ الشَّرِيفُ الْمَكْرَمُ

۵. الأنوار الساطعة ج: ۵ ص: ۳۴۰، وَ لَعُمْرِي إِنَّ أَحْسَنَ الطَّرِيقِ لِلْوُصُولِ هَذَا الطَّرِيقُ وَإِنْ كَانَ صَعْبًا

۱۶-۵-۲. حصول بیشترین قرب و نزدیکی از راه محبت

یک مرجع و منبع مقایسه دیگر، قرب است. ما همه به دنبال قرب و نزدیک شدن به خداییم. در ابتدای عبادات می‌گوییم: «قُرْبُهُ إِلَى اللَّهِ». ما می‌خواهیم به خدا نزدیک و نزدیک‌تر بشویم و آنگاه که حضرت عیسی (علیه السلام) به آن سه گروه گذر کردند، گروهی از ترس جهنم و گروهی به شوق بهشت و گروهی به عشق پروردگار، بدن‌هایشان لاغر و روی‌هایشان زرد شده بود، رو به گروه سوم فرمودند: فقط شما هستید که مقربید. و فقط شما هستید که به قرب دست می‌یابید.

راه عشق، انسان را مقرب‌تر می‌کند و قریب‌تر از هر راه دیگری است. امام کاظم (علیه السلام) می‌فرماید: آنچه که بنده را نسبت به خدا نزدیک و نزدیک‌تر می‌کند، با فضیلت‌ترین و برترین راه‌های نزدیک کننده و راه‌های قرب؛ محبت و اطاعت پروردگار و به عبارتی، عبادت عاشقانه است،^۲ و در یافتن راه‌های قرب، همین قدر بدانیم که، نه تنها محب، به مقام قرب و به درجه اعلای قرب می‌رسد، بلکه اگر مردمان، مقام محب را دریابند، از خاک پای محب، تبرک می‌گیرند که به قرب و به

۱. مجموعه ورام ج: ۱ ص: ۲۲۴، الرسول (صلی الله علیه وآله): «أَنَّ عِيسَى مَرَّ بِثَلَاثَةِ نَفَرٍ قَدْ نَحَلَتْ أُبْدَانُهُمْ وَتَغَيَّرَتْ أَلْوَانُهُمْ فَقَالَ لَهُمْ: مَا الَّذِي بَلَغَ بِكُمْ مَا أَرَى؟ فَقَالُوا: الْخَوْفُ مِنَ النَّارِ فَقَالَ: حَقَّ عَلَى اللَّهِ أَنْ يُؤْمِنَ الْخَائِفُ ثُمَّ جَاوَزَهُمْ إِلَى ثَلَاثَةِ آخَرِينَ فَإِذَا هُمْ أَشَدُّ نُحُولًا وَتَغْيِيرًا فَقَالَ: مَا الَّذِي بَلَغَ بِكُمْ مَا أَرَى؟ قَالُوا: الشَّوْقُ إِلَى الْجَنَّةِ فَقَالَ: حَقَّ عَلَى اللَّهِ أَنْ يُعْطِيَكُمْ مَا تَرْجُونَ ثُمَّ جَاوَزَهُمْ إِلَى ثَلَاثَةِ آخَرِينَ فَإِذَا هُمْ أَشَدُّ نُحُولًا وَتَغْيِيرًا كَانَ عَلَى وُجُوهِهِمُ الْمَرَايَا مِنَ النُّورِ فَقَالَ: مَا الَّذِي بَلَغَ بِكُمْ مَا أَرَى؟ فَقَالُوا: نَحِبُّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَقَالَ: أَنْتُمْ الْمُقَرَّبُونَ أَنْتُمْ الْمُقَرَّبُونَ

۲. بحار الأنوار ج: ۲۷ ص: ۹۱، الكاظم (علیه السلام): «أَفْضَلُ مَا يَتَقَرَّبُ بِهِ الْعِبَادُ إِلَى اللَّهِ... طَاعَةُ اللَّهِ وَطَاعَةُ رَسُولِهِ وَحُبُّ اللَّهِ وَحُبُّ رَسُولِهِ وَأَوَّلِي الْأَمْرِ

نزدیکی پروردگار برسند. امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: اگر بندگان می‌دانستند که مقام عاشق و مقام محب و منزلت او نزد پروردگار تا چه درجه‌ای است، چیزی بهتر از خاک پای او برای نزدیک شدن به پروردگار پیدا نمی‌کردند.^۱ و در نهایت، ما به جهان آمده‌ایم که خدا را بپرستیم و او را عبادت کنیم و از طریق عبادت، به قرب و لقاء برسیم و به او پیوندیم. و عبادت، مرکب و ابزاری است برای رساندن ما به لقاء الله، و بدانیم مرکب محبت عاشقانه، سریع‌ترین و رهوارترین مرکب‌هاست. و بدانیم، یک ذره از محبت، به اندازه یک خردل، نزد خداوند، از هفتاد سال عبادت بدون محبت ارزشمندتر است.^۲ یعنی تنها از این طریق می‌توان ره صدساله را یک شبه پیمود.

۱۷-۵-۲. عبادت عاشقانه، برتر از هفتاد سال عبادت غیرعاشقانه

امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: عبادت عاشقانه، افضل العبادات است.^۳ عبادت، یعنی بندگی، یعنی طیّ مسیر، یعنی سلوک الی الله، گام گذاشتن در مسیر نزدیکی و تقرب به پروردگار. ولی افضل عبادات، پرستش عاشقانه است. فکر می‌کنم کافی است برای اینکه ما بدانیم که این صفت، با فضیلت، و بلکه با فضیلت‌ترین است. و آنجا که اعرابی خدمت پیامبر رسید و گفت: قیامت کی برپا می‌شود؟ پیامبر فرمود چه آماده کردی؟ گفت: من توشه زیادی آماده نکرده‌ام، ولی خدا و تو را که پیامبر

۱. بحار الأنوار ج: ۶۷ ص: ۲۳، الصادق (علیه السلام): الْمُحِبُّ أَخْلَصُ النَّاسِ سِرًّا لِلَّهِ ... فَلَوْ عَلِمَ الْخَلْقُ مَا مَحَلَّهُ عِنْدَ اللَّهِ وَمَنْزِلَتُهُ لَدَيْهِ مَا تَقَرَّبُوا إِلَى اللَّهِ إِلَّا بِتَرَابٍ قَدَمَيْهِ
 ۲. شرح نهج البلاغة ج: ۱۱ ص: ۸۰، مَثْقَالَ خَرْدَلَةٍ مِنَ الْحُبِّ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ عِبَادَةِ سَبْعِينَ سَنَةً بِلَا حُبٍّ
 ۳. الکافی ج: ۲ ص: ۸۴، الصادق (علیه السلام): إِنَّ الْعِبَادَ ثَلَاثَةَ قَوْمٍ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَوْفًا فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ وَ قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى طَلَبَ الثَّوَابِ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَجْرَاءِ وَ قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ حُبًّا لَهُ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَخْرَارِ وَ هِيَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ

ارزش و فضیلت دوست داشتن خدا ﷻ ۱۹۱

خدا هستی، دوست دارم. پیامبر فرمود: «الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ»، یعنی آدمی با آن چیزی محشور می‌شود که دوستش دارد. تمامی موارد زیبا و مقبول، از جمله: «عقل، ایمان، دین، اسلام، برکت، عبادت، قرب»، همه و همه را از زبان پیامبر و ائمه معصومین ذکر کردیم؛ و مشاهده کردیم که در مقایسه با همه این موارد ارزشمند، محبت، جایگاهی بس فاخر دارد، و نگینی بس روشن بر تارک این صفات بافضیلت است.

۱. مجموعه ورام ج: ۱ ص: ۲۲۳، الرسول (صلی الله علیه وآله): وَجَاءَ أَغْرَابِي إِلَى النَّبِيِّ (صلی الله علیه وآله) فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَتَى السَّاعَةُ؟ فَقَالَ: مَا ذَا أَعْدَدْتُ لَهَا؟ فَقَالَ: مَا أَعْدَدْتُ كَثِيرَ صَلَاةٍ وَلَا صِيَامٍ إِلَّا أَنِّي أَحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله): الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ

فصل ۳

مقدمات نیل به مقام محبت

۳-۱. علل پیدایش و جوشش محبت از طرف محب

اگر خوانندگان عزیز ما فهرست کتاب را تورقی کرده، و پس از مطالعه اجمالی آن، مطالعه متن را آغاز کرده باشند، شاید با نویسنده هم رأی شده باشند که این فصل می‌تواند مهم‌ترین و پرجاذبه‌ترین فصل این کتاب باشد. زیرا کسانی که به دنبال محبت خدا هستند، بیشتر مایلند بدانند چه کنیم تا به مقام محبت برسیم. در فصل دوم که اهمیّت و فضیلت را ذکر کردیم، می‌خواستیم بر شوق کسانی که در این راه گام برمی‌دارند بیفزاییم. و در کسانی که طریق دیگری را برای عبادت انتخاب کرده‌اند، این رغبت ایجاد شود که نوع عبادت و نوع ارتباطشان با پروردگار را، عبادت عاشقانه قرار دهند. و فصل اول نیز به تعریف و تفسیر و معنا و مفهوم محبت، اختصاص یافت. ولی مطمئناً هر خواننده‌ای و اصولاً هر که علاقه‌مند شده‌است تا مسیر عبادت عاشقانه را بییماید،

دوست دارد بداند چه مقدماتی را باید طی کند تا در این جاده قرار گیرد و یا اگر در این جاده قرار دارد، چه کند بر سرعتش افزوده شود.

تقسیم‌بندی زیربخش‌های این فصل همان‌طور که مشاهده کرده‌اید، به این نحو است که ما از یک سو در پی آن هستیم که این محبت از کجا می‌جوشد تا برویم سرچشمه را پیدا کنیم و علت جوشش را هم بیابیم تا بتوانیم سرچشمه را بازتر و وسیع‌تر کنیم. بررسی کنیم که این جوشش محبت، از درون عاشق می‌جوشد و یا منشأ آن بیرونی است؟ بجاست بعد از شناسایی منشأ یا منشأها، در وسیع‌تر کردن آن‌ها تلاش کنیم.

در بخش دوم که بسیار مهم است، به آن صفات و حالاتی می‌پردازیم که یک فرد باید پشت سر بگذارد تا به جاده محبت برسد، یا اگر در درجات نازله محبت قرار دارد، باید این صفات و حالات را در خودش عمیق‌تر و شدیدتر کند تا به درجه بالاتری از محبت برسد. بخش سه و چهار، جذب لوازم و دفع موانع است چرا که ما برای رسیدن به هرقله‌ای، هرچند به لوازمی احتیاج داریم که باید آن‌ها را همراه برداریم لکن، همزمان موانعی نیز وجود دارد که باید پشت سر بگذاریم. در بخش سوم حالات و صفاتی را ذکر می‌کنیم که ایجابی است، یعنی اگر فرد، آن‌ها را بر تن کند، می‌تواند خودش را به جاده محبت نزدیک‌تر کرده، یا به درجات بالای محبت برساند. و اما در بخش چهارم به عوامل سلبی اشاره می‌کنیم، و اینکه، کدام لباس‌ها را باید از تن بدر کرد؟ کدام موانع را باید برداریم تا به جاده برسیم؟ و اگر در جاده هستیم، کدام موانع را باید برداریم تا به درجات بالاتر دست یابیم؟

۱-۳. عوامل درونی انگیزش محبت

عرض کردیم که در این بخش به دنبال عوامل جوشش محبت هستیم. چه می‌شود که محبتی می‌جوشد؟ چه می‌شود که یک نفر محب می‌شود

و دیگری نه؟ می‌خواهیم بگوییم که: عوامل اولیّه، در همه وجود دارد و اگر آن‌ها را بیاییم و پرده غفلت را از رویشان کنار بزنیم، خواهیم دید که ماده اولیّه، برای همه وجود دارد. پس در مقابل این سؤال که، چرا بعضی افراد خدا را دوست دارند؟ یک دلیل آن انگیزه‌های درونی است، که می‌توانیم بگوییم در همه انسان‌ها وجود دارد. و به واقع افرادی که خدا را دوست ندارند، با سرپوش گذاشتن بر این انگیزه‌های بسیار روشن، خلاف فطرت گام برداشته‌اند.

در اینجا آن انگیزه‌های درونی محبّ، برای محبت ورزیدن به خدا را، به اختصار ذکر می‌کنیم.

۱-۱-۳. محبت به خود

محبت به خود یک اصل اساسی و فطری است. هر نفسی، مطمئناً خودش را دوست دارد حتّی کسی که خودکشی می‌کند، در آن لحظه خودکشی، فکر می‌کند که آلام و دردها را از خودش دور می‌کند و به راحتی و آسایش خواهد رسید. در واقع به غلط تصوّر می‌کند که اینجا آلام و درد است و در پی این خودکشی، راحتی و آرامش از راه می‌رسد. یعنی او هم در اصل، خودش را دوست دارد. پس حبّ نفس و حبّ ذات، یک امر فطری است و پی‌آمد محبت به خود، آن‌طور که علامه نراقی می‌فرمایند، محبت به خداست. "محبت به خود لازم می‌آورد محبت به وجودی که بقاء وجود به اوست."^۱

ما اگر بدانیم که وجود ما مستقل نیست و بقاء ما وابسته به وجودی دیگر است، چون خودمان را دوست داریم، آن تکیه‌گاه‌ها و عوامل بقاء

۱. معراج السعادة ص: ۷۱۰

را هم دوست خواهیم داشت. این محبت انسان به خود، و به بقاء خود، یکی از اساسی‌ترین و محکم‌ترین اصول فطری است. شایسته است ادامه کلام صاحب معراج السَّعَادَة را نقل کنیم: “محبت انسان به خود و بقاء خود، اشدّ اقسام محبت است زیرا چیزی حاصل نمی‌شود مگر به سبب ملائمت آن چیز با طبع، و معرفت آن و اتّحاد میان محبّ و محبوب. و شکی نیست که هیچ چیز ملائم‌تر و موافق‌تر به کسی از خود او نیست. و معرفت آدمی به هیچ چیز قوی‌تر از معرفت به خود نیست و اتّحاد میان دو چیز نیز بیشتر از میان آدمی و خودش نیست.” در اینجا به شاخه‌های دیگر علّت محبت نیز اشاره شده‌است.

انسان چیزهایی را دوست خواهد داشت که با طبع خودش همراه‌تر باشد. و چون خود انسان با خودش همراه‌ترین است، لذا خود را دوست خواهد داشت. انسان چیزی را دوست خواهد داشت که آن را بشناسد. معرفت انسان نسبت به خودش محسوس‌ترین است، چرا که اگر خودش را نشناسد می‌توانیم بگوییم: هیچ چیزی را نمی‌شناسد. نزدیک‌ترین کس به خود ما، خودمان هستیم.

از منظر دیگری می‌توانیم بگوییم: اتّحاد، ثمره محبت است، یعنی اگر دو چیز با هم متحد شوند، می‌توانیم بگوییم شدّت علاقه، باعث این اتّحاد شده‌است و از این اصل که انسان بیش از هر چیز با خودش اتّحاد دارد می‌توانیم نتیجه بگیریم و بگوییم: محبت انسان به ذات و بقاء و کمال و دوام وجود خویش، فطری است. و اینکه قوام و بقاء او از همه جهت وابسته به خداست، لازم می‌آورد که خدا را دوست بدارد و این نیز یک امر فطری است و اگر انسان‌هایی در بعضی از لحظات، و اگر تعداد بسیار اندکی از انسان‌ها، در تمام لحظات، این امر فطری را نادیده می‌گیرند، این امر جز از غفلت؛ سرچشمه نمی‌گیرد. و عوامل غفلت‌زا، به مناسبت ذکر خواهد شد.

۲-۱-۱-۳. مشاکله

هر کسی و هر چیزی به دنبال نزدیک شدن به هم شکل‌های خود است. آن‌ها که معلول یک علت هستند، علاقه‌ای در درونشان ایجاد می‌شود، مانند شاگردان یک معلم.

آن‌ها که تقارب ظاهری یا باطنی با هم دارند، علاقه‌ای بینشان ایجاد می‌شود مانند پیر با پیر و جوان با جوان.

کسبوتر با کسبوتر باز با باز

کند هم‌جنس با هم‌جنس پرواز

از نظر خواجه نصیرالدین طوسی، یکی دیگر از عوامل مهم محبت کسبی، مشاکله جوهر است^۱ فلذا اگر ما اعتقاد پیدا کنیم و واقف شویم که خداوند فرموده است: "نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي"^۲ "من از روح خودم در انسان دمیده‌ام." این نزدیکی و قرابت که در کلام امام صادق (علیه السلام) می‌فرمایند: "أَشَدُّ اتِّصَالًا مِنْ شُعَاعِ الشَّمْسِ بِهَا"^۳ این قرابت و نزدیکی، بین روح ما و روح خدا، که از شدت اتصال شعاع خورشید به خورشید هم شدیدتر است، باعث می‌شود که هم‌شکل، هم‌شکل را دوست داشته باشد آن که جوهر خودش را از منبعی گرفته، آن منبع را دوست خواهد داشت. در این مورد صاحب معراج السعادة می‌فرماید: این مناسبت و کشف این مناسبت که انسان خلیفه اوست و از روح خدا در او دمیده شده بعد از انجام فرائض و نوافل بروز می‌کند.^۴

۱. أوصاف الأشراف ص: ۷۰

۲. الحجر ۲۹

۳. الکافی ج: ۲ ص: ۱۶۶، الصادق (علیه السلام): إِنَّ رُوحَ الْمُؤْمِنِ لَأَشَدُّ اتِّصَالًا بِرُوحِ اللَّهِ مِنْ اتِّصَالِ شُعَاعِ الشَّمْسِ بِهَا

۴. معراج السعادة ص: ۷۱۰

۳-۱-۱-۳. مناسبت معنویه

اینکه نه فقط شکل ظاهر و شکل مادی، بلکه اگر در روح و معنا، تناسب و نسبتی بین دو یا چند چیز برقرار باشد، محبتی فیما بینشان بروز می‌کند که صاحب معراج آن را “مناسبت ارواح”، و در محلی دیگر، “مناسبت معنویه” می‌نامد، و صد البته، اگر غفلت‌ها را اندکی کنار بزنیم، خواهیم دید که ما مناسبت معنوی تام و تمامی با پروردگار داریم. خداوند می‌فرماید: “الْخَلْقُ عِيَالِي”^۱، امام سجّاد (علیه السلام) خطاب به خداوند می‌فرماید: “الْخَلْقُ عِيَالُكَ”^۲ و پیامبر (صلی الله علیه وآله) می‌فرماید: “الْخَلْقُ عِيَالُ اللَّهِ”^۳. درک این نکته که ما خانواده خدا هستیم و با او مناسبت معنوی عمیق و شدید داریم، برای برانگیختن ما به دوست داشتن خداوند، بسیار مهم و کلیدی است.

۳-۱-۱-۴. جلب نفع

این اصل نیز یک امر ذاتی و از شعبات حب نفس است. هر وجودی، خودش را دوست دارد. لذا هر کس عوامل بقاء خود را نیز دوست خواهد داشت. و صد البته، عوامل نفع‌رساننده به خود را نیز دوست خواهد داشت.

در کتاب شریف وسائل الشیعة، از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است:
 “جُبِلَتْ الْقُلُوبُ عَلَى حُبِّ مَنْ نَفَعَهَا وَ بُغِضَ مَنْ ضَرَّهَا”^۴

۱. الکافی ج: ۲ ص: ۱۹۹، الصادق (علیه السلام): قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: الْخَلْقُ عِيَالِي فَأَحِبَّهُمْ إِلَيَّ أَطْفُهُمْ بِهِمْ وَأَسْعَاهُمْ فِي حَوَائِجِهِمْ
۲. بحار الأنوار ج: ۹۱ ص: ۱۳۳، السجّاد (علیه السلام): الْخَلْقُ عِيَالُكَ
۳. الکافی ج: ۲ ص: ۱۶۴، الرسول (صلی الله علیه وآله): الْخَلْقُ عِيَالُ اللَّهِ فَأَحَبُّ الْخَلْقِ إِلَيَّ اللَّهُ مَنْ نَفَعَ عِيَالُ اللَّهِ وَأَدْخَلَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِ سُرُوراً
۴. وسائل الشیعة ج: ۱۶ ص: ۱۸۵، الصادق (علیه السلام):

خمیره و فطرت انسان این چنین سرشته شده است: به کسی که به او خیر برساند جذب می شود و او را دوست خواهد داشت؛ و از کسی که به او ضرر برساند، دوری خواهد گزید.

یکی از اسباب مهم جلب و ارتقای محبت اکتسابی، همین حبّ نفع است. و اگر انسان، معرفت خود را به این درجه برساند و با تمام وجود، بیابد و وجدان کند که، در نعمت پروردگار غرق است و هر لحظه و هر دم، باران نعمت و رحمت، بر او می بارد، ولی نعمت، و حتی واسطه دریافت نعمت را دوست خواهد داشت؛ محبتی بادوام، به دوام نعمت های بی زوال آن ذات فناپذیر.

۵-۱-۱-۳. فطری بودن حبّ جمال، عظمت، مجد

در فطرت هر انسانی، دوستی، زیبایی و علوّ و عظمت و کمال، نهفته شده است. اگر انسان درک کند که: "إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ"^۱، و بفهمد که زیبایی خدا، فوق تصوّر و غیر قابل مقایسه با هر زیبایی دیگری است، مطمئناً آن زیبای زیبا آفرین را دوست خواهد داشت. اگر بدانیم که جمال مطلق اوست، جذب او خواهیم شد.

صاحب جامع السعادات می گوید:

"مَنْ يُحِبُّ لِدَاثِهِ أَوْ بِسَبَبِ كَمَالِهِ وَ جَمَالِهِ وَ مَجْدِهِ وَ عَظَمَتِهِ فَإِنَّهُ لَا يَتَفَاوَتُ حُبُّهُ بَتَفَاوَتِ الْإِحْسَانِ إِلَيْهِ"^۲.

اگر کسی خدا را به خاطر خودش و جمالش و مجد و عظمتش دوست داشته باشد، یعنی این عوامل، برانگیزاننده او بوده، و محبت را در وجود او به جوشش آورده باشند، دیگر اگر باران بلا بر این شخص ببارد، یا

۱. الکافی ج: ۶ ص: ۴۳۸، أمير المؤمنين (عليه السلام): إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ

۲. جامع السعادات ج: ۳ ص: ۱۷۰

خود را غرق در احسان ببیند، در محبتش تفاوتی حاصل نمی‌شود. ولی اگر خدا را به‌خاطر احسانش دوست داشته باشیم، این محبت، می‌تواند کم و زیاد شود. چون ما بعضی از اوقات، احساس می‌کنیم که الطاف بیشتری ما را در بر گرفته و در بعضی مواقع حس می‌کنیم، کمتر مورد لطف هستیم. اگر کسی از این مرتبه بالاتر رود و آن را پشت سر بگذارد و خدا را به‌خاطر کمال و عظمتش و به‌خاطر خودش، و نه به‌خاطر نعمت‌هایش دوست داشته باشد، این دوستی، خدشه بردار نیست، کاستی‌ناپذیر است. البته می‌توان گفت، نعمت‌های خدا هم بی‌نهایت است و هم کاستی‌ناپذیر. لکن، این ما هستیم که به علت درک ناقصمان، بعضی لحظات، خود را بیشتر و بعضی اوقات، خود را کمتر در معرض نعمات الهی می‌بینیم.

۶-۱-۱-۳. شکر نعمت

در فطریات انسان است که آدمی کسی را که به او خوبی کند، دوست می‌دارد. در حدیث نبوی نیز آمده است که: «ای انسان‌ها خدا را دوست بدارید» چرا که او شما را در نعمت‌هایش غرق کرده و از این جهت شما را مورد لطف قرار داده‌است.^۱

و اگر انسان قائل شود به این که «إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا»^۲ اگر بخواهید نعمت‌های پروردگار را بشمارید نمی‌توانید. و حتی اگر بخواهید نعمت‌های پروردگار را در ذهن بیاورید نمی‌توانید، در این صورت، محبت انسان به منعمی که انعامش بی‌نهایت است، بی‌نهایت خواهد شد.

۱. الأُمّالی للطوسی ص: ۶۳۲، الرسول (صلی‌الله‌علیه‌وآله): أَيُّهَا النَّاسُ أَحِبُّوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لِمَا

يَعْدُو كُمْ بِهِ مِنْ نِعْمِهِ

۲. النحل ۱۸

مَقَدِّمَاتِ نَبِيلِ بَهْ مَقَامِ مَحَبَّتِ ❁ ۲۰۱

از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) نقل شده است: کسی که انعامی را می گیرد و کسی که لطفی را می پذیرد، حقی بر گردنش قرار می گیرد و آن حق این است که، انعام دهنده را، پاسخی درخور، دهد، اگر نمی تواند پاسخی برابر بدهد و اگر نمی تواند انعام و هدیه ای مشابه به او برگرداند، لااقل باید او را بستاید، و از او به خوبی یاد کند. باید حمد و ثنای او را بگوید. اگر زبانش هم قاصر باشد، همچنان که زبان ما برای ادای حمد و ثنای شایسته قاصر است، لااقل نعمت را بشناسد و منعم را دوست بدارد و اگر خدای ناکرده از این هم کوتاهی کند، او کفران نعمت کرده و اهل آن نعمت نیست.^۱

انسان موظف است که احسان کننده و خیررساننده به خودش را دوست بدارد ولی البته غافل نشود و بداند که هر کسی که به او لطفی می کند، او وسیله ای است که لطف را از پروردگار دریافت کرده و به او می رساند. حتی هدایت و تربیت و هر نعمت دیگری که ما را در بر گرفته است. بدانیم که همه الطاف از جانب اوست، و مراقب باشیم شکر و سپاس ما از واسطه ها، جای شکر از منعم واقعی را نگیرد. ما سپاسگزار معلم، پدر، مادر، پزشک و رفع کننده گرفتاری های خود هستیم، ولی در همان لحظه که از ایشان تشکر می کنیم، باید متوجه باشیم که وجود این شخص، علم این شخص و لطف این شخص و تأثیرگذاری و توجه این شخص بر رفع گرفتاری ما را، خدای مدبر، تدبیر کرده و همه از اوست. "الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ". دقت کنیم حتماً از واسطه های نعمت تشکر کنیم، ولی سپاس ما از واسطه ها، نه بالاستقلال، بلکه فقط در حد وساطت و وسیله بودن باشد و بس.

۱. الأُمَالِي لِلطُّوسِي ص: ۵۰۱، أمير المؤمنين (عليه السلام): حَقُّ عَلَى مَنْ أَنْعَمَ عَلَيْهِ أَنْ يُحْسِنَ مَكَافَاةَ الْمُنْعَمِ فَإِنْ قَصُرَ عَنْ ذَلِكَ وَسَعَى فَعَلَيْهِ أَنْ يُحْسِنَ الثَّنَاءَ فَإِنْ كَلَّ عَنْ ذَلِكَ لِسَانُهُ فَعَلَيْهِ مَعْرِفَةُ النُّعْمَةِ وَ مَحَبَّةُ الْمُنْعَمِ بِهَا فَإِنْ قَصُرَ عَنْ ذَلِكَ فَلَيْسَ لِلنُّعْمَةِ بِأَهْلٍ

۷-۱-۱-۳. لذت جویی

در بخش هفتم به عبارتِ خواجه نصیرالدین طوسی اشاره می‌کنیم که می‌فرماید:

لذت جویی نیز فطری است. کسی که حبّ نفس دارد، حبّ بقاء نفس نیز دارد و حبّ جلب نفع، برای نفس نیز دارد و حبّ جلب لذت برای نفس نیز دارد.

اگر انسان به این معرفت برسد و بداند که فوق لذت محبت به خدا، لذتی نیست “مَنْ ذَا الَّذِي ذاقَ حَلَاوَةَ مَحَبَّتِكَ فَرَامَ مِنْكَ بَدَلًا”^۲، “بارالها چه کسی ممکن است شیرینی محبت تو را چشیده باشد و حاضر باشد آن را با چیز دیگری عوض کند؟! ”

صاحب معراج می‌فرماید که: “بدانید که هیچ لذت و هیچ نعمتی نیست مگر از ثمرهٔ شجرهٔ او”^۳

پس عوامل انگیزش داخلی برای محبت و آنچه در فطرت ما نهاده شده، فراوان است و اگر حجاب‌ها را برداریم و پرده‌های غفلت را کنار بزنیم، همین‌ها کافی است که محبت به پروردگار را در وجود ما شعله‌ور کرده، به جوشش آورد. اصل فطری محبت به خود، دوست داشتن بقاء خود و دوست داشتن جلب محبت برای خود، دوست داشتن جلب نفع برای خود؛ همهٔ این‌ها موجب می‌شود که یگانه منعم، یگانه کسی را که وجود و بقاء ما وابسته به اوست و همهٔ نفع‌ها و همهٔ لذت‌ها از اوست، با تمام وجود دوست داشته باشیم.

۱. أوصاف الأشراف ص: ۷۰

۲. بحار الأنوار ج: ۹۱ ص: ۱۴۸، السَّجَّاد (عليه السلام): إِلَهِي مَنْ ذَا الَّذِي ذاقَ حَلَاوَةَ مَحَبَّتِكَ فَرَامَ مِنْكَ بَدَلًا

۳. معراج السعادة ص: ۷۱۰

۲-۱-۳. عوامل برونی جوشش محبت

در بخش قبل به آنچه در فطرت آدمی نهاده شده است، اشاره ای کردیم. اگر به آن موارد متذکر شویم و پرده های غفلت و جهل را از روی آنها برداریم، خود به تنهایی، برای فُورَان عشق الهی کافی است تا سراسر وجود انسان را در بر گیرد، به او آتش زند و او فقط و فقط به خدا بیندیشد و با عشق او سر کند.

در این بخش می خواهیم عباراتی را ذکر کنیم که عمدتاً قرار دادن محبت را در دل انسان و کنار زدن خار و خاشاک را از سر راه عاشق شدن انسان نسبت به خدا، همه را به خدا، منسوب می کند. البته در خداشناسی به ما آموخته اند که خدای واحد و احدی را تصوّر کنیم و همه چیز را از او بدانیم و همه افعال و آنچه را که ظاهراً از ما سر می زند آن را نیز، همچون وجودمان، از او و منسوب به او بدانیم. "مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ"،^۱ "وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى".^۲

هر فعل و فکر نیکویی که از تو سر بزند، از آن خداست. لذا آنگاه که تو تیر می انداختی تو نبودی که تیر می انداختی، خدا بود که تیر می انداخت.

دَقّت کنیم، اصل اختیار را نادیده نگیریم. لذا اگر عنوان می کنیم که خداوند محبتش را به کسی ارزانی و یا روزی می کند، در دل او می بارد. چون بر عدالت خداوند، خدشه ای نیست، باید بگوییم این ارزانی کردن، روزی کردن و کاشتن و سایر عباراتی که در این بخش خواهیم گفت

۱. النساء ۷۹

۲. الأنفال ۱۷

مقدماتی لازم دارد که انسان مختار باید با اختیار و اراده خود، زمینه را برای کاشته شدن آن درخت، توسط پروردگار، آماده کند. باران رحمت و باران عشق آفرینی پروردگار بر همه سرزمین‌ها می‌بارد، من و تو هستیم که باید سرزمین وجودمان را آماده پذیرش این باران و اثرگذاران این باران در پرورش درخت محبت کنیم. پس اگر در این بخش، جوشش محبت را به یک عامل بیرونی، به نام “الله” منسوب می‌کنیم، نمی‌خواهیم اختیار انسان را سلب کنیم و بگوییم: که هر کس عاشق شده، خدا او را عاشق کرده، و هر کس عاشق نشده، تقصیری ندارد، خداست که این لطف را از او دریغ داشته است. چه در امر محبت و چه در مورد هر صفت پسندیده دیگری، اگر کسی مزین به یک صفت پسندیده است، هر چند خدا او را مزین کرده است، ولی این خود فرد است، که با اختیار و اراده خود، زمینه را برای پذیرش آن لطف، آماده کرده است.

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست

در باغ لاله روید و در شوره زار خس

من باید وجودم را به باغ تبدیل کنم که باران رحمت که بر همه سرزمین‌ها می‌بارد؛ در سرزمین وجود من، لاله محبت و عشق برویاند.

۱-۲-۳. ارشاد الهی

امام صادق (علیه السلام) در تفسیر “اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ” می‌فرماید: خدایا ما را به صراط مستقیم راهنمایی کن، به پیمودن راهی ارشاد کن که به محبت تو ختم شود.^۱ یعنی؛ پیمودن راهی که به محبت الهی ختم شود، نیازمند “ارشاد الهی” است. پس یک عامل بیرونی، ارشاد الهی است. و

۱. معانی الأخبار ص: ۳۳، الصادق (علیه السلام): قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ قَالَ يَقُولُ: ارْشِدْنَا إِلَى الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ ارْشِدْنَا لِلزُّوْمِ الطَّرِيقِ الْمُوْدَى إِلَى مَحَبَّتِكَ

باز فراموش نکنیم که من و تو هستیم که باید زمینه پذیرش این ارشاد را در وجود خودمان ایجاد کنیم. ایجاد زمینه از ما، ارشاد و راهنمایی از خدا، و بازهم پیمودنِ اختیاری از طرفِ ما.

۲-۲-۱-۳. عنایت و توجّه خداوند

در دعای مشهور روزِ عرفه حضرت سیدالشهداء آمده است: “خدایا تو هستی که غیر از خودت را، محبت به غیر از خودت و توجّه به غیر از خودت را از دل عاشقانت زدودی که جز تو را دوست نداشته باشند”^۱ یعنی ای پروردگار! اگر عاشقانی هستند که جز تو را دوست ندارند و عاشق جز تو نیستند، این امر به این دلیل است که، تو بودی که محبت غیر از خودت را از دلشان زدودی، پس یک عامل انگیزش محبت به خدا در درون انسان‌ها، این است که محبت غیر، از دل آن‌ها زدوده شود و عامل این زدایش، جز ذات باری تعالی و توجّه و عنایت ویژه او نیست. و دیگر بار تکرار کنیم، این ما هستیم که باید شرایط را فراهم کنیم، و زاویه آینه وجودمان را به نحوی تغییر دهیم که این تابش همیشگی که زداینده محبت غیر خدا از دل‌هاست، آینه وجود ما را نیز از غیر خدا، پاک کند.

۳-۲-۱-۳. الهام الهی

در احادیث مذکور است: اگر خدا خیر کسی را بخواهد محبتش را به دل او می‌اندازد و عشقش را به او الهام می‌کند.^۲ پس اگر کسی شعله محبت در درونش فروزان شده‌است، خدا به او الهام کرده. البته آگاه

۱. بحار الأنوار ج: ۹۵ ص: ۲۲۶، حسین بن علی (علیه السلام): أَنْتَ الَّذِي أَزَلْتَ الْأَغْيَارَ عَنْ قُلُوبِ

أَحِبَّائِكَ حَتَّى لَمْ يُحِبُّوا سِوَاكَ

۲. بحار الأنوار ج: ۱۵ ص: ۱۰۳، مَنْ أَرَادَ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا أَلْهَمَهُ مُحِبَّتَهُ

باشیم خدا، دائماً در حال الهام محبت است، و این ما هستیم که باید استشمام کنیم، گوش به زنگ، و بیدار باشیم و خودمان را در این مسیر قرار دهیم.

۴-۲-۱-۳. برکت الهی

محبت الهی از برکت الهی است. در قصه ازدواج برترین‌های عالم، آن برترین و با برکت‌ترین ازدواج تاریخ خلقت، ازدواج حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و فاطمه زهرا (سلام الله علیها)، خداوند به آن فرشته مأمور می‌فرماید: از برکتی که من به این زوج جوان دادم، این است که: این‌دو را و دل‌های این‌دو را، در عشق به خودم جمع کردم.^۱ یعنی این‌دو در یک چیز مشترک هستند. این‌دو در دریافت برکت نیز کفو یکدیگر هستند. این‌دو با هم در محبت من جمعند. یعنی عشق الهی یک برکت ارائه شده از جانب حضرت حق است.

۵-۲-۱-۳. القاء از طرف خداوند

از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است: خداوند، محبت خود را در طینت و دل و اصل وجود مؤمن القاء کرده است. خدا محبت خودش را در طینت و سرشت انسان مؤمن ریخته است.^۲ پس عزیز من اگر می‌بینی که خدا را دوست داری، این بارش و بارانی است که خدا به خاک وجود تو ارزانی داشته است.

۶-۲-۱-۳. تأدیب الهی

محبت یک تأدیب و پرورش الهی است، امام صادق (علیه السلام) می‌فرمایند:

۱. بحار الأنوار ج: ۴۳ ص: ۱۰۱، الرسول (صلی الله علیه وآله): يَا رَاحِلُ إِنَّ مِنْ بَرَكَتِي عَلَيْهِمَا أَنْ أَجْمَعَهُمَا عَلَىٰ مَحَبَّتِي
 ۲. الکافی ج: ۲ ص: ۵، الصادق (علیه السلام): قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَىٰ فَالْحَبُّ طِينَةُ الْمُؤْمِنِينَ الَّتِي أَلْقَى اللَّهُ عَلَيْهَا مَحَبَّتَهُ

“إِنَّ اللَّهَ أَدَبَ نَبِيِّهِ عَلَى مَحَبَّتِهِ” خدا پیامبر را تأدیب کرد و بر راه محبت بُرد و به عشق الهی منتهی کرد.^۱

۷-۲-۱-۳. توفیق الهی

محبت، یک توفیق الهی است. حضرت امیر (علیه السلام) می‌فرمایند: خدایا تو خودت ما را انتخاب کن، و تو خودت به ما توفیق بده تا در مسیر رضایت و محبت تو حرکت کنیم.^۲ تو را و رضایت تو را دوست داشته باشیم. توفیق به دست آوردن محبت را، خداوند باید به ما بدهد، و اوست که می‌تواند ما را موفق کند.

۸-۲-۱-۳. راه‌گشایی توسط خداوند

محبت، هم‌چون جویبار روانی است که خدا باید جهت این جویبار را به سمت دل من و شما روانه کند. امام رضا (علیه السلام) می‌فرمایند: خدایا بر زبانم مدح خودت را و بر قلبم نهر محبت خودت را جاری کن.^۳ امام سجّاد (علیه السلام) می‌فرمایند: خدایا راه رسیدن به محبت را برای ما فراخ و آسان کن.^۴ خدایا تو دل ما را از محبت پر کن.^۵ و نیز می‌فرمایند: خدایا ما را به آن بندگانی ملحق کن که دلشان را لبریز از عشق به خودت کردی.^۶ یعنی آنان که عاشقند، آنان که دلشان لبریز از عشق

۱. الکافی ج: ۱ ۲۶۵ الصادق (علیه السلام): إِنَّ اللَّهَ أَدَبَ نَبِيِّهِ عَلَى مَحَبَّتِهِ فَقَالَ: وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ

۲. مستدرک الوسائل ج: ۶ ص: ۲۴۳، أمير المؤمنين (عليه السلام): اللَّهُمَّ اخْتَرْ لِي بِعِلْمِكَ وَوَقْفِنِي بِعِلْمِكَ لِرِضَاكَ وَ مَحَبَّتِكَ

۳. من لا يحضره الفقيه ج: ۲ ص: ۶۰۲، علي بن موسى الرضا (عليه السلام): اللَّهُمَّ ... أَجِرْ عَلَى لِسَانِي مَذْحَتَكَ وَ الثَّنَاءَ عَلَيْكَ

۴. الصحيفة السجادية (عليه السلام) الدعاء (۲۰)، وَأَنْهَجْ لِي إِلَى مَحَبَّتِكَ سَبِيلًا سَهْلَةً

۵. الکافی ج: ۲ ص: ۵۸۵، الصادق (عليه السلام): اللَّهُمَّ أَمَلْ قَلْبِي حُبًّا لَكَ وَ خَشْيَةً مِنْكَ

۶. بحار الأنوار ج: ۹۱ ص: ۱۴۷، السجّاد (عليه السلام): إِلَهِي... الْحَقْنَا بِالْعِبَادِ الَّذِينَ... مَلَأَتْ لَهُمْ ضَمَائِرُهُمْ مِنْ حُبِّكَ

پروردگار است، پرکننده‌ای بوده، و آن پرکننده، خودش صاحب و منشأ و مصدر اصلی آن حبّ است و او جز خدای یگانه نیست.

۹-۲-۱-۳. جعل الهی و قراردادن محبت در دل

محبت، جعل و استقراری توسط ذات مقدّس پروردگار است. خداست که محبت را در جایی قرار می‌دهد. خدایا ما را از کسانی قرار بده که دل‌هایشان آویخته محبت توست^۱ تو ما را در این جایگاه قرار بده، تو دل ما را به رختکن محبت خودت آویزان کن.

الهی سینه‌ای ده آتش افروز
در آن سینه دلی وان دل همه سوز
دلم پر شعله گردان سینه پر دود
زبانم کن به گفتن آتش آلود

(وحشی بافقی)

قرار دادن محبت در دل ما یا قرار دادن دل ما در جاده و در چشمه و در برکه محبت، کار اوست.

۱۰-۲-۱-۳. جمع کردن توسط خداوند

جمع کردن محبت در دلها نیز فقط کار خداست. زیرا اوست که می‌فرماید: این منم که محبت را در دل علی (علیه السلام) و زهرا (سلام الله علیها) جمع کردم.

۱۱-۲-۱-۳. حفاظ الهی

محبت همچنان که می‌آید می‌تواند برود. یک حفاظ الهی می‌خواهد

۱. بحار الأنوار ج: ۹۱ ص: ۱۴۸، السّجّاد (علیه السلام): اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِمَّنْ... قُلُوبُهُمْ مُتَعَلِّقَةٌ بِمَحَبَّتِكَ
۲. بحار الأنوار ج: ۴۳ ص: ۱۰۱، الرّسول (صلی الله علیه وآله): إِنَّ مِنْ بَرَكَتِي عَلَيْهِمَا أَنْ أَجْمَعَهُمَا عَلَى مُحَبَّتِي

که محبتی را که در دل من و شما قرار گرفت، محافظت کند و مانع نشد و حذف و محو آن شود.

امام سجّاد (علیه السلام) می فرمایند: خدایا حصار محکمی به ما عطا کن که ما تو را نافرمانی نکنیم، و آنچه تو دوست داری انجام دهیم. تو ما را حفظ کن که ما به محبت تو عمل کنیم. تو ما را حفظ کن که محبت، در درون ما کاستی نپذیرد.

۱۲-۲-۱-۳. رزق الهی

امام صادق (علیه السلام) می فرمایند: «اللَّهُمَّ... ارْزُقْنِي حُبَّكَ»^۲ خدایا محبت خودت را به ما روزی کن. خدایا؛ تو روزی بده، تو بیاران، ولی غفلت نکنیم و توجّه داشته باشیم که مهمّ ترین، زیباترین و عالی ترین مراتب روزی، عشق الهی است و همچون همه روزی ها، او باید این روزی را روانه کند، البته نه اینکه از من هیچ عملی سرزنزد و فقط بگویم: تو بده، به مثابه فرمایش امام رضا (علیه السلام): من هم باید برای جلب و جذب هر نوع روزی، که خدا خواهد داد، بستر را فراهم کنم. اجتهاد و تلاش در سقف توان، وظیفه ماست،^۳ مابقی بر عهده خدا.

۱۳-۲-۱-۳. روح و نفخه الهی

محبت، یک نفخه، یک روح، یک نفس و یک دمیدن الهی است. پس کسی نمی تواند بگوید من می روم که عاشق خدا بشوم. نه، من باید بروم

۱. الصّحیفة السّجّادیة (علیه السلام): الدّعاء (۶)، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَاحْفَظْنَا مِنْ بَیْنِ أَيْدِنَا وَمِنْ خَلْفِنَا وَعَنْ أَيْمَانِنَا وَعَنْ شِمَائِلِنَا وَمِنْ جَمِیعِ نَوَاحِیْنَا، حِفْظًا عَاصِمًا مِنْ مَعْصِیَتِكَ، هَادِیًا إِلَى طَاعَتِكَ، مُسْتَعْمِلًا لِمَحَبَّتِكَ

۲. بحار الأنوار ج: ۸۳ ص: ۱۸۲، الصّادق (علیه السلام): اللَّهُمَّ... ارْزُقْنِي حُبَّكَ الصّادق (علیه السلام):

۳. بحار الأنوار ج: ۷۵ ص: ۳۵۶، علی بن موسی الرضا (علیه السلام): مَنْ سَأَلَ اللَّهَ التَّوْفِیقَ وَلَمْ یَجْتَهِدْ فَقَدْ اسْتَهْزَأَ بِنَفْسِهِ

از خدا تقاضا کنم، تا این عامل انگیزش، این عامل برونی جوششِ محبت، که از روح پروردگار، نشأت می‌گیرد، مرا در بر بگیرد.
داوود (علیه السلام) به سلیمان (علیه السلام) می‌گوید: ای پسرم چه چیز از همه شیرین‌تر و گواراتر است؟ سلیمان می‌فرماید: “الْمَحَبَّةُ” زیرا این، همان روح الهی است که در بندگان دمیده شده است.^۱

۱۴-۲-۱-۳. لطف و یاری پروردگار

از عوامل مهم انگیزش برونی محبت در دل انسان‌ها یاری و لطف پروردگار است. صاحب کتاب “الأنوار الساطعة” می‌نویسد: امکان ندارد کسی بتواند مسیر تحصیل محبت الهی را ببیماید، امکان ندارد کسی بتواند در طی طریق محبت الهی پایداری کند و از مسیر خارج نشود، مگر به کمک خود ذات پروردگار.^۲

۱۵-۲-۱-۳. فضل و مشیت الهی

خداوند در سوره مبارکه مائدة آیه ۵۴ می‌فرماید: به‌زودی کسانی را خواهیم آورد که خدا را دوست دارند و خدا نیز آن‌ها را دوست دارد و این فضل الهی است که به هرکس بخواهد می‌دهد.^۳ پس اگر کسی یا گروهی در جایگاهی قرار گرفتند که خدا دوستشان دارد، بدانند این فضل الهی است، خدا به آن‌ها تفضل کرده است و اگر کسی می‌خواهد در جایگاهی قرار بگیرد که خدا دوست بشود، عاشق خدا

۱. بحار الأنوار ج: ۱۳ ص: ۴۴۷، الصادق (علیه السلام): فَأَيُّ شَيْءٍ أَحْلَى؟ قَالَ: الْمَحَبَّةُ وَهِيَ رَوْحُ اللَّهِ فِي عِبَادِهِ

۲. الأنوار الساطعة ج: ۵ ص: ۳۴۰

۳. المائدة ۵۴، يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ... ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ

بشود - که کتاب ما بر این هدف است و می‌خواهد پویندگان این راه را زیاد کند - و شما که خواننده این اوراق هستید یا می‌خواهید در این راه قرار بگیرید یا می‌خواهید ثبات خود را در این راه بیفزایید و یا می‌خواهید مطالبی را فرا بگیرید که بتوانید پیروان این راه را زیاد کنید، بدانیم و بدانید که اگر ما رهروان این راه هستیم، یا اگر می‌خواهیم رهرو این راه باشیم، این تفضلی از جانب پروردگار یگانه بوده است. لذا اگر می‌خواهیم در این راه بمانیم، باید به دنبال استمرار جلب آن فضل بوده، در نگاهداری آن بکوشیم.

۱۶-۲-۱-۳. کاشت الهی

محبت، هم‌چون درختی است که خدا باید آن را در دل‌ها بکارد. "امام سجّاد (علیه‌السلام) می‌فرماید: خدایا درخت محبت را در دل ما بکار." ^۱ هر چند من باید زمین وجود را برای دریافت این بذر و این درخت، آماده کنم؛ ولی اوست که باید این درخت را بکارد.

۱۷-۲-۱-۳. کرامت الهی

محبت یک کرامت الهی است. امیرمؤمنان علی (علیه‌السلام) می‌فرماید "اذا أكرمَ الله عبداً" آنگاه که خدا بخواهد بنده‌ای را گرامی بدارد و به او لطف کند، "شَغَلَهُ بِمَحَبَّتِهِ" ^۲ او را مشغول عشق‌بازی با خودش می‌کند.

هر کس به جمله عالم از تو نصیب دارند

عشق تو شد نصیبم احسنت ای کرامت

(مولوی)

۱. بحار الأنوار ج: ۹۱ ص: ۱۵۲، السجّاد (علیه‌السلام): وَأَغْرَسَ فِي أَفْئِدَتِنَا أَشْجَارَ مَحَبَّتِكَ

۲. ر.ک. به: ص: ۱۸۸، پاورقی ۲

هر کسی مشغولیتی دارد. اگر مشغولیت ما، فعل و انفعالات درونی و برونی ما، همه بر مبنای محبت الهی باشد، زهی کرامت، و این لطف خداست که شامل حال ما شده است.

۱۸-۲-۱-۳. محبت خدا به بنده

اینکه ما خدا را دوست بداریم تابع این است که: خدا ما را دوست دارد؛ و اگر او ما را دوست نداشته باشد اجازه نمی‌دهد ما او را دوست داشته باشیم. پیامبر گرامی، سرور عاشقان و سرور محبان می‌فرماید: **“اللَّهُمَّ اجْعَلْ مُحَبَّتِي تَابَعَةً لِمَحَبَّتِكَ”**^۱ و امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: **“لَا يُحِبُّ اللَّهُ تَعَالَى إِلَّا مَنْ أَحَبَّهُ اللَّهُ”**^۲ کسی نمی‌تواند خدا را دوست بدارد، مگر اینکه خدا او را دوست داشته باشد. خدا دوست داشته است که اجازه داده بیایی و دوستش داشته باشی. درغیراین صورت اجازه نمی‌داد. پس کاری کنیم که خدا ما را دوست داشته باشد. کارهایی که خدا دوست دارد انجام دهیم، تا خدا نیز ما را دوست داشته باشد. اگر خدا ما را دوست داشته باشد، اجازه می‌دهد که ما هم دوستش داشته باشیم. و این درجات عالی و این لذایذ بی‌منتها، همه در پی آن بروز می‌کند که به جایی برسی که خدا تو را دوست داشته باشد و تو خدا را دوست داشته باشی **“يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ”**، و ارتفاع این موج هر لحظه بالا و بالاتر و بالاتر رود.

سایه معشوق اگر افتاد بر عاشق چه شد؟

ما به او محتاج بودیم او به ما مشتاق بود

(حافظ)

پس جوشش محبت ما به خدا از محبت خدا به ماست. من و تو باید دست به کاری بزنیم که خدا آن کار، و فاعل آن کار را دوست دارد و

۱. بحار الأنوار ج: ۹۲ ص: ۳۱۶، الرسول (صلی الله علیه وآله):

۲. مصباح الشریعة ص: ۱۹۴، الصادق (علیه السلام):

اگر این کار را انجام دهیم در زمره کسانی قرار می‌گیریم که خدا دوستشان دارد. و حالا خدا می‌فرماید اگر من کسی را دوست داشته باشم، کاری می‌کنم که او هم مرا دوست داشته باشد.

۱۹-۲-۱-۳. بخشش و جایزه الهی

محبت، جایزه و هبه الهی است. "إِلَهِي هَبْ لِي ... يَقِيناً صَادِقاً فِي حُبِّكَ".^۱ امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: خدایا هبه کن، خدایا ببخش، خدایا جایزه بده، که بتوانم تو را دوست داشته باشم. و توفیق ده تا این دوست داشتنم، صادق و راستین و بی غلّ و غش باشد. و خودم نیز یقین داشته و به درجه یقین رسیده باشم و بدانم که تو را صادقانه دوست می‌دارم. و این نیست جز یک جایزه و یک هبه برجسته از جانب ذات باری تعالی.

۲۰-۲-۱-۳. تنبّه الهی و بیدار کردن، توسط حضرت حق

محبت الهی و عشق ورزیدن به حضرت حق، هر چند که فعلش به ما منسوب است و می‌گوییم: ما هستیم که خدا را دوست می‌داریم، ولی جرّقه و تلنگر و بیداری و حرکت اولیه‌اش با خداست. اوست که باید ما را بیدار کند و پرده‌های غفلت را کنار بزند. اوست که باید کلید اوّل را بزند تا ما بدانیم، یک وجود بسیار دوست داشتنی هست که می‌توانیم دوستش داشته باشیم و او مایل است که دوستش داشته باشیم.

حضرت علی (علیه السلام) می‌فرماید: خدایا من که نمی‌توانم دست از نافرمانی بردارم، نمی‌توانم جهت فرمان اختیاراتم را به‌طور کامل از نافرمانی به سمت اطاعت محض برگردانم، مگر آنگاه که تو مرا برای محبت و عشق‌بازی، بیدار کنی.^۲

۱. بحار الأنوار ج: ۹۱ ص: ۱۵۵، السّجّاد (علیه السلام): هَبْ لِي ... يَقِيناً صَادِقاً فِي حُبِّكَ
 ۲. بحار الأنوار ج: ۹۱ ص: ۹۸، أمير المؤمنين (علیه السلام): إِلَهِي لَمْ يَكُنْ لِي حَوْلٌ فَأَنْتَقِلَ بِهِ عَنْ مَعْصِيَتِكَ إِلَّا فِي وَقْتٍ أَقْفَظْتَنِي لِمَحَبَّتِكَ

اگر غافل شویم و به خواب غفلت فرو رویم، در دامِ لَهو و لعب خواهیم غلطید و مرتکب نافرمانی و کم‌کاری و تفریط و تقصیر می‌شویم. مگر آنکه، تو ما را بیدار کنی؛ خدایا ما را برای ابرازِ محبت و عشق‌بازی با خودت، بیدار کن.

پس عزیزان من؛ اگر کور سویی از محبت الهی در درون شما شعله‌ور شد، اگر ذره‌ای از گرمای الهی، در درون شما پای گرفت، این‌ها از برکت الهی است، این‌ها از توفیق الهی، رزق الهی، یاری او، فضل او، کرامت او، جایزه او و محبت او به شما، نشأت گرفته است. بروید شکرش را بجا آورید و در تلاش باشید که آن را افزایش دهید. تمام افعال این بخش منسوب به حضرت حق بود، ولی بدانیم افعال حضرت حق در وجود یک آفریده مختار و با اراده مثل انسان، در صورتی جریان پیدا می‌کند که این بنده مختار، با اراده خودش، زمینه را برای دریافت آن رزق، آن هبه، آن جایزه، آن کرامت و آن بخشش، فراهم کند. محبت و عشق الهی در لباس کرامت و رزق و هبه و جایزه و برکت، به‌سوی شما در حال باریدن است، خودتان را از آن پنهان نکنید. ظرف وجودتان را برعکس نگیرید. در خواب نمانید. خدا با همه نعمت‌هایش و بالاترین نعمت‌هایش که شعله‌ور کردن عشق نسبت به خودش باشد به شما کرامت و توجه می‌کند. این پیش‌نیازهای درونی و بیرونی را که در این بخش و بخش ماقبل ذکر کردیم، جدی بگیرید. لذا اگر غافل نباشیم، حتماً جرقه‌های اولیه خدا دوستی در دلمان ایجاد می‌شود. از منظر این بخش نیز، روزی و برکت و هبه خدا، همه در حال ریزش است و این‌ها با خودشان سیلاب‌های محبت را می‌آورد، چشم نبندیم، خود را به خواب نزنیم. خدا با محبتی که به ما دارد، ما را برای محبت ورزیدن به خودش بیدار می‌کند.

می‌خواهیم از این بخش و بخش ماقبل این نتیجه را بگیریم که زمینه عاشق شدن برای همه، یکسان فراهم است. در گل و سرشت همه، این لطف الهی، نهفته شده‌است، باران رزق و برکت بر همه می‌بارد، خودتان را از اصابت قطرات باران محبت و عشق آفرینیِ خدایی، پنهان نکنید و در را به روی جوایز و کرامات الهی نبندید.

۲-۳. صفات ضروری برای ورود به جرگهٔ محبان

عرض کردیم که احتمالاً فصل سوم نسبت به فصول ماقبل و مابعد برای خوانندگان جذابیت بیشتری خواهد داشت. چرا که هر که در این راه گام گذارده است، تمایل دارد بداند چه مقدماتی را باید بگذراند تا به مقام محب برسد یا اینکه با چه اعمال و رفتاری می‌تواند درجهٔ محبت خویش را ارتقاء دهد.

در این بخش که به هشت زیر شاخه تقسیم می‌شود، از زبان اولیاء دین، مواردی را استخراج کرده‌ایم که اگر کسی این صفات را در خود پیروRAND و این اعمال را انجام دهد، طبق فرمایش این بزرگان، گامی را در مسیر محبت برداشته و به مقام محب نزدیک شده یا از پلکان محبت، یک یا چند پله‌ای بالا رفته، و یا اگر در مسیر محبت قرار دارد، محبت او به درجهٔ بالاتر و شدت بیشتری ارتقاء پیدا خواهد کرد. بخشی را که بسیار حیاتی است و شاید کلیدی‌ترین ابزار و مقدمه برای قدم گذاشتن در جادهٔ محبت است، اختصاص داده‌ایم به معرفت، فکر، مطالعه و شناخت. به واقع کلیدی‌ترین و اساسی‌ترین نکته، در مسیر نیل به محبت، "معرفت" است. اگر خدائی دوست داشتنی بشناسیم، او را دوست خواهیم داشت. هر چه این خدا را بیشتر بشناسیم، او را بیشتر دوست خواهیم داشت. و هر چه شناختمان با حقیقت خدا، نزدیک و نزدیک‌تر

شود، محبتمان نیز شدید و شدیدتر خواهد شد. بزرگان گفته‌اند: “و ما عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ” ملائکه، انبیاء و اولیاء گفته‌اند: ما نتوانستیم و نمی‌توانیم آن‌چنان که شایسته است تو را بشناسیم. گرچه شناخت خدا، آن‌چنان که شایسته اوست میسر نیست، ولی وظیفه ما، تلاش در حدِ وسع و سقفِ توان است.

آب دریا را اگر نتوان کشید

هم به قدر تشنگی باید چشید

حقِّ معرفت پروردگار، دست نیافتنی است. ولی درجاتی از معرفت پروردگار، هم دست یافتنی است و هم قابل افزایش. در زیر بخش دوم بعضی از صفات پایه و اساسی را که در ارتقاء کمالات انسان، بسیار مؤثرند، مطرح می‌کنیم. این صفات پایه و اساس، نه تنها فی نفسه مهمند، بلکه برای امور مهم دیگر، همچون محبت، مقدمه و یاور و کمک کننده مؤثری هستند. در زیر بخش سوم، طاعات و عباداتی را ذکر می‌کنیم که می‌توانند، کمک کار پیمودن راه محبت باشند. در زیر بخش چهارم بعضی از حالات درونی مخلوق به خالق را ذکر می‌کنیم. حالاتی که اگر بروز کند، تقویت شود و شدت بگیرد، موجب زایش و افزایش محبت می‌شود. در زیر بخش پنجم، صفات سلبی مورد توجه قرار می‌گیرد. آنچه باید کنار گذارد تا به محبت رسید. و در زیر بخش ششم رابطه با دوستان خدا و در زیر بخش هفتم، رفتار با همه خلق در ارتباط با افزایش محبت، نسبت به خداوند، مورد توجه قرار می‌گیرد.

البته قابل ذکر است: در فصل یک، بخش ۳-۱، آنجا که علائم محب ذکر شد، همه آن علائم نیز می‌تواند به عنوان مقدمات نیل به محبت، دوباره مورد بازخوانی و توجه مضاعف، قرار گیرد و این مقدماتی که اینجا ذکر می‌شود نیز به عبارتی می‌تواند در آن بخش، همراه و مکمل

علائم، دیده شود. چرا که ما در فصل ۳-۱ علامت‌هایی را مطرح کردیم. علامت به معنی بیرق، عَلم و پرچم است. و در یک لشکر، پیش قراول و پیش‌تاز لشکر جلوتر از همه، آن عَلم را می‌برد. در مقدمه هم این چنین است. آن مطلب و آن شخصی که مقدّم است و پیش‌تاز است، از آمدن بقیه خبر می‌دهد، لذا ارتباط تنگاتنگی بین بخش ۳-۱ و ۳-۲ وجود دارد.

۱-۲-۳. معرفت

عرض کردیم که از امام مجتبی (علیه السلام) نقل است: هر که خدا را بشناسد، او را دوست خواهد داشت.^۱ شاید این حدیث کوتاه، کلیدی‌ترین نکته این فصل و شاید مهم‌ترین نکته این کتاب باشد. اگر آدمی خدا را بشناسد، او را دوست خواهد داشت. هر چه بیشتر بشناسد، او را بیشتر دوست خواهد داشت. و هر چه او را دوست داشتنی‌تر بشناسد، او را بیشتر دوست خواهد داشت.

در جامع‌السعادات نراقی نقل شده است که: بعد از مرگ همسر زلیخا و بعد از آنکه یوسف، مورد اقبال عزیز مصر و مردم قرار گرفت و امین مصر شد، زلیخا به یوسف و به خدای او ایمان آورد و با او ازدواج کرد. ولی زلیخا آن‌قدر در تنهایی به مناجات با خدا مشغول شده بود که دیگر توجهی به یوسف نمی‌کرد. و هرگاه یوسف او را دعوت می‌کرد، زلیخا به تأخیر می‌انداخت و در پاسخ یوسف که عَلت را می‌پرسید، می‌گفت: ای پیامبر خدا! من قبل از اینکه خدای تو را بشناسم، عاشقت شده بودم ولی تو، خدایی را به من شناساندی که بسیار دوست داشتنی‌تر از هر معشوق دیگر است و من هیچ چیزی و هیچ عشقی و هیچ محبتی را بر محبت و

۱. مجموعه ورام ج: ۱ ص: ۵۲، حسن بن علی المجتبی (علیه السلام): مَنْ عَرَفَ اللَّهَ أَحَبَّهُ

عشق آن خدا، ترجیح نمی‌دهم. و حاضر نیستم عشق‌بازی با خدا را با هیچ چیز دیگری عوض کنم.^۱

لذا علامه نراقی اشاره می‌کند که تحصیل، تقویت، توسعه و تسلط معرفت خدا بر قلب، باعث تحصیل محبت و تقویت آن می‌شود. به عبارتی، ایشان بیان می‌کنند که: معرفت خدا و شناخت خدا به منزله بذری است که در زمین دل کاشته می‌شود و از آن، درخت محبت سر می‌زند.^۲

از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است: آنگاه که نور معرفت در سینه آدمی تجلی کند، نسیم محبت به حرکت در می‌آید.^۳ نور معرفت را در دل خود راه دهید، آنگاه منتظر وزش نسیم محبت الهی باشید که سراسر وجودتان را مورد نوازش قرار دهد.

ملاً محسن فیض اشاره می‌کند: محبت تنها پس از معرفت و ادراک، قابل تصور است لذا اگر در این بخش، موارد دیگری را نیز ذکر می‌کنیم،^۴ فرع و شاخه معرفت هستند. آن‌ها می‌توانند محبت ما نسبت به پروردگار را، شدت ببخشند. ولی اگر معرفتی در کار نباشد، اصل این چراغ، روشن نمی‌شود. اصل این نسیم رحمانی، حرکت نمی‌کند. ما باید این نسیم را با کسب، افزایش و تصحیح معرفت، به حرکت درآوریم و با ابزارهای دیگری که در طول این فصل خواهیم گفت، آن را شدت ببخشیم، آن را تربیت کرده و استمرار ببخشیم. اصل حرکت، اصل شروع و روشن شدن این چراغ و وزش این نسیم، با “معرفت” است.

۱. جامع السعادات ج: ۳ ص: ۱۷۶

۲. أخلاق العارفين ص: ۲۵۲

۳. مستدرک الوسائل ج: ۱۲ ص: ۱۶۸، الصادق (علیه السلام): إِذَا تَجَلَّى ضِيَاءُ الْمَعْرِفَةِ فِي الْقُلُودِ هَاجَ رِيحُ الْمَحَبَّةِ

۴. المحجة البيضاء ج: ۸، ص: ۷، کتاب المحبة و الأنس

از امام صادق (علیه السلام) خیلی صریح و کوتاه نقل شده است: “محبّت شاخه معرفت است.”^۱ اگر معرفت و شناختی از حضرت حق نداشته باشید یا شناختتان صحیح نباشد یا به خدای دوست داشتنی قائل نباشید، شاخه‌ای به نام محبت، در دلتان نمی‌روید.

علامه نراقی چنین می‌گوید: آنگاه که انوار محبت، از ورای حجاب‌ها، بر دل مؤمن طلوع کند و جمال الهی بر وی آشکار شود و آدمی به قصور و عجز خود نسبت به اطلاع از کُنه جلال پروردگار، آگاه و معترف شود، در این وقت، نفس به جوشش و حرکت در می‌آید و هیجانی او را در بر می‌گیرد که این حالت را شوق می‌نامیم. که از شاخسارهای عشق و محبت است. درست است که پیامبران الهی و ملائکه می‌گویند “آنچنان که سزاوار توست تو را نشناختیم”^۲ ولی ما باید در حدّ توانمان تلاش کنیم، انوار غیبی را دریافت کنیم. اقرار به عجز و قصور از عدم رسیدن به کُنه جمال و جلال کنیم، به این درجه معرفت که رسیدید وزش شوق، و وزش عشق در شما آغاز می‌شود. از نظر نویسنده، عبارت فوق، که از مناجات عارفین امام سجّاد (علیه السلام) برداشت شد؛ برای فهم کلیدی‌ترین نکته، در گشایش درهای معرفه الله، از ده‌ها آیه و حدیث؛ و از صدها صفحه مطلب دانشمندان موحد و خبره، کارآتر است. همه درها بر شناخت خداوند، بسته است؛ و فقط یک استثناء وجود دارد.

۱. مستدرک الوسائل ج: ۱۲ ص: ۱۶۸، الصادق (علیه السلام): الْحُبُّ قَرْعُ الْمَعْرِفَةِ

۲. جامع السعادات ج: ۳ ص: ۱۸۹

۳. بحار الأنوار ج: ۶۸ ص: ۲۳، الرسول (صلی الله علیه وآله): مَا عَبْدُكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ وَمَا عَرَفَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ

۴. بحار الأنوار ج: ۹۱ ص: ۱۵۰، السجّاد (علیه السلام): إِلَهِي... لَمْ تَجْعَلْ لِلْخَلْقِ طَرِيقًا إِلَى مَعْرِفَتِكَ إِلَّا بِالْعَجْزِ عَنْ مَعْرِفَتِكَ

“اقرار به عجز از معرفت، و اعتراف به ناتوانی از شناخت خدا.”
 هر چه به معرفت بیانجامد آن نیز می‌تواند، مقدمه رسیدن به مقام
 محبت باشد. اگر معرفت، طریق رسیدن به محبت است، طریق رسیدن به
 معرفت نیز طریق طریق است. و راه رسیدن به جاده اصلی نیز جزئی از
 راه رسیدن به هدف است. و لذا فکر و مطالعه که از لوازم قطعی و
 حتمی شناخت و معرفت هستند، خود از مقدمات لازم و واجب بحث
 محبت نیز، خواهد بود.

۱-۱-۲-۳. فکر

از امام صادق (علیه السلام) نقل است: “إِنَّ أَوَّلَى الْأَلْبَابِ الَّذِينَ عَمَلُوا بِالْفِكْرِ حَتَّى
 وَرَثُوا مِنْهُ حُبَّ اللَّهِ”^۱ صاحبان خرد کسانی هستند که به فکر مشغولند، و
 این فکر، برای آن‌ها، میوه‌ای به نام محبت، بار خواهد داد. مطمئناً از فکر در
 آیات، نعمت‌ها و صفات پروردگار، محبت او جوانه خواهد زد.

علامه نراقی اشاره می‌کنند که راه تحصیل محبت خدا و تقویت آن،
 دوام فکر است. بزرگان عرفان در دستورالعمل‌های خود برای تقویت
 معرفت و برای تقویت عشق الهی، در دستورالعمل “فکر” مشترک‌اند. این
 تفکر می‌تواند تفکر در عجایب صنع، غرایب ملک، تفکر در صفات
 کمالیه، نعوت جمالیه و جلالیه و نعمات غیر متناهی حضرت حق باشد.^۲

به فکر دوست به بالین گذار سر، صائب

چو آفتاب ز آغوش صبحدم برخیز

(صائب تبریزی)

۱. بحار الأنوار ج: ۳۶ ص: ۴۰۳، الصادق (علیه السلام):

۲. معراج السعادة ص: ۷۳۹

از کارهایی که برای لحظات قبل از خواب شبانه سفارش شده است، تلاوت آیات آخر سورة مبارکه حشر و ذکر "لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ"^۲ و اذکاری است که انسان را با فکر خدای یگانه به خواب برد، که اگر چنین شود، آن طور که صائب تبریزی می گوید: صبح چون آفتابی درخشان از خواب برخوایی خواست.

۲-۱-۲. مطالعه

خواجه عبدالله انصاری نیز در بیان درجات سه گانه محبت می فرماید: درجه اول محبتی است که از مطالعه نعمت ها و الطاف و منت های پروردگار، برخوایسته و رشد می کنند و درجه میانی محبت، محبتی است که از مطالعه صفات پروردگار، بروز کرده و با نظر در آیات و نشانه های پروردگار جلوه می کند.

۳-۱-۲. همنشینی با علم

هر چه فکر صحیح و نافع و مطالعه صحیح درباره خداوند و صفات جمال و جلال او بیشتر و بیشتر باشد، نهال محبت را در دل انسان بهتر می نشاند. فلذا نه تنها می فرمایند: به دنبال فکر و علم باش؛ بلکه به

۱. بحار الأنوار ج: ۸۹ ص: ۳۱۲، كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص لَا يَنَامُ حَتَّى يَقْرَأَ الْمُسَبِّحَاتِ وَ كَانَ يَقُولُ

إِنَّ فِيهِنَّ آيَةً هِيَ أَفْضَلُ مِنْ أَلْفِ آيَةٍ قَالَ يَحْيَى: فَتَرَاهَا الْآيَةَ الَّتِي فِي آخِرِ الْحَشْرِ

۲. بحار الأنوار ج: ۸۴ ص: ۱۷۵، أَلْ رَسُولُ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): فَإِذَا أَرَادَ النَّوْمَ فَلْيَتَوَسَّدْ يَمِينَهُ وَ لْيَقُلْ

بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ عَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ ص اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْلَمْتُ نَفْسِي إِلَيْكَ إِلَى قَوْلِهِ آمَنْتُ بِكُلِّ كِتَابٍ أَنْزَلْتَهُ وَ بِكُلِّ رَسُولٍ أَرْسَلْتَهُ ثُمَّ بَسِجْ نَسِيجَ الزَّهْرَاءِ ثُمَّ يَقْرَأْ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ وَ الْمَعُودَتَيْنِ ثَلَاثًا ثَلَاثًا وَ آيَةَ السُّحُورَةِ وَ شَهِدَ اللَّهُ وَ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ إِحْدَى عَشْرَةَ مَرَّةً ثُمَّ لْيَقُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ يُخَيِّى وَ يُمِيتُ وَ هُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

۳. منازل السائرين ص: ۱۰۱

بهره‌بردار مناسب از ابزارهای انتقال علم هم‌چون کتاب و حضور در محافل علمی نیز سفارش شده‌است. خداوند در شب معراج فرمود: یا احمد این چنین نیست که هر کس ادعا می‌کند خدایا دوست دارم به واقع مرا دوست دارد؛ باید از خودش علائمی را بروز بدهد. یکی از این علائم این است که باید هم‌نشین و همراه علم و عالمان باشد لحظه‌ای را بی‌همراهی علم طی نکند، دائماً در حال دانش‌اندوزی و دانش‌افزایی باشد؛ آن‌هم علم نافع، دانشی که بتواند شعله‌ی محبت او را هر آن، پررونق‌تر و گرم‌تر کند.

این محبت هم نتیجه‌ی دانش است
کی گزافه بر چنین تختی نشست

(مولوی)

۲-۳. صفات پایه

صفات پایه و اساسی وجود دارند که اگر می‌خواهیم ببینیم در دین، چه میزان پیشرفت کرده و یا نزد خدا چه جایگاهی داریم، و چه میزان به صراط مستقیم نزدیکیم، بسیار روشن و واضح، علامت می‌دهند. علاوه بر آن، این صفات، ابزار سنجش بسیار مهمی برای بسیاری از صفات مثبت دیگر هم هستند. و در بحث مورد نظر ما-محبت نسبت به خداوند- نیز، بسیار حساس و کلیدی‌اند. این صفات، هر یک، فی‌نفسه و بالاستقلال نیز جایگاه رفیعی در علم اخلاق اسلامی دارند و پای‌بندی به آن‌ها، بسیار مورد عنایت و سفارش بوده‌است. و اما در مبحث ما، به‌عنوان مقدمه‌هایی بسیار وزین و مؤثر به‌شمار می‌آیند. آن‌ها عبارتند

۱. بحار الأنوار ج: ۷۴ ص: ۳۰، أَلرَّسُولُ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): يَا أَحْمَدُ لَيْسَ كُلُّ مَنْ قَالَ أَحِبُّ اللَّهَ أَحَبَّنِي حَتَّى... يَتَّخِذَ... الْعِلْمَ صَاحِبًا

مَقَدِّمَاتِ نِیلِ بِه مقامِ محبت ❁ ۲۲۳

از: “طهارت قلب، اخلاص، توبه، ایمان، تقوا، مجاهدهٔ نفس و عمل به آنچه مورد رضایت خداست.” این مجموعهٔ کوچک شامل همهٔ نیکی‌هاست و شاید هر یک از این صفات که ذکر شد به تنهایی شامل همهٔ نیکی‌ها باشد.

۱-۲-۳. طهارت قلب

خداوند در شب معراج به پیامبرش گفت: احمد این چنین نیست که هر کسی بگوید دوست دارم به واقع محب و عاشق من باشد باید مدارج و مقدماتی را طی کند و یکی از آن‌ها که بسیار کلیدی و مهم است این است که: “يَكُونُ قَلْبُهُ طَاهِرًا”^۱ قلب او باید پاک باشد. طهارت آرنه به خون جگر کند عاشق به قول مفتی عشقش درست نیست نماز

(حافظ)

خانه خالی کن دلا تا منزل جانان شود
کین هوسناکان دل و جان جای لشکر می‌کنند

(حافظ)

باید خانه را خالی کرد، باید دل را پاک کرد، وگرنه خداوند به تو خواهد گفت: تو فقط ادعای محبت می‌کنی. به پیامبرش خواهد گفت که او که ادعای محبت کرده و قلبش را طاهر نکرده، و محب من نیست.

۲-۲-۳. ایمان

صریح آیه قرآن در سورهٔ مبارکهٔ بقره می‌فرماید “الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا

۱. بحار الأنوار ج: ۷۴ ص: ۳۰، أَلرَّسُولُ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): يَا أَحْمَدُ لَيْسَ كُلُّ مَنْ قَالَ أَحِبُّ اللَّهَ أَحَبَّنِي حَتَّى... يَكُونُ قَلْبُهُ طَاهِرًا وَفِي الصَّلَاةِ زَكَاةً

لله "ایمان، مایهٔ محبت است، و مایهٔ شدت آن.
عشق ایمان حقیقی است در این دیر فنا
هر که دعوی فنا کرد ز ایمانش پرس

(قاسم انوار)

در پایه‌ای بودنِ صفتِ ایمان و اینکه چون چتری بر روی همهٔ صفات
نیک کشیده شده‌است، و بیشترین خطابِ ممدوح قرآن کریم با ایمان
آوردگان است، شکی نیست. ایمان سگویی جهش به‌سوی محبت، و
محبت در گرو آن است. بروید لوازمِ ایمان را بشناسید و خودتان را به
آن بیارایید، تا گام در مسیر عشق و محبت الهی گذاشته باشید.

۳-۲-۳. اخلاص

اخلاص، عمل پاک، عمل و ذکر بی‌آلایش، بدون اختلاط با
ناخالصی‌ها، همه به یک معناست و همه، مقدمهٔ محبت. امام
صادق (علیه‌السلام) می‌فرماید "الْمُحِبُّ أَخْلَصُ النَّاسِ سِرًّا لِلَّهِ" "محب در بین
کسانی که می‌خواهند درون و جودشان را برای خدا خالص کنند،
خالص‌ترین است. محب، سر و درون و ضمیرش را برای پروردگار به
اعلی درجه، پاک و خالص کرده است. محب، عملش پاک‌ترین است.
"أَزْكَاهُمْ عَمَلًا" عمل پاک، عمل بی‌آلایش، عملی که هیچ شائبه‌ای و هیچ
شرک جلی و خفی به آن راه نداشته باشد. و هیچ نوع ریا و ناخالصی و
درخواست غیر حق با آن آمیخته نشده باشد.

۴-۲-۳. قول صادق

محب، کسی است که اگر با خدا، هم‌سخن می‌شود؛ "أَصْدَقُهُمْ قَوْلًا"
اگر "إِيَّاكَ نَعْبُدُ" می‌گوید، صادقانه و در نهایت اخلاص می‌گوید که:
خدایا تو را و فقط تو را گوش می‌سپارم، فقط به فرمان تو هستم و بس.

چرا که امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «الْمُحِبُّ أَصْدَقُهُمْ قَوْلًا»^۱ «محب در گفتگویش با خدا صادق ترین و راستگوترین انسان هاست. حال اگر می گوید: «إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»، صادقانه و از عمق وجود می گوید: خدایا! همه چیزم را، فقط و فقط ما از تو می خواهیم و بس. محب، به گفته امام صادق (علیه السلام) «أَصْفَاهُمْ ذِكْرًا» است، یعنی صاف ترین، خالص ترین و بی آرایش ترین یاد را از پروردگار می کند. وقتی پروردگار را یاد می کند، این یاد، آمیخته به ترس از جهنم و شوق به بهشت نیست. صاف صاف، در کمال اخلاص، وقتی «یا الله» می گوید، فقط او را می خواند، و فقط او را می خواهد، نه نعمت دنیوی او را، و نه حتی نعمت اخروی او را، خود او را می خواهد و بس، «يَا غَايَةَ أَمَالِ الْمُحِبِّينَ»، نهائی ترین درخواست ما خودت هستی، خودت.

ما از تو، به غیر از تو نداریم تمنّا
حلوا به کسی ده که محبت نچشیده است

(سعدی)

۵-۲-۳. ذکر خالص

امام معصوم (علیه السلام) می فرماید: اگر محبت الهی بر قلب و ضمیر و دل بنده ای بتابد، او را از هر مشغولیت دیگری خالی می کند. در نتیجه او فقط به خدا می اندیشد و بس. و این یاد کردن ها، او را از هر یاد دیگری باز می دارد.^۲ فقط یاد خدا می کند و بس. فقط ذکر خدا می گوید و بس. نه فقط ذکر زبانی، بلکه عملاً به یاد پروردگار است. یعنی همه اعمال را با یاد خدا برای خدا و در جهت رضایت او انجام می دهد.

۱. بحار الأنوار ج: ۶۷ ص: ۲۳، الصادق (علیه السلام): الْمُحِبُّ أَخْلَصُ النَّاسِ سِرًّا لِلَّهِ وَأَصْدَقُهُمْ قَوْلًا وَأَوْفَاهُمْ عَهْدًا وَأَرْكَاهُمْ عَمَلًا وَأَصْفَاهُمْ ذِكْرًا وَأَعْبَدُهُمْ نَفْسًا
۲. بحار الأنوار ج: ۶۷ ص: ۲۳، الصادق (علیه السلام): حُبُّ اللَّهِ إِذَا أَضَاءَ عَلَى سِرِّ عَبْدٍ أَخْلَاهُ عَنْ كُلِّ شَاغِلٍ وَكُلِّ ذِكْرٍ سِوَى اللَّهِ

۶-۲-۳. تقوی

یکی دیگر از صفات پایه و اساسی تقواست. خداوند در قرآن صریحاً می‌گوید: قبولی اعمال، در گرو تقواست.^۱ بهترین توشه سیر الی الله، تقواست.^۲ بهره مند شدن از هدایت قرآن، در گرو تقواست.^۳ گرامی بودن و ارزش داشتن در نزد پروردگار، به درجه تقواست.^۴ امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: تقوا آن است که در آنجا که خدا امر فرموده، غایب نباشی، و آنجا که خدا نهی کرده، رؤیت نشوی.^۵ یعنی همه اعمال و رفتار مورد تأیید حضرت حق باشد. یکایک حرکات، با دستورالعمل پروردگار، مطابقت داده شود، اگر او راضی است و این عمل در دایره اوامر او می‌گنجد، خود را به آن عمل وادارید، و اگر او ناراضی است و مایل نیست این عمل از شما سر بزند، خودتان را از آن عمل دور کنید. پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله)، خدا را این چنین می‌خواند: "يَا حَيِّبَ الْأَتْقِيَاءِ"،^۶ ای خدا! تو دوست افراد با تقوا هستی، تو معشوق اتقیا و اهل تقوا هستی. ما اگر خودمان را به زیور تقوی بیاراییم، در آن صورت می‌توانیم بگوییم، در دایره کسانی قرار گرفته‌ایم که خدا دوست هستند، آنان که خدا این اجازه را به ایشان می‌دهد که او را "حبيب" صدا بزنند. اگر تو در گروه اتقیا و پرهیزگاران نباشی، خدا، حبيب تو نیست.

امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: همانا اهل تقوی، چون می‌خواهند محبت

۱. المائدة ۲۷، إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ

۲. البقرة ۱۹۷، تَزُودُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى

۳. البقرة ۲، ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ

۴. الحجرات ۱۳، أَن أَكْرَمَكُمُ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاكُمْ

۵. بحار الأنوار ج: ۶۷ ص: ۲۸۵، سَأَلَ الصَّادِقُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) عَنْ تَفْسِيرِ التَّقْوَى؟ فَقَالَ: أَن لَّا يَفْقِدَكَ

اللَّهُ حَيْثُ أَمَرَكَ وَلَا يَرَاكَ حَيْثُ نَهَاكَ

۶. بحار الأنوار ج: ۹۱ ص: ۳۹۶، يَا أَنِيسَ الْأَصْفِيَاءِ يَا حَبِيبَ الْأَتْقِيَاءِ

پروردگار یگانه را نگاه دارند، همهٔ محبت‌های دیگرشان را قطع کرده‌اند، و به‌خاطر اطاعت پروردگار، از دنیا و مافیها بریده‌اند و با تمام قلبشان به خدا و به عشق و محبت او می‌نگرند.^۱ اهل تقوا کسانی هستند که افتخارِ نظر به وجه الله نصیبشان می‌شود و می‌توانند به خدا و به محبت خدا، نظر کنند. پس باید رفت و تقوا را جُست و خود را بدان آراست. تقوایی که فقط امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در یک خطبه، یکصد و چهارده صفت از شاخسارهای آن را بیان می‌کند، که شنوندهٔ آن با شنیدن عمق وظایف متقی، دار فانی را وداع می‌گوید.^۲

صریح آیهٔ قرآن در سورهٔ حجرات می‌فرماید: «أَنْ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتِّقَاكُمْ»^۳ و لذا امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می‌فرماید: مطمئناً کسی که تقوای الهی پیشه کند اوست که دارای شرافت است، اوست که نزد پروردگار گرامی است و اوست محب پروردگار، و هم‌چنین اوست اهل طاعت، اهل طاعت خدا و اهل طاعت رسول.^۴

۷-۲-۳. تبعیت و اطاعت از پیامبر (صلی الله علیه و آله)

خداوند در قرآن می‌فرماید: «أَنْ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتِّقَاكُمْ»^۵ اگر راست می‌گویید که خدا را دوست دارید، پیامبر را اطاعت کنید. دراین صورت

۱. الکافی ج: ۲ ص: ۱۳۲، الصادق (علیه السلام): «أَنَّ أَهْلَ التَّقْوَى ... قَطَعُوا مَحَبَّتَهُمْ بِمَحَبَّةِ رَبِّهِمْ وَ حَشَوُا الدُّنْيَا لَطَاعَةِ مَلِكِهِمْ وَ نَظَرُوا إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِلَى مَحَبَّتِهِ بِقُلُوبِهِمْ

۲. نهج البلاغة خطبة همام

۳. الحجرات ۱۳، أَنْ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتِّقَاكُمْ

۴. تحف العقول ص: ۱۸۳، أمير المؤمنين (علیه السلام): يَقُولُ اللَّهُ ... إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتِّقَاكُمْ فَمَنْ اتَّقَى اللَّهَ فَهُوَ الشَّرِيفُ الْمُكْرَمُ الْمُحِبُّ وَ كَذَلِكَ أَهْلُ طَاعَتِهِ وَ طَاعَةِ رَسُولِ اللَّهِ يَقُولُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ إِنَّ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ

۵. آل عمران ۳۱

خدا هم شما را دوست خواهد داشت. پس تقوا و اطاعت به عنوان پیش‌نیاز بسیار مهم محبت هستند. و تا این لباس‌ها بر تن نشود، شایسته گام گزاردن در زمره دوست داران خدا نخواهیم بود.

۸-۲-۳. مجاهده با نفس

صفت پایه و اساسی همیشگی که انسان تا آخرین لحظه حیات، باید با آن درگیر باشد مجاهده نفس است. یک جهاد دائمی و پایان‌ناپذیر. امام باقر (علیه السلام) می‌فرماید: مؤمن باید تمام توجهش به مجاهده نفس باشد. در تمام لحظات زندگی باید توجهش به این امر باشد که بتواند بر هوای نفس غلبه کند، و کجی‌هایی را که هوای نفس بر آدمی بار می‌کند، به راه راست بکشد. باشد که با این مجاهده، محبت خدا را جلب کرده بتواند در جاده محبت پروردگار، گام بگذارد.^۱

۹-۲-۳. مخالفت با هوی و هوس

امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می‌فرماید با هوای نفس مقابله و پیکار کن، با عقل خودت به جنگ هوی و هوس برو، اگر چنین کنی، فیمابین تو و خدا، مودت و محبت، ظاهر شده و عشق الهی در وجود تو ریشه‌دار می‌شود.^۲ با هوی و هوس با نفس امّاره‌تان بجنگید تا محبت، ظهور و بروز کند.

تا مرید از مراد نفس نمرّد
ره به آب حیات عشق نبرد

(اوحدی مراغه‌ای)

۱. مستدرک الوسائل ج: ۱۱ ص: ۱۴۲، الباقر (علیه السلام): إِنَّ الْمُؤْمِنَ مَعْنَى مُجَاهِدَةٍ نَفْسَهُ لِبُغْلِبِهَا عَلَى هَوَاهَا فَمَرَّةً يُقِيمُ أَوْدَهَا وَيُخَالِفُ هَوَاهَا فِي مَحَبَّةِ اللَّهِ وَ مَرَّةً تَصْرَعُهُ نَفْسُهُ فَيَتَّبِعُ هَوَاهَا فَيَنْعَشُهُ اللَّهُ فَيَنْتَعِشُ وَيَقِيلُ اللَّهُ عَثْرَتَهُ

۲. الکافی ج: ۱ ص: ۲۰، امیرالمؤمنین (علیه السلام): قَاتِلْ هَوَاكَ بِعَقْلِكَ تَسْلَمْ لَكَ الْمَوَدَّةُ وَ تَظْهَرُ لَكَ الْمَحَبَّةُ

۱۰-۲-۳. عمل به افعال مورد رضایت خدا

خداوند می‌فرماید هر کس برای رضای من عمل کند، اگر همهٔ اعمال و رفتارش با این نیت باشد که بخواهد رضایت مرا جلب کند، قطراتی از عشق الهی در کام او می‌چکانم، که دیگر محبت هیچ مخلوقی را بر محبت من ترجیح ندهد.

عشق به پروردگار در معرض آن است که با محبت‌های زمینی خدشه بردارد، و خداوند واحد احد که نه احتیاج به شریک دارد و نه آن را برمی‌تابد. خود، کلید حلّ این مشکل را به دست ما داده است: «بر مبنای رضای او و برای رضای او عمل کنید، تا درخت محبتی در دل شما بکارَد که جایی برای محبت غیر او نماند».

«یا احمد چنین نیست که هر کسی بگوید دوستت دارم، به واقع عاشق من باشد. مگر اینکه مطابق رضایت من عمل کند.» این ندای صریح الهی در شب معراج است.^۲

امام صادق (علیه السلام) در تعریف ذکر کثیر می‌فرمایند: این ذکر، عبارت از آن است که در هر عملی که می‌خواهی انجام دهی، در هر فعل و قول و نظر و فکری که می‌خواهی خود را بدان مشغول کنی، تأمل کن. اگر رضایت خدا در آن است، انجام ده و اگر رضایت خدا در آن نیست آن را رها کن.^۳

۱. بحار الأنوار ج: ۷۴ ص: ۲۸، الرسول (صلی الله علیه وآله): فَمَنْ عَمِلَ بِرِضَايَ الزُّمَةُ ثَلَاثَ خِصَالٍ أَعْرِفُهُ

شُكْرًا لَا يُخَالِطُهُ الْجَهْلُ وَ ذِكْرًا لَا يُخَالِطُهُ النِّسْيَانُ وَ مَحَبَّةً لَا يُؤْثِرُ عَلَى مَحَبَّتِي مَحَبَّةَ الْمَخْلُوقِينَ
۲. بحار الأنوار ج: ۷۴ ص: ۳۰، الرسول (صلی الله علیه وآله): يَا أَحْمَدُ لَيْسَ كُلُّ مَنْ قَالَ أَحِبُّ اللَّهَ أَحَبَّنِي حَتَّى... يَطْلُبَ رِضَايَ

۳. الکافی ج: ۲ ص: ۸۰، الصادق (علیه السلام): مَنْ أَشَدَّ مَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَى خَلْقِهِ ذِكْرُ اللَّهِ كَثِيرًا ثُمَّ قَالَ: لَا أَغْنِي سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ وَإِنْ كَانَ مِنْهُ وَلَكِنْ ذِكْرُ اللَّهِ عِنْدَ مَا أَحَلَّ وَ حَرَّمَ فَإِنْ كَانَ طَاعَةً عَمِلَ بِهَا وَإِنْ كَانَ مَعْصِيَةً تَرَكَهَا

۱۱-۲-۲-۳. توبه

امام باقر (علیه السلام) می‌فرماید: با اعمال پاک، با اعمال خالص، زندگی خود را برای پروردگار زینت دهید و بیارایید. و با عجله کردن و با سرعت بخشیدن در منتقل شدن از بدی‌ها به خوبی‌ها، و از خوبی‌ها به خوبی‌های بالاتر، نسبت به او اظهار محبت کنید.^۱ عشق‌بازی و اظهار محبت به پروردگار، در سرعت انتقال از بدی‌ها به خوبی‌ها و از هر درجه‌ای به درجه بالاتر، ظهور می‌کند و بس.

در معنای توبه نیز آمده است: بازگشت از بدی به خوبی، بازگشت از نافرمانی به اطاعت، و بازگشت از درجات مادون به درجات اعلی. و فیض کاشانی (ره) می‌فرماید: هیچ مقدمه‌ای از مقدمات محبت نیست که به تأثیر توبه و بازگشت و عزم و اراده برای ترک بدی‌ها و ترک درجات مادون و میل به ارتقاء و رفتن به درجات بالاتر مرتبط نباشد. و لذا اگر اراده کردیم توبه صادقه داشته باشیم، می‌توانیم خود را در سلک دوستان و دوستداران خدا و پیروان طریق محبت او بدانیم، چرا که پیامبر (صلی الله علیه و آله) خدا را چنین صدا می‌زند: «یا حبيب التَّوَّابِينَ» ای دوست توبه‌کنندگان. در عبارت دیگری نیز از زبان پیامبر گرامی داشتیم: «يَا حَبِيبَ الْأَتْقِيَاءِ»^۲ جامعه تقوی‌پوش تا بتوانی خدا را حبيب صدا کنی. تا خدا بپذیرد که تو عاشقش باشی. جامعه توبه‌پوش، زیور توبه بر تن بیارای، تا بتوانی خدا را «حَبِيبَ التَّوَّابِينَ»^۳ صدا بزنی و خدا حبيب و دوست تو نیز باشد.

۱. بحار الأنوار ج: ۷۵ ص: ۱۶۲، الباقر (علیه السلام): تَزَيَّنْ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِالصَّدَقِ فِي الْأَعْمَالِ وَ تَحَبَّبْ إِلَيْهِ بِتَعْجِيلِ الْإِنْتِقَالِ

۲. بحار الأنوار ج: ۹۱ ص: ۳۹۶، يَا أَنِيسَ الْأَصْفِيَاءِ يَا حَبِيبَ الْأَتْقِيَاءِ

۳. بحار الأنوار ج: ۹۱ ص: ۳۹۰، الرَّسُولُ (صلی الله علیه و آله): يَا حَبِيبَ التَّوَّابِينَ

۳-۲-۳. طاعات و عبادات

از مقدمات نیل به مقام محب و مقدمات ارتقاء درجه محبت نسبت به پروردگار، طاعات و عبادات است.

۱-۳-۲-۳. اجتهاد در عبادت

امام صادق (علیه السلام) صریحاً می‌فرماید: «فَيَلْقَى اللَّهَ الْمَحَبَّةَ فِي قُلُوبِ الْعِبَادِ»^۱ خدا محبت خودش را در دل بنده‌هایش می‌اندازد. گام اول را در بندگی برداریم، طبق وعده داده شده، خداوند محبتش را که یک جایزه، یک نور و یک هبه الهی است، در دل ما خواهد انداخت.

و در عبارت دیگری که می‌خواهند محب و عاشق را معرفی کنند، می‌گویند: محب در بین نفوس خلاق، عابدترین است،^۲ نه اینکه هر کسی عابد شد، عاشق هم می‌شود. نه، خیلی‌ها عابد می‌شوند که از جهنم فرار کنند، که این‌ها عبادتشان برده‌وار است. خیلی‌ها عابد می‌شوند که به جوایز اخروی برسند، که این‌ها در ایستگاه بهشت پیاده خواهند شد. پس برای عاشق شدن باید از مسیر عابد شدن گذشت ولی در آن توقف نکرد.

عشقست ز هر چه آن نشاید مانع
گر عشق نبودی، ننمودی صانع
دانی که حروف عشق را معنی چیست
عین عابدو شین شاکرو قافست قانع

(مولوی)

علامه نراقی هم در آن بخشی که طریق محبت الهی را ذکر می‌کند بر

۱. المؤمن (صلی الله علیه وآله): ص: ۲۰، فَيَلْقَى اللَّهَ الْمَحَبَّةَ [لَهُ] فِي قُلُوبِ الْعِبَادِ
۲. بحار الأنوار ج: ۶۷ ص: ۲۳، الْأَصَادِقُ (علیه السلام): الْمُحِبُّ أَخْلَصَ النَّاسِ سِرّاً لِلَّهِ وَ... أَغْبَدَهُمْ نَفْساً

مواظبت بر طاعات و عبادات، تأکید ویژه‌ای دارند.

۲-۳-۲. اطاعت

امام صادق (علیه السلام) می‌فرمایند: «مَنْ أَطَاعَهُ فَقَدْ أَحَبَّهُ» هر کس خدا را اطاعت کند،^۱ او را دوست خواهد داشت. اصلاً نمی‌شود کسی را دوست داشت، و برای تحقق خواسته‌های او تلاش نکرد. «إِنَّ الْمَحَبَّ لِمَنْ يُحِبُّ» مطیع "همانا عاشق نسبت به کسی که دوستش دارد، نسبت به معشوق، فرمانبر و مطیع هم هست."^۲

عاشقان را بر سر خود حکم نیست
آنچه فرمان تو باشد آن کنند

(حافظ)

۳-۲-۳. جدیت در پیمودن مسیر

این تلاش، نمی‌تواند تلاش معمولی، لحظه‌ای و گذرا باشد. تلاش عاشق در عبادت و طاعت، تلاش همراه با جدیت و دوام است. «مَنْ أَشْتَقَّ إِلَى حَبِيبٍ جَدًّا فِي السَّيْرِ إِلَيْهِ» هر کسی برای رسیدن و وصل به معشوق و حبیب خودش شوق داشته باشد، در پیمودن این راه، جدیت به خرج می‌دهد.^۳

در طریق عشق از سعی طلب غافل مباش
موج با این جهد، آخر دامن دریا گرفت

(طغرل احراری)

تو موجی، تو قطره‌ای، تو شب‌نمی، ولی اگر جدّ و جهد کنی، دریا را خواهی گرفت و به او خواهی رسید و دریا خواهی شد.

۱. بحار الأنوار ج: ۱۰ ص: ۱۷۰، الصادق (علیه السلام): مَنْ أَطَاعَهُ أَحَبَّهُ

۲. بحار الأنوار ج: ۴۷ ص: ۲۴، الصادق (علیه السلام): إِنَّ الْمُحِبَّ لِمَنْ يُحِبُّ مُطِيعٌ

۳. بحار الأنوار ج: ۱۴ ص: ۴۰، إِنَّ اللَّهَ أَوْحَى إِلَى دَاوُدَ (علیه السلام): مَنْ أَشْتَقَّ إِلَى حَبِيبٍ جَدًّا فِي السَّيْرِ إِلَيْهِ

۴-۳-۲-۳. انجام واجبات

در شب معراج که خودمانی‌ترین سخنان بین خالق و اشرف مخلوقات و اشرف انبیاء مبادله شد، خدا فرمود: احمد، هر کس که ادعا کند دوستت دارم، دوستی‌اش را نمی‌پذیرم و قبول ندارم که مرا دوست دارد. این چنین نیست که با یک گفته، واقعاً عاشق من شده باشد. باید ثابت کند. یک مرحله از مقدماتی که باید طی کند تا عشق و محبتش را ثابت کند، این است که: در انجام دستورات اکیدی که برای ترغیب به انجام واجبات داده‌ام، باید در نهایت درجه، تلاش و اجتهاد کرده باشد.^۱ البته نه به این معنی که حتماً فقیه و مجتهد به معنای مصطلح، شده باشد. خیر، اجتهاد، یعنی؛ "تلاش، در سقف توان". مجتهدین مصطلح نیز دانشمندانی هستند که در سقف توان، تلاش می‌کنند که رأی خدا و پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) را استخراج و استنباط کرده و به پیروانشان اطلاع بدهند. اینجا منظور این است که من و شمایی که می‌خواهیم در راه محبت گام برداریم، باید در انجام فرائض و انجام واجبات، در حد کمال و سقف توان، تلاش داشته باشیم.^۲ در حدیث مشهور قرب نوافل از زبان حضرت باری تعالی گفته می‌شود: هیچ کسی به اندازه‌ای که با واجبات می‌تواند با من اظهار دوستی و نزدیکی کند، به من نزدیک نمی‌شود، دوستی هیچ کس این قدر مقبول نمی‌افتد. اگر چیزی در سیر الی الله مهم نبود، خداوند آن را واجب نمی‌کرد. اگر خدا عملی را واجب کرده است، یعنی این عمل و این فعل، در طی

۱. بحار الأنوار ج: ۷۴ ص: ۳۰، أَلرَّسُولُ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): يَا أَحْمَدُ لَيْسَ كُلُّ مَنْ قَالَ أَحِبُّ اللَّهَ

أَحَبُّنِي حَتَّى... يَكُون... فِي الْفَرَائِضِ مُجْتَهِدًا

۲. بحار الأنوار ج: ۴۶ ص: ۹۱، أَلْبَاقِرُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) شَدِيدَ الْجَهْدِ فِي

الْعِبَادَةِ نَهَارُهُ صَائِمٌ وَلَيْلُهُ قَائِمٌ فَأَضَرَّ ذَلِكَ بَجِسْمِهِ فَقُلْتُ لَهُ يَا أَبَتِ كَمْ هَذَا الدُّؤْبُ فَقَالَ لَهُ: أَتَحَبُّ إِلَيَّ رَبِّي لَعَلَّهُ يُزِلَّنِي

مسیر الی الله، تأثیر بیشتری دارد و شما را مقدار بیشتری و با سرعت بیشتری به پیش خواهد برد.

نتیجه کلام صریح پروردگار این است که از میان عبادات، آنچه واجب است، شما را بیشتر، عمیق‌تر و با سرعت افزون‌تری به مقام محبان، نزدیک می‌کند.

۵-۳-۳. مستحبات

البته در ادامه این حدیث هم می‌فرماید: اگر بنده ای همه واجبات را ادا کند، حال می‌تواند با نوافل، با اضافات و با مستحبات، به اظهار محبت خود ادامه دهد. یعنی اگر مستحبات را هم انجام دهد، و نیتش فقط اظهار محبت، به من باشد، در این صورت به درجه‌ای می‌رسد که من هم دوستش خواهم داشت.^۱

۶-۳-۳. بزرگداشت کتاب الله

پیامبر خاتم (صلی الله علیه وآله) می‌فرماید: با گرامی داشتن کتاب خدا، به او اظهار محبت کنید. "تَحَبُّوا إِلَى اللَّهِ بِتَوْقِيرِ كِتَابِهِ"، با توقیر کتاب الله، با خدا عشق‌بازی کنید،^۲ و به او اظهار دوستی کنید و مسیر دوستی را بپیمایید. کتاب خدا را اهمیت بدهید، دوست داشته باشید، احترام کنید، نه اینکه فقط ظاهرش را احترام کنید، بلکه آن را در دلتان، در جای محکم و با وقاری جای دهید، آن را حفظ کنید. نه این که فقط الفاظش را با فشار در ذهنتان به خاطر بسپارید، بلکه مفاهیم آن را در زندگی‌تان جاری و ساری و حفظ کنید. سعی کنید قرآن در زندگی شما و در

۱. بحار الأنوار ج: ۶۷ ص: ۲۲، الرسول (صلی الله علیه وآله): قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: مَا تَحَبَّبَ إِلَيَّ عَبْدِي

بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَيَتَحَبَّبُ إِلَيَّ بِالنَّافِلَةِ حَتَّى أَحِبَّهُ

۲. مستدرک الوسائل ج: ۴ ص: ۲۵۴، الرسول (صلی الله علیه وآله): تَحَبُّوا إِلَيَّ اللَّهُ تَعَالَى بِتَوْقِيرِ

كِتَابِهِ يَزِدُّكُمْ حُبًّا وَ يَحْبِبُّكُمْ إِلَيَّ خَلْقَهُ

سراسر وجود شما، جریان و سریان داشته باشد. اگر چنین کنید، پیامبر (صلی الله علیه وآله) وعده داده است: “يَزِدُّكُمْ حُبًّا”. به هر درجه‌ای از محبت که رسیده باشید، محبتتان زیاد می‌شود.^۱

امروز نسبت به دیروز توقیر و احترام و بهره‌گیری‌ات را از قرآن بیشتر کن. محبت نسبت به خدا بیشتر می‌شود و این افزایش “الی غیر النهایة” ادامه خواهد داشت. و با او مأنوس و مأنوس‌تر می‌شوی.

۷-۳-۲-۳. ذکر دائم

خداوند به موسی (علیه السلام) می‌فرماید “وَمَنْ أَحَبَّنِي لَمْ يَنْسَنِي”^۲ موسی اگر کسی ادعا می‌کند دوستت دارم، نباید مرا فراموش کند. طبیعی است که محبت و دوست داشتن، با یاد همراه است؛ و فراموشی، نقطه مقابل آن است. حتی در عشق‌های زمینی، در عشق به زن و فرزند و مال نیز اگر کسی چیزی را دوست بدارد، دائماً پیش چشمش است و او را در یاد می‌آورد.

اگر عاشق با معبود و معشوق خودش، بُعد مکانی و فاصله هم داشته باشد، یاد او یا تصویر او دائماً جلو چشمانش است. از این‌روست که حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) صریحاً ذکر می‌کنند: خدا چنین شخصی را دوست دارد، به او عشق می‌ورزد، و او را بسیار یاد می‌کند.^۳

از علائم، نشانه‌ها و مقدمات طی این مسیر، نه تنها یاد کردن، بلکه زیاد یاد کردن است “اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا”^۴ خدا را زیاد یاد کنید، او را دوست خواهید داشت و محبتتان هم بیش و بیش‌تر خواهد شد. خداوند در شب

۱. مستدرک الوسائل ج: ۱۲ ص: ۱۷۳، الصادق (علیه السلام): طَلَبْتُ الْإِنْسَانَ فَوَجَدْتُهُ فِي قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ

۲. بحار الأنوار ج: ۷۴ ص: ۴۲، مکتوب فی التوراة: يَا مُوسَى مَنْ أَحَبَّنِي لَمْ يَنْسَنِي

۳. بحار الأنوار ج: ۶۶ ص: ۳۴۹، الرسول (صلی الله علیه وآله): مَنْ أَكْثَرَ ذِكْرَ اللَّهِ أَحَبَّهُ اللَّهُ

۴. الأحزاب ۴۱

معراج به پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: عاشق، عاشق نیست مگر "یشغل بذکری اشتغالا" مشغول یاد و ذکر من باشد. آن‌هم نه مشغولیت معمولی، نه ذکر معمولی. بلکه درجات عالی‌اش از کثرت و از کیفیت^۱.

علامه نراقی هم می‌فرماید: یکی از مهم‌ترین راه‌های تحصیل و تقویت محبت، تبّتل و زاری و درخواست از پروردگار و یاد اوست. او را صدا بزنید، یاد او را در دل داشته باشید ولی بدانید، اگر این ذکر آغشته به امیال و به درخواست‌های دنیوی و حتی اخروی باشد، ذکر عاشقانه نیست.

ذکر زاهدانه هم داریم. خدا را یاد کنیم، که یاد خدا مانع گناه بشود با این نیت که، به جهنم نرویم. خدا را دائما یاد کنیم، که یاد او ما را به طاعتش بخواند و در نتیجه، در بهشت به پاداش‌های وعده داده شده، برسیم. البته به درخواست خود می‌رسیم، ولی ما را در ایستگاه بهشت پیاده می‌کنند، در حالی که این قطار، ایستگاه‌های بالا و بالاتری هم دارد. و از این‌روست که امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: محبّ "أَصْفَاهُمْ ذُكْرًا" نسبت به دیگران ذکرش صاف‌تر و خالص‌تر است.^۲ اگر خدا را یاد می‌کند برای خود خدا، یاد می‌کند. خالص برای خود خدا، چون خدا را دوست دارد و از خدا جز خدا نمی‌خواهد.

"ما از تو، به غیر از تو نداریم تمنا"

(سعدی)

از امام صادق (علیه السلام) پرسیدند که معنی "اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا" چیست؟ آیا معنی‌اش تکرار اوراد است، تکرار اذکار سفارش شده‌ای مثل

۱. بحار الأنوار ج: ۷۴ ص: ۳۰، الرسول (صلی الله علیه و آله): يَا أَحْمَدُ لَيْسَ كُلُّ مَنْ قَالَ أَحِبُّ اللَّهَ

أَحَبَّنِي حَتَّى... يَشْغَلَ بِذِكْرِي اشْتِغَالًا

۲. بحار الأنوار ج: ۶۷ ص: ۲۳، الصادق (علیه السلام): الْمُحِبُّ أَخْلَصَ النَّاسِ سِرًّا لِلَّهِ وَ... أَصْفَاهُمْ ذُكْرًا

“لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ” یا “سُبْحَانَ اللَّهِ” یا “الْحَمْدُ لِلَّهِ” یا “اللَّهُ أَكْبَرُ” است؟ امام فرمودند: خیر هر چند که این اذکار و این اوراد هم جزو ذکر است ولی ذکر، معنی گسترده تری دارد، ذکرِی که فرمان اکتار داده شده، ذکرِی که دستور داده اند، انجام دهید تا بتوانید محبّ خدا شوید. ذکرِی که خداوند فرموده: مرا یاد کن تا تو را یاد کنم، این است:

در هر فعل و انفعالی، در هر مشغولیتی، در هر انتقالی و در هر کار جدیدی که لحظه ای می خواهد تو را به خود مشغول کند، به یاد خدا بیفتید، تأمل کنید که آیا رضایت خدا در انجام این کار است یا در ترک آن؟ اگر رضایت خدا در انجام آن کار است، آن را انجام دهید^۱ و از سختی ها و از ملامت دیگران نترسید. و اگر رضایت خدا در ترک آن فعل است، حتّی علیرغم میل باطنی، علیرغم وسوسه های شیطان، علیرغم ظواهر زیبا، آن را ترک کنید.

هر گفت و شنود، هر دیدن، هر خواندن، هر خوردن، هر خرید، و هر انتخاب بزرگ و کوچکی، که یکی از جوارح ما، یا چند لحظه از عمر ما را به خود مشغول می کند؛ یک به یک، با محک و معیار “رضایت خدا”، تنظیم کنید، و اگر رضایت او در انجام آن بود آن را انجام بدهید. به این معنا، “کثیر الذکر”، “کثیر الحب” است. به این معنا، ذکر، پایان ناپذیر است؛ همچنان که حبّ، پایان ناپذیر است.

۸-۳-۲-۳. تسبیح دائم

ای احمد؛ هر کس ادّعای عاشقی کند به راحتّی ادّعایش را نمی پذیرم مگر اینکه بینم دائماً مشغول تسبیح است،^۲ نه فقط به زبان “سبحان الله”

۱. ر.ک. به: ص: ۲۲۹، پاورقی ۳

۲. بحار الأنوار ج: ۷۴ ص: ۳۰، أَلرَّسُولُ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): يَا أَحْمَدُ لَيْسَ كُلُّ مَنْ قَالَ أَحِبُّ اللَّهَ أَحَبَّنِي حَتَّى ... يُكْثِرَ التَّسْبِيحَ دَائِمًا

می‌گوید، بلکه سبوحیت و قدوسیت مرا در اعضا و جوارح و تک‌تک سلول‌های خودش جاری کرده و در اجرای سفارش: “تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ”،^۱ چون خدای پاکی را صدا می‌زند، خود نیز تلاش می‌کند جز در مسیر پاکی، گام بر ندارد.

در فکر اویم صبح و شام در ذکر خیر او مدام
کاهل نمی‌باشم دمی، عشق این تقاضا می‌کند

(فیض کاشانی)

عشق تقاضا می‌کند که تو صبح و شام در یاد پروردگار باشی، او را به پاکی بستایی و چون روح خدا در تو دمیده شده خودت را به پاکی ملتبس کنی.

۹-۳-۲-۳. نماز

از مصادیق اعلای ذکر و عبادت، نماز است، - روشنایی چشم پیامبر (صلی‌الله علیه و آله)^۲ - ؛ خداوند در شب معراج به پیامبر گفت: محب باید قیامش برای نماز زیاد باشد^۳ و پیامبر رحمت، این بهترین عبد خدا، آن قدر در نماز می‌ایستاد که پاهایش متورم می‌شد.^۴

احمد؛ عاشق، باید این پیام‌ها را برای من بفرستد و این مقدمات را
برایم ارسال کند: زیاد نماز بخواند، و نمازش، خالص باشد، در انجام

۱. بحار الأنوار ج: ۵۸ ص: ۱۲۹، قال (علیه السلام): تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ
۲. الکافی ج: ۵ ص: ۳۲۱، الرسول (صلی‌الله علیه و آله): قُرَّةَ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ
۳. بحار الأنوار ج: ۷۴ ص: ۳۰، الرسول (صلی‌الله علیه و آله): يَا أَحْمَدُ لَيْسَ كُلُّ مَنْ قَالَ أَحِبُّ اللَّهَ أَحَبَّنِي حَتَّى يَأْخُذَ قُوَّتًا وَيَلْبَسَ دُونًا وَيَنَامَ سُجُودًا وَيُطِيلَ قِيَامًا
۴. بحار الأنوار ج: ۶۶ ص: ۲۹۲، الرسول (صلی‌الله علیه و آله): سَيِّدُ الْمُرْسَلِينَ وَأَشْرَفُ الْوَاصِلِينَ وَقَدْ كَانَ (صلی‌الله علیه و آله) يَقُومُ فِي الصَّلَاةِ إِلَى أَنْ وَرِمَتْ قَدَمَاهُ

واجبات، در سقفِ توان، تلاش و اجتهاد کند. نمازهایش خالص‌ترین و پاک‌ترین نمازها باشد.^۱

نماز، که اولین و عالی‌ترین عبادت است، در اصل لغت به معنای دعاست. دعا، یعنی توجّه مخاطب را به خود جلب کردن، صدا زدن کسی نه فقط با صوت که حتّی با اشاره، یک دعاست. و چون عالی‌ترین نوع دعا، دستورالعملی بوده که خدا به پیامبرش فرموده است، از این‌رو این نوع رکوع و سجود، و این نوع ذکر را به این شکل خاص، صلاة گفته‌اند و الّا "صلاة" در اصل، همان دعاست. و دعا، در اصل، همان جلبِ توجّه مخاطب ما، معشوق ما، معبود ما و خدای ما.

۱۰-۳-۲-۳. دعا و مناجات

از مقدّمات و لوازم نِیلِ به محبت این است که خدا را صدا بزنی، با او راز و نیاز کنی، با او مخاطبه و معاشقه داشته باشی، و حتّی همین محبت را هم از او بخواهی "اللّهُمَّ... اَسْأَلُكَ حُبَّكَ" خدایا مرا عاشق خودت کن، خدایا این محبت را هم، تو در دل من بریز. خدایا به من روزی بده، روزی از جنس محبت، از جنس عشق.^۲ حتّی زمانی که در نماز می‌گویی "اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ" به فرموده امام عسکری (علیه‌السلام) منظور این باشد که: خدایا ما را به مسیر عبادت عاشقانه، راهنمایی کن، خدایا ما را به راه محبت خودت ببر.^۳

۱. بحار الأنوار ج: ۷۴ ص: ۳۰، الرّسول (صلی الله علیه وآله): يَا أَحْمَدُ لَيْسَ كُلُّ مَنْ قَالَ أَحِبُّ اللَّهَ أَحَبَّنِي حَتَّى... يَكُونَ قَلْبُهُ طَاهِرًا وَفِي الصَّلَاةِ زَاكِيًا وَفِي الْفَرَائِضِ مُجْتَهِدًا
 ۲. بحار الأنوار ج: ۸۳ ص: ۱۸۲، الصادق (علیه‌السلام): اللّهُمَّ... ارْزُقْنِي حُبَّكَ
 ۳. وسائل الشیعة ج: ۲۷ ص: ۴۹، الصادق (علیه‌السلام): فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ قَالَ يَقُولُ: ارْشَدْنَا لِلزُّوْمِ الطَّرِيقِ الْمُوَدِّي إِلَى مَحَبَّتِكَ

۱۱-۳-۲-۳. تردد فراوان به مسجد

مسجد مکانی است که در آن اولیاء و مؤمنین، با خدا راز و نیاز می‌کنند و هر جای خانه نیز که به محلّ عبادت و نماز اختصاص یابد، مسجد و سجده‌گاه خانه است و در آنجا ملائکه، رفت و آمد بیشتری دارند، و تو ای انسان که خواهان عشق الهی هستی به مسجد بیشتر سرکشی کن، بیشتر به آنجا تردد داشته باش که این هم از علامات طیّ این مسیر عبادت عاشقانه است. محبّ، مسجد را خانهٔ خودش انتخاب می‌کند و به مسجد یا محل‌های عبادت تردد بیشتری دارد.

به‌هرصورت در این بخش، از کلام راهنمایانمان این مطالب را استنباط کردیم: اگر کسی می‌خواهد طریق محبت را بشناسد و گام‌به‌گام در آن پیش رود، باید عبادات و مخصوصاً واجبات را بشناسد و در حدّ اجتهاد، در سقف توانایی، به آن‌ها عمل کند، با جدّیت تمام. کتاب الهی را احترام عملی کند. به بهترین مکان‌ها، که مساجد هستند، تردد داشته و با بهترین نوع عبادت که در نماز متجلی است، انس داشته باشد. ذکر و تسبیح و دعای دائم، البته نه فقط ذکر زبانی و بدون توجّه و حضور قلب، بلکه ذکر و تسبیحی با تمام سلول‌های بدن و از عمق جان. و در تمام انتخاب‌های ریز و درشت زندگی، رضایت خدا، مدّ نظر او باشد. همه‌چیز، حتّی همین محبت، و پیشرفت در این مسیر محبت را دائماً از خود او بخواهد. «اللَّهُمَّ... ارْزُقْنِي حُبَّكَ»^۱

۴-۲-۳. حالات محبّ نسبت به محبوب

در بخش پیشین، مواردی ذکر کردیم که بیشتر، فعل بود. طاعت، عبادت، اجتهاد، جدّیت. و نیز بعضی از مصادیق اعلای عبادت، همچون: «ذکر،

۱. بحار الأنوار ج: ۷۴ ص: ۳۰، الصادق (علیه السلام): يَا أَحْمَدُ لَيْسَ كُلُّ مَنْ قَالَ أَحِبُّ اللَّهَ أَحَبَّنِي

حَتَّى... يَتَّخِذَ الْمَسْجِدَ بَيْتًا

۲. بحار الأنوار ج: ۸۳ ص: ۱۸۲، الصادق (علیه السلام):

تسبیح، دعا، قرآن و نماز". امّا در این زیربخش می‌خواهیم اشاره‌ای به چند حالت درونی بکنیم. چند خُلق و صفت و روحیه، فی‌مابین انسان و خدا. این‌ها نیز برای رسیدن به مسیر محبت نقش مؤثر دارند.

۱-۴-۲-۳. خوف از عذاب و رغبت به ثواب

گفتیم که: محبت فراتر از خوف است، فراتر از عبادت برده‌وار است، فراتر از عبادت تاجرانه است، "لارغبة و لارهبة". اینکه از خدا و یا از جهنّم ترسیم و این ترس ما را به عمل وادار کند، می‌شود عرفانِ خوفی، و اگر شخصی در این ایستگاه توقّف کند، عبادت او می‌شود، عبادت برده‌وار. که هرچند مقبول است و او را از جهنّم گذرانده و امان‌نامه در اختیارش قرار می‌دهد، ولی با محبت و عبادت عاشقانه بسیار فاصله دارد. هم‌چنین است عبادتی که از سر رغبت و به امید دریافت پاداش باشد. ولی در اینجا می‌خواهیم بگوییم که عبادت عاشقانه رسیدن به مقام محبت، هرچند که با عبادت برده‌وار و عبادت تاجرانه مغایر است، ولی باید از این ایستگاه‌ها گذر کند. یعنی کسی نمی‌تواند بگوید: من از خدا نمی‌ترسم، از جهنّم هم نمی‌ترسم، بهشت هم دوست ندارم، خیر؛ ایستادن در ایستگاه خوف و رجاء و رغبت، برای طالب مقام "محبت" کسر شأن است. ولی ردّ شدن از آن مسیر، غیرقابل اجتناب است. "دَقَّتْ کَنَ"

امام صادق (علیه‌السلام) می‌فرماید: "مَنْ خَافَهُ فَقَدْ أَحَبَّهُ" یعنی اگر کسی می‌خواهد به مقام محبت برسد، باید از این جاده، ردّ شود. دانشمندی که امروز فقط به‌خاطر علم و پیشرفت آن، خدمت به بشریت و راضی کردن خداوند، زحمات فراوانی بر خود هموار می‌کند، همین دانشمند، وقتی که در مقطع ابتدایی مشغول تحصیل بوده است، او را با انگیزه‌های جوایز خوراکی و بازی و تفریح، و ترساندن از یک جریمه و تنبیه، به

۱. بحار الأنوار ج: ۱۳ ص: ۴۱۱، الصادق (علیه‌السلام): وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ خَافَهُ وَمَنْ خَافَهُ فَقَدْ أَحَبَّهُ

درس خواندن، تشویق و تحریک کرده‌اند. مقطع ابتدایی را با اثر پذیرفتن از تشویق‌ها و تنبیه‌ها، طی کرده، امروز به جایگاهی رسیده است که دیگر به تشویق و تنبیه احتیاجی ندارد. بلکه برای اهداف بسیار عالی، حاضر است حتی خودش را نیز فدا کند.

انسان باید دوره کودکی را طی کند، ولی نباید کودک باقی بماند. دوره کودکی عبادت، عبادت برده‌وار و عبادت تاجرانه است. در آن حدیث عالی و اعلای شبِ معراج، خداوند به پیامبرش می‌فرماید: ای احمد؛ محب، محب نمی‌شود، مگر اینکه از عذاب من بترسد، مطمئناً عذاب الهی ترس دارد، شوخی نیست، زنجیر هفتاد ذراعی را به گردن امثال من خطاکار بیندازند، که اگر یک حلقه‌اش بر روی کره زمین قرار گیرد آن را ذوب می‌کند. تصوّر چنین عذابی، حقیقتاً ترسناک است. عذابی عظیم و پایان‌ناپذیر چه از نظر کمیّت و چه از نظر کیفیت، حقیقتاً وحشتناک و ترس‌آفرین است. ای احمد؛ محب، محب نمی‌شود مگر اینکه از عذاب من بترسد و به پاداش من هم رغبت داشته باشد. ولی حواسمان باشد، ترس از جهنّم و شوق بهشت، گذرگاه است نه توقّفگاه.

۲-۴-۲-۳. رجاء

امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: رجاء هم دو نوع است، یک نوع آن، این است که رابطه محبت را تقویت می‌کند و نوع دوم، کم کاری‌ها را جبران می‌کند. پس محبت با خوف و رجاء و رغبت در تضاد نیست. با توقّف در خوف و رجاء و رغبت، معارض است. لذا با اینکه ما اعتقاد داریم ائمه

۱. بحار الأنوار ج: ۷۴ ص: ۳۰، الصادق (علیه السلام): يَا أَحْمَدُ لَيْسَ كُلُّ مَنْ قَالَ أَحِبُّ اللَّهَ أَحِبَّنِي

حَتَّى يَكُونَ ... مِنْ عَذَابِي رَاهِبًا

۲. بحار الأنوار ج: ۶۷ ص: ۳۹۱، الصادق (علیه السلام): الرَّجَاءُ رَجَاءُ أَنْ عَاكَفُ وَبَادَ فَأَلْعَاكَفُ مِنْهُ

يُقَوِّي نِسْبَةَ الْعَبْدِ وَالْإِبَادِي مِنْهُ يُصَحِّحُ أَمَلُ الْعَجْزِ وَالتَّقْصِيرِ وَالْحَيَاءِ

مَقَدِّمَاتِ نَبِيلِ بَهْ مَقَامِ مَحَبَّتِ ❁ ۲۴۳

معصومین و در رأس همه، پیامبر خاتم (صلی الله علیه وآله) به مقام عشق متعالی رسیده بودند، باز هم در لابه لای کلمات گهربارشان، ذکر جهنّم و گریز از آن، و ذکر نعمات بهشتی و درخواست آن، کم مشاهده نمی شود.

که طبق نظر حضرت امام خمینی (ره) این درخواست ها از مقامات شایع معمول آن هاست، که در آن توقّف نمی کنند، پا روی آن می گذارند و مراتب بالاتر را طی می کنند.^۱ این ها را ذکر می کنند تا درجات عمیق تر و رفیع تر را بعد از آن یادآور شوند. در مثل مناقشه نیست، مثل یک تمرین نرم ورزشی که ورزشکار با آن بدن را گرم می کند. ولی واقعیت های وجودی و اوج توانایی و هنر خود را در روز مسابقه نهایی عرضه می کند. بعضی عبارات، بنابر عقیده عالمانه امام خمینی، از مقامات شایع معمولی، یعنی تمرینی و دست گرمی آن هاست، به عنوان آماده شدن برای لحظات اوج.

۳-۴-۲-۳. توکل

محبّ باید نسبت به پروردگار، حالت توکل و واگذاری و تفویض هم داشته باشد.

تکیه بر تقوا و دانش در طریقت کافریست
راه رو گر صد هنر دارد توکل بایده

(حافظ)

یا احمد؛ عاشق، عاشق نیست مگر اینکه از مسیر توکل گذشته و درجه واگذاری اش به حدّ اعلی رسیده باشد.^۲

۱. آداب الصلاة فصل سوم ص: ۱۶۶

۲. مستدرک الوسائل ج: ۳ ص: ۳۶۱، الرسول (صلی الله علیه وآله): يَا أَحْمَدُ لَيْسَ كُلُّ مَنْ قَالَ أَحِبُّ اللَّهَ أَحَبَّنِي حَتَّى... يَتَوَكَّلَ عَلَيَّ

۴-۲-۳. حسن ظنّ، "هر چه از دوست می‌رسد نیکوست".

"ما أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمَنْ اللَّهُ وَ مَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمَنْ نَفْسِكَ وَ أَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا" ^۱ هر خوبی که تو می‌کنی از جانب خداست اگر بدی از تو صادر می‌شود مال خودت، این اعتقاد هم باید در جان و دل آدمی ریشه بگیرد تا انسان بتواند مرحله‌ای از مراحل محبت را طی کرده باشد.

اگر این حالت فیما بین انسان و خدا پایدار شود که انسان، هر خیری را از جانب خدا بداند، اگر پزشک او را شفا می‌دهد، اگر پدر به او آسایش و آرامش و نعمت دنیوی ارزانی می‌کند، و اگر هر وسیله دیگری او را در مسیرهای زندگی گامی به جلو می‌برد، بگوید: "الحمد لله رب العالمین" همه ستایش‌ها، همه حمدها و همه شکرها، از آن خداست، از آن پروردگار. منکر نمی‌شویم که این شخص، وسیله و واسطه کار خیر بوده است. بله باعث افتخار است که کسی واسطه کار خیر شود. ولی تو ای انسان، به هیچ وسیله‌ای استقلال نده، از وسیله هم تشکر کن. نسبت به وسیله، خضوع و تواضع نشان بده ولی در حد وسیله، حتی اگر آن وسیله، پدر و مادر، استاد، امام و پیغمبر باشد. ریشه و اصل نعمت، همه نعمت‌ها، همه حمدها، همه ستایش‌ها و همه خیرها را فقط "الله واحد أحد" بدان. حتی هر خیری که از خودت هم سر می‌زنند، از جانب او بدان، که حق جز این نیست.

۵-۴-۳. محبوب کردن خدا نزد بندگان

خدا به موسی گفت: مرا دوست داشته باش و نزد مخلوقات، محبوبم کن. هم خودت مرا دوست داشته باش و هم کاری کن که مردم مرا دوست داشته باشند.

موسی گفت: خدایا خودم که دوستت دارم ولی چه کار کنم که مردم تو را دوست داشته باشند؟ خدا گفت: نعمت‌های مرا به یادشان بیاور. اگر این‌ها بدانند، از جانب من، جز خیر صادر نمی‌شود، و اگر بدانند که همه خوبی‌ها و نعمت‌ها را، من به آن‌ها داده‌ام، مرا دوست خواهند داشت.^۱

در نتیجه، اگر انسان، حالتِ خوف و رجا را توأمان دارا بوده، به ثواب الهی راغب، و توکل را در درجاتِ عالی و اعلی، طی کرده باشد، و هر خیری را نیز از جانب خدا بداند؛ این شخص، در جهتِ نبیل به مقامِ محب، یا در مسیر ارتقاء مقام و درجهٔ محبت خویش است.

۵-۲-۳. زهد و ساده‌زیستی

دسته‌ای دیگر از رفتارهای انسان که می‌تواند مقدّمه‌ای در سیر این جادهٔ مقدّس باشد، شاخه‌هایی از عبادات شخصی است که حول محور بی‌رغبتی به دنیا می‌گذرند.

۱-۵-۲-۳. زهد

محبّ باید زاهد باشد. زهد یعنی بی‌رغبتی به دنیا. در فصول آتی خواهیم گفت: مهم‌ترین مانع، برای حبّ پروردگار، حبّ دنیا است. دو محبت است که با هم در یک قلب جا نمی‌گیرند؛ حبّ دنیا و حبّ خدا.

در بخشی که می‌خواهیم موانع رسیدن به محبت را ذکر کنیم، عمده‌ترین چیزی که روی آن تأکید خواهیم کرد، دنیا است. اینجا بحث زهد است، و

۱. بحار الأنوار ج: ۱۳ ص: ۳۵۱، الرسول (صلی الله علیه وآله): أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ أَحِبُّنِي وَحِبِّنِي إِلَى خَلْقِي قَالَ مُوسَى يَا رَبِّ إِنَّكَ لَتَعْلَمُ أَنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْكَ فَكَيْفَ لِي بِقُلُوبِ الْعِبَادِ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ فَذَكَرَهُمْ نِعْمَتِي وَآلَائِي فَإِنَّهُمْ لَا يَذْكُرُونَ مِنِّي إِلَّا خَيْرًا.

این که خدا به پیامبرش می‌گوید: محب، باید هم‌نشین زهد باشد،^۱ یعنی همیشه، همراه زهد باشد. نه اینکه بعضی روزها، در بعضی حالات و در بعضی از جایگاه‌ها، لباس زهد به تن کند، و آداب زهد به جای آورد. نه، می‌فرماید: زهد، جلیس او باشد. فیض کاشانی (ره) ذکر می‌کند: در نیل به مقام محبت و مقدمات آن، زهد، جایگاه بسیار ویژه‌ای دارد. زهد، یعنی: بی‌رغبتی به دنیا، استقلال ندادن به دنیا، کار نکردن برای اهداف دنیوی، و گرنه استفاده از هر نوع نعمت حلال پروردگار، با اهداف مقدس، برای رسیدن خود و رساندن دیگران به کمالات، دنیا نیست، بلکه عین آخرت است. به دست آوردن مال، از مسیر حلال، برای خیر رساندن، برای ارتقاء خود و دیگران در مسیر محبت و کمال و عبادت، نه تنها دنیا نیست بلکه عین آخرت است. ولی حتی قرائت قرآن، متبحر شدن در علم توحید، اگر با هدف جلب نظر مردم و رسیدن به مقامات دنیوی و حتی اخروی باشد، دنیاست. محبت نیست.

این نیست که به بعضی از علوم بگوییم: علوم دنیوی، و به بعضی بگوییم: علوم اخروی؛ به بعضی از کالاهای بگوییم: دنیوی و به بعضی بگوییم: اخروی؛ خیر، این، هدف است که دنیا و آخرت را جدا می‌کند، هدف الهی یا هدف دنیوی، می‌تواند به هر شغل، به هر علم، و یا به هر کالایی، رنگ دنیایی یا رنگ آخرتی بدهد.

۲-۵-۳. چله‌نشینی

چهل، عدد مقدسی است و برای یک دوره تمرین و جای گیر شدن هر صفتی، گذر از یک چله لازم است. و در داستان آن دو پرندۀ کوچک، یکی

۱. بحار الأنوار ج: ۷۴ ص: ۳۰، الرسول (صلی الله علیه وآله): يَا أَحْمَدُ لَيْسَ كُلُّ مَنْ قَالَ أَحِبُّ اللَّهَ أَحَبَّنِي حَتَّى... يَتَّخِذَ... الزُّهْدَ جَلِيسًا

مَقَدِّمَاتِ نَبِيلَ بِهٖ مَقَامِ مَحَبَّتِ ❁ ۲۴۷

از آن دو، با حضرت سلیمان، این چنین سخن گفت: اینکه ادّعی عاشق بودن می‌کند، مدّعی است و عاشق واقعی نیست. چون به غیر از من، دیگری را هم دوست دارد. و این کلام در دل سلیمان اثر کرد، و سلیمان چهل روز خودش را از مردم و متعلّقات دنیا، دور کرد. در آن چهل روز سلیمان از خدا چه می‌خواست؟ یگانه درخواست سلیمان این بود: خدایا دل مرا، از غیر، و از توجّه به غیر خودت، خالی کن. محبت خودت را آغشته و مخلوط با محبت دیگری در دلم مریز. “خانه خالی کن دلا تا منزل جانان شود”

سحرگه ره‌روی در سرزمینی
همی گفت این معماً با قرینی
که ای صوفی شراب آن‌گه شود صاف
که در شیشه برآرد اربعینی

(حافظ)

اگر محبت غیری در دلتان هست، باید چهل روز تلاش کنید، آن محبت را بیرون کنید، جای آن را بشوید، خشک کنید، پاک و بی‌آلایش. حالا دل و قلب آماده پذیرایی از محبت خداست.

۳-۲-۵-۳. سکوت

سکوت نیز از شاخه‌های زهد است. انسان نباید لب به سخن باز کند مگر آنجا که لازم باشد و مفید فایده؛ احمد از علامات صداقت کسی که ادّعا می‌کند مرا دوست دارد، این است که، ملازم سکوت باشد،^۱ به سکوت چسبیده باشد، نه اینکه بعضی مواقع سکوت کند. فقط زمانی سکوت را می‌شکند و لب به سخن باز می‌کند که مفید و لازم باشد.^۲

۱. بحار الأنوار ج: ۷۴ ص: ۳۰، الرسول (صلی الله علیه وآله): يَا أَحْمَدُ لَيْسَ كُلُّ مَنْ قَالَ أَحِبُّ اللَّهَ

أَحَبُّنِي حَتَّى... يَلْزِمَ صَمْتًا

۲. الکافی ج: ۲ ص: ۱۱۳، علی بن موسی الرضا (علیه السلام): إِنْ الصَّمْتُ يَكْسِبُ الْمَحَبَّةَ

امام رضا (علیه السلام) می‌فرماید: سکوت، محبت می‌آورد. در عبارت دیگری عنوان می‌کنند: به سکوت بچسب و سکوت مداوم باشد. این کار نه تنها محبت، که محبت خالص می‌آورد. و درجات صفا و اخلاص محبت را بالا و بالاتر می‌برد.

از عشق کز اوست بر دلم مهر سکوت
هر دم رسدم بر دل و جان قوت و قوت
من بنده عشق و مذهب و ملت من
عشق است و علی ذلک اَحیی و اموت
(هاتف اصفهانی)

۴-۵-۲-۳. خوراک و پوشاک حداقلی

محَبّ، "زهد، بی‌رغبتی به دنیا، چله‌نشینی و سکوت" را پشت‌سر می‌گذارد. و این زهد باید در خواب و خوراک و پوشاک بروز و ظهور داشته باشد. محَبّ، محَبّ نیست مگر اینکه خوراکش به اندازه رفع گرسنگی باشد. لباسش نه لباس شهرت، نه لباس فخر، بلکه بسیار ساده بوده و فقط برای دفع سرما و گرما، لباس بپوشد.^۱

خواب و خورت ز مرتبه خویش دور کرد
آن‌گه رسی به خویش که بی‌خواب و خور شوی
(حافظ)

۵-۵-۲-۳. سجده طولانی

محَبّ، دارای سجده طولانی است، به نحوی که بیننده می‌پندارد که او

۱. مستدرک الوسائل ج: ۳ ص: ۳۶۱، الرسول (صلی الله علیه وآله): يَا أَحْمَدُ لَيْسَ كُلُّ مَنْ قَالَ أَحِبُّ اللَّهَ أَحَبَّنِي حَتَّى يَأْخُذَ قُوْتًا وَيَلْبَسَ دُونًا وَيَنَامَ سُجُودًا

در سجده به خواب رفته است.^۱

۳-۲-۵-۶. گریه فراوان و خنده اندک

مؤمن عاشق خنده‌اش کم و گریه‌اش زیاد است.^۲
عاشقی که نگران است که آیا به معشوق می‌رسد یا نه، پرواضح است
که زیاد گریه می‌کند. عاشقی که از معشوق دور افتاده و می‌خواهد
توجه او را به خود جلب کند، باید اشک و آه روانه کند.
در هجر تو گر چشم مرا آب روان است
گو خون جگر ریز که معذور نماندست
حافظ زغم از گریه نپرداخت به خنده
ماتم‌زده را، داعیه سور نماندست

(حافظ)

۳-۲-۶. رابطه با پیامبران و امامان (علیهم‌السلام) و دانشمندان و سایر

محبان

از مقدمات نیل به مقام محبت، رفتارهایی است که باید در ارتباط با
دیگران بروز کند، حالات و رفتارهایی که ما داریم، یا حالاتی است در
ارتباط مستقیم با خدا، مثل توکل و ذکر و تسبیح. یا رفتارهایی است نسبت به
خدا، مثل اطاعت و عبادت. که نمونه‌های بارز آن، مثل نماز و دعا و تسبیح و
سجده و اشک و آه است. و یا اخلاق‌ها و رفتارهایی است با خودمان. صفات
برجسته‌ای را باید رشد دهیم، یا صفات مذمومی را باید بمیرانیم.
در شاخه سوم اخلاقیات، صفاتی است که در ارتباط با دیگران بروز

۱. ر. ک. به: صفحه ۲۴۳، پاورقی ۲

۲. بحار الأنوار ج: ۷۴ ص: ۳۰، الرسول (صلی الله علیه وآله): يَا أَحْمَدُ لَيْسَ كُلُّ مَنْ قَالَ أَحِبُّ اللَّهَ
أَحَبَّنِي حَتَّى ... يَبْكِيَ كَثِيرًا وَيَقِلَّ ضَحْكًا

می‌کند. منظور از دیگران یا مردمانند به معنی واقعی کلمه. و البته به دلایلی، گروهی از مردم، برجسته‌تر و مهم‌تر می‌شوند که باید با آن‌ها رفتار خاصی داشت. اگر یک پدر، عالم، معلّم، استاد، امام و یا پیامبری را ذکر می‌کنیم و نوع رفتارها با ایشان را برجسته‌تر ذکر می‌کنیم، منظور، آن معلّم و عالمی است که ما را به خدا و محبت به او می‌خواند و بالاتر از همه، پیامبران و امامان هستند که اولیاء الهی‌اند و آمده‌اند تا راه را برای ما روشن کنند.

۱-۶-۲-۳. شنیدن، حفظ پیام و عمل به سفارشات پیامبران و امامان (علیهم‌السلام)

از مقدّمات نیل به مقام محبت از زبان پیامبر اولی‌العزم عیسی‌بن‌مریم (علیه‌السلام) آمده است: اگر می‌خواهید عاشق خدا شوید، حرف مرا بشنوید، وصیّت مرا حفظ کرده و به آن عمل کنید.^۱

شنیدن حرف پیامبران و عمل به وصایای ایشان، لازمه طّی طریق محبت است و صریح آیه قرآن از زبان پیامبر خاتم (صلی‌الله علیه و آله) می‌فرماید: «إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي»^۲ اگر خدا دوست هستید پیامبر را اطاعت کنید. پیروی از پیامبران و امامان، اجرای فرمایشات و عمل به وصایا و یاری ایشان، همه از مصادیق عالیّه طّی طریق محبت الهی و جلب این محبت و ارتقاء در این مسیر است.

۲-۶-۲-۳. همنشینی و دوست‌داشتن دانشمندان و محبّان پروردگار

احمد هر کس می‌گوید: خدایا دوستت دارم، این چنین نیست که مرا دوست دارد، باید ثابت کند. باید علائمی بفرستد، باید مقدّماتی را طّی

۱. تحف‌العقول ص: ۵۰۲، مواظط‌المسیح (علیه‌السلام) فی الإنجیل: إِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَكُونُوا أَحِبَّاءَ اللَّهِ

... اسْمَعُوا قَوْلِي وَاحْفَظُوا وَصِيَّتِي

۲. آل‌عمران ۳۱

کند و یکی از آن مقدمات این است: علماء و دانشمندان و برگزیدگان این راه را دوست داشته باشد.^۱

از این روست که امام سجّاد (علیه السلام) می فرماید: خدایا توفیق بده که خودت را دوست داشته باشم و هر کس که تو را دوست دارد نیز دوست داشته باشم. “اللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُكَ حُبَّکَ وَ حُبَّ مَنْ یُّحِبُّکَ” خدایا از تو می خواهیم که شوق نسبت به خودت را در دل ما بریزی و عشق و محبت نسبت به محبّان خودت را هم در دل ما شعله ور کنی.^۲ و مصداق اعلاّی محبّان الهی، پیامبران و ائمّه و علمای عارف و برجسته و حافظان دین هستند که ما باید آن ها را دوست داشته باشیم، تا ناممان را در زمره دوستداران خدا بنویسند. و این دوست داشتن نباید فقط در ذکر زبانی متوقّف بماند.

احمد؛ کسی که مرا دوست دارد، باید نشانه هایی بروز دهد؛ باید کارهای مقدماتی انجام دهد از جمله: با محبّان من قرین و هم نشین باشد.^۳ اینکه من بگویم فلان دانشمند را دوست دارم، من ملأ محسن فیض را دوست دارم، من امام خمینی (ره) را دوست دارم، کافی نیست. من باید با او، با فکر او، با وصایا و سفارشات او، با راهنمایی های او، قرین و جلیس و همراه باشم. و اگر این مسیر را طی نکنم، نه دوست داشتنم صادقانه بوده و نه خداوند، محبت مرا محبت می داند.

۷-۲-۳. رفتار با سایر هم نوعان

۱-۷-۲-۳. شناخت حقوق برادران دینی

امام عسکری (علیه السلام) می فرماید: شناسایی حقوق اخوان، مانند این است

۱. بحار الأنوار ج: ۷۴ ص: ۳۰، الرسول (صلی الله علیه وآله): یَا اَحْمَدُ لَیْسَ کُلُّ مَنْ قَالَ اَحِبُّ اللّٰهَ

اَحِبَّنِیْ حَتّٰی... یَتَّخِذُوْنِ الْعُلَمَاءَ اَحِبَّاءَ

۲. بحار الأنوار ج: ۹۱ ص: ۱۴۸، السّجّاد (علیه السلام): اَسْأَلُکَ حُبَّکَ وَ حُبَّ مَنْ یُّحِبُّکَ

۳. ر.ک. به: ص: ۲۴۹، پاورقی ۲

که انسان نسبت به پروردگار، اظهار محبت کند. این امر مسیر محبت را برای انسان هموار می‌کند و انسان را در مسیر محبت به پروردگار، پیش می‌برد. برادران دینی، استاد، شاگرد، همسر، خانواده، همسایه و همکار، همه گروه‌ها، حقوقی دارند، باید حقوق این‌ها را شناخت و ادا کرد.

۲-۷-۲-۳. تواضع

انسان باید نسبت به همه ممنوعان، متواضع بوده، خودش را از آن‌ها برتر نداند که “ثَمَرَةُ التَّوَّاضُعِ الْمَحَبَّةُ”^۱؛ اگر تواضع کنید میوه محبت به بار می‌آورد.

عاشق که تواضع ننماید چه کند
شب‌ها که به کوی تو نیاید چه کند
گر بوسه دهد زلف تو را رنجه مشو
دیوانه که زنجیر نخاید چه کند

(ابوسعید ابوالخیر)

۳-۷-۲-۳. یادآوری نعمات خداوند نزد بندگان

در ارتباط با بندگان و خلائق، خدا به موسی (علیه السلام) می‌گوید: موسی مرا دوست داشته باش، و همچنین نزد مخلوقات، محبوبم کن. موسی می‌گوید: من خودم، دوستت دارم، چه کنم که مخلوقات، تو را دوست داشته باشند؟ خدا می‌فرماید: برو و نعمت‌های مرا به یادشان بیاور. با آن‌ها طوری رفتار کن که بدانند هر خیری، از جانب من است.^۲ من و تو اگر می‌خواهیم که خدا

۱. غررالحکم و دررالکلم أمير المؤمنين (عليه السلام):

۲. بحار الأنوار ج: ۱۴ ص: ۳۷، الرسول (صلی الله علیه وآله): يا موسى احبني و حببني إلى خلقی قال: يا رب نعم أنا احبك فكيف احببك إلى خلقك قال: اذكر أيادي عندهم فإنك إذا ذكرت ذلك لهم احبوني

دوست باشیم، باید برای خدا، عاشق، پرورش بدهیم. باید کاری کنیم که مردم و اطرافیان ما، دلشان نسبت به خدا نرم و نرم‌تر شود و خدا را بیش از پیش دوست داشته باشند، لذا باید با اطرافیان، نرم و متواضع بود تا اگر سخنِ حَقِّی بر زبان می‌آوریم، از ما بپذیرند.

۴-۷-۲-۳. صداقت در کلام و وعده

صداقت و وفای به عهد و خیرخواهی نسبت به همه مردم نیز، از وظایفی است که بر عهدهٔ محبّ است. محبّ باید این کلاس‌ها را طی کند. محبّ باید این درجات را با موقّقت بگذراند، تا شایستهٔ پوشیدن لباسِ محبتِ الهی بشود.^۱

امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: محبّ راستگوترین است. محبّ، در گفتار، صادق‌ترین است. خدا می‌فرماید ادّعای مدّعیان عشق و عشق‌بازی را قبول نمی‌کنم، مگر اینکه به من ثابت شود که در وعده‌هایشان راستگویند.

۵-۷-۲-۳. وفای به عهد

انسان محبّ، باید اهل وفای به عهد باشد. همچنان که در قول، صادق‌ترین است. در عهد هم وفادارترین باشد.

۶-۷-۲-۳. محبت و خیرخواهی نسبت به همهٔ مردم حتّی به بدکاران

در کتاب شریف تحف‌العقول از حضرت عیسی (علیه السلام) چنین نقل می‌کند: اگر می‌خواهید نامتان در زمرهٔ دوستان خدا، ثبت شود، به کسی که به شما بدی می‌کند نیکی کنید، از کسی که به شما ظلم می‌کند درگذرید و به کسی که از شما روی برمی‌گرداند سلام کنید. خیرخواه همه باشید، به همه

۱. بحار الأنوار ج: ۶۷ ص: ۲۳، الصادق (علیه السلام): الْمُحِبُّ أَخْلَصُ النَّاسِ سِرًّا لِلَّهِ وَ أَصْدَقُهُمْ قَوْلًا
 ۲. بحار الأنوار ج: ۷۴ ص: ۳۰، أَلِرَّسُولُ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): يَا أَحْمَدُ لَيْسَ كُلُّ مَنْ قَالَ أَحِبُّ اللَّهَ أَحَبَّنِي حَتَّى... يَكُونَ بِالْوَعْدِ صَادِقًا وَ بِالْعَهْدِ وَافِيًا

محبت کنید. حتی به کسانی که شرشان به شما می‌رسد.^۱

۷-۲-۳. صدقه و صله رحم

علی (علیه السلام) می‌فرماید: با صدقه دادن و صله رحم، جلب محبت کرده، طریق عشق بیمایید،^۲ با این وسایل به خدا اظهار محبت و عشق کنید.

۸-۲-۳. همنشینی با فقرا و محبت به ایشان

خداوند در حدیث قدسی می‌فرماید: “مَحَبَّتِي مَحَبَّةُ الْفُقَرَاءِ”.^۳ فقراء را دوست داشته باشید، چون دوستی اغنیاء این شائبه را که به خاطر پول آن‌یک، یا به خاطر قدرت این‌یک، دوستشان دارید، به همراه دارد. هر پیامبری که مبعوث شده‌است، افراد سطح پایین جامعه را دوست داشته است.

پس خیرخواهی نسبت به مردم، صدقه، صله رحم، وفای به عهد، صداقت در قول و فعل، تواضع و یادآوری نعمات پروردگار برای انسان‌ها، و در یک کلام رعایت حقوق دیگران،^۴ مقدماتی است که می‌تواند انسان را به مقام محب برساند.

۸-۲-۳. هر عملی که منجر به بروز و رشد محبت شود.

(هرچند صریحاً از آن نام نبرده و مصداقاً نامعلوم باشد).

در مقدمات نیل به مقام محبت، آنچه جوشش از طرف محب بود، اعم

۱. تحف العقول ص: ۵۰۲، مواعظ المسيح (علیه السلام) فی الإنجیل: إِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَكُونُوا أَحِبَّاءَ اللَّهِ وَ

أَصْفِيَاءَ اللَّهِ فَأَحْسِنُوا إِلَى مَنْ أَسَاءَ إِلَيْكُمْ وَاعْفُوا عَمَّنْ ظَلَمَكُمْ وَسَلَّمُوا عَلَى مَنْ أَعْرَضَ عَنْكُمْ

۲. غرر الحکم و دررالکلم أمير المؤمنين (علیه السلام): تَحَبُّوا إِلَى رَبِّكُمْ بِالْصَّدَقَةِ وَصَلَةِ الرَّحِمِ

۳. مستدرک الوسائل ج: ۱۲ ص: ۲۳۷، الرسول (صلی الله علیه وآله): يَا أَحْمَدُ مَحَبَّتِي مَحَبَّةُ الْفُقَرَاءِ

۴. میزان الحکمة ح: ۳۰۹۳، الرسول (صلی الله علیه وآله): أَسْأَلُكَ حُبَّكَ وَحُبَّ مَنْ يُحِبُّكَ وَالْعَمَلَ

الَّذِي يُبَلِّغُنِي حُبَّكَ

از عوامل درونی و برونی، و صفاتی را که آدمی باید پشت سر بگذارد تا به محبت برسد، ذکر کردیم. ولی همچنان که اسماء الهی، بی‌نهایت است، درجات محبت نیز لایتناهی است. ما دعا‌های برجسته‌ای داریم که نام‌های پروردگار را به تعداد فراوانی ذکر می‌کند. لکن در بندهای پایانی می‌گوییم: خداوندا به آن اسم‌هایی که ذکر کردیم و به آن اسم‌هایی که ذکر نکردیم، سوگندت می‌دهیم.

مثال این امر در دعای سمات است. در بعضی دعاها می‌گوییم: خدایا آنچه که خواستیم، آنچه که ذهن ما یاری داد و فکر ما رسید که مستقیم بخواهیم و گفتیم، عطا کن، و آنچه نگفتیم ولی به نفع ما بود، آن‌ها را هم به ما عنایت کن.

در این بخش هم بعد از اینکه معلوماتمان را و مواردی که می‌دانستیم و می‌دانیم در رساندنمان به مقام محبت نقش دارند، ذکر کردیم و یاد آور شدیم که: ایمان و اخلاص و اطاعت و عبادت و اندیشه و زهد و محبت به اهل بیت و محبت به اهل محبت را باید در خودمان پیروانیم تا درجاتی از محبت خدا را طی کرده باشیم. به بخش مجهول آن می‌رسیم. و اینجاست که امام (علیه السلام) می‌فرماید: خدایا از تو می‌خواهم که دوست داشته باشم، و از تو می‌خواهم که هر کس تو را دوست دارد، دوستش داشته باشم. و از تو می‌خواهم که توفیق بدهی هر عملی که مرا به محبت تو می‌رساند و می‌تواند مقدمه‌ای برای نیل به مقام محبت باشد، آن عمل را هم دوست داشته باشم هرچند که اسمش را نمی‌دانم، هرچند که الآن در ذهنم نمی‌آید.

یعنی گفتنی‌ها را گفتیم. ولی آنچه تاکنون به ذهن ما نیامد، و آنچه که هم اکنون در علم و اندیشه ما نیست، ولی می‌تواند کمک کند، آن را هم می‌خواهیم. از پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله) نقل است: خدایا روزی کن که ما

محبّ تو باشیم. خدایا محبت خودت را به ما روزی کن. خدایا روزی بده، از چه جنسی؟ که ما محبّان تو را هم، دوست داشته باشیم. خدایا به ما روزی بده که ما چیزی را که ما را به محبت و عشق تو و به جادّه محبت تو نزدیک می‌کند، آن را هم دوست داشته باشیم هر چند نام نبرده باشیم. هر چند مصداقاً برای ما مجهول باشد.

در این هشت فصل آنچه که از کلام پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ائمه (علیهم السلام) و بزرگان اهل معرفت و عرفان، یافته بودیم، ذکر کردیم. ولی همچنان که در اسماء الله و دعا‌های معصومین داریم که خدایا به همه اسماءات تو را خواندم و چه بسیار اسمائی که از من فوت شد، یا نمی‌دانستم یا فراموش کردم، به هر صورت، به آن اسم‌هایی که نگفتم هم تو را قسم می‌دهم. در پایان این بخش می‌خواهیم از همین روش استفاده کنیم و بگوییم: آنچه از مقدّمات که برای رسیدن به مقام محبت لازم بود، با تلاش ناقص خودمان دریافت کردیم، و تلاش می‌کنیم به آن‌ها عمل کنیم تا ما را به جادّه محبت راه دهند. ولی باز هم مجهولاتی هست، اعمال ذکر نشده‌ای هست که می‌تواند به عنوان مقدّمه رسیدن به مقام محبت، مؤثر باشد و ما آن‌ها را ذکر نکردیم.

لذا پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) به ما آموزش می‌دهد که به خدا بگویید: «اللَّهُمَّ... أَسْأَلُكَ حُبَّكَ وَ حُبَّ مَنْ يُحِبُّكَ وَ الْعَمَلَ الَّذِي يُبَلِّغُنِي حُبَّكَ»^۱ خدایا از تو می‌خواهم که محبتت را در دل من بریزی، مرا عاشق خودت کنی. از تو می‌خواهم که مرا عاشق هر کسی که عاشق تو است بگردانی، و خدایا از تو می‌خواهم هر عملی که می‌تواند مرا به تو برساند، آن عمل

را به من الهام کنی. حتّی اگر آن عمل را ما در این بخش‌ها، شناسایی نکرده و ذکر نکرده باشیم.

در کتاب المحجّة البیضاء از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نقل است: «اللَّهُمَّ... ارْزُقْنِي حُبَّكَ وَ حُبَّ مَنْ يُحِبُّكَ وَ حُبَّ مَا يُقَرِّبُنِي إِلَيْكَ حُبَّكَ»^۱. خدایا محبت خودت را به ما روزی کن، و محبت نسبت به محبّان خودت را نیز به ما روزی کن، و دوست داشتن هر چه ما را به محبت تو، نزدیک می‌کند، به ما روزی کن.

۳-۳. مهم‌ترین صفات، کوتاه‌ترین راه

۱-۳-۳. فرائض (سریع‌ترین مرکب، برای طیّ مسیر).

در این میان، واجبات مهم‌ترین است. و بعد از آن مستحبّاتی که بر آن تأکید شده و آن تأکید و سفارش، ریشه در قول پروردگار و کلام معصومین دارد. اصلاً نباید کسی به اعمال من درآوردی و ابداعات، روی بیاورد. یا از ابداعات بدعت‌گزاران، پیروی کند. خدا واحد و احد است. خودش و توسّط برگزیدگان خودش، مشخص کرده که کدام مسیر بی‌راهه است و کدام یک، راه، و از بین راه‌ها نیز، کدام یک، میان‌بُر است و وصول به مقصد را تسهیل و تسریع می‌کند. در کدام جاده می‌توانید با سرعت کم‌تری راه را بپیمایید، و در کدام جاده با سرعت بیشتر.

حدیث مشهوری هست به نام حدیث قرب نوافل و قرب فرائض، منقول از پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) که خداوند فرمود: هیچ بنده‌ای به سرعتی که با واجبات می‌تواند به من نزدیک بشود و طریق عشق را بپیماید، با هیچ ابزار دیگری نمی‌تواند این مسیر را با سرعت بپیماید. «مَا

۱. بحار الأنوار ج: ۹۵ ص: ۳۵۹، الصادق (علیه السلام):

تَحَبَّبَ إِلَى عَبْدِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ” بنده نمی‌تواند با چیزی بهتر از واجبات با من اظهار دوستی کند و طریق محبت را بی‌یابد.^۱

در عبادات، اگر بهتر از نماز، عبادت دیگری وجود داشت، آن را عمود دین می‌نامیدند، و در نمازها اگر بهتر از این هفده رکعت و این پنج جایگاه زمانی می‌بود، شارع آن را واجب می‌کرد. و اگر سوره‌ای بهتر از سوره حمد می‌بود آن را در نماز، واجب می‌کردند. بهترین شکل، همین شکل، و بهترین زمان، همان زمانی است که به شما سفارش کرده‌اند که واجبی را در آن انجام دهید.

ده‌ها و صدها روزه غیر ماه مبارک رمضان، با یک روزه رمضان برابری نمی‌کند. کسی که شب تا به صبح عبادت کند ولی نماز صبحش را نخواند، همچنان رهروی است که هزار میلی‌متر را با هزار فعل مستحب پیموده، ولی آن یک کیلومتری را که می‌توانسته با یک جهش و با استفاده از مرکب تندرو واجبات، به پیش برود، از دست داده‌است. در عبادات مالی و جانی، در عبادات ذکر و زبانی، آنچه واجب است، مهم‌ترین و سریع‌ترین بوده، و غیر قابل مقایسه با مستحبات است. البته علم پیدا کردن به واجبات هم به عنوان مقدمه واجب، واجب است.

انسان باید مسائل مورد ابتلا و لازم را یاد بگیرد تا درست عمل کند. نمی‌شود من بخواهم به خداوند، ابراز محبت و ابراز ارادت کنم، ولی دغدغه این امر را نداشته باشم که بدانم، برای محبوب من، چه چیز مهم است. واجب یعنی مهم، و آنچه قابل اغماض نیست. البته ممکن است که کسی واجباتش را تمام کند، و هنوز یک بخش ناپیموده باقی مانده باشد. یا

۱. بحار الأنوار ج: ۶۷ ص: ۲۲، الرسول (صلی الله علیه وآله): مَا تَحَبَّبَ إِلَى عَبْدِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَيَتَحَبَّبُ إِلَيَّ بِالنَّافِلَةِ حَتَّى أُحِبَّهُ

ممکن است ناخواسته خلل یا نواقصی در بخشی از واجبات واقع شده باشد.

۲-۳-۳. نوافل (طی کردن بخش‌هایی که با فرائض، پیمودنی نیست. یا جبران و ترمیم واجباتی که کامل آدانشده باشد).

در همان حدیث، خداوند می‌فرماید: “و آنگاه که دوستش بدارم چشمش می‌شوم، گوشش می‌شوم، دستش می‌شوم، پایش می‌شوم”. و این انسان که واجباتش را طی کرده، آن قسمت‌های کیلومتری را پیموده، آن گام‌های بزرگ را برداشته، ممکن است نواقص اندکی هم در کارش وجود داشته باشد، که باید آن‌ها را با نافله پُر کند. شاید با مثال مسأله به ذهن شما نزدیک‌تر شود، می‌توانیم بگوییم: اگر کسی می‌خواهد از قاره‌ای به قاره دیگری سفر کند، مطمئناً با وسیله کندرو نمی‌رود، با هواپیما می‌رود. ولی ممکن است هواپیما او را تا شهر مقصد نبرد. تا پایتخت کشور مقصد، ببرد. یا تا نزدیک‌ترین شهر بزرگی که دارای فرودگاه است. آن بخش پایانی سفر، فاصله پایتخت تا مقصد نهائی را، با آن مرکب تندرو نمی‌توان پیمود. فی‌المثل آن بخش با اتومبیل طی می‌شود و ممکن است اتومبیل هم او را تا آخرین ایستگاه ببرد، ولی وقتی مسافر ما می‌خواهد به آن منزل یا وعده‌گاه خاص برسد، ممکن است لازم شود چند ده یا چند صد متر آخر را هم پیاده بپیماید. چه بسا، موارد اوج نزدیکی، و آن قسمت زلفی، و نهایت تقرب را با آن مرکب تندرو نتوان طی کرد.

پس نافله را به دو وجه می‌شود تفسیر کرد: یک: جبران نواقص جزئی واجبات. دقت کنید؛ جبران نواقص جزئی والا اصل واجب، هرگز با نافله، قابل جبران و ترمیم نیست. و دوم: طی آن مقدار راهی که نمی‌توان با واجبات پیمود. آن قسمت نهایی که هرچند فاصله مکانی‌اش کم است ولی ارزشش زیاد. آنجاست که خداوند می‌فرماید: او پس از انجام واجبات، باز هم با من اظهار محبت می‌کند ولی این بار با نافله. اصلاً

نافله در لغت یعنی: اضافه، یعنی زیادی، یعنی فراتر از حد مرسوم و معین "البته در جهت مثبت"، اینجا سالک انجام دهنده نوافل، به مرحله‌ای می‌رسد که من هم دوستش دارم، دستش می‌شوم، پایش می‌شوم، اگر بخواهد چیزی را ببیند، من چشمش می‌شوم. با من خدا می‌بیند. من، گوشش می‌شوم. حالا با من، می‌شنود. من دستش می‌شوم حالا اگر اعمالی انجام می‌دهد، با من انجام می‌دهد. من پایش می‌شوم. یعنی تمام وجود سالک محب، خدایی شده، این اعضا و جوارح او نیست که کار می‌کند، خداست که سر از چشم و گوش و دست او به درآورده است.^۱

۳-۴. دفع موانع

در بخش‌های سه‌گانه، مقدمات ایجابی را ذکر کردیم. یعنی آنچه باید انجام دهیم و از آن استمداد بگیریم تا بتوانیم در این جاده درجاتی را طی کنیم، در این بخش به وجهه سلبی موضوع می‌پردازیم. یعنی چه نکنیم و چه چیزی را کنار بگذاریم، تا محب شویم؟ چه چیز برای طی طریق در جاده محبت مانع است؟

۱-۳-۴. دنیا

"رأس الخطيئة"، مادر همه موانع و پلیدی‌ها، دوست داشتن دنیا است. دنیا چیست؟ دنیا یعنی: غیر خدا، هرآنچه که غیر از خدا باشد و ما به او استقلال بدهیم و او را به عنوان وسیله‌ای برای رسیدن به خدا استفاده نکنیم، دنیا است. می‌خواهد زیارت باشد، می‌خواهد علم باشد، می‌خواهد شهرت باشد، می‌خواهد پول باشد، می‌خواهد سلامتی باشد، می‌خواهد عمر باشد، هر چه باشد، اگر آن را برای خودش بخواهیم، و برای رسیدن

۱. ر.ک. به: ص: ۲۵۸، پاورقی ۱

به خدا نخواهیم، می‌شود "دنیا". ولی هر چیزی به شرط اینکه در دایرهٔ حلال قرار بگیرد، اگر از آن به‌عنوان وسیله‌ای برای رسیدن به خدا، برای رسیدن به محبت پروردگار، استفاده کنیم، دنیا نیست. حتّی اگر پول و حتّی اگر قدرت باشد.

البته شرط مهمّ این است که از دایرهٔ حلال و جایز خارج نشود. هدف هم وسیله را توجیه نمی‌کند. پس این نیست که درس زیست‌شناسی یا مهندسی یا هنر، دنیاست و درس الهیات و عرفان و عشق، درس آخرت، خیر، کسی می‌تواند همین درس عشق را بخواند که به مال و منال برسد، به شهرت و محبوبیت برسد می‌خواهد در همین دنیا، درس عشق بدهد که مردم دنیا، او را دوست داشته باشند. برای اینکه دوست دارد محبوب بشود. این، عین دنیاست. کسی قرآن می‌خواند که او را دوست بدارند و به او جایزه بدهند، این دنیاست. خواندن قرآن، حفظ کردن قرآن، می‌تواند دنیا باشد. فردی کار مردم را راه می‌اندازد برای اینکه او را دوست بدارند، با این نیت که روزی کار او را راه بیاندازند، این‌ها همه دنیاست، دنیای مذموم و بد.

مرز باریک دنیای مذموم و دنیای ممدوح، مرز کار برای آخرت و کار برای خداست. اگر هر کاری انجام دادی، و در درون و نزدوجدان خویش، از خودت سؤال کردی برای چه این کار را می‌کنم؟ پاسخی به خود خواهید داد. بر علّت آن پاسخ نیز سؤال کنید، برای چه آن کار را می‌کنی؟ اگر در انتهای‌ترین پاسخ، به این رسیدید که: "برای رضای خدا"، این عمل را می‌توان عمل الهی نامید. و اگر به کم‌تر از این بسنده کردید، می‌شود کار دنیایی. البته بینابین هم هست، و ممکن است کسی کاری انجام دهد، برای دنیا نباشد، خالص برای خدا هم نباشد. برای بهشت یا فرار از جهنّم باشد. یعنی فرد، اعتقادی به آخرت دارد، خداشناس هست، ولی برای دور شدن از عذاب الهی و برای رسیدن پاداش‌ها و جوایز وعده داده شده در بهشت،

تلاش می‌کند. دنیا نیست، محبت خالص هم نیست، عبادتی است که ائمه (علیهم‌السلام) به آن عبادت تاجرانه یا عبادت برده‌وار، نام می‌دهند. از عشق، بسیار نازل‌تر است ولی از کار کردن برای دنیا هم، بسیار بالاتر است. البته بسیاری از بزرگان این را هم دنیا می‌نامند. یعنی هدف پست و دون. چراکه آدمی خود را و خدا را ارزان و به پائین‌تر از قیمت شایسته، فروخته است.

به هر صورت، در مقدمات نیل به مقام محبت، مانع اصلی و اساسی و یگانه مانع، دنیا است. امیرمؤمنان علی (علیه‌السلام) می‌فرماید: چه‌طور ممکن است کسی ادعا کند که من خدا را دوست دارم ولی در قلبش، محبت دنیا ساکن شده باشد؟^۱ دنیا، یعنی غیر خدا، کسی فعلی انجام می‌دهد و می‌خواهد خدا از او راضی باشد، ولی اهداف دیگری نیز مد نظر او است. خوب معلوم است که محبتش خالص نشده و شرک زدائی اش، کامل نیست. درجهٔ اعلای محبت پروردگار، آن است که دیگر ذره‌ای از محبت دنیا و غیر خدا باقی نمانده باشد.

تا خلوت دل خالی از اغیار نیابی
بام و در آن خانه پُر از یار نیابی

(کمال خجندی)

در شب معراج هم خداوند فرمود: احمد، یک بنده اگر بیشترین و بهترین نماز اهل آسمان و زمین را بخواند، بهترین و بیشترین روزهٔ اهل آسمان و زمین را بگیرد، دنبال لباس و طعام و سایر تعلقات هم نباشد، "أَرَىٰ فِي قَلْبِهِ مِنْ حُبِّ الدُّنْيَا ذَرَّةً" ولی اگر ذره‌ای محبت دنیا در دلش بینیم، اینجا خود پروردگار این محبت را یک مقدار تعریف می‌کند،

۱. مستدرک الوسائل ج: ۱۲ ص: ۴۱، أمير المؤمنين (عليه السلام): كَيْفَ يَدْعَى حُبَّ اللَّهِ مَنْ سَكَنَ قَلْبُهُ حُبَّ الدُّنْيَا

یعنی چه؟ محبت دنیا یعنی: توسعهٔ دنیا، یعنی بخواهد بیشتر داشته باشد، یک موقع می‌گوییم: بیشتر داشته باشم که خدمت کنم، بیشتر بدانم که بتوانم تعلیم بدهم، خودمان را هم گول نزنیم. در کُنه نِیّات و درون خودمان باید بتوانیم بفهمیم و وجدان کنیم و با خودمان صادق باشیم که ما توسعهٔ مال و جان و آبرو را برای چه می‌خواهیم؟ ما می‌خواهیم بیشتر عمر کنیم که چه کنیم؟ اگر نِیّت این است که به خدا نزدیک بشویم، می‌شود “آخرت”، بیشتر زندگی کنیم با این نِیّت که زندگی شیرین است، و بیشتر بودن، بهتر از کم‌تر بودن است، این می‌شود “دنیا”. پس خدا می‌فرماید: اگر ذره‌ای از دنیا، بیشتر شدن دنیا، یا وسعت گرفتن دنیا، یا ریاست دنیا، در دلش باشد؛ او را از همسایگی و مجاورتم می‌رانم. من می‌خواهم بالا باشم، می‌خواهم بالاتر باشم، من می‌خواهم فرمانده و رئیس باشم. می‌خواهم فرماندهٔ فرماندهان باشم برای چی؟ برای اینکه ریاست کردن و فرمان دادن، شیرین است، این می‌شود “دنیا”، یا اینکه می‌خواهم به مقامات بالا برسم تا بتوانم امر به معروف کنم. معروف خدا را شناخته‌ام. به جای اینکه سی نفر را هدایت کنم، می‌خواهم اگر خدا توفیق دهد، سیصد نفر را هدایت کنم. اگر فقط همین مدّ نظر است، این می‌شود “آخرت”.

احمد؛ اگر کسی ذره‌ای محبت دنیا، تمایل به توسعهٔ دنیا، ریاست دنیا، زیور و زینت دنیا، در دل داشته باشد، حتّی اگر ظاهراً بهترین عبادت‌ها، نمازها و روزه‌ها را داشته باشد، خداوند می‌فرماید: “لَا يُجَاوِرُنِي فِي دَارِي”. اصلاً او را نزدیک خودم هم نمی‌کنم. “وَلَا تُنَزَعَنَّ مِنْ قَلْبِهِ مَحَبَّتِي”،^۱ الله اکبر، چه توبیخی، چه جریمهٔ سنگینی، به کسی که در

۱. بحار الأنوار ج: ۷۴ ص: ۳۰، الرسول (صلی الله علیه وآله): يَا أَحْمَدُ لَوْ صَلَّى الْعَبْدُ صَلَاةَ أَهْلِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَيَصُومُ صِيَامَ أَهْلِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَيَطُوعُ مِنَ الطَّعَامِ مِثْلَ الْمَلَائِكَةِ وَلَبَسَ لِبَاسَ الْعَارِي ثُمَّ أَرَى فِي قَلْبِهِ مِنْ حُبِّ الدُّنْيَا ذَرَّةً أَوْ سَعَتَهَا أَوْ رِئَاسَتَهَا أَوْ خُلِّيَهَا أَوْ زِينَتَهَا لَا يُجَاوِرُنِي فِي دَارِي وَلَا تُنَزَعَنَّ مِنْ قَلْبِهِ مَحَبَّتِي

حال موت است، می‌گویند: در حال نزع است، نزع یعنی کندن، یعنی ملائکه قبض روح دارند جانش را می‌کنند. مثل پوست کندن که دیگر پوستی بر او نماند. خداوند می‌فرماید: اگر کسی ذره‌ای محبت دنیا با این تعاریفی که ارائه دادیم، در قلبش باشد، محبت خودم را از دلش می‌کنم و نمی‌گذارم گردی و اثری از آن بماند.

تکلیف را باید مشخص کرد. یا دنیا یا خدا. لذا امام سجّاد (علیه السلام) می‌فرماید: خدایا به من عمر بده، عمر طولانی، به شرطی که “بَذْلَةً فِي طَاعَتِكَ” یعنی بدان شرط که آن را در راه اطاعت تو بذل کنم و مصرف کنم. بلافاصله همان جا که این امام همام توسعه عمر می‌خواهد، یک سطر بعد می‌فرماید: ولی اگر همین عمر و زندگی من، چراگاه شیطان شد، یعنی اگر قرار نیست که در اطاعت تو مصرف شود، خدایا؛ همین الان مرا بکش، همین الان مرا قبض روح کن. که امروز بهتر از فرداست.^۱

پس ملاک، عمر طولانی داشتن، نیست. با توفیق بذل عمر در طاعت و فرمانبرداری، عمر طولانی، بهتر از عمر کوتاه است. نود و یک سال، بهتر از نود سال است. به شرط آن که، یک سال بیشتر عبادت و خدمت و امر به معروف و تبلیغ دین در آن باشد. پروردگار را بیشتر دوست داشته باشی، بر دوست‌داران پروردگار بیفزایی. برای خدا یارگیری کنی، بر محبوبیت خدا بیفزایی، هزار سال هم کم است. هزار و یک سال بهتر از هزار سال است. ولی اگر قرار است بین تو و خدا فاصله بیافتد، بخوری که خوردن لذت دارد، امر کنی برای اینکه فرمان دادن لذت دارد، و اگر قرار است در سرایشی سقوط باشیم و فاصله فردایمان با خدا، بیش از فاصله امروزمان باشد، امروز بمیریم بهتر از فرداست.

۱. الصحيفة السجّادية (علیه السلام) الدعاء (۲۰)، عَمَّرْنِي مَا كَانَ عُمْرِي بِذِلَّةٍ فِي طَاعَتِكَ، فَإِذَا كَانَ عُمْرِي مَرْتَعًا لِلشَّيْطَانِ فَأَقْبِضْنِي إِلَيْكَ قَبْلَ أَنْ يَسْبِقَ مَقْتُكَ إِلَيَّ، أَوْ يَسْتَحْكِمَ غَضَبُكَ عَلَيَّ.

لذا امام صادق (علیه السلام) می فرماید: اگر مؤمن بتواند خودش را از دنیا با این تعریف دقیقی که کردیم خالی کند "سما" اوج می گیرد،^۱ رفعت می گیرد، بالا می رود. ای انسان جای تو بالاست. تو ای انسان موقتاً پائین آمده و پای بر زمین گذاشته ای. اگر خودت را از دنیا خالی کنی، می توانی دوباره اوج بگیری و بالا بروی. ما ز بالائیم و بالا می رویم

(مولانا)

خداوند وعده جایزه دیگری نیز داده است که بسیار جایزه بارزشی است. می فرماید: "وَجَدَ حَلَاوَةَ حُبِّ اللَّهِ". در این که محبت خدا، شیرین است، شگفتی نیست. ولی اگر انسان، این توفیق را پیدا کند که این شیرینی را هم همین جا حس کند، در آن صورت دیگر هرگز محبت را کنار نمی گذارد. اگر یک بیمار، به محض اینکه دارو وارد بدنش می شود این توفیق و درک را داشته باشد که بفهمد که این دارو مشغول حرکت است و سر راه، قوای خودی را تقویت و نیروهای دشمن و نیروهای مضر را تارومار می کند، اگر بتواند این احساس را بکند، آن دارو، به نظر او خیلی شیرین و گوارا می شود. چون احساس می کند دارو می رود که بدی ها را بشوید و خوبی ها را تقویت کند.

ولی معمولاً ما در آن لحظه ای که دارو را مصرف می کنیم به این درک نمی رسیم. داروهای معنوی مثل عبادات و در رأس همه، "حُبُّ اللَّهِ" هم، این چنین است. مطمئناً اگر کسی درک داشته باشد، می فهمد که شیرین است. اینجا می فرماید: اگر کسی خودش را از دنیا خالی کند، شیرینی محبت را خواهد چشید، و حس خواهد کرد. و این جایزه بسیار

۱. الکافی ج: ۲ ص: ۱۳۰، الصادق (علیه السلام): إِذَا تَخَلَّى الْمُؤْمِنُ مِنَ الدُّنْيَا سَمًا وَ وَجَدَ حَلَاوَةَ حُبِّ اللَّهِ

برجسته‌ای است. اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا.

چرا که امام سجّاد (علیه السلام) می‌فرماید: امکان ندارد کسی محبت خدا را بچشد و حاضر باشد آن را با چیز دیگری عوض کند.^۱ مثل اینکه دارویی را در کام کسی بریزند و مقداری او را به بهبودی نزدیک کنند، اگر او خودش خیلی نقش دارو را در بهبودی‌اش متوجّه نشود، ممکن است مصرف این دارو را ادامه ندهد، و شاید به پزشک دیگر مراجعه کند. چه قدر خوب است که انسان بفهمد که پزشک او و تجویز او و داروی او، دارد کارسازی می‌کند. خود انتخاب پزشک خوب، مصرف دارو، یک وجه است و اینکه انسان وجدان کند آن دستورالعمل و این دارو، دارد کارساز می‌شود، این امر نیز در تداوم راه، اهمیت بسزائی دارد.

۲-۴-۳. غیر خدا

امام حسین (علیه السلام) در دعای مشهور روز عرفه می‌فرماید: خدایا تو هستی که غیر از خودت را از قلب دوستدارانت جدا کرده‌ای "أَنْتَ الَّذِي أَزَلْتَ الْأَغْيَارَ عَنْ قُلُوبِ أَحِبَّائِكَ"، خدایا تو هستی که بیگانگان را از دل عاشقانت زدوده‌ای "حَتَّى لَمْ يَحِبُّوا سِوَاكَ". تا به جایی رسیدند که جز تو را دوست ندارند.^۲ یعنی نقطه مقابل دوست داشتن خدا، وجود اغیار در دل آدمی است. غیر خدا را بیرون کنید هر چیزی که ظاهراً غیر خداست، آن را بررسی کنید، اگر می‌توانید آن را به عنوان یک وسیله برای رسیدن به خدا استفاده کنید، آن را نگاه دارید والا آن را بکنید، اِزَاله کنید، آن را رها کنید.

۱. ر. ک. به: ص: ۱۸۷، پاورقی ۲

۲. بحار الأنوار ج: ۹۵ ص: ۲۲۶، حسین بن علی (علیه السلام): أَنْتَ الَّذِي أَزَلْتَ الْأَغْيَارَ عَنْ قُلُوبِ أَحِبَّائِكَ حَتَّى لَمْ يَحِبُّوا سِوَاكَ

جان و مال و همسر و فرزند و شهرت و علم، همه را با همین محک و معیار بسنجید، آیا این کتابی که می‌خوانم، علمی که می‌آموزم، مدرکی که به دنبال آن هستم، شغلی که دارم، پولی که در می‌آورم، پولی که صرف می‌کنم، محبتی که به این فرزند، دوست، همسر و آشنا دارم، آیا این‌ها، ابزار، پلکان، نردبام و وسیله‌ای برای رسیدن به پروردگار، برای نزدیک و نزدیک‌تر شدن به خدا هست؟ در این صورت آن را نگاه دارید. اگر نیست، همه آن‌ها را تمام و کمال، رها کنید، اغیار یعنی این.

حافظا در دل تنگت چو فرود آید یار

خانه از غیر نپرداخته‌ای یعنی چه؟

خانه را خالی نکردی و انتظار فرود یار داری! انتظار داری حضرت حق وارد بشود؟! لذا می‌گویند به همان میزانی که انسان به غیر خدا مشغول باشد، به همان اندازه از حبّ او به خدا کاسته می‌شود.

۳-۴-۳. هوای نفس

یکی از مظاهر دنیاخواهی و ترغیب انسان به دنیا، و دور شدن او از خدا، هوی و هوس یا نفس امّاره است. لذا خداوند در شب معراج به پیامبر خاتم خطاب می‌کند و می‌گوید: یا احمد کسی که اظهار محبت می‌کند، هنوز قبول نمی‌کنم که مرا دوست دارد و او را در زمرهٔ محبّین وارد نمی‌کنم تا اینکه «يُخَالِفَ هَوَاهُ»^۱، باید با هوی و هوس، با میل نفس، با «دلم می‌خواهد» و «میل می‌کشد»، مخالفت کند.

علی (علیه السلام) می‌فرماید: اگر دو انتخاب داشتم نگاه می‌کردم بینم این نفس امّاره به کدام یک مایل است؟ مخالف آن را عمل می‌کردم.

۱. بحار الأنوار ج: ۷۴ ص: ۳۰، أَلرَّسُولُ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): يَا أَحْمَدُ لَيْسَ كُلُّ مَنْ قَالَ أَحِبُّ اللَّهَ أَحَبَّنِي حَتَّى... يُخَالِفَ هَوَاهُ

و نیز ایشان می‌فرماید: “قَاتِلْ هَوَاكَ بِعَقْلِكَ”، با آن مقابله کن، با آن بجنگ، “تَسْلَمْ لَكَ الْمَوَدَّةَ وَ تَظْهَرُ لَكَ الْمَحَبَّةَ”.^۱ حالا محبت، تسلیم تو می‌شود. در این صورت، جاذبه محبت و مودت، برای تو آشکار می‌شود.

۴-۳-۴. عالم شیفته دنیا

اگر خود دنیا مانع اصلی است، که هست؛ باید با عواملی که ما را به دنیا می‌خوانند، نیز، مقابله کرد، و آن‌ها را کنار زد. مانع اصلی، دنیاست. دعوت کننده اصلی به دنیا در درون، هوی و هوس و نفس اماره نام دارد. و در بیرون نیز، باید از کسی که می‌تواند روی ما تأثیر بگذارد و خودش دنیا زده باشد، سخت پرهیز کرد.

خداوند به داوود پیامبر وحی می‌کند: بین من و خودت، عالم و دانشمندی که شیفته دنیا باشد قرار نده. چون دانشمند و عالم، تأثیرگذار است. و اگر آن عالم و دانشمندی که بین من و تو قرار گرفته است، شیفته دنیا باشد، “فَيَصُدُّكَ عَنْ طَرِيقِ مَحَبَّتِي” راه محبت را سد می‌کند، و نمی‌گذارد تو مرا دوست داشته باشی، نمی‌گذارد در جاذبه محبت قدم بزنی.^۲

پس عزیزان من، مانع اصلی دنیاست. و دنیا یعنی: غیر خدا، آن غیر خدایی که نتوانی آن را به عنوان وسیله، برای رسیدن به خدا مورد استفاده قرار دهی، دنیاست. و دعوت کنندگان به این دنیا هم مذمومند،

۱. الکافی ج: ۱ ص: ۲۰، أمير المؤمنين (عليه السلام): قَاتِلْ هَوَاكَ بِعَقْلِكَ تَسْلَمْ لَكَ الْمَوَدَّةَ وَ تَظْهَرُ لَكَ الْمَحَبَّةَ

۲. الکافی ج: ۱ ص: ۴۶، الرسول (صلی الله علیه وآله): أَوْحَى اللَّهُ إِلَى دَاوُدَ (عليه السلام) لَّا تَجْعَلَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ عَالِمًا مَّقْتُونًا بِالدُّنْيَا فَيَصُدُّكَ عَنْ طَرِيقِ مَحَبَّتِي، بحار الأنوار ج: ۱ ص: ۱۵۴، الأكاظم (عليه السلام): أَوْحَى اللَّهُ إِلَى دَاوُدَ قُلْ لِعِبَادِي لَّا يَجْعَلُوا بَيْنِي وَ بَيْنَهُمْ عَالِمًا مَّقْتُونًا بِالدُّنْيَا فَيَصُدُّهُمْ عَنْ ذِكْرِي وَ عَنْ طَرِيقِ مَحَبَّتِي وَ مَنَاجَاتِي

چه در درون باشند مثل هوای نفس و چه شیطان لعین، و چه افراد تأثیرگذاری که خودشان شیفته دنیا باشند.

۵-۴-۳. دنیا دوستان و اهل معصیت

در روایات نقل شده است: از اهل گناه که در جادهٔ محبت گام نمی‌گذارند، دوری کن.^۱ یعنی: با آن‌ها حشر و نشر نداشته باش و از آن‌ها تأثیر نپذیر. فرماندهان درونی و برونی را، آن‌ها را که تو را به غیر خدا می‌خوانند، از خود دور کن. اگر می‌خواهی با کسی حشر و نشر داشته باشی، با این نیت که می‌خواهی بر او تأثیر مثبت بگذاری، و این ثبات شخصیت و ثبات عقیده را داری که تأثیر سوء نپذیری، جایز است. ولی اگر در مقامی نیستی که بر آن‌ها تأثیر بگذاری، خواه ناخواه از آن‌ها تأثیر می‌پذیری، و مطمئناً این رابطه، تو را از طریق محبت دور می‌کند.

مانع اصلی، دنیاست و تشویق کننده به دنیا، چه از درون باشد که هوای نفس است، و چه از بیرون، که شیطان نام دارد، خواه شیطان انسی یا شیطان جنی، و افراد تأثیرگذار از جمله، عالم مفتون به دنیا و یا اهل معصیتی که ما را به غیر خدا می‌خوانند، این‌ها همه موانعی هستند که باید از سر راه برداریم تا بتوانیم در مسیر محبت گام بگذاریم، و یا اگر در مسیر محبت هستیم بتوانیم درجات بالاتر و بالاتری را بیماییم.

۶-۴-۳. نسیان

از مهم‌ترین موانع طیّ طریق محبت، نسیان است. همچنان که از

۱. مستدرک الوسائل ج: ۱۲ ص: ۲۳۷، عیسی (علیه السلام): تَحَبُّوا إِلَى اللَّهِ بِبُغْضِ أَهْلِ الْمَعَاصِي وَالْبُعْدِ مِنْهُمْ، بحار الأنوار ج: ۷۴ ص: ۳۰، الرسول (صلی الله علیه وآله): يَا أَحْمَدُ لَيْسَ كُلُّ مَنْ قَالَ أَحَبُّ إِلَهِ أَحَبَّنِي حَتَّى... يَفِرَّ مِنَ الْعَاصِينَ فَرَارًا، مستدرک الوسائل ج: ۱۲ ص: ۱۷۳، الصادق (علیه السلام): طَلَبْتُ حُبَّ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَوَجَدْتُهُ فِي بُغْضِ أَهْلِ الْمَعَاصِي، الكافي ج: ۸ ص: ۵۶، الباقر (علیه السلام): اغْلَمْ رَحِمَكَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا تَنَالُ مَحَبَّةَ اللَّهِ إِلَّا بِبُغْضِ كَثِيرٍ مِنَ النَّاسِ وَلَا، وَلَا يَتَهُ إِلَّا بِمُعَادَاتِهِمْ

مهم‌ترین مقدمات و علایم طیّ این مسیر، یاد پروردگار و یاد معشوق است. مطمئناً در نقطهٔ مقابل هم، غفلت و فراموشی از معبود و معشوق، می‌تواند مهم‌ترین مانع باشد.

لذا خداوند به موسی می‌فرماید: “مَنْ أَحَبَّنِي لَمْ يَنْسَنِي”. هر که مرا دوست دارد مرا فراموش نمی‌کند.^۱ یاد دائمی پروردگار، همان تفسیری است که امام صادق (علیه السلام)، از ذکر کثیر ارائه فرمودند.^۲

در این مورد هم خداوند به موسی می‌گوید: کسی که مرا دوست دارد، مرا فراموش نمی‌کند. البتّه این یاد، باید دائمی باشد این یاد دائمی عبارتست از اینکه: هر فعلی و هر شغلی “شغل به معنای مشغولیت”، که ما می‌خواهیم لحظاتی از عمرمان را به آن پردازیم، باید قبل از مشغولیت به یاد خدا بیافتیم، اگر رضایت خدا در آن هست، آن فعل را انجام دهیم، و اگر رضایت خدا را در آن نمی‌بینیم، یا احساس می‌کنیم خدا از کار دیگری راضی‌تر است، خودمان را به آن کاری که بیشتر مورد رضایت پروردگار است، مشغول کنیم. تا به جایی برسیم که بتوانیم هم‌زبان با سعدی به خدا بگوییم:

مشنوای دوست که غیر از تو مرا یاری هست

یا شب و روز به جز فکر توام کاری هست

(سعدی)

اگر ما در بیست و چهار ساعت شبانه‌روز، ده‌ها نوع فعل مختلف از جمله: یک خواب پنج شش ساعته، یا افعال چند ثانیه‌ای و چند دقیقه‌ای

۱. بحار الأنوار ج: ۷۴ ص: ۴۲، مکتوب فی التوراة: يَا مُوسَى مَنْ أَحَبَّنِي لَمْ يَنْسَنِي
 ۲. الکافی ج: ۲ ص: ۸۰، الصادق (علیه السلام): مَنْ أَشَدَّ مَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَى خَلْقِهِ ذَكَرُ اللَّهِ كَثِيرًا ثُمَّ قَالَ: لَا أَغْنِي سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ وَإِنْ كَانَ مِنْهُ وَلَكِنْ ذَكَرَ اللَّهُ عِنْدَ مَا أَحَلَّ وَحَرَّمَ فَإِنْ كَانَ طَاعَةً عَمِلَ بِهَا وَإِنْ كَانَ مَعْصِيَةً تَرَكَهَا

انجام می‌دهیم، باید بتوانیم صادقانه ادّعا کنیم که خدایا؛ من تمام این افعال را سنجیدم و رضایت تو را در یکایک آن‌ها دیدم، و به این دلیل آن فعل را مرتکب شدم که تو راضی بودی و احساس کردم که با انجام این فعل می‌توانستم به تو نزدیک و نزدیک‌تر شوم. به این معنی تمام لحظات زندگی عبادت می‌شود، تمام لحظات، ذکر، نام می‌گیرد، و حرکت در جادهٔ عبادت عاشقانه، در تمامی لحظات، بی‌وقفه ادامه پیدا می‌کند. و این همان است که خدا از بنده انتظار دارد و بس.

فصل ۴

حفظ و تقویت محبت

این فصل شباهت‌های بسیار با فصل سوم دارد. چرا که صفاتی را که انسان باید در خود پیروRAND یا از خود دور کند تا بتواند به جاذبه محبت گام بگذارد، همان صفات، در ادامه و حفظ این مسیر نیز کمک کار است. اگر انسان باید پروردگار را یاد کند، تا او را به جاذبه محبت راه دهند، حتماً باز هم باید او را یاد کند، تا بتواند در این جاذبه، بماند. بسیاری از صفاتی که در فصل سوم ذکر شد، در این فصل نیز کاربرد دارد. آن انگیزه‌های درونی و برونی و صفات و حالاتی که انسان باید پشت سر بگذارد تا به درجات اولیه عبادت عاشقانه برسد، در این مرحله، نه تنها باید آن‌ها را حفظ کند و نگاه دارد، بلکه باید آن‌ها را پیروRAND و رشد دهد.

امام، مظهر حفظ و ثبات در محبت

در زیارت جامعه خطاب به ائمه معصومین از زبان امام هادی (علیه السلام) می‌خوانیم که: «الثَّابِتِينَ فِي مَحَبَّةِ اللَّهِ»^۱. نمونه عالی و اعلای ثبات و دوام

۱. مستدرک الوسائل ج: ۱۰ ص: ۴۱۶، الهادی (علیه السلام):

و تمامیت در محبت به خدا، ائمه معصومین هستند. اگر می‌خواهید محبتی را که در وجودتان جلب شده، حفظ کنید و به درجات عالیّه برسانید، یکی از راه‌ها این است که ببینیم چه کسانی توانسته‌اند محبت را ثابت نگاه دارند، و چه کسانی توانسته‌اند آن را به درجهٔ اعلیٰ برسانند. از آن‌ها یاد بگیریم. «لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»^۱ برجسته‌ترین محبّ و کسی که بر این محبت، پایداری و ثبات بیشتری داشته است، نمونهٔ عالی و اعلا، شخص پیامبر (صلی‌الله علیه و آله) است و ائمه معصومین (علیه‌السلام).

از ثبات خودم این نکته خوش آمد که بجور
در سر کوی تو از پای طلب ننشستم

(حافظ)

ثبات یعنی پایداری، یعنی از پای ننشستن، یعنی اگر عملی انجام می‌دهید و حسّ می‌کنید که آن عمل، مؤثر افتاده و کارساز است، ادامه بدهید و روش را عوض نکنید، مگر با درجات بالاتر و عمیق‌تر از همان عمل.

۴-۱. عوامل حفظ و تقویت

۴-۱-۱. نیت الهی

از آنجا که فقط خدا پایدار مطلق است، اگر نیت، غیر الهی باشد، چون غیر از خدا پایدار و ابدی نیست، آن نیت غیر الهی، مانا، پایدار و بادوام نخواهد بود. اگر کسی تو را برای چیزی دوست داشته باشد و آن قصد و نیت، زائل شود، دوستی او هم زائل می‌شود. اگر علّت و نیت، پایدار نباشد، در محبت، تزلزل ایجاد می‌شود. من می‌گویم خدایا چون به

من نعمت می‌دهی، من شکر می‌کنم. البتّه خدا دائماً در حال انعام و اکرام است. ولی من بعضی لحظات و در بعضی حالات، نعمت او را ملموس‌تر درمی‌یابم. شک نیست که هم شفا و هم بیماری، نعمت خدا است. ولی من در شرایطی هستم که شفا و سلامتی را نعمت می‌دانم. پس آن روزی که احساس سلامتی و نشاط بیشتری می‌کنم، "الْحَمْدُ لِلَّهِ" بیشتر و عمیق‌تر و خالص‌تری می‌گویم. اگر کشاورز هستم در فصل بارندگی آن روزی که باران می‌آید "الْحَمْدُ لِلَّهِ" بیشتری می‌گویم، و آن روز که باران نمی‌آید کم‌تر. چون خدا را به‌خاطر بارانش خواسته‌ام، بعضی مواقع، محبت‌م پر رنگ‌تر می‌شود و برخی لحظات، کم‌رنگ‌تر. ولی اگر خدا را به‌خاطر خودش خواسته باشم، با توجّه به اینکه، خدا ثابت است. محبت‌مان نقصان نمی‌پذیرد. پس هر چه او را بیشتر بخوانم، به او نزدیک‌تر می‌شوم، و هر چه به او نزدیک‌تر شوم، او را واضح‌تر و نزدیک‌تر و عزیزتر می‌یابم، و محبت‌م به او بیشتر و بیشتر می‌شود.

اگر خدا را به‌خاطر خودش دوست داشته باشید، چون آن خدا و آن غرض و هدف، ثابت دارد، این محبت هم با ثبات است. والاّ به‌خاطر هر چیز دیگری خدا را دوست بدارید، این محبت، می‌تواند کم و زیاد بشود. اگر کسی می‌خواهد محبتش را حفظ کند، باید نیّش را به سمت و سویی ببرد که نوسان‌ناپذیر باشد، مگر در جهت عمق و ارتفاع بیشتر.

۲-۱-۴. شناخت، نسبت به محبوب

عرض کردیم که یکی از راه‌های کسب محبت، معرفت است "مَنْ عَرَفَ اللَّهَ أَحَبَّهُ"^۱. بدیهی است، یکی از راه‌های حفظ و تقویت محبت

۱. مجموعه ورام ج: ۱ ص: ۵۲، حسن بن علی المجتبی (علیه السلام): مَنْ عَرَفَ اللَّهَ أَحَبَّهُ

نیز همین معرفت است. هر قدر شما در معرفت خدا پیش بروید، و عمیق و عمیق‌تر بشوید، خدا را بیشتر دوست خواهید داشت. برای اینکه خدا را دوست داشته باشی خداشناس شو. برای اینکه دوستی خدا را حفظ کنی، خداشناس بمان. و برای اینکه در دوستی خدا پیش بروی، خداشناس‌تر شو. معرفت را عمیق و عمیق‌تر کن.

لذا ملأ محسن فیض می‌گوید: از اسبابی که باعث افزایش محبت می‌شود، یکی قوَّت یافتن محبت است، و چون معرفت، الی غیرالنهاية، قابل توسعه و تعمیق است، محبت نیز تا بی‌نهایت قابل افزایش کمی و کیفی خواهد بود. از خدا بخواهید: "اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ"،^۱ فردا بیشتر و عمیق‌تر بخواهید، بگویید: آن معرفتی که دیروز عطا کردی، بر عمق و وسعتش بیافزا. پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) که بر صراط مستقیم و عین صراط مستقیم بود، هر روز ده‌ها بار می‌گفت: "اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ" و خداوند در سوره مبارکه مریم می‌فرماید: "وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى"^۲ خدا هدایت هدایت‌یافتگان را هم زیاد می‌کند.

بی‌معرفت مباش که در من یزید عشق
اهل نظر معامله با آشنا کنند

(حافظ)

"من یزید عشق" یعنی: آن جایی که عشق افزایش می‌یابد، و می‌شود این راه را بیش از پیش و عمیق‌تر از قبل پیمود. این راه را می‌شود با معرفت حفظ کرد، و با معرفت عمق و گسترش داد.

۱. الکافی ج: ۱ ص: ۳۳۷، الْحَجَّةُ بْنُ الْحَسَنِ (عج)، يَا زُرَّارَةَ إِذَا أَدْرَكْتَ هَذَا الزَّمَانَ فَادْعُ بِهِذَا الدُّعَاءَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِن لَّمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِن لَّمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِن لَّمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي

۲. مریم ۷۶

۳-۱-۴. تبعیت از روش پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اولیاء

خواجه عبدالله انصاری می‌فرماید: می‌توان محبت را با اتباع سنت، و با عمل به سنت و پیروی از روش‌ها، تثبیت کرد.

۴-۱-۴. قطع دلبستگی‌های دنیوی و بیرون کردن غیر خدا از قلب

علامه نراقی نیز می‌فرماید: اگر قلب را از شواغل و مشغولیت‌های دنیا و علایق و وابستگی‌های آن تطهیر کنید، محبتان حفظ و بلکه تقویت می‌شود. و نیز کم کردن علایق دنیویه، و پاک ساختن خانه دل از مشاغل و شواغل، ما را به خدا نزدیک‌تر و محبت فیما بین ما و خدا را وسیع‌تر، کامل‌تر و باثبات‌تر می‌کند.

ملاً محسن فیض کاشانی به این دو آیه نیز استناد کرده و می‌گوید: “وَمَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ”^۱، خدا در درون هر انسانی دو قلب نگذاشته است. چون یک قلب است اگر می‌خواهی محبت نسبت به خدا، حفظ و تقویت شود باید جهت مقابل را تضعیف کنی. و آیه دوم مورد استناد فیض کاشانی، آیه

”قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ“ است. یعنی “بگو خدا، بقیه چیزها را کنار بگذار.”^۲ هر قدر بتوانی این بقیه چیزها را بیشتر بکنی و بتوانی آن‌ها را دور و دورتر کنی، محبت خدا، خالص‌تر و کامل‌تر حفظ می‌شود.

بعد از تو هیچ در دل سعدی گذر نکرد

وان کیست در جهان که بگیرد مکان دوست

(سعدی)

۱. الأحزاب ۴

۲. الأنعام ۹۱

۵-۱-۴. فکر و اندیشه در پاک کردن قلب از محبت غیر

دل، جای خداست. "قَلْبَ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ الرَّحْمَنِ".^۱ شخص دیگر و چیز دیگری را در آن جای نده. راه تحصیل محبت، و راه تقویت آن، پاک نمودن قلب از شواغل دنیوی و وابستگی‌های به دنیا، و نیز بُریدن از دنیا و حرکت به سوی خداست. و این با فکر و ذکر خدا میسر، و با اخراج محبت غیر او از قلب، تکمیل می‌شود.

علامه نراقی، دوام فکر را از راه‌های تقویت محبت، ذکر می‌کند. یعنی انسان باید فکر و مطالعه و اندیشه کند تا به راه محبت جذب شود. و اگر این فکر را دوام دهد، این محبت هم می‌تواند دوام یابد.

۶-۱-۴. ذکر

کثرت یاد پروردگار، تا حدّی که همه زندگی ما "ورد واحد" شود. هیچ کار و فعالیت ما نتواند نامی غیر از ذکر، غیر از عبادت، و غیر از اطاعت بپذیرد. "حَتَّى تَكُونَ أَعْمَالِي وَأَوْرَادِي كُلُّهَا وَرَدًا وَاحِدًا وَحَالِي فِي خِدْمَتِكَ سَرْمَدًا"^۲ خدایا توفیق ده، تا جایی یاد تو کنم، یعنی تا جایی اعمالم را با نام تو، با یاد تو و برای تو انجام دهم، که همه اعمال من، مثل یک ورد واحد شود. همه اعمال من، یک عمل واحد محسوب شود. ملائکه‌ای که می‌خواهند بر آن نام گذاری کنند بگویند: هم اکنون دارد عبادت می‌کند، هم اکنون نیز دارد عبادت می‌کند، الآن هم دارد عبادت می‌کند. این عملش برای خداست، این یکی هم و ...

یعنی بتوانند یک نام و یک مَهر بر همه اعمال من بزنند. پس دوام

۱. بحار الأنوار ج: ۵۵ ص: ۳۹، أَنَّ قَلْبَ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ الرَّحْمَنِ

۲. اقبال الأعمال ص: ۷۰۹، دعاء کمیل

ذکر به این معناست که کل اعمال، با یاد خدا، برای خدا، با نام خدا و با هدفی الهی و با هدف عمق بخشیدن به محبت فیما بین خود و خدا انجام شود، این تداوم ذکر، می تواند باعث تقویت محبت شود.

۷-۱-۴. مناجات در خلوت، درخواست خاضعانه از محبوب برای حفظ و تقویت محبت

همچنان که در مقدمه ورود به این مسیر، مناجات و راز و نیاز مهم است، در حفظ و نگهداری و تقویت این مسیر هم، مناجات و راز و نیاز بسیار دارای اهمیتند. مناجات در خلوت، و مواظبت بر طاعات و عبادات، از راههای مهم تقویت محبت است.

۲-۴. عوامل مخرب و تضعیف کننده

۱-۲-۴. عصیان و نافرمانی

همچنان که در فصل سوم عوامل سلبی را ذکر کردیم، و در سر لوحه آنها، دنیا و حب دنیا و تعلق به دنیا را برشمردیم و گفتیم که مهم ترین مانع، برای دستیابی به جاده منتهی به محبت الهی، دنیاست. در این فصل هم می توانیم بگوییم: مانع اصلی در حفظ و نگهداری این طریق، بازهم دنیا و نافرمانی خداست. "مَا أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ عَصَاهُ"^۱ اگر در جاده محبت گام گذاشتی، دیگر نافرمانی نکن. زیرا کسی که نافرمانی می کند، دوست دار خدا نیست.

۲-۲-۴. دوستی دنیا

"وَاللَّهُ مَا أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ أَحَبَّ الدُّنْيَا وَوَالَى غَيْرَنَا" امام صادق (علیه السلام)

۱. وسائل الشیعة ج: ۱۵ ص: ۳۰۸، الصادق (علیه السلام):

می‌فرماید: به خدا قسم، کسی که دنیا دوست باشد، خدا دوست نیست.^۱
از جادّه محبت بیرونش می‌کنند.
اگر در جادّه محبت گام گذاشتی، برای اینکه در این جادّه بمانی و به
مرکز جادّه نزدیک و نزدیک‌تر شوی و عمق و ثبات تو بیشتر شود، غیر
خدا را، دوست نداشته باش.

۳-۲-۴. ولایتِ غیر اهل بیت (علیهم‌السلام)

امام صادق (علیه‌السلام) می‌فرماید: اگر کسی ولایت ما اهل بیت را نپذیرد و
نخواهد از نورافکن‌هایی که ما می‌اندازیم استفاده کند، جادّه را پیدا نمی‌کند.

۱. الکافی ج: ۸ ص: ۱۲۸، الصادق (علیه‌السلام): مَا أَحَبَّ اللَّهَ مَنْ أَحَبَّ الدُّنْيَا وَوَالَى غَيْرَنَا

فصل ۵

پی آمدها و ثمراتِ محبت

هرکس پا در جادهٔ عشق و محبت الهی بگذارد، مطمئناً از طرف پروردگار پاسخ‌های مثبت، جوایز و موهبت‌های فراوانی به‌سوی او جاری خواهد شد. حتی اگر این محبت، در درجات نازله و اولیه باشد، مطمئناً ثمراتی به همراه خواهد داشت، که خود، می‌تواند باعث انگیزش و حرکت بیشتر و جدی‌تر برای نیل به درجات بالاتر محبت باشد.

مطالب این فصل را این چنین دسته‌بندی کرده‌ایم: در بخش اول به عواقب و ثمراتی می‌پردازیم که می‌توانیم آن‌ها را دنیوی بنامیم. از آن جهت که بازتاب آن‌ها در زندگی قبل از مرگ ما نیز ملموس است. دقت کنید اگر کسی به‌خاطر رسیدن به این ثمرات و نتایج، خدا را بپرستد، می‌توانیم صراحتاً بگوییم: خدا را عاشقانه پرستیده است. چون رنگ و رویی از کاسی و عبادت تاجرانه در آن نمایان است. هرچند ما ثمرات را ذکر می‌کنیم، ولی نباید رسیدن به این ثمرات، انگیزهٔ شما باشد، علت نباشد، هدف نباشد. خدا را به‌خاطر خودش، به‌خاطر جمال و کمالش بخواهیم. و

بخواهیم که به او برسیم. در این میان اگر الطاف و جوایزی به‌سوی ما روانه شد، چون از جانب دوست است، ردّ نمی‌کنیم. و حتّی اگر بخش‌هایی از آن جوایز، دنیوی بود از گرفتن آن نیز ابا نمی‌کنیم، ولی مراقب باشیم، دریافت جوایز دنیوی بیشتر، هدفمان را تحت‌الشّاع قرار ندهد.

در هر صورت، در تقسیم‌بندی خواهیم گفت: ثمرات دنیوی، ثمرات معنوی، و ثمرات اخروی. و امّا ثمرات معنوی می‌تواند هم در دنیا و هم در آخرت بروز و ظهور داشته باشد. پیامدها و ثمراتی را که صرفاً اخروی است، در بخش ثمرات اخروی ذکر خواهیم کرد. و در بخش پایانی، به صفاتی که در پی نیل به مقام محبت در انسان بروز و ظهور می‌کند، اشاره خواهیم کرد.

در نهایت به این امر می‌پردازیم که، آیا هدفی فراتر از دوست داشتن خدا نیز متصوّر است؟ خدا را دوست بداریم برای اینکه دوست داشته باشیم یا برای هدف بالاتری؟

۱-۵. عواقب و ثمرات دنیوی

۱-۱-۵. ملایمات

آنچه در دنیا به محبّ داده می‌شود، دو گونه است بعضی ملایم است و بعضی ناملایم. ملایم و ناملایم نسبت به طبع انسان عادی. انسان عادی، سلامت، آسایش و توسعه را ملایم می‌داند و فقر، گرفتاری، سختی و بیماری را ناملایم. و در این بخش، نمونه‌هایی از ثمرات دنیوی ملایمی را که در روایات وعده داده‌اند، بیان می‌کنیم:

۱-۱-۱-۵. کامل شدن خیرهای دنیوی

امام سجّاد (علیه‌السلام) در صحیفه سجّادیه، در دعای مکارم اخلاق

پی آمدها و ثمراتِ محبت ❁ ۲۸۳

می‌فرمایند: خدایا راه مرا به‌سوی جادهٔ محبت، هموار کن "سَبِيلًا سَهْلَةً"^۱ و در پی آن می‌گوید: "أَكْمِلْ لِي بِهَا خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ" خدایا با اینکه مرا به جادهٔ محبت و عشق خودت، رهنمون می‌کنی، ولی به وسیلهٔ این راهنمایی و قرار دادن من در این جاده، خیر دنیا و آخرت را نیز برایم کامل کن. یعنی حتی کمال خیر دنیوی، در سایهٔ ورود به این مسیر نهفته است.

آن کس که تو را شناخت جان را چه کند
فرزند و عیال و خانمان را چه کند
دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی
دیوانه تو هر دو جهان را چه کند

(مولوی)

امام سجّاد (علیه السلام) می‌فرماید "خَيْرُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ" و مولوی می‌گوید هر دو جهانش بخشی.

۲-۱-۱-۵. مال و ملک و مُلک

از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نقل است: هر کسی خدا را دوست بدارد، خدا همه چیز به او عطا می‌کند "أَعْطَاهُ كُلَّ شَيْءٍ مِنَ الْمَالِ وَالْمُلْكِ"^۲.

۳-۱-۱-۵. کفایت امورات توسط خدا

از پیامبر گرامی اسلام نیز نقل شده است: "مَنْ آثَرَ مَحَبَّةَ اللَّهِ عَلَى مَحَبَّةِ نَفْسِهِ كَفَاهُ اللَّهُ مَوْنَةَ النَّاسِ"^۳. اگر کسی دوستی خدا را بر دوستی غیر خدا، و حتی بر دوستی خود، ترجیح می‌دهد، که مانع اصلی در راه دوستی

۱. الصحيفة السجّادية (علیه السلام) الدعاء (۲۰)، وَ انْهَجْ لِي إِلَى مَحَبَّتِكَ سَبِيلًا سَهْلَةً، أَكْمِلْ لِي بِهَا خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.

۲. بحار الأنوار ج: ۶۷ ص: ۲۳، فَمَنْ أَحَبَّ اللَّهَ أَعْطَاهُ كُلَّ شَيْءٍ مِنَ الْمَالِ وَالْمُلْكِ

۳. میزان الحکمة ج: ۳۰۸۸، الرسول (صلی الله علیه وآله):

خدا هم، همین استقلال دادن و توجّه به خود است. “تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز”، اگر کسی محبت خدا را حتّی بر محبت خودش ترجیح دهد، خدا احتیاجاتی که او به بقیه دارد برطرف کرده و او را از آن‌ها بی‌نیاز می‌کند. “كَفَاهُ اللَّهُ” خدا او را کفایت می‌کند. خدا کارهایش را به‌عهده می‌گیرد، خدا او را بی‌نیاز می‌کند. و این جایزه‌ای بسیار عالی و برجسته است.

۴-۱-۱-۵. دفع بلا از دیگران

امام صادق (علیه‌السلام) می‌فرماید: محبّی که نیتش، ضمیر و باطنش، خالص‌ترین باشد، به آن درجه‌ای می‌رسد که، “يُكْرَمُ اللَّهُ تَعَالَى بِلَادَهُ”، خدا به واسطه او و به حرمت و اعتبار وجود او در یک سرزمین، به آن سرزمین کرامت می‌کند، لطف می‌کند. نه تنها به خود او لطف می‌کند، بلکه به اطراف او هم لطف و کرامت می‌کند. “بِكِرَامَتِهِ يُكْرَمُ اللَّهُ عِبَادَهُ” خدا چون او را دوست می‌دارد و می‌خواهد به او لطف کند و او را گرامی بدارد و او را تکریم کند، بنده‌های دیگر را هم در سایه این کرامت، مورد کرامت قرار می‌دهد. “وَيَدْفَعُ عَنْهُمْ الْبَلَاءَ بِرَحْمَتِهِ” و خدا به واسطه وجود یک محبّ خالص، بلاها را از اطراف او، از وابستگان و از دوستان او، دفع می‌کند.^۱

۵-۱-۱-۵. اجابت دعای دیگران به حرمت او

“يُعْطِيهِمْ إِذَا سَأَلُوا بِحَقِّهِ” اگر کسی به مقام محبّ خالص برسد، اگر بنده‌های دیگر، خدا را به حق این محبّ و عاشق، قسم بدهند، دعایشان مستجاب می‌شود. یعنی عاشق، مانند خورشیدی می‌شود که اطرافش را

۱. بحار الأنوار ج: ۶۷ ص: ۲۳، الصادق (علیه‌السلام): الْمُحِبُّ أَخْلَصُ النَّاسِ سِرّاً لِلَّهِ وَ... بِهِ يَغْفَرُ اللَّهُ تَعَالَى بِلَادَهُ وَبِكِرَامَتِهِ يُكْرَمُ عِبَادُهُ يُعْطِيهِمْ إِذَا سَأَلُوا بِحَقِّهِ وَ يَدْفَعُ عَنْهُمْ الْبَلَاءَ بِرَحْمَتِهِ

نور باران می‌کند. مانند مخزن عطر و گلابی می‌شود که دور و بر خودش را هم معطر و خوشبو می‌کند. و اگر دیگران خدا را به حقّ او قسم بدهند، دعایشان مورد اجابت قرار می‌گیرد.^۱

۶-۱-۱-۵. محبوبیت نزد دیگران

در حدیث دیگری پیامبر اسلام می‌فرماید: اظهار محبت کنید، “يُحِبُّكُمْ إِلَى خَلْقِهِ” خدا شما را در نزد خلق، محبوب می‌کند.^۲ نیتان این نباشد که نزد خلق محبوب بشوید، این یک فریب است، یک آسیب جدی است، یک ریاست طلبی و یک جاذبه انحرافی است. تلاش کنید، خدا را دوست داشته باشید. خداوند خودش کاری خواهد کرد که شما نزد خلق، محبوب شوید. البته خیلی ظریف است، نیتان را در ترازوی بسیار دقیقی بگذارید، ببینید می‌خواهید خدا را دوست داشته باشید که محبوب شوید؟ پس در این صورت نیتان محبوب شدن است و ناخالص. ولی اگر نیتان این است که خدا را دوست داشته باشید، خدا به وعده خود وفا می‌کند و شما را محبوب خلائق می‌سازد.

به چشم خلق عزیز جهان شود حافظ
چو بر درِ تو نهد روی مسکنت بر خاک

(حافظ)

اگر کسی سرش را بر درِ خانه تو بگذارد، عزیز خلق می‌شود. فقط باید مواظب باشیم که به خاطر عزیز خلق شدن، سر بر درِ خانه پروردگار نگذاریم که او می‌داند نیت ما چیست.

۱. ر.ک. به: صفحه قبل، پاورقی ۱

۲. مستدرک الوسائل ج: ۴ ص: ۲۵۴، الرسول (صلی الله علیه وآله): يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَا حَمَلَةَ الْقُرْآنِ تَحِبُّوا إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِتَوْفِيرِ كِتَابِهِ يَزِدُّكُمْ حُبًّا وَ يُحِبُّكُمْ إِلَى خَلْقِهِ

۷-۱-۱-۵. قطع نیازهای دنیوی

در حدیث نبوی آمده است: «اللَّهُمَّ ... اقْطَعْ حَوَائِجَ الدُّنْيَا بِالشَّوْقِ إِلَى لِقَائِكَ»^۱
 خدایا نیازهای دنیوی مرا به خاطر شوقی که به لقاء تو دارم قطع کن.
 من که از یاقوت و لعل اشک دارم گنج‌ها
 کی نظر در فیض خورشید بلند اختر کنم
 من که دارم در گدایی گنج سلطانی بدست
 کی طمع در گردش گردون دون‌پرور کنم

(حافظ)

پس اگر کسی پای در جادهٔ محبت بگذارد، خیر دنیا برای او کامل می‌شود. ملک و مُلک و مال دنیا به سمت او سرازیر می‌شود. نزد خلاق، محبوب می‌شود. حاجات و نیازهای او به خلاق، توسط خدا، کفایت و برطرف می‌شود، آن‌قدر نزد خدا آبرو می‌گیرد که سرزمینی که او در آن پای گذاشته، جمعیتی که او را در میان گرفته، به اعتبار و کرامت او، مورد لطف و کرامت قرار می‌گیرند.

دعای مردم به حرمت او مستجاب می‌شود، به حرمت او بلا از مردم دفع می‌شود، و همهٔ این‌ها، ذره‌ای از ثمراتی است که به محب، و یا به واسطهٔ محب، به مردم، داده می‌شود. بیایید محب پروردگار شوید، و برای مردم، و برای اطرافیان و برای دوستان خود، لطف و مرحمت الهی، جلب کنید. البته مواظب باشید، نیتان از جلب رضایت ذات باری تعالی نزول نکند.

۲-۱-۵. ناملايمات

این بخش اشاره به آن دسته از پی‌آمدهای دنیوی است که ظاهراً با طبع انسان عادی ناملايم است. یعنی با طبع یک بشر عادی نمی‌خواند.

۱. میزان الحکمة ج: ۳۰۹۲، الرسول (صلی الله علیه وآله):

۱-۲-۱. ۵-بلا

از امام باقر (علیه السلام) نقل است که شخصی خدمت رسول الله (صلی الله علیه وآله) رسید عرض کرد: من خدا را دوست دارم. فرمودند: آمادهٔ بلا باش.^۱
هر که در این بزم مقرب تر است
جام بلا بیشترش می دهند

بلا به معنی آزمایش است، و آزمایش معمولاً همراه سختی است. هر چیزی را که می خواهند آزمایش کنند، خالص را از ناخالص، سره را از ناسره جدا کنند. باید او را به هم بزنند، باید به او گرما بدهند، که به هر صورت ناخالصی ها به کناری رود. بلا طبیعتاً ناگوار است، گوارا و ملایم نیست.

۲-۲-۱. ۵-ناگوار

همسر گرامی پیامبر (صلی الله علیه وآله)، اولین زن مسلمان، حضرت خدیجه کبری (سلام الله علیها) می فرماید: «الْحُبُّ عَذَبٌ وَلَكِنْ فِيهِ تَعْذِيبٌ»^۲ می پرسند: حب، چه مزه ای دارد؟ من به ایشان می گویم: حب، شیرین است ولی همراه با سختی.^۲ در فصل اول گفتیم: حب شیرین است. «حَلَاوَةُ حُبِّ اللَّهِ»، ولی سختی هم دارد.

۳-۲-۱. ۵-رنج

درد جانان عین درمان است، گویی نیست، هست
رنج عشق آسایش جان است، گویی نیست، هست
(فروغی بسطامی)

۱. الْمُحْجَةُ الْبَيْضَاء ج: ۸ ص: ۷، أَنْ رَجُلًا قَالَ: أَنْ رَجُلًا قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي أَحِبُّ اللَّهَ، فَقَالَ (صلی الله علیه وآله): اسْتَعِدَّ لِلْبَلَاءِ
۲. بحار الأنوار ج: ۱۶ ص: ۲۹، خَدِيجَةُ (سلام الله علیها): وَقَالَ كَيْفَ طَعْمُ الْحُبِّ؟ قُلْتُ لَهُ: الْحُبُّ عَذَبٌ وَلَكِنْ فِيهِ تَعْذِيبٌ.

هم آسایش است، هم رنج، هم گواراست است و هم تلخ.

۴-۲-۱-۵. فراق

امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می فرماید: «أَفْضَلُ الصَّبْرِ الصَّبْرُ عَنِ الْمَحْبُوبِ»^۱ یعنی صبر بر فراق. یکی را دوست داری، عاشقش هستی، اما به وصال نرسیدی، نباید قهر کنی، باید صبر کنی، باید پایداری کنی.^۲ رسیدن به خدا، خیلی هم آسان نیست، رسیدن به درجات عالی حب، رسیدن به مقام محبتین، خیمه زدن در کنار پروردگار، خیلی آسان نیست. باید خیلی رنج‌ها، بلاها و نازها را تحمل کنید.

حکایت شب هجران نه آن حکایت حالست
که شمه‌ای ز بیانش، به صد رساله برآید

(حافظ)

این چه حکایتی است که یک ذره‌اش را، در صد جلد کتاب، نمی‌توان گفت؟
شنیده‌ام سخنی خوش که پیر کنعان گفت
فراق یار نه آن می‌کند که بتوان گفت
حدیث هول قیامت که گفت واعظ شهر
کنایتی است که از روزگار هجران گفت

(حافظ)

همه سختی‌ها و مراحل هول انگیز قیامت، کنایه‌ای است برای همین دوری.

۵-۲-۱-۵. سختی

از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نقل است: «الْقَلْبُ الْمُحِبُّ لِلَّهِ يُحِبُّ كَثِيرًا

۱. غررالحکم و دررالکلم امیرالمؤمنین (علیه السلام):

۲. بحار الأنوار ج: ۹۹ ص: ۳۱۸، فی تعقیب صلاة الفجر يوم الجمعة: سَدُّوا عُقُودَ حَقِّكَ بِمَوَالَتِهِمْ مِنْ وَالَاكَ وَ مُعَادَاتِهِمْ مِنْ عَادَاكَ وَ صَبْرِهِمْ عَلَى مَا أَصَابَهُمْ فِي مُحِبَّتِكَ

النَّصَبَ لِلَّهِ". قلب عاشق، در راه رسیدن به معشوق، سختی را به جان می‌خرد، و چون حسّ می‌کند، تحمّل این سختی‌ها، او را به معشوق، نزدیک می‌کند، این سختی‌ها را خیلی دوست دارد.^۱ نه تنها تحمّل می‌کند، بلکه خیلی هم دوست دارد. چرا که می‌داند، دارد خالص می‌شود. اگر یک وجودی بداند که می‌خواهند به او حرارتی بدهند، او را بالا و پائین کنند، به هم بزنند؛ بدین منظور که ناخالصی‌هایش را جدا کنند، با طیب خاطر می‌پذیرد. ما به پزشک مراجعه می‌کنیم که یک پوسیدگی را از دندان، یا چرکی را از قسمتی از بدن ما، با دارو، با سوزن و تیغ جراحی یا مته دندان‌پزشکی جدا کند. و در واقع بدن ما را، به سلامت، خلوص و پاکی نزدیک کند، درد را تحمّل می‌کنیم. با پای خودمان می‌رویم، داروی تلخ را به داخل بدن خودمان وارد می‌کنیم، چون بصیرت داریم که می‌خواهد ناخالصی‌ها را بشوید و ببرد. آن پوسیدگی را از دندان و آن غده و آن زائده را از درون بدن، به تیغ جراح می‌سپاریم که بردارد، با اینکه می‌دانیم، درد به همراه دارد. روح ما هم اگر بصیرت داشته باشد، برای پاک و خالص شدن، برای رسیدن به عشق مطلق، سختی‌ها را با کمال رغبت به جان می‌خرد "يُحِبُّ كَثِيرًا النَّصَبَ لِلَّهِ". کسی که می‌خواهد چربی‌های اضافه‌اش را آب کند، ورزش می‌کند و چه بسا سختی تحمّل می‌کند و در همان لحظه تحمّل سختی، لذّت هم می‌برد. و همه این مثال‌ها نسبت به پاک کردن روح و روان، و خالص کردن اصل انسانیت از آلودگی‌ها بسیار کم‌ارزش است. زیرا همان‌قدر که روح، از جسم باارزش‌تر است، پاک کردن روح نیز، از پاک کردن جسم، باارزش‌تر است. و همان‌قدر که بقای روح نسبت به بقای جسم، بسیار طولانی‌تر است، تحمّل رنج و بلای ظاهراً ناگوار، برای پاک

۱. مجموعه ورام ج: ۲ ص: ۸۷، أمير المؤمنين (عليه السلام):

کردن روحی که باقی است، بسیار آسان‌تر است از تحمل رنج برای پاک کردن بدنی که چندان بقائی ندارد.

۲-۵. پی‌آمدهای معنوی

۱-۲-۵. مابین محب و محبوب

شاید یکی از شیرین‌ترین بخش‌های این کتاب و این مبحث، این بخش باشد که انسان آگاه شود که اگر پای در جاده محبت بگذارد، بین او و محبوب و معشوقش، چه بروز می‌کند، و چه حالاتی تقویت می‌شود.

۱-۱-۲-۵. قرب

افرادی که اهل عبادت هستند، معمولاً در شروع هر عبادتی حداقل از نیت می‌گذرانند: این عبادت را انجام می‌دهم، “قُرْبَةُ إِلَى اللَّهِ”. البته قرب هم درجه و مرتبه دارد، و صد البته قرب، فقط با گفتن “قُرْبَةُ إِلَى اللَّهِ” محقق نمی‌شود. حضرت عیسی (علیه السلام) بر سه گروه گذشتند، گروه اول، زاهد و عابد ولی تاجرانه، به آن‌ها فرمودند: مطمئناً شما به بهشتتان می‌رسید. گروه دوم عابد و زاهد، ولی از ترس جهنم، به آن‌ها هم فرمودند: مطمئناً خداوند شما را به جهنم نمی‌برد. ولی گروه سوم که رنگ به چهره نداشتند، چهره‌هایشان مثل آینه‌ای بود که نور معنوی را منعکس می‌کرد، “كَانَ عَلَى وُجُوهِهِمُ الْمَرَايَا مِنَ النُّورِ”، پیامبر اولی العزم به این گروه فرمودند: چه بر شما رفته که این چنین شده‌اید و این چنین عبادت می‌کنید؟ “قَالُوا: حُبَّ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ”. گفتند به خاطر اینکه خدا را دوست داریم و عاشقش شده‌ایم. آن پیامبر عظیم‌الشأن فرمودند: “أَنْتُمْ الْمُقَرَّبُونَ، أَنْتُمْ الْمُقَرَّبُونَ”. مقرب شما هستید. آن‌ها را به بهشت می‌برند

۱. مجموعه ورام ج: ۱ ص: ۲۲۴، الرسول (صلی الله علیه وآله): فَإِذَا هُمْ أَشَدُّ نُحُولًا وَتَغْيَرًا كَانَتْ عَلَى وُجُوهِهِمُ الْمَرَايَا مِنَ النُّورِ فَقَالَ: مَا الَّذِي بَلَغَ بِكُمْ مَا أَرَى؟ فَقَالُوا: نَحِبُّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَقَالَ: أَنْتُمْ الْمُقَرَّبُونَ أَنْتُمْ الْمُقَرَّبُونَ

و از جهنم دورشان می کنند، ولی شما باید که نزدیک خدا خواهید شد و شما باید که به مقام قرب می رسید.

باز هم از همین پیامبر عظیم الشان هست که "تَحَبُّوا إِلَى اللَّهِ وَتَقَرَّبُوا إِلَيْهِ" به خدا اظهار محبت کنید تا به او نزدیک شوید.^۱

امام باقر (علیه السلام) می فرماید: دیدم که پدرم خیلی سخت عبادت می کنند، دل فرزند به حال پدر می سوزد که چرا این قدر خودش را در رنج می اندازد. علت را سؤال می کند، و امام سجّاد (علیه السلام) می فرماید: "أَتَحَبُّ إِلَى رَبِّي لَعَلَّهُ يُزِلُّنِي"، دارم اظهار محبت می کنم، باشد که خدا مرا به خود نزدیک کند،^۲ و در آغوش بگیرد. "قرب" نزدیک شدن "به" چیزی است و "زلفی" نزدیک شدن "نزد" چیزی یا کسی، یعنی حرف اضافه ای که برای "قرب" به کار می رود "من" است، و حرف اضافه ای که برای "زلفی" به کار می رود "لَدِي" است. ما به دانشجوی خودمان می گوئیم تشریف بیاورید نزدیک تر بنشینید، یا خطیب به جمعیت می گوید: تشریف بیاورید نزدیک تر. ولی یک پدر به فرزند خردسالش می گوید: عزیزم بیا در آغوشم. هر چند قرب درجات دارد و از هر قریب تر هم وجود دارد، ولی "زلفی"، آن درجه نزدیکی است که نزدیک تر از قرب است.

امام سجّاد (علیه السلام) در مناجات محیین می فرماید: خدایا ما را از کسانی قرار ده، که درخت محبت و شوق را در بوستان دل و سینه آنها کاشتی، و از علایم و ثمرات کاشت این نهال آن است که: کسانی که درخت محبت در دلشان کاشته شده، و محب تو شده اند، "فِي رِيَاضِ الْقُرْبِ وَ الْمُكَاشَفَةِ يَرْتَعُونَ" در بوستان قرب تو به سر می برند. اگر هم تغذیه ای

۱. تحف العقول ص: ۴۴، الرسول (صلی الله علیه وآله): قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ: تَحَبُّوا إِلَى اللَّهِ وَتَقَرَّبُوا إِلَيْهِ

۲. بحار الأنوار ج: ۴۶ ص: ۹۱، الباقر (علیه السلام): أَتَحَبُّ إِلَى رَبِّي لَعَلَّهُ يُزِلُّنِي

دارند، تغذیه از بوستان قرب و مکاشفه تو است.^۱ البتّه ابزار و وسایل قرب، یکی دو تا نیست، عرض کردیم که هر عبادتی که ما انجام می‌دهیم، در ابتدا می‌گوییم: “قُرْبَةُ إِلَى اللَّهِ”.

الف. بهترین وسیله برای تقرب

از امام کاظم (علیه السلام) سؤال شد که بهترین و با فضیلت‌ترین وسیله‌ای که ما را به خدا نزدیک می‌کند کدام است؟ “سُئِلَ الْعَالَمُ (علیه السلام) أَىُّ شَيْءٍ أَفْضَلُ مَا يُتَقَرَّبُ بِهِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ طَاعَةُ اللَّهِ وَطَاعَةُ رَسُولِهِ وَحُبُّ اللَّهِ وَحُبُّ رَسُولِهِ؟” افضل آن چیزهایی که می‌شود با آن به خدا نزدیک‌تر شد چیست؟ فرمودند: “طَاعَةُ اللَّهِ وَطَاعَةُ رَسُولِهِ وَحُبُّ اللَّهِ وَحُبُّ رَسُولِهِ وَأَوْلَى الْأَمْرِ”. او را و اولیاء او را دوست بدارد، و این دوست داشتن هم باید در فرمانبری بروز و ظهور کند.^۲

ب. وصول به روح قرب

از امام صادق (علیه السلام) هم نقل است: اگر نسیم محبت به حرکت در آید، یکی از علائمش این است که: آدمی، محبوب، معشوق و معبود را بر هر کس و هر چیز دیگری ترجیح می‌دهد و پاداشش آنست که، “به روح قرب می‌رسد.”^۳ “وَصَلَ إِلَى رُوحِ الْمُنَاجَاةِ وَالْقُرْبِ”، به

۱. بحار الأنوار ج: ۹۱ ص: ۱۵۰، السَّجَاد (علیه السلام): إِلَهِي فَاجْعَلْنَا مِنَ الَّذِينَ تَوَشَّحَتْ [تَرَسَّخَتْ] أَشْجَارُ الشُّوقِ إِلَيْكَ فِي حَدَائِقِ صُدُورِهِمْ وَأَخَذَتْ لَوْعَةً مَحَبَّتِكَ بِمَجَامِعِ قُلُوبِهِمْ فَهَمُّ إِلَى أَوْكَارِ الْأَفْكَارِ يَأْوُونَ وَفِي رِيَاضِ الْقُرْبِ وَالْمُكَاشَفَةِ يَرْتَعُونَ
۲. مستدرک الوسائل ج: ۱۱ ص: ۲۵۸، الكاظم (علیه السلام): أَىُّ شَيْءٍ أَفْضَلُ مَا يُتَقَرَّبُ بِهِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؟ قَالَ: طَاعَةُ اللَّهِ وَطَاعَةُ رَسُولِهِ وَحُبُّ اللَّهِ وَحُبُّ رَسُولِهِ وَأَوْلَى الْأَمْرِ
۳. مستدرک الوسائل ج: ۱۲ ص: ۱۶۸، الصادق (علیه السلام): إِذَا هَاجَ رِيحُ الْمَحَبَّةِ اسْتَأْنَسَ فِي ظِلَالِ الْمَحْبُوبِ وَآثَرُ الْمَحْبُوبِ عَلَى مَا سِوَاهُ... وَصَلَ إِلَى رُوحِ الْمُنَاجَاةِ وَالْقُرْبِ

جایی می‌رسد که، خدا با او نجوا می‌کند. اگر بپذیریم که روح، قسمت لطیف هر چیزی را گویند، اگر قرب، قسمت لطیف‌تر و نزدیک‌تر و درونی‌تری دارد، می‌توانیم به آن بگوییم: “روح قرب”. و البته به مرحله درونی شدن و دوام و ملکه شدن آن صفت نیز، روح آن صفت می‌گویند، که در اینجا نیز بسیار مناسب است. چرا که خود مناجات و نجوی، قرب و نزدیکی را در دل خود به همراه دارد، زیرا تا نزدیکی صورت نگیرد، صحبت درگوشی و نجوی محقق نمی‌شود.

ج. قربی بدون جدائی

امام سجّاد (علیه السلام) در مناجات خمس عشر با یک عبارت استفهام انکاری سؤال می‌کند که: خدایا آیا بعد از اینکه ما تو را دوست داشته باشیم، امکان دارد که تو ما را از خود برانی و دور کنی؟ “أَمْ بَعْدَ حُبِّي إِيَّاكَ تُبْعِدُنِي؟”^۱ یعنی از ثمرات محبت، قرب است، تا نزدیک‌ترین حد قابل تصوّر، با سرعتی بیش از سایر وسائل و وسائط؛ و نیز حبّی با ثبات و دوام که ان شاء الله بعد از آن، جدایی و بُعدی صورت نگیرد.

د. وسیله برای تقرّب دیگران

انسان نه تنها خودش می‌تواند به مقام قرب برسد، بلکه می‌تواند وسیله قرب دیگران نیز واقع شود. امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: اگر مردم می‌دانستند که مقام عاشق و مقام محبّ، نزد پروردگار، تا چه میزان است؟ “فَلَوْ عَلِمَ الْخَلْقُ مَا مَحَلُّهُ عِنْدَ اللَّهِ وَ مَنْزِلَتُهُ لَدَيْهِ” اگر خلائق می‌دانستند که یک عاشق چه قدر نزد خدا منزلت دارد، از خاک پای

۱. بحار الأنوار ج: ۹۱ ص: ۱۴۳، السجّاد (علیه السلام): إِلَهِي أَتَرَاكَ بَعْدَ الْإِيمَانِ بِكَ تُعَذِّبُنِي أَمْ بَعْدَ حُبِّي إِيَّاكَ تُبْعِدُنِي

عاشق استمداد می‌جستند که به خدا نزدیک شوند.^۱
 سرمه کن تو خاک هر بگزیده را
 هم بسوزد هم بسازد دیده را

(مثنوی)

خاک پای هر عاشق انتخاب شده‌ای را سُرْمه دیده کن، تو را هم به راه می‌آورد، تو را هم، به مقامات می‌رساند، باعث قرب تو نیز می‌شود. پس اولین و مهم‌ترین ثمره معنوی محبت در هر درجه آن، قرب است. ثمره درجات نازله محبت، قرب در درجات نازله است. و محبت بالاتر، قرب بیشتر. تا وصول به روح قرب، قربی که در پی آن بُعدی متصور نباشد. نه تنها برای خود، بلکه وسیله تقرّب دیگران بشود، نه خودش، بلکه حتی خاک پایش.

۲-۱-۵. محبوب خدا شدن

از پی آمده‌های دیگر قرب فیما بین محب و محبوب این است که، خدا هم او را دوست خواهد داشت. در حدیث قرب نوافل، از پیامبر گرامی اسلام نقل است که خداوند فرمود: اگر بنده با نوافل، با کارهای اضافه بر واجبات، با من اظهار محبت و دوستی کند و این تلاش‌ها را با نیت عاشقانه انجام دهد، اگر فقط به خاطر اظهار محبت، فراتر از روزه رمضان، روزه می‌گیرد، اگر فقط برای اظهار محبت به من، فراتر از نمازهای یومیه، نماز می‌خواند، فراتر از تکلیف‌های واجب مالی، بازهم به مستمندان رسیدگی می‌کند، به جایی می‌رسد که من هم دوستش خواهم داشت.^۲

۱. بحار الأنوار ج: ۶۷ ص: ۲۳، الصادق (علیه السلام): فَلَوْ عَلِمَ الْخَلْقُ مَا مَحَلُّهُ عِنْدَ اللَّهِ وَمَنْزِلَتُهُ

لَدَيْهِ مَا تَقَرَّبُوا إِلَى اللَّهِ إِلَّا بِتُرَابِ قَدَمَيْهِ

۲. الکافی ج: ۲ ص: ۳۵۲، الرسول (صلی الله علیه وآله): إِنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّافِلَةِ حَتَّى أَحِبَّهُ

خداوند به داوود نبی می‌فرماید: “يَا دَاوُدُ... حُبِّي لِلْمُشْتَاقِينَ”. محبت من مال کسانی است که به من شوق داشته باشند.^۱ اگر به پروردگار شوق داشته باشی، محبت او را هم به خودت جلب می‌کنی. “يا داوود ابلغ اهل ارضي، اني حبيب من احبني”. داوود؛ برو به اهل زمین ابلاغ کن که: من خدا عاشق کسی هستم که عاشق من باشد. دوستدار کسی هستم که مرا دوست داشته باشد. حبيب کسی هستم که محب من باشد. داوود، امکان ندارد کسی مرا دوست داشته باشد و بداند که این عشق، با خلوص کامل، از قلب او نشأت گرفته؛ مگر اینکه این جوایز را به او می‌دهم: قبولش می‌کنم، دوستش خواهم داشت، دوست داشتنی که تابه‌حال کسی را به آن درجه دوست نداشته‌ام.^۲

امام صادق (علیه السلام) در وصف جد بزرگوارشان امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می‌فرماید: “إِنَّ عَلِيًّا عَبْدٌ نَصَحَ لِلَّهِ فَنَصَحَهُ وَ أَحَبَّ اللَّهُ فَأَحَبَّهُ” علی کسی بود که خودش را برای خدا خالص کرده بود و خدا هم خیر او را خواست. علی (علیه السلام)، خدا را دوست داشت و خدا هم او را دوست داشت.^۳ پیامبر گرامی اسلام می‌فرماید: “مَنْ أَحَبَّ اللَّهَ أَحَبَّهُ” هر که خدا را دوست داشته باشد، خدا دوستش خواهد داشت. صریح آیه قرآن هم

۱. بحار الأنوار ج: ۷۴ ص: ۴۲، أَوْحَى اللَّهُ إِلَى دَاوُدَ (علیه السلام):

۲. بحار الأنوار ج: ۶۷ ص: ۲۶، إِنَّ اللَّهَ أَوْحَى إِلَى دَاوُدَ (علیه السلام): يَا دَاوُدُ أْبْلِغْ أَهْلَ أَرْضِي أَنِّي حَبِيبٌ مِّنْ أَحِبَّنِي وَ جَلِيسٌ مِّنْ جَالَسَنِي وَ مُؤْنِسٌ لِّمَنْ أَنَسَ بِذِكْرِي وَ صَاحِبٌ لِّمَنْ صَاحِبَنِي وَ مُخْتَارٌ لِّمَنْ اخْتَارَنِي وَ مُطِيعٌ لِّمَنْ أَطَاعَنِي مَا أَحِبَّنِي أَحَدٌ أَعْلَمُ ذَلِكَ يَقِيناً مِّنْ قَلْبِهِ إِلَّا قَبْلَتَهُ لِنَفْسِي وَ أَحِبُّهُ حُبًّا لَا يَتَقَدَّمُهُ أَحَدٌ مِّنْ خَلْقِي

۳. مستدرک الوسائل ج: ۷ ص: ۲۹۸، الْصَّادِقُ (علیه السلام): إِنَّ عَلِيًّا عَبْدٌ نَصَحَ لِلَّهِ فَنَصَحَهُ وَ أَحَبَّ اللَّهُ فَأَحَبَّهُ

۴. بحار الأنوار ج: ۲۱ ص: ۸۹، الرَّسُولُ (صلی الله علیه وآله):

می‌فرماید: "إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ".^۱ اگر خدا را دوست دارید، باید از پیامبر، اطاعت و تبعیت کنید. و اگر این علامت بر صدق ادعایتان بروز کند، خدا هم شما را دوست خواهد داشت.

"تَحَبَّبَ إِلَى خَلِيلِكَ يُحِبُّكَ" اگر خلیلی، دوستی انتخاب کردی، به او اظهار محبت کن، او هم تو را دوست خواهد داشت.^۲ از امیرمؤمنان نقل است: "عَنْ ذِي الْقَرْنَيْنِ أَنْبِيَاءَ كَانَ أَمْرًا مَلَكًا فَقَالَ لَا نَبِيَّأَ وَلَا مَلَكًا" ذوالقرنین پیامبر نبود، فرشته هم نبود "بَلْ عَبْدًا أَحَبَّ اللَّهُ فَاحَبَّهُ". بنده‌ای بود که خدا را دوست داشت. "فَاحَبَّهُ اللَّهُ"، در نتیجه خدا هم او را دوست داشت.^۳

امام صادق (علیه السلام) به همان آیه "إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ"، استناد می‌کنند، و در ادامه می‌فرمایند: اصلاً مگر دین چیزی جز محبت هم هست؟ "هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ؟".^۴

۳-۱-۲-۵. رضایت خدا

دیگر از پی‌آمدهای معنوی و جوایز برجسته‌ای که خدا، به محب می‌دهد، این است که، از او راضی می‌شود. و اینکه خدا، از ما راضی باشد، مهم‌تر از این است که خدا ما را دوست داشته باشد. و در مناجات محبین امام سجّاد (علیه السلام) می‌فرماید: خدایا از تو می‌خواهم که عاشقت بشوم، و نیز هرکسی که تو را دوست دارد، دوست داشته باشم. از تو می‌خواهم که دوستی تو را بر هر دوستی دیگری ترجیح دهم، همه به این منظور که "أَنْ

۱. آل عمران ۳۱

۲. غررالحکم و دررالکلم امیرالمؤمنین (علیه السلام):

۳. بحار الأنوار ج: ۱۲ ص: ۱۷۸، ألباقر (علیه السلام): سئل أمير المؤمنين (عليه السلام) عَنْ ذِي الْقَرْنَيْنِ أَنْبِيَاءَ كَانَ أَمْرًا مَلَكًا فَقَالَ لَا نَبِيَّأَ وَلَا مَلَكًا بَلْ عَبْدًا أَحَبَّ اللَّهُ فَاحَبَّهُ

۴. الخصال ج: ۱ ص: ۲۱، أصادق (عليه السلام): هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ

تَجْعَلَنِي حَبِيٍّ إِلَيْكَ قَائِداً إِلَى رِضْوَانِكَ". به این نیت که: این محبت من به تو، جلودار و راهنمای من بشود، و مرا به سمت رضوان تو بکشاند. محبت، ما را به جایگاه رضوان و رضایت پروردگار می‌رساند.^۱

۴-۱-۲-۵. قبول شدن نزد خدا

دیگر از ثمرات محبت، این است که خدا او را قبول می‌کند. نه تنها اعمالش را قبول می‌کند، خودش را هم قبول می‌کند. و این خیلی مهم است که ما در دادگاه و دیوان الهی و در مسابقه و امتحانی به داوری حضرت حق، قبول شویم. خدا به داوود گفت: امکان ندارد کسی مرا دوست داشته باشد و بدانم که این دوستی صادقانه است "إِلَّا قَبْلَتَهُ" مگر اینکه قبولش می‌کنم. برای چه و برای کجا قبولش می‌کنم؟ "لِنَفْسِي"^۲ برای خودم قبولش می‌کنم. برای اینکه او را بپذیرم، برای اینکه او را به خودم نزدیک کنم، برای اینکه او را در آغوش بگیرم و برای اینکه از خودم بشود.

اینم قبول بس که بمیرم بر آستان
تا نسبتم کنند که خدمتگزار اوست

(سعدی)

قبولی ما نیز در گرو آنست که ما در درگاه او، نیست و فانی شویم. و این را باید با خدمتگزاری، محقق کنیم.

۵-۱-۲-۵. شفاعتِ محبت‌بینی به بنده خدا

شفاعت یعنی میانجیگری. و میانجی باید آبرو داشته باشد که بتواند

۱. بحار الأنوار ج: ۹۱ ص: ۱۴۸، السَّجَّاد (علیه السلام): أَسْأَلُكَ حَبِيْكَ ... أَنْ تَجْعَلَ حَبِيٍّ إِلَيْكَ

قَائِداً إِلَى رِضْوَانِكَ

۲. مُسْكِنُ الْفُؤَادِ ص: ۱۷، إِنَّ اللَّهَ أَوْحَى إِلَى دَاوُدَ (عَلَيْهِ السَّلَام): يَا دَاوُدُ ... مَا أَحَبَّنِي أَحَدٌ أَعْلَمُ ذَلِكَ

يَقِيناً مِنْ قَلْبِهِ إِلَّا قَبْلَتُهُ لِنَفْسِي

آبرو، گرو بگذارد، و شفاعت خواه را شفاعت کند، و کدورت بین او و صاحب قدرت را، برطرف کند. امام سجّاد (علیه السلام) در دعای ابو حمزه می فرماید: خدایا "حَبِّی لَكَ شَفِیْعِیْ اِلَیْكَ" همین که تو را دوست دارم این محبت فیما بین، این عشق، خودش، میانجی است.^۱ من خطا کردم، بی حرمتی و غفلت کردم، ولی تو را دوست دارم، این دوستی می تواند، آن غفلت ها، آن نافرمانی ها، آن کدورت ها و آن بخش هایی از زندگی را که آلوده و کدر شده، آن ها را هم پاک و قابل پذیرش کند.

آسوده باش فیض که در محشرت شفیع
سودای عشق در سر و آه سحر بس است

(فیض کاشانی)

اگر عشق داشته باشی، خودش شفیع است. آن قسمت های خراب را هم میانجیگری می کند.

۶-۱-۲-۵. درخواست دیدار از طرف خدا

ما می خواهیم به لقاء خدا برسیم. ما محتاج این لقاء و این نزدیکی هستیم. "ما به او محتاج بودیم او به ما مشتاق بود".
ما محتاج توجّه خدا هستیم، و خدا هم مشتاق لقاء محبّ است. "مَنْ أَحَبَّ لِقَاءَ اللَّهِ أَحَبَّ اللَّهُ لِقَاءَهُ" امام صادق (علیه السلام) می فرماید: هر که دوست داشته باشد به ملاقات خدا برود، خدا هم دوست دارد به ملاقات او بیاید و این ملاقات صورت پذیرد.^۲ کسی یک وجب جلو برود، خدا یک ذراع جلو می آید. مگر خدا نمی فرماید که من حیب کسی هستم

۱. بحار الأنوار ج: ۹۵ ص: ۸۲، السجّاد (علیه السلام): مَعْرِفَتِیْ یَا مَوْلَایْ ذَلِیْلِیْ عَلَیْكَ وَ حَبِّیْ لَكَ

شَفِیْعِیْ اِلَیْكَ

۲. الکافی ج: ۳ ص: ۱۳۴، الصادق (علیه السلام):

که به من اظهار محبت کند، "إِنَّ الْحَبِيبَ يُحِبُّ لِقَاءَ حَبِيبِهِ"، عاشق، دوست دارد که به ملاقات معشوق برود و این دوطرفه است.

۷-۱-۲-۵. روکردن خدا با وجه خود

دیگر از ثمرات و جوایز عالی و اعلای محبت، این است که خدا، با تمام وجهش، به او رو می‌کند. خدا می‌فرماید: در بین بنده‌های من کسانی هستند که مرا دوست دارند و من هم آن‌ها را دوست دارم. آن‌ها به من شوق دارند و من هم به آن‌ها شوق دارم. آن‌ها مرا یاد می‌کنند من هم آن‌ها را یاد می‌کنم. جوایز برجسته دیگری هم به ایشان می‌دهم، یکی این است که: "أَقْبِلْ بَوَجْهِهِ عَلَيْهِمْ". با تمام صورت‌م، با تمام وجودم، به آن‌ها رو می‌کنم. و به پیامبرش می‌فرماید: اصلاً می‌دانید و می‌توانید درک کنید که با تمام وجودم رو می‌کنم یعنی چه؟ "أَفْتَرَى مَنْ أَقْبَلْتُ عَلَيْهِ بَوَجْهِهِ يَعْلَمُ أَحَدٌ مَا أُرِيدُ أَنْ أُعْطِيَهُ" آیا بنده‌ای می‌تواند درک کند و بفهمد که خدا با تمام وجود به یک نفر رو کند، یعنی می‌خواهد به او چه بدهد؟^۲ نه، اصلاً قابل درک نیست، خدا با تمام صورتش بخواهد به ما رو بکند، می‌خواهد به ما چه بدهد. آن چیزهایی که گفتنی بود که گفته است. حتماً ناگفته‌های فراوانی باقی مانده است که در وصف و کلام نمی‌گنجد. گوارایتان باد ای عاشقان خدا.

به نظر می‌رسد بالاتر از این، درجه و جایزه‌ای، نمی‌تواند وجود داشته باشد. ولی بگذارید احادیث دیگری بخوانیم شاید در ما این انگیزش

۱. مستدرک الوسائل ج: ۲ ص: ۹۴، أمير المؤمنين (عليه السلام):

۲. بحار الأنوار ج: ۶۷ ص: ۲۶، في أخبار داود (عليه السلام): أَوْحَى اللَّهُ إِلَى بَعْضِ الصَّادِقِينَ أَنْ لِي عِبَاداً مِنْ عِبِيدِي يُحِبُّونِي وَأُحِبُّهُمْ وَيَسْتَأْذِنُونَ إِلَيَّ وَأَسْتَأْذِنُ إِلَيْهِمْ وَيَذْكُرُونِي وَأَذْكُرُهُمْ... أَقْبِلْ بَوَجْهِهِ عَلَيْهِمْ أَفْتَرَى مَنْ أَقْبَلْتُ عَلَيْهِ بَوَجْهِهِ يَعْلَمُ أَحَدٌ مَا أُرِيدُ أَنْ أُعْطِيَهُ

بیشتری ایجاد شود که برویم خدا را دوست بداریم. خدایی که این قدر خوب و مهربان است. خدایی که این جوایز باور ناکردنی را، این مقدار لطف را، برای محبّ خودش ذخیره کرده است.

۸-۱-۲-۵. مناجات و رازگوئی خداوند

دیگر از ثمرات محبت این است که خدا می‌آید با عاشق نجوا می‌کند، راز گویی می‌کند، صحبت درگوشی می‌کند. او را به روح مناجات و نجوا نزدیک می‌کند.^۱ خداوند به زبان پیامبر می‌فرماید: اگر بنده، مرا دوست داشته باشد او را دوست می‌دارم، و چشم قلبش را باز می‌کنم به کجا؟ «إِلَى جَلَالِي» چشمش را می‌گشایم تا صفات جمال و جلال مرا ببیند و درک کند. چشم حقیقت‌بینش را باز می‌کنم. پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) می‌فرماید: «خدا یا؛ اشیاء را آن چنان که هست به من بنمایان». یعنی هر شیء پشت پرده‌ای دارد و باید چشم دلی باز شود که این‌ها را ببیند و مطمئناً انسان آنجا، ایمان و یقینش بیش از پیش می‌شود.

خدا می‌فرماید اگر کسی مرا دوست داشته باشد، دوستش می‌دارم، و بنده‌های خاص خودم را که روی زمین هستند از او مخفی نمی‌کنم، چشمش باز می‌شود و بنده‌های خاص مرا می‌یابد و می‌رود از آن‌ها بهره می‌برد «أَنَاجِيهِ فِي ظِلِّ اللَّيْلِ وَ نُورِ النَّهَارِ». من خدا با او مناجات می‌کنم، با او صحبت درگوشی می‌کنم با او معاشقه و صحبت نزدیک

۱. مستدرک الوسائل ج: ۱۲ ص: ۱۶۸، الصادق (عليه السلام): إِذَا تَجَلَّى ضِيَاءُ الْمَعْرِفَةِ فِي الْقُودِ هَاجَ رِيحُ الْمَحَبَّةِ وَإِذَا هَاجَ رِيحُ الْمَحَبَّةِ اسْتَأْنَسَ فِي ظِلِّ الْمَحْبُوبِ وَ أَثَرُ الْمَحْبُوبِ عَلَى مَا سِوَاهُ ... وَصَلَ إِلَى رُوحِ الْمُنَاجَاةِ

۲. بحار الأنوار ج: ۷۴ ص: ۲۸، الرسول (صلی الله علیه وآله): فَإِذَا أَحَبَّنِي أَحَبُّنُهُ وَ أَفْتَحَ عَيْنَ قَلْبِهِ إِلَيَّ جَلَالِي وَ لَا أُخْفِي عَلَيْهِ خَاصَّةَ خَلْقِي وَ أَنَاجِيهِ فِي ظِلِّ اللَّيْلِ وَ نُورِ النَّهَارِ حَتَّى يَنْقَطِعَ حَدِيثُهُ مَعَ الْمَخْلُوقِينَ وَ مَجَالَسُهُ مَعَهُمْ

پی آمدها و ثمراتِ محبت ❁ ۳۰۱

می‌کنم. این قدر از صحبت‌های شیرین خودم به او می‌دهم تا اینکه دیگر اصلاً خوش ندارد که با مخلوقین حرف بزند. یا اینکه خوشش نمی‌آید با مردم و غیر خدا، نشست و برخاست کند.

می‌گویند وقتی موسی (علیه السلام) از کوه طور برگشت، تا مدت‌ها اگر کسی حرفی می‌زد او متوجه نمی‌شد، چون سخن معشوق را شنیده بود و با حضرت یار مناجات کرده بود، کمتر از آن برایش ناگوار می‌آمد.

۹-۱-۲-۵. گفتگوی بی‌واسطه

ذکر کردیم که امام صادق (علیه السلام) فرمود: اگر کسی به مقام محبوب برسد، خدا او را به روح مناجات وصل می‌کند. شاید یک تعبیر از مناجات و روح مناجات “صحبت بی‌واسطه” باشد. حدیث قدسی از زبان پیامبر گرامی نقل است که خدا می‌فرماید: “اگر کسی مرا دوست بدارد من نیز او را دوست خواهم داشت”، “لَا أَجْعَلُ بَيْنِي وَبَيْنَهُ تَرْجُمَانًا”. دیگر واسطه و مترجم را بین خودم و او برمی‌دارم، و خودم با او، بی‌واسطه حرف می‌زنم.^۱

میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست

تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز

(حافظ)

اگر بتوانی این خود و خودیت و این حجاب اعظم را کنار بگذاری، و بتوانی خدا دوست و خداپرست شوی، تو هستی و خدا، این عاشق و این معشوق، هیچ حایل و هیچ واسطه و هیچ ترجمانی نیست.

۱۰-۱-۲-۵. لطف الهی

جایزه بعدی، لطف است؛

۱. بحار الأنوار ج: ۷۴ ص: ۲۸، الرسول (صلی الله علیه وآله): فَإِذَا أَحْبَبَنِي أَحْبَبْتُهُ... ثُمَّ لَا أَجْعَلُ بَيْنِي وَبَيْنَهُ تَرْجُمَانًا

اگر انسان خدا را دوست بدارد و اگر این دوستی در قلب او رسوخ کند، قلب را نورانی می‌کند، “أَسْرَعَ إِلَيْهِ اللَّطْفُ”،^۱ الطاف الهی که نمونه‌هایش همان‌هایی بود که ذکر کردیم با سرعت به‌سوی او سریان و جریان پیدا می‌کند.

۱۱-۱-۲-۵. کرامت و تکریم و إعطای امنیت از طرف پروردگار

امام صادق (علیه‌السلام) می‌فرماید: من خدا را عاشقانه می‌پرستم، “و لَكِنِّي أَعْبُدُهُ حُبًّا لَهُ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْكَرَامِ وَ هُوَ الْأَمْنُ”. کرامت الهی، در پس این عبادت است، حریم امن الهی از ثمرات این نوع عبادت است.^۲

۱۲-۱-۲-۵. عفو و رحمت الهی^۳

هرچند که این موارد ممکن است در بخش پی‌آمدهای اخروی نیز ذکر شود، ولی عفو پروردگار، در همین دنیا نیز فایده‌اش مهم و حیاتی است، اگر خداوند خطاهای قبلی ما را، همین جا، مورد عفو خودش قرار ندهد، اگر اجازه ورود به دسته محبین را به ما ندهد، اگر اجازه ارتقاء در گروه‌های محبین را به ما ندهد، چه کنیم؟ پس خدا باید خطاهایی را ندید بگیرد، خطاهایی را ببخشد، تا من بتوانم به جایی برسم. ما آن چنان که شایسته است خدا را عبادت نکرده‌ایم و نمی‌توانیم حق خدا را ادا کنیم. ما آن چنان که شایسته است خدا را نشناخته‌ایم. ما خطا کرده‌ایم، غفلت کرده‌ایم. هرچند که او را دوست داریم. آن ناخالصی‌ها، آن

۱. بحار الأنوار ج: ۳۶ ص: ۴۰۳، الصادق (علیه‌السلام): فَإِنْ حُبَّ اللَّهُ إِذَا وَرِثَهُ الْقَلْبُ وَ اسْتَضَاءَ بِهِ أَسْرَعَ إِلَيْهِ اللَّطْفُ
 ۲. وسائل الشیعة ج: ۱ ص: ۶۲، الصادق (علیه‌السلام): لَكِنِّي أَعْبُدُهُ حُبًّا لَهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْكَرَامِ وَ هُوَ الْأَمْنُ
 ۳. تفسیر فرات الکوفی ص: ۱۶۴، الرسول (صلی‌الله‌علیه‌وآله): مَنْ أَحَبَّ اللَّهَ أَبَاحَ جَنَّتَهُ وَ آذَقَهُ بَرْدَ عَفْوِهِ

پی آمدها و ثمرات محبت ❁ ۳۰۳

لحظاتی که بدون عشق او سر کردیم، ما را عقب انداخته است. خدا باید آن لحظات را ندید بگیرد، عفو کند و رحمتش را سرازیر کند.

لذا امام سجّاد (علیه السلام) می فرماید: خدایا، محال است، اسباب محبت را به سوی کسانی که دلشان با محبت تو گره خورده، روانه نکنی. امکان ندارد که باران رحمت را به شیفتگان محبت خودت، ارزانی نکنی.^۱

۱۳-۱-۲-۵. قرار گرفتن در پناه الهی

لطف بعدی، جوار، سایه سار، و پناه الهی است. حضرت امیر (علیه السلام) می فرماید: “محبّی لکَ قَدْ أَجَارْتَنِي”^۲

عاقل اگر به عقل کند التجا ولی

ما عاشقیم و عشق تو ما را بود پناه

خدایا؛ ما به عشقی که به تو داریم، اعتماد می کنیم. و می دانیم که با این محبت، در کنار تو، خیمه ای، پناهگاهی، و سایه ساری ساخته می شود که می توانیم به آن پناه بیاوریم.

۱۴-۱-۲-۵. گرفتن امان نامه

ما تا در دنیا هستیم، در تیررس بلایا، در تیررس شیطان و در تیررس انحرافاتیم. “وَمَنْ أَحَبَّهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ كَانَ مِنَ الْآمِنِينَ”^۳ ولی اگر کسی

۱. بحار الأنوار ج: ۹۱ ص: ۱۶۹، السجّاد (علیه السلام): مُحَالٌ فِي عَدَلٍ أَقْضَيْتَكَ أَنْ تَسُدَّ أَسْبَابَ رَحْمَتِكَ عَنْ مُعْتَقِدِي مَحَبَّتِكَ

۲. بحار الأنوار ج: ۹۱ ص: ۱۰۶، أمير المؤمنين (علیه السلام): إِلَهِي إِنْ ذُنُوبِي قَدْ أَخَافَتْنِي وَ مَحَبَّتِي لَكَ قَدْ أَجَارْتَنِي

۳. وسائل الشيعة ج: ۱ ص: ۶۲، الصادق (علیه السلام): لَكُنِّي أَغْبُدُهُ حُبًّا لَهُ عَزَّ وَجَلَّ فَتَلِكَ عِبَادَةِ الْكَرَامِ وَ هُوَ الْآمِنُ لِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ هُمْ مِنْ فَرْعِ يَوْمِنَا آمِنُونَ وَ لِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَ يُغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ فَمَنْ أَحَبَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَحَبَّهُ اللَّهُ وَ مَنْ أَحَبَّهُ اللَّهُ تَعَالَى كَانَ مِنَ الْآمِنِينَ

که خدا را دوست داشته باشد و بدان درجه برسد که خدا نیز او را دوست بدارد، او دیگر در پرده امن الهی است.

۱۵-۱-۲-۵. چشیدن شیرینی انس از دست خداوند

دیگر از جوایز معنوی که خدا به عاشقان می‌دهد این است که شیرینی این مؤانست و دوستی و عشقبازی، در کامش ریخته می‌شود. امام حسین (علیه السلام) می‌فرماید: «يَا مَنْ أَذَاقَ أَحِبَّاءَهُ حَلَاوَةَ الْمُؤَانَسَةِ»، حضرت سیدالشهدا (علیه السلام)، وقتی می‌خواهد خدا را صدا بزند، می‌گوید: ای کسی که شیرینی مؤانست و عشقبازی با خودت را، در کام دوست‌دارانت چکاندی.^۱

۱۶-۱-۲-۵. قرار گرفتن در دایره دعای ائمه (علیهم السلام)

ما ذکر کردیم، خوبست از خدا بخواهیم: «اللَّهُمَّ ... أَسْأَلُكَ حُبَّكَ وَ حُبَّ مَنْ يُحِبُّكَ»،^۲ خدایا روزی کن که تو را دوست بدارم و هر که تو را دوست می‌دارد، نیز، دوست بدارم. کمی تأمل کنیم. این دعای کیست؟ امام سجّاد (علیه السلام). و چه کسانی از امام سجّاد (علیه السلام) درس می‌گیرند و این دعا را تکرار می‌کنند؟ اهل مناجات، عابدان، محبان و عاشقان؛ کمی تأمل کنید، توجه کنید، ببینید آن‌ها برای چه کسانی دعا می‌کنند؟ اگر شما پای در جاده محبت بگذارید، در دعای همیشگی امام (علیه السلام)، و اهل عبادت عاشقانه، قرار می‌گیرید. مگر عابدان عاشق، عاشقان پروردگار، این چنین دعا نمی‌کنند که: «اللَّهُمَّ ... أَسْأَلُكَ حُبَّ مَنْ يُحِبُّكَ». خدایا، عشق به عاشقان خودت را هم به ما روزی کن. اگر تو هم عاشق خدا

۱. بحار الأنوار ج: ۹۵ ص: ۲۲۶، حسین بن علی (علیه السلام): يَا مَنْ أَذَاقَ أَحِبَّاءَهُ حَلَاوَةَ الْمُؤَانَسَةِ

۲. إقبال الأعمال ص: ۶۱۱، السجّاد (علیه السلام)، بحار الأنوار ج: ۸۳ ص: ۱۸۲، الصادق (علیه السلام): ارزقني حُبَّكَ وَ حُبَّ كُلِّ مَنْ أَحَبَّكَ

بشوی، هر شب و روز، امام برای تو دعا می کند. هر شب و روز همه عاشقان، آن عاشقانی که امتی می توانند با خاک پایشان شفا بگیرند، آن عاشقانی که به حرمت دعایشان بلا از بندگان دفع می شود، آن عاشقانی که به حرمت دعایشان خدا به دیگر بندگان اکرام می کند، "يُكْرِمُ اللَّهُ عِبَادَهُ"، آن ها، برای تو دعا می کنند. آن ها از خدا می خواهند که با تو دوست و همنشین شوند. خوشا به سعادت کسی که در دعای امام و در دعای عاشقان، جایی داشته باشد.

شاید یکی از زیباترین و شیرین ترین ثمرات معنوی دعا، همین باشد که شما، در دایره دعای محبوبان، قرار بگیرید.

۱۷-۱-۲-۵. عامل تقرب، اجابت دعا و دفع بلای دیگران^۱

۱۸-۱-۲-۵. ارسال بهترین بندگان برای خدمتگزاری محبت

نکته پایانی این بخش، نکته بسیار عجیب و نادری است. حضرت شعیب (علیه السلام) خدا را دوست داشت، آن قدر گریه می کرد که نابینا می شد، چندین بار این اتفاق افتاد و خدا بینایی او را برگرداند. خدا گفت: چرا گریه می کنی؟ اگر از ترس جهنم است، حاضرم به تو امان نامه بدهم. اگر به شوق بهشت است، حاضرم به تو جواز قطعی بدهم. شعیب (علیه السلام) گفت: خدای من، آقای من؛ تو می دانی که: "مَا بَكَيْتُ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَلَا شَوْقًا إِلَى جَنَّتِكَ"، می دانی که گریه من، به شوق بهشت و از ترس جهنم نیست. "وَلَكِنْ عَقَدَ حُبُّكَ عَلَى قَلْبِي". محبت تو، عشق تو، دوستی توست که با قلب من گره خورده، و در قلب من منعقد شده، لذا نمی توانم صبر کنم، تحمل دوری ندارم. خدا فرمود: اجل، مرگ، و

۱. بحار الأنوار ج: ۶۷ ص: ۲۳، الصادق (علیه السلام): فَلَوْ عَلِمَ الْخَلْقُ مَا مَحَلَّهُ عِنْدَ اللَّهِ وَمَنْزِلَتُهُ لَدَيْهِ مَا تَقَرَّبُوا إِلَى اللَّهِ إِلَّا بِتَرَابِ قَدَمَيْهِ، و. ر. ک. به: ۴-۱-۱-۵

قیامت، این‌ها، همه مهلت‌های معینی دارد که قبلاً مقرر کرده‌ایم. قوانینی است که مکتوب کرده‌ایم، و نمی‌خواهم قوانین را برهم بزنم. لذا باید تحمل کنی. ولی حالا که به این درجه از محبت رسیده‌ای و صادقانه آن را ابراز می‌کنی، و بر من هم یقین است که راست می‌گویی، و من می‌پذیرم که تو این قدر عاشقی و در محبت صادق، جایزه‌ای به تو می‌دهم که به هیچ کسی قبل از تو و بعد از تو نداده و نخواهم داد.

ای محبّان، ای عاشقان، ای دوستداران خدا، ای کسانی که می‌خواهید پای در جاده محبت بگذارید، ببینید جایگاه محبّ کجاست. خداوند می‌فرماید: در کرهٔ ارض یک نفر هست که مقامش خیلی عالی است، ای شعیب، برجسته‌ترین انسان زنده روی کرهٔ زمین، کلیم الله است و هم‌سخن من. من به زودی او را می‌فرستم تا سالیانی در خدمت تو باشد. “سَأُخْذِمُكَ كَلِيمِي مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ”^۱ موسی را که کلیم من است می‌فرستم، بیاید به تو خدمت کند. در داستان موسی که در سوره مبارکهٔ کهف ذکر شده است، موسی (علیه السلام) به مدین که می‌رسد با خانوادهٔ شعیب آشنا می‌شود و شعیب از او درخواست می‌کند که اگر می‌خواهی یکی از دو دخترم را به ازدواج تو دریاورم، در ازای آن باید هشت یا ده سال برایم کار کنی، این جایزه‌ای بود که خداوند قبلاً وعده‌اش را به شعیب وعده داده بود. برای اینکه شعیب، عاشق خدا بود. این مزد عشق بود و الحق که گران‌بهاترین خرید و فروش تاریخ معنویت صورت گرفت.

۱. بحار الأنوار ج: ۱۲ ص: ۳۸۰، الرسول (صلی الله علیه وآله): إِلَهِي وَ سَيِّدِي أَنْتَ تَعَلَّمْتُ أَنِّي مَا بَكَيْتُ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَلَا شَوْقًا إِلَى جَنَّتِكَ وَلَكِنْ عَقَّدْتُ حُبِّي عَلَى قَلْبِي فَلَسْتُ أَصْبِرُ أَوْ أَرَاكَ. فَأَوْحَى اللَّهُ جَلَّ جَلَّالُهُ إِلَيْهِ: أَمَّا إِذَا كَانَ هَذَا هَكَذَا فَمِنْ أَجْلِ هَذَا سَأُخْذِمُكَ كَلِيمِي مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ

شعیب وار عاشق خدا شوید، در خزانه خدا، برای عاشقان، جوائزی باور نکردنی و غیرقابل وصف، ذخیره شده است. خودتان به قرب برسید، و مایه تقرّب دیگران هم بشوید.^۱ دعای خودتان اجابت بشود، باعث اجابت دعای دیگران هم بشوید. امان نامه بگیرید، باعث دفع بلا از دیگران هم بشوید. بیایید عاشق خدا شوید و در پی آن باشید جهانی را عاشق خدا کنید.

۲-۲-۵. تفاوت های محسوس، برای محب

۱-۲-۲-۵. درک و فهم قرار گرفتن محبت در دل

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: "وَقَدْ عَرَفْتُ حُبَّكَ فِي قَلْبِي". خدایا در قلبم فهمیدم که دوست دارم.^۲ پس یکی از پی آمدهای معنوی دوست داشتن خدا، این است که انسان، در قلبش این حالت را درک کند.

۲-۲-۲-۵. عدم احساس غربت

اگر آدمی بداند که خدا در قلبش قرار گرفته، و حس کند که موفق شده است که با آن ذات لایتنهای، بی واسطه و از نزدیک ارتباط برقرار کند، دیگر، احساس غربت نمی کند. از این روست که حضرت امیر (علیه السلام) می فرماید: "الْغَرِيبُ مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ حَبِيبٌ". غریب، کسی است که دوستی ندارد.^۳ اگر دوستی داشته باشی و بتوانی با او دوستی کنی و

۱. بحار الأنوار ج: ۶۷ ص: ۲۳، الصادق (علیه السلام): الْمُحِبُّ ... يَعْمُرُ اللَّهُ تَعَالَى بِلَادَهُ وَبِكَرَامَتِهِ يُكْرِمُ عِبَادَهُ يُعْطِيهِمْ إِذَا سَأَلُوا بِحَقِّهِ وَيَدْفَعُ عَنْهُمْ أَلْبَابًا بِرَحْمَتِهِ فَلَوْ عَلِمَ الْخَلْقُ مَا مَحَلُّهُ عِنْدَ اللَّهِ وَمَنْزِلَتُهُ لَدَيْهِ مَا تَقَرَّبُوا إِلَى اللَّهِ إِلَّا بِتُرَابِ قَدَمَيْهِ

۲. بحار الأنوار ج: ۹۱ ص: ۹۲، الصادق (علیه السلام): وَقَدْ عَرَفْتُ حُبَّكَ فِي قَلْبِي

۳. بحار الأنوار ج: ۷۱ ص: ۱۶۵، أمير المؤمنين (علیه السلام)، غرر الحکم و درر الکلم أمير المؤمنين (علیه السلام): الْغَرِيبُ مَنْ لَيْسَ لَهُ حَبِيبٌ

احساس نزدیکی کنی، دیگر احساسِ غربت نمی کنی.

۳-۲-۵. عدم رضایت به تعویض محبت با غیر آن

دیگر از تفاوت‌های محسوس این است که انسان این شیرینی را حس می کند. و چون به ارزش والای آنچه احساس کرده، واقف است؛ دیگر حاضر نیست آن را با چیز دیگری عوض کند. “إِلَهِي مَنْ ذَا الَّذِي ذَاقَ حَلَاوَةَ مَحَبَّتِكَ فَرَامَ مِنْكَ بَدَلًا” امام سجّاد (علیه السلام) می فرماید: چه کسی ممکن است شیرینی محبت تو را بچشد و حاضر باشد آن را با چیزی عوض کند؟!^۱

قطره‌ای از باده‌های آسمان

بر کند جان را ز می وز ساقیان

(مثنوی)

۴-۲-۵. آگاهی از اینکه استجاب و لیبیک خدا، مهم است نه

دریافت حاجت

انسان وقتی دعا می کند، اگر کاسب باشد، منتظر است که جواب بگیرد. منتظر است حاجت‌هایش روا شوند. به در خانه زمینیان می رود که حاجت‌هایش روا شود. در خانه پروردگار هم می رود که حاجت‌هایش روا شود. گرفتار است، می خواهد گرفتاری‌هایش رفع شود. ولی عاشق، اگر با خدا صحبت می کند و خدا را صدا می زند، حتی اگر درخواستی هم دارد، توجّه محبوب و شنیدن صدای او برایش مهم است، نه دریافت حاجت. اگر این حسّ به شما دست داد، اگر این تفاوت محسوس برای شما پدید آمد، بدانید که در جاده محبت، در حال صعود هستید.

۱. بحار الأنوار ج: ۹۱ ص: ۱۴۸، السجّاد (علیه السلام): إِلَهِي مَنْ ذَا الَّذِي ذَاقَ حَلَاوَةَ مَحَبَّتِكَ فَرَامَ مِنْكَ بَدَلًا

تفاوت‌هایی که تاکنون ذکر کردیم، این بود که قلب حسّ کند خدا را دوست دارد، احساس غربت نکند. و هم‌سخن شدن با پروردگار، از گرفتنِ جواب، برای او مهم‌تر باشد. اگر در خانهٔ معشوق می‌روی و صدا می‌زنی، اگر او پاسخ داد، “بله”، این پاسخ برایت مهمّ باشد، نه برآورده شدن درخواستی که داشتی.

لذا امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: بارها اتفاق افتاد، حاجتی داشتم، شروع به دعا کردم “یارِ بی” گفتم، “دقّ البابی” کردم. چون پاسخ شنیدم که “بله”، آن قدر مشعوف و شیفته شدم که، “وَنَسِيتُ الْحَاجَّةَ”، یادم رفت چه می‌خواستم. فراموش کردم چه حاجتی داشتم. یادم رفت چه گرفتاری و مشکلی داشتم، که تا اینجا آمده بودم. تصوّر کنید عاشقی به در خانهٔ معشوق و محبوب خودش می‌رود، درخواستی هم دارد، ولی آنجا، وقتی در می‌زند و آن روی ماه را می‌بیند یا صدایش را می‌شنود، آن قدر خوشحال می‌شود که یادش می‌رود برای چه درخواستی آمده است.

گفته بودم چو بیایی غم دل با تو بگویم
چه بگویم که غم از دل برود چون تو بیایی

(سعدی)

این بسیار علامت مهمّی است که مشخص می‌کند، عاشق، کاسب و تاجر، نیست، عاشق است.

امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: اینکه خدا جواب می‌دهد، اینکه او رو می‌کند، اعظم و اجلّ و بسیار مهم‌تر از آن چیزی است که تو درخواست

۱. مصباح الشریعة ص: ۱۳۲، الصادق (علیه السلام): لَقَدْ دَعَوْتُ اللَّهَ مَرَّةً فَاسْتَجَابَ لِي وَنَسِيتُ الْحَاجَّةَ لِأَنَّ اسْتِجَابَتَهُ بِإِقْبَالِهِ عَلَيَّ عَبْدِهِ عِنْدَ دَعْوَتِهِ أَعْظَمُ وَأَجَلُّ مِمَّا يُرِيدُ مِنْهُ الْعَبْدُ وَلَوْ كَانَتْ الْجَنَّةُ وَنَعِيمُهَا أَبَدًا وَلَكِنْ لَا يَقَعُلُ ذَلِكَ إِلَّا الْعَامِلُونَ الْمُحِبُّونَ الْعَابِدُونَ الْعَارِفُونَ صِفْوَةَ اللَّهِ وَخَاصَّتُهُ

داری، و بسیار بزرگ‌تر از آن پاسخ و برآورده شدن حاجت است. حتی اگر آن حاجت، ابدی باشد. اینکه خدا، در را باز کند و بگوید "بله"، و تو را در آغوش بگیرد، خیلی مهم‌تر از برآورده کردن درخواست‌های توست. حتی اگر درخواست‌های تو، اخروی، معنوی و ابدی باشد. حتی اگر درخواست بهشت و نعمت‌های لایزال آن باشد. پذیرش این امر، بر نفس دنیازده و کوتاه‌بین ما، بسیار مشکل است.

لذا امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: "وَلَكِنْ لَا يَفْعَلُ ذَلِكَ إِلَّا الْعَامِلُونَ الْمُحِبُّونَ الْعَابِدُونَ الْعَارِفُونَ صَفْوَةَ اللَّهِ وَخَاصَّتُهُ". این را هر کسی نمی‌فهمد، هر کسی درک نمی‌کند که "در باز کردن خدا"، "بله" گفتن خدا، "روی کردن خدا"، "پذیرفتن خدا"، مهم است نه رفع حاجت، نه برآورده شدن درخواست‌ها. این را کسی جز عاشقان عالم عارف، آن برگزیدگان و خواص، درک نمی‌کنند.

۵-۲-۲-۵. گوارا شدن کلام محبوب

دیگر از تفاوت‌های محسوس و برجسته و آن چیزی که حس خواهی کرد این است که: کلام محبوب نزد تو گوارا می‌شود. قرآنی که می‌خوانی، "وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ"، دلت می‌لرزد. کیف می‌کنی که داری ندای پروردگار و حرف او را می‌شنوی، صوت قرآن، کلام محبوب، برایت گواراست. "الْحُبُّ يُوجِبُ عُذُوبَةَ كَلَامِ الْمُحِبُّوبِ"، محبت موجب می‌شود که کلام معشوق، نزد شما شیرین جلوه کند. بعضی‌ها هنگامی که نامه‌ای از محبوبشان می‌آید، هنوز آن را باز نکرده روی چشمشان می‌گذارند، می‌بویند، می‌بوسند و با آن کلی حال می‌کنند.

از هر چه می‌رود سخن دوست خوشترست
پیغام آشنا نفس روح‌پرور است

(سعدی)

نام دوست، یاد دوست، بوی دوست، حتی غبار در خانهٔ دوست، همه و همه برای عاشق واقعی ارزشمند است. ارزشمندتر از هر نعمت مادی و معنوی، دنیوی و اخروی.

صبا اگر گذری افتدت به کشور دوست
بیار نفحه‌ای از گیسوی مُعَنَبَرِ دوست
به جان او که به شکرانه جان برافشانم
اگر به‌سوی من آری پیامی از بر دوست
وگر چنان که در آن حضرتت نباشد بار
برای دیده بیاور غباری از در دوست

(حافظ)

۵-۲-۲-۶. شیرین‌شدن ذکر محبوب در کام

حضرت امیر (علیه‌السلام) می‌فرماید: «الذِّكْرُ لَذَّةُ الْمُحِبِّينَ»^۱ «محبِّ عاشق، همین که خودش معشوق را یاد کند، یا اینکه دیگران، نام معشوق را ببرند، همین که نام معشوق، برده شود، او لذت می‌برد و کیف می‌کند.
یاد یاران یار را میمون بود
خاصه کان لیلی و این مجنون بود

(مثنوی)

۵-۲-۲-۷. عدم توجه به غیر خدا

دیگر از مواردی که اگر محب از درجات والای محبت بالا می‌رود،

۱. ر.ک. به: ص: ۱۱۶، پاورقی ۳

باید حسّ کند، بی‌میلی به غیر خداست. حضرت امیر (علیه‌السلام) می‌فرماید: “حُبُّ اللَّهِ نَارٌ لَا يَمُرُّ عَلَى شَيْءٍ إِلَّا اخْتَرَقَ”^۱. عشق خدا، مثل آتش است؛ هر چیزی جلوش بیاید آن را می‌سوزاند. شما باید ورود محبت به دلت را با سوختن و از بین رفتن غیر خدا حسّ کنید.

حضرت امام خمینی (ره) در چهل حدیث ذکر کرده‌اند: اگر آتش محبت، در قلب افروخته شود، تمام محبت‌ها را بسوزاند، به حدّی که همه عالم را به یک لحظه آن ندهی.

می‌بهشت نوشم ز دست ساقی رضوان
مرا به باده چه حاجت که مست روی تو باشم

(سعدی)

۸-۲-۲-۵. رفع خوف و حزن

دیگر از ثمرات مقام حبّ آن است که از هیچ چیز، غیر از بی‌توجهی خدا، تترسیم. خوف و حزن، متعلّق به مقامات مادی و پائین‌تر از حبّ است، اگر به مقام محبّ رسیدی، دیگر نه خوفی می‌ماند و نه حزنی.

لذا امیرمؤمنان علی (علیه‌السلام) می‌فرماید: خدا ما و شما را از متّقین و اولیاء و دوستانش قرار بدهد؛ دوستانانی که: “لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ”^۲

صبحیان سحرخیز کنج خلوت عشق

چه غم خورند چه شادی خوران جام جمند

(خواجوی کرمانی)

۱. مصباح الشریعة ص: ۱۹۲، أمير المؤمنين (عليه السلام): حُبُّ اللَّهِ نَارٌ لَا يَمُرُّ عَلَى شَيْءٍ إِلَّا اخْتَرَقَ
 ۲. بحار الأنوار ج: ۷۵ ص: ۹۴، أمير المؤمنين (عليه السلام): جَعَلْنَا اللَّهَ وَ إِيَّاكُمْ مِنَ الْمُتَّقِينَ وَ أَوْلِيَائِهِ وَ أَحِبَّائِهِ الَّذِينَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ

۹-۲-۲-۵. قطع صحبت و مجالست

در حدیث ذکر کردیم: بعد از اینکه انسان به مقام محبت رسید، دیگر صحبت با غیر خدا، برای او گوارا و شیرین نیست. "حَتَّى يَنْقَطِعَ حَدِيثُهُ مَعَ الْمَخْلُوقِينَ وَ مُجَالَسَتُهُ مَعَهُمْ". دیگر هم نشینی و هم صحبتی با غیر خدا، برای او سخت می شود.^۱ مگر اینکه به آن ها به عنوان وسیله، نگاه کند، وسیله ای برای رسیدن به خدا. مگر اینکه بخواهد خلق را هم به سوی این جاده، سوق دهد و بخواهد دوستان خدا را افزون نماید.

چنان کرشمه ساقی دلم زدست ببرد
که با کس دگرم نیست برگ گفت و شنید

(حافظ)

پر واضح است، کسی که روی پروردگار را ببیند، نمی تواند به جانب دیگر، نظر کند و کسی که با خدا گفتگو کند، نمی تواند با دیگری، هم کلام بشود.

۱۰-۲-۲-۵. سرکوب شدن شیطان

ما تا در دنیا هستیم مورد طمع شیطانیم، شیطانی که زنده است، حسود است، قدرت دارد و طمع دارد که همه ما را از راه به در ببرد. امام سجّاد (علیه السلام) می فرماید: خدایا با محبتی که به تو دارم شیطان مرا از من دور کن. اگر در جاده محبت گام گذاشتی، باید حسّ کنی که فاصله بین تو و شیطان هر روز بیشتر می شود. محبت، دور کننده شیطان است. "اللَّهُمَّ اخْسَأْ عَنَّا بَعَادَتَكَ، وَ اكْبُتْهُ بِدُءِ وَبْنَا فِي مَحَبَّتِكَ".^۲

۱. بحار الأنوار ج: ۷۴ ص: ۲۸، الرسول (صلی الله علیه وآله): فَإِذَا أَحْبَبْنِي أَحْبَبْتُهُ وَ... حَتَّى يَنْقَطِعَ

حَدِيثُهُ مَعَ الْمَخْلُوقِينَ وَ مُجَالَسَتُهُ مَعَهُمْ

۲. الصّحيفة السجّادية (علیه السلام) الدّعاء (۱۷)،

ور تو خواهی نفس شیطان از تو بیزاری کند
نام عشق دوست را جز از سر زاری مجوی
(سنایی غزنوی)

باید احساس کنی که شیطان را می‌رانی و دور می‌کنی.

۱۱-۲-۵. وجود مانع برای عصیان و نافرمانی

بروز و ظهور این امر، باید در، بد آمدنِ تو از گناهان و از نافرمانی‌ها، و خوش آمدنِ تو، از یاد و نام و طاعت پروردگار، جلوه کند. لذا امام سجّاد (علیه السلام) در مناجات عاشقان می‌فرماید: “شَوْقِي إِلَيْكَ ذَائِدًا عَنْ عَصِيَانِكَ” . خدایا شوق و محبتی نصیب کن که این شوق، مانع نافرمانی شود.^۱

در هر دلی که عشق الهی کند نزول

چون کعبه جای کسب هوا نیست بام او

(صائب تبریزی)

در این بخش اشاره‌ای کردیم به آنچه که محبّ و کسی که پای در جاده محبت گذاشته باید ذره‌ذره حسّ کند. اگر بالا می‌رود، باید بالا رفتن و افزون شدن آن‌ها را حسّ کند. حسّ کند که خدا را دوست دارد. حسّ کند که حاضر نیست محبت خدا را با چیز دیگری عوض کند. این حسّ در درون او ایجاد شود که اگر خدا را صدا می‌زند و یا اگر لئیکی می‌شنود، این صدا زدن و پاسخ شنیدن، و این هم‌صحبتی با خدا، مهمّ است، نه دریافت حاجات. باید کلام محبوب، نام محبوب و یاد محبوب، در کام و جان او، شیرین جلوه کند. مؤانست و مجالست و هم‌کلامی با غیر خدا، برای او سخت باشد، ترس و غم و حزن برای غیر خدا، از دل او رخت بندد، و شیطان از وجود او دور شود. و این دور شدن را در “بد آمدن از گناه و نافرمانی و معصیت” حسّ

۱. بحار الأنوار ج: ۹۱ ص: ۱۴۸، السجّاد (علیه السلام):

کند. این‌ها تفاوت‌های محسوسی است که یک محبّ در درون خودش نسبت به درجهٔ قلبی محبت خود، حسّ خواهد کرد. و سنگ محکی است برای اینکه انسان بداند آیا در جادهٔ محبت قرار دارد یا نه؟ امروزش نسبت به دیروز، این ماه نسبت به ماه قبل پیشرفت کرده یا پسرفت؟ و بدانیم اگر انسان در سیر صعودی نباشد، یا ملعون است یا مغبون.

۳-۲-۵. پی‌آمدهایی برای قلب محبّ

جایگاه محبت، قلب است، مهم‌ترین عضو انسان برای معرفت و محبت، و چه بسا یگانه عضو مؤثر، قلب است. باید ببینیم، محبت روی قلب چه اثری می‌گذارد؟

۱-۳-۲-۵. نورانی‌شدن قلب

اگر محبت در قلب جای بگیرد، آن را نورانی می‌کند.^۱ وای به حال کسی که قلبش کدر باشد و کدر بماند. و وای به حال کسی که قلبش صلب و سخت باشد.

گر نور عشق حق به دل و جانت اوفتد
بالله کز آفتاب فلک خوبتر شوی

(حافظ)

مگر خورشید جز به منظومهٔ شمسی نور می‌دهد؟ اگر عشق حق در دلت بیافتد و در آن جای گیرد، میزان نوردهیِ قلبت، و جنس و نوع و کیفیتِ نوردهیِ قلبت، خیلی با شکوه‌تر از خورشید جهان افروز خواهد بود. حضرت امیر (علیه‌السلام) می‌فرماید: “حُبُّ اللَّهِ نُورُ اللَّهِ”.^۲ محبت خدا، نور

۱. بحار الأنوار ج: ۳۶ ص: ۴۰۳، الصادق (علیه‌السلام): فَإِنَّ حُبَّ اللَّهِ إِذَا وَرَثَهُ الْقَلْبُ وَاسْتَضَاءَ بِهِ

۲. بحار الأنوار ج: ۶۷ ص: ۲۳، أمير المؤمنين (عليه‌السلام): حُبُّ اللَّهِ ... نُورُ اللَّهِ لَا يَطْلُعُ عَلَى شَيْءٍ إِلَّا أَضَاءَ

الله است. خورشید، با همه عظمتش، محدود است. خداست که نامحدود است. خداست که نور آسمان و زمین است. نور خداست که پایانی ندارد و ارزشش و مقامش نیز قابل مقایسه با هیچ نوری نیست.

۲-۳-۵. بیناشدن قلب با دریافت نور الهی در قلب

حضرت امیر (علیه السلام) می فرماید: “حُبُّ اللَّهِ نُورُ اللَّهِ لَا يَطْلُعُ عَلَى شَيْءٍ إِلَّا أَضَاءَ”. امکان ندارد که این نور الهی، بر چیزی بتابد و او را روشن و نورانی نکند. بلکه اگر به چیزی بتابد آن قدر او را نورانی می کند که او نیز می تواند قلب های دیگر و هر چه را در شعاعش قرار دارد، نور باران و نورانی کند. پس اگر قلب کسی در پی محبت، نور گرفت، این نور، الهی است. خداوند می فرماید: من بندهایی دارم که مرا دوست دارند، من هم آنها را دوست دارم، آنها مشتاق من هستند، من هم مشتاق آنها هستم، آنها مرا یاد می کنند، من هم آنها را یاد می کنم. این یاد و عشق و شوق دوجانبه، ثمراتی دارد. یکی اینکه: من از نور خودم، در قلب آنها می گذارم. می خواهی بدانی آن نور، در قلبشان چه می کند؟ خداوند می فرماید: “فَيُخْبِرُونَ عَنِّي كَمَا أَخْبَرُ عَنْهُمْ”. از چیزهایی که من خدا خبر دارم، از آنچه من با نور خودم با خبر می شوم، از آنجا که من از نور خودم در قلب آنها قرار داده ام، آنها نیز با خبر می شوند.^۱

۳-۲-۵. باز شدن چشم دل

در حدیث قدسی خداوند می فرماید: اگر گروهی مرا دوست بدارند،

۱. بحار الأنوار ج: ۶۷ ص: ۲۶، فی أخبار داود (علیه السلام): أَوْحَى اللَّهُ إِلَى بَعْضِ الصَّادِقِينَ أَنَّ لِي عِبَادًا مِنْ عِبِيدِي يُحِبُّونِي وَ أَحِبُّهُمْ وَ يَشْتَاقُونَ إِلَيَّ وَ أَشْتَاقُ إِلَيْهِمْ... أَقْذِفُ مِنْ نُورِي فِي قُلُوبِهِمْ فَيُخْبِرُونَ عَنِّي كَمَا أَخْبَرُ عَنْهُمْ

من هم آن‌ها را دوست خواهم داشت و چشم قلبشان را باز می‌کنم. چشم قلبشان که باز بشود، خواص خلق و برگزیدگان مرا که بر همه پنهان هستند، بر ایشان آشکار می‌کنم.^۱

ز داغ عشق سر تا پای من چشم بصیرت شد
که از خورشید تابان عالمی پُر نور می‌گردد

(صائب تبریزی)

پس قلب، نور می‌گیرد، قلب چشم دارد و این چشم، پس از ورود محبت، باز می‌شود. اگر چشم دل باز شود، آدم چه می‌بیند؟ افراد خاص و برگزیده خداوند را تشخیص می‌دهد. برگزیدگان را می‌بیند. حس می‌کند، این شخص با دیگران فرق می‌کند. آن نور معنوی را که از بعضی برمی‌خیزد، حس می‌کند. نور معنوی را که در قرآن متجلی است، حس می‌کند، نوری را که در یک کلام معنوی وجود دارد، حس می‌کند. بوی خوش طاعات و بوی تعفن گناهان را حس می‌کند.

۴-۳-۵. دیدن پروردگار در قلب

امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: اگر حب خدا در قلب جای بگیرد، قلب را نورانی می‌کند و انسان می‌تواند خدا را ببیند.^۲ از علی (علیه السلام) پرسیدند: مگر خدا را هم دیده‌ای؟ فرمود: «مَا كُنْتُ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ» من خدایی را که نیستم نمی‌پرستم.^۳ با چه دیدی با چشم سر؟! هرگز! خدا دیدنی نیست،

۱. بحار الأنوار ج: ۷۴ ص: ۲۸، الرسول (صلی الله علیه وآله): فَإِذَا أَحَبَّنِي أَحْبَبْنِي وَأَفْتَحُ عَيْنَ قَلْبِي إِلَى جَلَالِي وَلَا أَخْفِي عَنْهُ خَاصَّةَ خَلْقِي

۲. بحار الأنوار ج: ۳۶ ص: ۴۰۳، الصادق (علیه السلام): فَإِنَّ حُبَّ اللَّهِ إِذَا وَرَثَهُ الْقُلُوبُ وَاسْتَضَاءَ بِهِ... فَعَايَنَ رَبَّهُ فِي قَلْبِهِ

۳. الکافی ج: ۱ ص: ۹۷، أمير المؤمنين (علیه السلام): يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَلْ رَأَيْتَ رَبَّكَ حِينَ عِبَدْتَهُ؟ قَالَ فَقَالَ: وَبَلَّكَ مَا كُنْتُ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ. قَالَ: وَكَيْفَ رَأَيْتَهُ؟ قَالَ: وَبَلَّكَ لَأَ تَذَرِكُهُ الْعُيُونُ فِي مُشَاهَدَةِ الْأَبْصَارِ وَلَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ

خدا جسم نیست، ولی اگر قلب نور بگیرد، و چشم قلب، باز شود، می‌توانی خدا را در دل بینی و بیابی.

در حدیث دیگری داریم: “أُولُوا الْأَلْبَابَ”، یا همان خردمندان، آن‌هایی که میلشان و دوست داشتنشان را به سمت دوست داشتن خالق سوق می‌دهند، وجودشان دائماً فریاد سر می‌دهد “پسندم آنچه را جانان پسندد” و اگر این مرحله را طی کنند به منزلت کبری می‌رسند. “فَعَايَنَ رَبَّهُ فِي قَلْبِهِ”. حالا دیگر در قلبشان، خدا را می‌بینند.^۱

اگرچون موسی عمران تمنای لقا داری
جلا ده دیده دل را، به حق دانا و بینا شو

(عمادالدین نسیمی)

با چه چیز می‌توان دل را جلا داد؟ با محبت، با عشق.

۵-۳-۲. افزایش ظرفیت قلب (سعه صدر)

آیا قلب به غیر از اینکه بینا شود، می‌تواند لطف دیگری هم دریافت کند؟ بله، قلب، می‌تواند توسعه پیدا کند. می‌تواند ظرفیت پذیرشش بیشتر شود. لذا خداوند به پیامبرش فرمود: اگر گروهی مرا دوست بدارند و به درجه‌ای برسند که من هم آن‌ها را دوست بدارم، قلبشان را واعی و پر ظرفیت می‌کنم. “أَجْعَلُ قَلْبَهُ وَاعِيًا وَبَصِيرًا”. ظرف قلبشان را بزرگ می‌کنم^۲ تا علم کثیر، در درجات عمیقش، در دل آن‌ها جای بگیرد. برای درک معارف کثیر و عمیق، ظرف بزرگ لازم است. تو خدا را دوست داشته باش، ظرف دلت را بزرگ می‌کند. جنس قلبت را آن‌گونه تغییر می‌دهد که جاذبه‌اش، بیشتر شود. و نور دلت را طوری تنظیم می‌کند که با این دل، بیشتر و بهتر بینی.

۱. بحار الأنوار ج: ۳۶ ص: ۴۰۳، الصادق (عليه السلام): إِنَّ أَوْلَى الْأَلْبَابِ... جَعَلَ شَهْوَتَهُ وَمَحَبَّتَهُ فِي

خَالِقِهِ فَإِذَا فَعَلَ ذَلِكَ نَزَلَ الْمَنْزِلَةُ الْكُبْرَى فَعَايَنَ رَبَّهُ فِي قَلْبِهِ

۲. بحار الأنوار ج: ۷۴ ص: ۲۸، الرسول (صلى الله عليه وآله): فَإِذَا أَحْبَبَنِي أَحْبَبْتُهُ... أَجْعَلُ قَلْبَهُ وَاعِيًا

۶-۳-۵. انتقال بینایی از چشم به دل

ای پسر عمران، ای موسی، من می دانم چه کسی مرا دوست دارد. “هَآ أَنَا يَا ابْنَ عَمْرَانَ مُطَّلَعٌ عَلَى أَحِبَّائِي”. من می دانم در ادّعی دوستی، چه کسی راست، و چه کسی دروغ می گوید. می دانم در ادّعی دوستی، چه کسی مرا خالصانه دوست دارد و چه کسی کاسب کارانه یا برده وار. علامت کسانی که مرا صادقانه دوست دارند این است که، شب که نزدیک می شود، و کار بُرد چشم سرشان کمتر می شود، “حَوَّلْتُ أَبْصَارَهُمْ مِنْ قُلُوبِهِمْ”. بینایی با چشم معمولی به بینایی با چشم درونی، و چشم قلب، بدل می شود.

چشم قلب باز شود چه می شود؟ “يُخَاطِبُونِي عَنِ الْمَشَاهِدَةِ” حالا که می خواهند با من راز و نیاز کنند، گویی مرا مشاهده می کنند. “يُكَلِّمُونِي عَنِ الْحُضُورِ”. حالا که می خواهند قرآن بخوانند، دعا بخوانند، نماز بخوانند، با من حرف بزنند، راز و نیاز کنند، طوری با من تکلم می کنند، که گویی من در نزدشان حاضرم، یا که آن ها در محضر و در حضور منند. چون چشم قلبشان باز شده است.^۱

مرغ خوشخوان را بشارت باد کاندرا راه عشق
دوست را با ناله شب های بیداران خوش است

(حافظ)

۷-۳-۵. بازماندن دروازه های قلب

در مناجات خمس عشر، از زبان امام سجّاد (علیه السلام) چنین نقل شده است:

۱. وسائل الشیعة ج: ۷ ص: ۷۷، الصادق (علیه السلام): يَا ابْنَ عَمْرَانَ مُطَّلَعٌ عَلَى أَحِبَّائِي إِذَا جَنَّهُمُ اللَّيْلُ حَوَّلْتُ أَبْصَارَهُمْ فِي قُلُوبِهِمْ وَ مَثَّلْتُ عُقُوبَتِي بَيْنَ أَعْيُنِهِمْ يُخَاطِبُونِي عَنِ الْمَشَاهِدَةِ وَ يُكَلِّمُونِي عَنِ الْحُضُورِ

خدایا، آیا ممکن است قلبی که بر محبت و عشق تو پیچیده شده، بسته شود؟! نه، چنین قلبی دیگر هرگز بسته نمی‌شود.^۱ بسته نشدن قلب را دست کم نگیرید. ما دنبال این هستیم که قلب نور بگیرد. ولی از آن طرف هم باید مواظب باشیم که مبادا نورش خاموش شود. ما منتظر و به دنبال این امر هستیم که قلبمان باز شود، ظرفیتش زیاد شود. ولی زیاد شدن، باز شدن، و نور گرفتنی که در پس آن، بسته شدنی نباشد. و این امر فقط با محبت، دست یافتنی است.

در این بخش ما پی‌آمدهایی را برای قلب محب ذکر کردیم: قلب نور می‌گیرد، نورش به درجه‌ای می‌رسد که می‌تواند نور هم بدهد. نور گرفتن قلب، به حدی است که می‌شود خدا را در قلب و دل، حس کرد و ظرفیت قلب می‌تواند افزایش یابد. برای آمادگی بیشتر به جهت دریافت مفاهیم عالی‌تر و عشق افزون‌تر.

۴-۲-۵. افزایش ایمان، علم، آگاهی و باز شدن دریچه‌های جدید

امیدواریم که مطالعه این نکات، انگیزه بیشتری در ما ایجاد کند، باعث شود نوع مراوده‌مان با پروردگار به رابطه عاشقانه بدل شود. ولی تذکر چند باره مؤلف را فراموش نکنید: مبدا مطلع شدن از این پاداش‌ها و جوایز و موهبت‌ها و پی‌آمدها، انگیزه ما را از عشق خالص، به عبادت با انگیزه دریافت این جوایز، بدل کند، که خود یک آسیب جدی است و تنزل دهنده عبادت عاشقانه تا سطح عبادت تاجرانه و کاسب‌کارانه.

مبدا با این نیت که چشم دلم باز شود و بتوانم صورت باطنی افراد را بینم، بروم مسیر عبادت عاشقانه را انتخاب کنم. مبدا برای دیدن چیزهایی که دیگران نمی‌توانند ببینند، این راه را انتخاب کنم. چه بسا

۱. بحار الأنوار ج: ۹۱ ص: ۱۴۳، السجّاد (علیه السلام): إلهی هل... تطیعُ علی قلوب انطوت علی محبتک

این خودش منشأ تفاخر و تکبر شود. و چه بسا به ابزاری برای شیطان بدل گردد. اگر محب خدا شوید، چشم دلتان باز می‌شود. ولی برای باز شدن چشم دل و دیدن نادیدنی‌ها، عاشق خدا نشوید. عاشق خدا بشوید، چون خدا شایسته عاشق شدن است. خدا را عاشقانه پرستید، چون این نوع پرستش، به عبادت شایسته و کریمانه، نزدیک‌تر است. بگذارید او، خودجوایز را انتخاب و به شما هدیه کند. بگذارید او انتخاب کند کدام جایزه را در کدام شرایط نصیب شما کند. برای دریافت این جوایز، حرکت نکنید. دریافت جایزه محرک شما نباشد. ولی بدانید که این جوایز نصیب محبان خواهد شد.

برخی از عبارات این بخش، هر یک، محتاج یک فصل مستقل است. که برای جلوگیری از طولانی شدن کلام و البته بیشتر به دلیل نقصان و کمبود و یا بهتر بگوییم، نبود اطلاع نگارنده از جزئیات آن، آن‌ها را فقط نام می‌برم و از آن می‌گذرم.

۱-۴-۲-۵. رسیدن به منزلت کبری

بحث ما پیرامون ثمرات معنوی محبت است. اگر پای در جاده محبت بگذارید، خداوند از زبان امام صادق (علیه السلام) وعده داده است که، منزلت کبری نصیب شما می‌شود. فرموده‌اند: آن صاحبان خردی که میل و محبت پروردگار را بر میل و محبت خودشان ترجیح می‌دهند، وارد منازل کبری می‌شوند.^۱ منزلت عظیم و برجسته‌ای به آن‌ها عطا می‌شود. حال “منزلت کبری” چیست؟ باید به اهل آن مراجعه شود و از آنان که رسیده یا حداقل فهمیده‌اند، پرسش شود.

۱. بحار الأنوار ج: ۶۷ ص: ۲۵، الصادق (علیه السلام): إِنَّ أَوْلَى الْأَلْبَابِ... جَعَلَ شَهْوَتَهُ وَ مُحِبَّتَهُ فِي خَالِقِهِ فَإِذَا فَعَلَ ذَلِكَ نَزَلَ الْمَنْزِلَةُ الْكُبْرَى

۲-۴-۵. رسیدن به ایمان خالص و ناب

دیگر از ثمرات معنوی محبت، این است که: ایمانش ناب می‌شود. "لَا يُمَحِّضُ رَجُلٌ الْإِيمَانَ بِاللَّهِ حَتَّى يَكُونَ اللَّهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ نَفْسِهِ وَآبِيهِ وَآمِهِ وَوَلَدِهِ وَأَهْلِهِ وَمَالِهِ وَمَنْ النَّاسِ كُلِّهِمْ". اگر کسی خدا را، از خودش، از خانواده‌اش، از پدر و مادرش، از مالش و از همه چیز، بیشتر دوست داشته باشد، او به محض ایمان یا همان ایمان ناب و خالص، می‌رسد،^۱ مگر ما دنبال ایمان نیستیم؟ آن‌هم ایمان محض و ناب و خالص. این امر، در پی محبت بروز می‌کند.

۳-۴-۵. معرفت

عرض کردیم که یکی از اهداف عالی خلقت، معرفت است و این معرفت، درجه دارد.

الف. آگاهی به اسرار

خداوند به بنده‌هایش می‌گوید: اگر بنده‌های من، مرا دوست داشته باشند، من هم دوستشان می‌دارم و یکی از ثمرات این عشق دوجانبه، این است که، "أَعْرِفُهُ السِّرَّ الَّذِي سَتَرْتُهُ عَنْ خَلْقِي" اسراری که از بقیه مخفی کرده‌ام، به ایشان می‌شناسانم.^۲

محرم اسرار عشقت نیست گوش هر کسی
مهر نه از خاتم لب بردهان عاشقان

(جامی)

خداوند اسرارش را به هرکسی نمی‌دهد. ولی به پیامبرش می‌فرماید: من این اسرار را به عاشقانم خواهم داد.

۱. بحار الأنوار ج: ۶۷ ص: ۲۴، الصادق (علیه السلام):

۲. بحار الأنوار ج: ۷۴ ص: ۲۸، الرسول (صلی الله علیه وآله): فَإِذَا أَحْبَبْتَنِي أَحْبَبْتَنِي... أَعْرِفُهُ السِّرَّ الَّذِي سَتَرْتُهُ عَنْ خَلْقِي

ب. آگاهی به طبقات هفت گانه

خداوند می گوید: معرفت طبقات هفت گانه را به عاشقان می دهیم. مگر نمی گویند قرآن هفتاد بطن دارد و در هر بطنش هفتاد بطن است. مگر معارف الهی دارای لایه های متعدد نیست؟ اگر کسی عاشق خدا شد، و این عشق در قلبش جای گرفت، و قلبش نورانی شد، حالا دیگر این طبقات هفت گانه را در خواهد نوردید.^۱

ج. آگاهی به خواص

یکی از زوایای این معرفت این است که خواص خلق را خواهد شناخت.

۴-۲-۵. قرار گرفتن در زمره اهل فایده

محبّ، اهل فایده خواهد شد، قولش حکیمانه خواهد شد، اهل فطنت و زیرکی و تیزهوشی خواهد شد. طبق کلام امام صادق (علیه السلام): اگر محبت پروردگار در قلبی جای گیر شود، آن قلب روشن می شود. لطف پروردگار با سرعت، به سوی آن قلب سرازیر می شود، حالا این شخص اهل فایده خواهد شد. و شخصی که اهل فایده شد، اگر دهان باز کند، جز به حکمت و کلام صحیح و محکم، سخن نمی گوید، صاحب فطنت و زیرکی و تیزهوشی می شود.

البته علم و حکمت را نه از طریق معمولی که سایر حکما به دست آورده اند، بلکه با لطف خاص پروردگار دریافت می کند. در حدیث آمده است که: "أَلْعَلُّمُ نُورٌ يَقْذِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبِ مَنْ يَشَاءُ". علم و حکمت نوری است که خدا در قلب هر که بخواهد قرار می دهد.

۱. بحار الأنوار ج: ۶۷ ص: ۴۵، الصادق (علیه السلام): فَإِنَّ حُبَّ اللَّهِ إِذَا وَرَثَهُ الْقَلْبُ وَاسْتَضَاءَ بِهِ... عَرَفَ الْأَطْيَافَ السَّبْعَةَ فَإِذَا بَلَغَ هَذِهِ الْمَنْزِلَةَ صَارَ يَتَقَلَّبُ فِي فِكْرِ بَلُطْفٍ وَحِكْمَةٍ وَبَيَانٍ فَإِذَا بَلَغَ هَذِهِ الْمَنْزِلَةَ جَعَلَ شَهْوَتَهُ وَمَحَبَّتَهُ فِي خَالِقِهِ

۵-۴-۲-۵. به ارث بردن علم و حکمت نه از راهی که عالمان و حکیمان پیموده‌اند.

لذا امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: اگر کسی به مقام محبت برسد "وَرَثُوا الْحِكْمَةَ". حکمت در وجود او جای گیر می‌شود. "بَغَيْرِ مَا وَرَثَهُ الْحَكَمَاءُ". ولی از مسیری، غیر از راهی که دارندگان حکمت از طریق معمول، پیموده‌اند. خالص می‌شود، صادق می‌شود، یک‌رنگ می‌شود، خدا، صداقت و یک رنگی را در دل او می‌نشانند.

۵-۴-۲-۶. به ارث بردن صدق نه از راهی که صدیقین پیموده‌اند.

طبق فرمایش امام صادق (علیه السلام): صدیقین، راستگویان و یکرنگان با خدا، صدق را با خشوع و عبادت طولانی به‌دست آورده‌اند، ولی خدا عاشقان را از یک مسیر دیگر، از یک مسیر میانبر، به حکمت و صدق می‌رساند. "وَرِثَ الصِّدْقُ بَغَيْرِ مَا وَرَثَهُ الصِّدِّيقُونَ". نه از آن مسیری که صدیقون، صدق را کسب کرده‌اند. بلکه از مسیری آسان و سریع، آن‌ها را به حکمت و صدق می‌رسند.^۱

دیدن دیده فزاید عشق را

عشق در دیده فزاید صدق را

(مثنوی)

۱. بحار الأنوار ج: ۳۶ ص: ۴۰۳، الصادق (علیه السلام): فَإِنَّ حُبَّ اللَّهِ إِذَا وَرَثَهُ الْقَلْبُ وَاسْتَضَاءَ بِهِ أَسْرَعَ إِلَيْهِ اللَّطْفُ فَإِذَا نَزَلَ [مَنْزِلَةُ] اللَّطْفِ صَارَ مِنْ أَهْلِ الْفَوَائِدِ فَإِذَا صَارَ مِنْ أَهْلِ الْفَوَائِدِ تَكَلَّمَ بِالْحِكْمَةِ فَصَارَ صَاحِبَ فَطْنَةٍ فَإِذَا نَزَلَ مَنْزِلَةُ الْفُطْنَةِ عَمِلَ فِي الْقُدْرَةِ فَإِذَا عَمِلَ فِي الْقُدْرَةِ عَرَفَ الْأَطْبَاقَ السَّبْعَةَ فَإِذَا بَلَغَ هَذِهِ الْمَنْزِلَةَ صَارَ يَتَقَلَّبُ فِي فِكْرِهِ بِالْطُّفِّ وَحِكْمَةٍ وَبَيَانٍ فَإِذَا بَلَغَ هَذِهِ الْمَنْزِلَةَ جَعَلَ شَهْوَتَهُ وَمَحَبَّتَهُ فِي خَالِقِهِ فَإِذَا فَعَلَ ذَلِكَ نَزَلَ الْمَنْزِلَةُ الْكُبْرَى فَعَايَنَ رَبَّهُ فِي قَلْبِهِ وَوَرِثَ الْحِكْمَةَ بَغَيْرِ مَا وَرَثَهُ الْحَكَمَاءُ

۷-۴-۲-۵. ذکاوت و تیزفهمی

محبّ، تیزهوش می‌شود، سرّه را از ناسره، بد را از خوب، بد را از بدتر و خوب را از خوب‌تر، تشخیص می‌دهد.^۱

۸-۴-۲-۵. مکاشفه

الف. شنیدن کلام الهی و کلام ملائک

خداوند، کلام خودش، و کلام ملائکه را در گوش معنوی محبّ می‌شنواند. خدا می‌فرماید: اگر بنده، مرا دوست بدارد، من هم او را دوست می‌دارم و کلام خود و کلام ملائکه را به او می‌شنوایم.^۲ لذا حافظ می‌شنود و می‌بیند که:

دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند
گل آدم بسرشتند و به پیمانه زدند
ساکنان حرم ستر و عفاف ملکوت
با من راه‌نشین باده مستانه زدند

(حافظ)

با ملائک حشر و نشر می‌کند، حرف ملائک را می‌شنود. البته همین الآن هم ملائک دارند با هم سخن می‌گویند. این مائیم که گوش دلمان بسته است. ولی اگر در جاده محبت گام بگذاریم، این گوش‌ها باز می‌شود، “گوش دل و چشم دل باز شدن” یکی از مصادیق مکاشفه است.

۱. بحار الأنوار ج: ۳۶ ص: ۴۰۳، الصادق (علیه السلام): فَإِنَّ حُبَّ اللَّهِ إِذَا وَرَثَهُ الْقُلُوبُ وَ اسْتَضَاءَ بِهِ أَسْرَعَ إِلَيْهِ اللَّطْفُ فَإِذَا نَزَلَ [مَنْزِلَةُ] اللَّطْفِ صَارَ مِنْ أَهْلِ الْفَوَائِدِ فَإِذَا صَارَ مِنْ أَهْلِ الْفَوَائِدِ تَكَلَّمَ بِالْحِكْمَةِ فَصَارَ صَاحِبَ فَطْنَةٍ

۲. بحار الأنوار ج: ۷۴ ص: ۲۸، الرسول (صلی الله علیه وآله): فَإِذَا أَحْبَبَنِي أَحْبَبْتُهُ ... وَ أَسْمِعُهُ كَلَامِي وَ كَلَامَ مَلَائِكَتِي

ب. کشف و شهود

امام سجّاد (علیه السلام) می‌فرماید: خدایا ما را از کسانی قرار ده که درخت شوق و محبت را در باغچه دلشان کاشتی، و این افراد، این افتخار نصیبشان خواهد شد که سوزش عشق و محبت را با همه قلبشان دریافت خواهند کرد. "أَخَذْتُ لَوْعَةَ مَحَبَّتِكَ بِمَجَامِعِ قُلُوبِهِمْ". این دریافت محبت با همه دروازه‌های قلب، چه ثمره‌ای در پی دارد؟ "فِي رِيَاضِ الْقُرْبِ وَالْمُكَاشَفَةِ يَرْتَعُونَ". این‌ها می‌روند که در بوستان‌های قرب و مکاشفه، پذیرایی شوند.^۱

عاشق به نقد غرقه بحر شهود وصل

عارف در انتظار ندای تعال تو

(فیض کاشانی)

عاشق، در دریای شهود، و در دریای مکاشفه، غرق است؛ خود را به میانه و عمق رسانده است.

ج. باخبر شدن از خدا

از خدا با خبر می‌شود، خداوند می‌فرماید: که من بندهایی دارم که آن‌ها مرا دوست دارند و من هم آن‌ها را دوست دارم. این‌ها از من باخبرند، همچنان که من از آن‌ها باخبر می‌شوم.^۲ "الله اکبر" آدم از خدا باخبر بشود!! ملامتگو چه دریابد میان عاشق و معشوق

نبیند چشم نابینا خصوص اسرار پنهانی

(حافظ)

۱. بحار الأنوار ج: ۹۱ ص: ۱۵۰، السجّاد (علیه السلام): إِلَهِي فَاجْعَلْنَا مِنَ الَّذِينَ تَوَشَّحَتْ [تَرَسَّخَتْ] أَشْجَارُ الشَّوْقِ إِلَيْكَ فِي حَدَائِقِ صُدُورِهِمْ وَأَخَذْتُ لَوْعَةَ مَحَبَّتِكَ بِمَجَامِعِ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ إِلَى أَوْكَارِ الْأَفْكَارِ يَأْوُونَ وَفِي رِيَاضِ الْقُرْبِ وَالْمُكَاشَفَةِ يَرْتَعُونَ

۲. بحار الأنوار ج: ۶۷ ص: ۲۶، فی أخبار داود (علیه السلام): أَوْحَى اللَّهُ إِلَى بَعْضِ الصِّدِّيقِينَ أَنَّ لِي عِبَادًا مِنْ عِبِيدِي يُحِبُّونِي وَأُحِبُّهُمْ... أَقْدَفُ مِنْ نُورِي فِي قُلُوبِهِمْ فَيُخْبِرُونَ عَنِّي كَمَا أَخْبَرُ عَنْهُمْ

مطمئناً مردم عادی نمی‌توانند ببینند و نمی‌فهمند که یک محب، یک عاشق به چه درجه‌ای از نزدیکی به خدا می‌رسد، تا بدانجا که از خدا باخبر می‌شود. تا بدانجا که بهشت و جهنم را مشاهده می‌کند.

د. مشاهده بهشت و جهنم

خداوند می‌فرماید: اگر دوست‌دار من، در این مقام، و در این مسیر پا پیش بگذارد، بالا و بالاتر بیاید، قلبش را بصیر می‌کنم، چشم قلبش را باز می‌کنم، قلبش را پُر ظرفیت می‌کنم، و هیچ چیزی از بهشت و جهنم را از او مخفی نگاه نمی‌دارم.^۱

ه. مشاهده عقوبت گناهان به شکل تمثیل یافته

خداوند به موسی (علیه السلام) می‌فرماید: که ای پسر عمران، من می‌دانم که چه کسی عاشق من است. یکی از مشخصات عاشق و یکی از جوایزی که به عاشق می‌دهم، یکی از ثمرات عشق بازی شبانه، این است که: “إِذَا جَنَّهُمُ اللَّيْلُ” آنگاه که شب پرده‌اش را بر روز کشید، عقوبت‌هایی که برای نافرمانی‌ها آماده کرده‌ام، پیش چشمشان می‌آید. اعمالی که قرار است در آخرت مجسم شود، همین جا برایشان مجسم می‌شود. عمل نیک و بدی که از ما صادر شده، در عالم مثال، شکلی دارد، بوئی دارد، این شکل، جلوی چشمش می‌آید. خواهد دید که عمل او، شکل مثالی‌اش چیست و در عالم برزخ چه چیزی منتظر او است. “مَثَلْتُ عُقُوبَتِي بَيْنَ أَغْنِيهِمْ”^۲ و اگر انسان بداند که با اعمال و افکار خود مشغول تولید چه

۱. بحار الأنوار ج: ۷۴ ص: ۲۸، الرسول (صلی الله علیه وآله): فَإِذَا أَحَبَّنِي أَحْبَبْتُهُ... أَجْعَلُ قَلْبَهُ وَاعِيًا وَبَصِيرًا وَلَا أَخْفِي عَلَيْهِ شَيْئًا مِنْ جَنَّةٍ وَلَا نَارٍ

۲. وسائل الشیعة ج: ۷ ص: ۷۷، الصادق (علیه السلام): هَا أَنَا ذَا يَابْنَ عِمْرَانَ مُطَّلِعٌ عَلَى أَحِبَّائِي إِذَا جَنَّهُمُ اللَّيْلُ... مَثَلْتُ عُقُوبَتِي بَيْنَ أَغْنِيهِمْ

محصولاتی است، اگر بدانند، اعمالی که از او صادر می‌شود، اعم از کلامی، فکری و عملی، موجب خلق موجوداتی مثالی می‌شوند، که این موجودات، به کسی که آن فعل را انجام داده است متعلق هستند، خواه خوب، خواه بد. بعضی‌ها بد شکل، متعفن و بعضی‌ها بسیار زیبا و خوش منظر. و اگر انسان این بصیرت را پیدا کند، مطمئناً مانع از مرتکب شدن اعمالی خواهد شد که شکل مثالی‌اش رنج‌آور باشد. و این‌ها همه، تعبیر مختلفی از “مکاشفه” است. از “باز شدن چشم دل”.

و. آگاهی به قیامت

از ثمرات دیگر محبت، آگاهی به قیامت است. خداوند می‌فرماید: چشم دل عاشق را باز می‌کنیم تا حدی که: “أَعْرِفُهُ مَا يَمُرُّ عَلَى النَّاسِ فِي يَوْمِ الْقِيَامَةِ”^۱ قیامت را در همین دنیا، به او می‌شناسانیم و می‌فهمانیم. او می‌شناسد و می‌فهمد که در روز قیامت، “مِنَ الْهَوْلِ وَالشَّدَّةِ” از احوالات و از شدائد، چه بر مردم خواهد گذشت. او می‌فهمد در قیامت چگونه با اغنیاء و فقرا محاسبه خواهند کرد. چگونه با نادانان و دانیان عمل خواهد شد. وقایع قیامت را پیش چشم، خواهد دید.

۳-۵. پی‌آمدهای اخروی

از لحظه مرگ به بعد را آخرت می‌گوییم. یک تقسیم دنیا و آخرت، مرز مرگ است. بزرگانی مثل علامه مجلسی، حتی خود مرگ و مقدمات آن را در کتاب معاد، گنجانده‌اند.

۱. بحار الأنوار ج: ۷۴ ص: ۲۸، الرسول (صلی‌الله‌علیه‌وآله): فَإِذَا أَحْبَبَنِي أَحْبَبْتُهُ... أَجْعَلُ قَلْبَهُ وَأَعْيَا وَ بَصِيرًا وَلَا أَخْفِي عَنْهُ شَيْئًا مِنْ جَنَّةٍ وَلَا نَارٍ وَأَعْرِفُهُ مَا يَمُرُّ عَلَى النَّاسِ فِي يَوْمِ الْقِيَامَةِ مِنَ الْهَوْلِ وَالشَّدَّةِ وَمَا أَحَاسِبُ الْأَغْنِيَاءَ وَالْفُقَرَاءَ وَالْجُهَّالَ وَالْعُلَمَاءَ

البته ما نمی‌توانیم تصویری از خیر آخرت را ترسیم کنیم که دوری از جهنم و نزدیک شدن به بهشت در آن نباشد. هرچند رسیدن به بهشت، و دور شدن از جهنم، نباید هدف نهائی باشند، ولی به‌هرصورت، از ثمرات محبت، دور شدن از جهنم و نزدیک شدن به بهشت است.

۱-۳-۵. رهایی از سختی مرگ و تاریکی قبر، و برطرف شدن هول قیامت

خداوند به پیامبر خاتم می‌فرماید: اگر کسی به مقام محب برسد، ظلمت مرگ و سختی مرگ را به او نمی‌چشانم، از مرگ، سختی و تلخی نمی‌بیند، و در برزخ هم عذاب و سختی را حس نخواهد کرد. در قیامت نیز، سختی‌ها و احوالات بعد از خروج از قبر را، برای او به آسودگی بدل می‌کنیم.

۲-۳-۵. دریافت نامه عمل به دست راست

از دیگر جوایز یا پاداش‌هایی که به او می‌دهیم این است که کتاب او را به دست راستش می‌دهیم^۱ و این علامت قبولی اعمال و سهل بودن مسیر آخرت است. علامت آسودگی، علامت درنفتادن در سختی‌های قیامت.

۳-۳-۵. سنگین شدن میزان اعمال

میزان یا ترازوی عمل او را سنگین می‌کنیم یعنی این ذراتی از محبت که در وجودش چکیده است، وزن مخصوصش خیلی بالاست. خداوند می‌فرماید: من بندهایی دارم که مرا دوست دارند، من هم آن‌ها را دوست

۱. بحار الأنوار ج: ۷۴ ص: ۲۸، الرسول (صلی الله علیه وآله): فَإِذَا أَحَبَّنِي أَحَبُّنُهُ... لَا يَرَى غَمْرَةَ الْمَوْتِ وَظُلْمَةَ الْقَبْرِ وَاللَّحْدِ وَهَوْلَ الْمُطْلَعِ ثُمَّ أَنْصَبَ لَهُ مِيزَانَهُ وَأَنْشَرُ دِيْوَانَهُ ثُمَّ أَخْصَعُ كِتَابَهُ فِي يَمِينِهِ فَيَقْرُؤُهُ مَنْشُورًا

دارم. اگر آسمان‌ها و زمین را در کفّ‌ای از یک ترازو بگذاریم و سرمایه این عزیزان که جز محبت نبوده، در کفّ دیگری قرار دهیم، آسمان و زمین کم می‌آورند و سبک جلوه می‌کنند.

۴-۳-۵. شفاعت و میانجیگری برای دیگران

محبت می‌تواند در قیامت، شفاعت کند، حتّی شفاعت خود شخص محبّ را.^۲ و هم‌چنین می‌تواند دیگران را نیز شفاعت و میانجی‌گری کند.

۵-۳-۵. دریافت خیر آخرت

آخرت را ما، جز به اهل محبت نمی‌دهیم. البتّه منظور از آخرت، خیر آخرت و درجات بالای نعمات اُخروی است. «لَا يُعْطَى الْآخِرَةُ إِلَّا أَهْلَ صِفْوَتِهِ وَ مَحَبَّتِهِ»^۳ و نیز می‌فرمایند: خیر آخرت را، به اهل محبت می‌دهیم، البتّه خیر آخرت، درجه دارد، کم و زیاد دارد، ناقص و کامل دارد، کاملش را فقط به اهل محبت می‌دهیم. امام سجّاد (علیه‌السلام) در دعای مکارم اخلاق درخواست می‌کند: که خدایا با محبت، خیر آخرتم را کامل کن. «أَكْمِلْ لِي بِهَا خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»^۴.

خدایا، ما را به مسیر محبت ببر، مسیر محبت را بر ما هموار کن. و اگر این افتخار نصیب ما شد، از ثمره آن، خیر آخرت ما را کامل کن.

۱. بحار الأنوار ج: ۶۷ ص: ۲۶، فی أخبار داود (علیه‌السلام): أَوْحَى اللَّهُ إِلَى بَعْضِ الصَّادِقِينَ أَنْ لِي عِبَاداً مِنْ عِبِيدِي يُحِبُّونِي وَأَحِبُّهُمْ... لَوْ كَانَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُونَ وَمَا فِيهِمَا مِنْ مَوَارِيثِهِمْ لَأَسْقَلْتُهَا لَهُمْ

۲. بحار الأنوار ج: ۹۵ ص: ۸۲، السجّاد (علیه‌السلام): يَا مَوْلَايَ دَلِّلِي عَلَيْكَ وَحَبِّي لَكَ شَفِيعِي إِلَيْكَ

۳. بحار الأنوار ج: ۷۸ ص: ۱۹۵، الرّسول (صلی‌الله علیه وآله):

۴. الصّحيفة السجّادية (علیه‌السلام) الدّعاء (۲۰)، أَنهَجْ لِي إِلَى مَحَبَّتِكَ سَبِيلًا سَهْلَةً، أَكْمِلْ لِي بِهَا خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ

۶-۳-۵. ملک و مُلک

و در ادامه همین حدیث می‌فرمایند: “ملک و مُلک” به او عطا می‌کنیم.^۱

۷-۳-۵. بهشت

و نیز می‌فرمایند: محب را وارد بهشت می‌کنیم. “فَالْجَنَّةُ لَا يَدْخُلُهَا إِلَّا أَهْلُ مَحَبَّتِهِ”.^۲ اصلاً بهشت مخصوص، و بهشتِ اعلیٰ، و بهشتِ عاشقان، یک بهشتِ خاص و بالایی است که غیر از عاشقان را بدان راه نمی‌دهند. یا داوود، هر کس عاشقانه به‌سوی من قدمی بردارد، من او را وارد بهشت می‌کنم.^۳ امام صادق (علیه‌السلام) می‌فرماید: هرکسی خدا را دوست بدارد و از پروردگار و امر او پیروی کند، مستوجب بهشت و رضایت پروردگار است.^۴ از زبان پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) چنین نقل شده است: بر خداوند واجب است که عاشقان خودش را در بهشت سکنی دهد “حَقِيقُ عَلَى اللَّهِ أَنْ يُسْكِنَ مُحِبِّهِ الْجَنَّةَ”.^۵

البته بهشت هم دارای درجات است و صد البته که آن بهشتِ اعلیٰ، بهشتِ ویژه عاشقان است. حضرت امیر (علیه‌السلام) می‌فرماید: کسانی که ما را دوست بدارند و با زبان و شمشیرشان با ما باشند، این‌ها در بهشت هستند. ولی “فَهُوَ مَعَنَا فِي الْجَنَّةِ فِي دَرَجَتِنَا”^۶ خیلی مهم است که کجای

۱. بحار الأنوار ج: ۶۷ ص: ۲۳، الصادق (علیه‌السلام): فَمَنْ أَحَبَّ اللَّهُ أَغْطَاهُ كُلَّ شَيْءٍ مِنَ الْمَالِ وَالْمُلْكِ

۲. بحار الأنوار ج: ۳۹ ص: ۱۹۴، الصادق (علیه‌السلام): فَالْجَنَّةُ لَا يَدْخُلُهَا إِلَّا أَهْلُ مَحَبَّتِهِ

۳. بحار الأنوار ج: ۶ ص: ۴، فی زبور داوود (علیه‌السلام): يَا دَاوُدُ... مَنْ أَتَانِي وَهُوَ يُحِبُّنِي أَدْخَلْتُهُ الْجَنَّةَ

۴. بحار الأنوار ج: ۱۳ ص: ۴۱۱، الصادق (علیه‌السلام): مَنْ أَحَبَّهُ أَتَبَعَ أَمْرَهُ وَمَنْ أَتَبَعَ أَمْرَهُ اسْتَوْجِبَ جَنَّتَهُ وَ مَرْضَاتَهُ

۵. بحار الأنوار ج: ۲۱ ص: ۸۹، الرسول (صلی‌الله‌علیه‌وآله): حَقِيقُ عَلَى اللَّهِ أَنْ يُسْكِنَ مُحِبِّهِ الْجَنَّةَ، تفسیر فرات‌الکوفی ص: ۱۶۳، الرسول (صلی‌الله‌علیه‌وآله): مَنْ أَحَبَّ اللَّهُ أَبَاحَهُ جَنَّتَهُ

۶. غرر الحکم و دررالکلم أمير المؤمنين (علیه‌السلام): مَنْ أَحَبَّنَا بِقَلْبِهِ وَأَعَانَنَا بِلِسَانِهِ وَلَمْ يُقَاتِلْ مَعَنَا بِيَدِهِ فَهُوَ مَعَنَا فِي الْجَنَّةِ دُونَ دَرَجَتِنَا

بهشت باشیم و این افتخار بزرگی است که در درجه ائمه و با امیرالمؤمنین (علیه السلام) باشیم. فلذا می‌فرماید: اگر کسی ما را دوست بدارد، با زبان ما را یاری کند ولی با دست و در عمل کوتاهی کند، هرچند در بهشت است؛ ولی پائین‌تر از ماست، "دون درجتنا". نازل‌تر از این را هم می‌فرماید: اگر کسی فقط در قلب ما را دوست داشته باشد ولی زبان و دست و شمشیرش، ما را یاری نکند، او هم در بهشت است. پس یک بهشتی داریم که با امام و در درجه امامان است و یک بهشتی داریم پایین‌تر از آن و بازهم بهشتی وجود دارد پائین‌تر از بهشت گروه قبل. هرچند هر یک از این بهشت‌های سه‌گانه، خود می‌تواند هزاران، بلکه میلیون‌ها مرتبه و درجه داشته باشد. و همه این‌ها، تابع محبت است.

ملائکه به زهرای مرضیه (سلام الله علیها) گفتند: این فردوس اعلائی که می‌بینی که بهشتی بالاتر از آن نیست "لَیْسَ بَعْدَهُ جَنَّةٌ". این، جایگاه پدرت، رسول الله (صلی الله علیه و آله) است و جایگاه کسی که خدا را دوست داشته باشد "مَنْ أَحَبَّ اللَّهَ".^۱

۸-۳-۵. مغفرت

البته انسان باید اول مورد مغفرت قرار گیرد تا بعد از آن، لایق ورود به بهشت شود. فلذا مغفرت و پاک شدن از آلودگی‌ها و گناهان نیز از پی آمدهای اخروی محبت است. خداوند می‌فرماید: آن کسی که مرا دوست بدارد او را می‌آمرزم "مَغْفُورًا لَهُ".^۲

۱. بحار الأنوار ج: ۴۳ ص: ۲۰۷، الصادق (علیه السلام): قَالَ الْمَلَائِكَةُ لِلزَّهْرَاءِ (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهَا): هَذِهِ الدَّارُ

الْفَرْدُوسُ الْأَعْلَى الَّذِي لَيْسَ بَعْدَهُ جَنَّةٌ وَهِيَ دَارُ أَبِيكَ وَمِنْ مَعَهُ مِنَ النَّبِيِّينَ وَمَنْ أَحَبَّ اللَّهَ

۲. بحار الأنوار ج: ۷۴ ص: ۲۸، الصادق (علیه السلام): فَإِذَا أَحَبَّنِي أَحَبَّنِي... يَمْشِي عَلَى الْأَرْضِ مَغْفُورًا لَهُ

۹-۳-۵. عفو

و همچنین است عفو پروردگار، “مَنْ أَحَبَّ اللَّهَ أَبَاحَهُ جَنَّتَهُ وَ أَذَاقَهُ بَرْدَ عَفْوِهِ”. هر که خدا را دوست داشته باشد، خنکای عفو پروردگار در کام او چکانده می‌شود.^۱

۱۰-۳-۵. امان

امان‌نامه به او داده می‌شود. “فَمَنْ أَحَبَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَحَبَّهُ اللَّهُ وَ مَنْ أَحَبَّهُ اللَّهُ تَعَالَى كَانَ مِنَ الْأَمْنِينَ” کسی که خدا را دوست داشته باشد، خدا او را دوست می‌دارد و هر کسی که خدا او را دوست داشته باشد، به او امانیت داده، و امان‌نامه اعطا می‌کنند.^۲

۱۱-۳-۵. جوار و پناه

در جوار الهی قرار می‌گیرد. حضرت امیر (علیه السلام) می‌فرماید: “الهی محبتی لَكَ قَدْ أَجَارْتَنِي” خدایا عشق من به تو، باعث شده‌است که من خودم را در پناه و جوار تو، خود را در همسایگی تو، حس کنم.^۳
اندر پناه عشق تو ایمن شدست دل
ای عشق، چاره‌ساز؛ که سد سکندری

(قاسم انوار)

۱۲-۳-۵. دوری از خوف و حزن

در آخرت، خوف و حزن او را در بر نمی‌گیرد. وقتی امان نامه به

۱. تفسیر فرات‌الکوفی ص: ۱۶۳، الرسول (صلی الله علیه وآله):

۲. وسائل الشیعة ج: ۱ ص: ۶۲، الصادق (علیه السلام): فَمَنْ أَحَبَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَحَبَّهُ اللَّهُ وَ مَنْ أَحَبَّهُ اللَّهُ تَعَالَى كَانَ مِنَ الْأَمْنِينَ

۳. بحار الأنوار ج: ۹۱ ص: ۱۰۶، امیر المؤمنین (علیه السلام): محبتی لَكَ قَدْ أَجَارْتَنِي

دست او داده شود "لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ".^۱ و این پاداش، به فرمایش امیرمؤمنین (علیه السلام)، مخصوص متّقین و محبّین خواهد بود.

۱۳-۳-۵. دوری از عذاب

"يَا إِلَهِي وَ سَيِّدِي وَ رَبِّي أَ تَرَاكَ مُعَذِّبِي بِنَارِكَ بَعْدَ تَوْحِيدِكَ وَ بَعْدَ مَا أَنْطَوَى عَلَيْهِ قَلْبِي مِنْ مَعْرِفَتِكَ وَ لَهَجَ بِهِ لِسَانِي مِنْ ذِكْرِكَ وَ اعْتَقَدَهُ ضَمِيرِي مِنْ حُبِّكَ؟"^۲ خدایا بعد از اینکه ضمیر ما و دل ما با محبت تو گره خورد، آیا ممکن است که آن را با آتش عذاب کنی؟!

فردا به داغ دوزخ، ناپخته‌ای بسوزد
کامروز آتش عشق، از وی نبرد خامی

(سعدی)

اگر امروز خودت را در آتش عشق الهی بسوزانی، پیزی و به بلوغ برسانی، فردا، در آتش دوزخ، نخواهی سوخت.

۱۴-۳-۵. تکفیر و پاک‌شدن گناهان

اگر انسان خطایی هم کرده باشد، در آتش عشق، پاک خواهد شد. تکفیر یعنی پاک شدن، دفن کردن، پوشاندن برای دیده نشدن، امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: کسی که خدا را دوست بدارد، و کسی که دشمن خدا را دوست نداشته باشد، اگر این دوستی‌ها و دشمنی‌ها، به‌خاطر دنیا و با نیّات غیرعاشقانه، نباشد، اگر به‌خاطر خود خدا باشد، چنانچه روز قیامت به اندازه دریاها در پرونده‌اش خطا درج شده باشد، "كَفَّرَهَا اللَّهُ

۱. بحار الأنوار ج: ۷۵ ص: ۹۴، أمير المؤمنين (عليه السلام): جَعَلْنَا اللَّهَ وَ إِيَّاكُمْ مِنَ الْمُتَّقِينَ وَ

أَوْلِيَائِهِ وَ أَحِبَّائِهِ الَّذِينَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ

۲. مصباح‌المتّهم ص: ۸۴۴، أمير المؤمنين (عليه السلام):

لَهُ" خدا آن‌ها را می‌پوشاند.^۱

۱۵-۳-۵. رضایت پروردگار

بالاخر از برطرف کردن سختی‌ها و پوشاندن ناپاکی‌ها و اعطای بهشت‌ها، رضایت پروردگار است. اگر خدا از ما راضی نباشد، حتی اگر ما را به بهشت هم روانه کند، آنجا برای ما جهنم است. پدری که علیرغم میلش بعضی از کارها را برای فرزندش انجام می‌دهد؛ اگر آن فرزند، چشم بصیرت داشته باشد، دریافت و استفاده از این هدایا، برایش تلخ و ناگوار است.

اگر کسی به مقام حبّ برسد، خدا از او راضی می‌شود و این بالاتر از بهشت است. این پی‌آمد، قابل مقایسه با پی‌آمدهایی که تاکنون ذکر کردیم، نیست. امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: "مَنْ أَحَبَّهُ اتَّبَعَ أَمْرَهُ"^۲. کسی که خدا را دوست داشته باشد، دنبال این است که ببیند خدا از چه چیزی راضی است، آن را انجام بدهد. و "مَنْ اتَّبَعَ أَمْرَهُ اسْتَوْجِبَ جَنَّتُهُ وَ مَرْضَاتُ". اگر کسی کارهای خداپسند را دنبال کند، لایق این است که خدا او را به بهشت روانه کند آن‌هم بهشت رضوان، یعنی جائی که خدا از او راضی شود. لذا امام سجّاد (علیه السلام) در مناجات عاشقان می‌گوید: خدایا از تو می‌خواهم که به من توفیق بدهی تو را دوست داشته باشم "أَسْأَلُكَ حُبَّكَ... أَنْ تَجْعَلَ حُبِّي إِيَّاكَ قَائِداً إِلَى رِضْوَانِكَ" و از تو می‌خواهم نیتی که بر این عشق مستولی است، درخواست رضایت تو باشد، من محبت تو را و عشق به تو را هم برای

۱. وسائل الشیعة ج: ۱۶ ص: ۱۷۱، الصادق (علیه السلام): مَنْ أَحَبَّ اللَّهَ وَ أَبْغَضَ عَدُوَّهُ لَمْ يُبْغِضْهُ

لَوْ تَرَى وَ تَرَهُ فِي الدُّنْيَا ثُمَّ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِمِثْلِ زَبَدِ الْبَحْرِ ذُنُوباً كَفَرَهَا اللَّهُ لَهُ

۲. بحار الأنوار ج: ۱۳ ص: ۴۱۱، الصادق (علیه السلام): مَنْ أَحَبَّهُ اتَّبَعَ أَمْرَهُ وَ مَنْ اتَّبَعَ أَمْرَهُ

اسْتَوْجِبَ جَنَّتُهُ وَ مَرْضَاتُهُ

رسیدن به رضوان تو بخواهم. برای اینکه تو راضی بشوی.^۱
عاشقان را گر در آتش می‌پسندد لطف دوست
تنگ چشمم گر نظر بر چشمه کوثر کنم

(حافظ)

خدایا مرا به جایی برسان که بپسندم آنچه را تو می‌پسندی. و در
قیامت رضایت خودت را به ما اعلام کن، همین ما را بس است. اگر
رضایت خودت را اعلام کنی ما مست آن رضایت می‌شویم، و سایر
نعمات تو در مقابل رضایت، هیچند، هیچ.

می بهشت نوشم زدست ساقی رضوان
مرا به باده چه حاجت که مست روی تو باشم

(سعدی)

۱۶-۳-۵. زیارت خدا

زیارت و ملاقاتی که بین خدا و عاشقش صورت می‌گیرد، پی‌آمد و
پاداشی عظیم است بر عشق و محبت. “يَا دَاوُدُ... زِيَارَتِي لِّلْمُشْتَاقِينَ”. کسی
که عاشق و مشتاق باشد، من زیارت خودم را نصیبش می‌کنم. او را به
زیارت خودم نائل می‌کنم.^۲

۱۷-۳-۵. همراهی و معیت با خدا

فراتر از همه، همراهی و معیت با خدا است، “اعرابی خدمت پیامبر (صلی الله
عليه وآله) آمد و گفت: “يَا رَسُولَ اللَّهِ مَتَى السَّاعَةُ؟” قیامت کی برپا می‌شود؟
پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: برای قیامت چه چیز آماده کرده‌ای؟ گفت: چیز

۱. بحار الأنوار ج: ۹۱ ص: ۱۴۸، السَّجَاد (عليه السلام): أَنْ تَجْعَلَ حَبِيَّيَاكَ قَائِدًا إِلَيَّ رِضْوَانِكَ

۲. بحار الأنوار ج: ۱۴ ص: ۴۰، أَنْ اللَّهَ أَوْحَى إِلَيَّ دَاوُدَ (عليه السلام): يَا دَاوُدُ... زِيَارَتِي لِّلْمُشْتَاقِينَ

پی آمدها و ثمراتِ محبت ❁ ۳۳۷

زیادی آماده نکرده‌ام "مَا أَعَدَدْتُ لَهَا كَثِيرَ الصَّلَاةِ وَالصَّيَامِ". نماز و روزه آن‌چنانی ندارم. "إِلَّا أَنِّي أَحَبُّ اللَّهِ وَرَسُولَهُ". ولی خدا را دوست دارم و تو را هم که پیامبرش باشی دوست دارم. پیامبر فرمود: فَإِنَّ الْمَرْءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ مَنْ أَحَبَّهُ "آدمی با آن چیزی محشور می‌شود که دوستش دارد."

در دل عاشق به جز معشوق نیست

در میانشان فارق و فاروق نیست

(مثنوی)

انسان در روز قیامت با کسی است که دوستش دارد، خدا را دوست داری با خدا هستی، بهشت را دوست داری با بهشت هستی.

۴-۵. صفاتِ مولودِ محبت

شاید با مرور فهرست صفات قابل ارائه در این بخش، به راحتی متوجه

۱. بحار الأنوار ج: ۲۷ ص: ۱۰۰، أَلِرَّسُولُ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): [تفسير الإمام (عليه السلام)] قَامَ ثَوْبَانُ مَوْلَى رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَتَى قِيَامُ السَّاعَةِ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): مَا أَعَدَدْتُ لَهَا إِذْ تَسْأَلُ عَنْهَا قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا أَعَدَدْتُ لَهَا كَثِيرَ عَمَلٍ إِلَّا أَنِّي أَحَبُّ اللَّهِ وَرَسُولُهُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): وَإِلَى مَاذَا بَلَغَ حُبُّكَ لِرَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)؟ قَالَ: وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ نَبِيًّا إِنِّي فِي قَلْبِي مِنْ مَحَبَّتِكَ مَا لَوْ قُطِعَتْ بِالسُّيُوفِ وَ نُشِرَتْ بِالْمَنَاشِيرِ وَ قُرِضَتْ بِالْمَقَارِيزِ وَ أُخْرِقَتْ بِالنِّيرانِ وَ طُحِنَتْ بِإِرْحَاءِ الْحِجَارَةِ كَانَ أَحَبَّ إِلَيَّ وَ أَسْهَلَ عَلَيَّ مِنْ أَنْ أَجِدَ لَكَ فِي قَلْبِي غِشًّا أَوْ غُلًّا أَوْ بُغْضًا لِأَحَدٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ وَ أَصْحَابِكَ وَ أَحَبُّ الْخَلْقِ إِلَيَّ بَعْدَكَ أَحِبُّهُمْ لَكَ وَ أَبْغُضُهُمْ إِلَيَّ مَنْ لَا يُحِبُّكَ وَ يُبْغِضُكَ أَوْ يُبْغِضُ أَحَدًا مِنْ أَصْحَابِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذَا مَا عِنْدِي مِنْ حُبِّكَ وَ حُبِّ مَنْ يُحِبُّكَ وَ بُغْضٍ مِنْ يُبْغِضُكَ أَوْ يُبْغِضُ أَحَدًا مِنْ نَحْبِهِ فَإِنْ قَبِلَ هَذَا مِنِّي فَقَدْ سَعِدْتُ وَإِنْ أَرِيدَ مِنِّي عَمَلٌ غَيْرُهُ فَمَا أَعْلَمُ لِي عَمَلًا أَغْنِيَنِي عَنْهُ وَ أَغْنِيَنِي عَنْ غَيْرِ هَذَا أَحْبَبْتُكُمْ جَمِيعًا أَنْتَ وَ أَصْحَابُكَ وَ إِن كُنْتُ لَا أَطِيقُهُمْ فِي أَعْمَالِهِمْ فَقَالَ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): أَبَشِّرْ فَإِنَّ الْمَرْءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ مَنْ أَحَبَّهُ، غَرَّرَ الْحَكَمَ وَ دَرَّرَ الْكَلِمَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام): فَإِنَّ لِلْمَرْءِ مَا اكْتَسَبَ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مَعَ مَنْ أَحَبَّ

شوید بعضی از این صفات، هم به عنوان مقدمه، و هم به عنوان علامت محبت، قبلاً ذکر شد. حال چگونه ممکن است صفتی هم مقدمه موضوعی باشد، هم پی آمد آن؟ صفات، دارای درجات هستند، همان صفتی که در درجات نازله، علامت و مقدمه ای برای محبت است. با پای گذاردن در جاده محبت و عشق، درجات بالاتری از همان صفت، در عاشق، بروز و ظهور می کند. و با حفظ و به کار بستن آن درجه، به درجات بالاتری از محبت دست می یابد. و این امر، تا بی نهایت ادامه پیدا می کند.

پس یک صفت می تواند مقدمه محبت باشد. و همان صفت ممکن است پس از محبت هم بروز کند. و این خلاف و تناقض نیست. بلکه آن درجه نازله اش، محبت را پدید می آورد، و درجه عالیه اش، در پی محبت بروز می کند. البته سنگ محک خوبی هم به دست می آید، که انسان گهگاه خودش را با آن بسنجد. ببیند آیا این صفات که در او وجود دارند، در سیر صعودی است یا نزولی؟ اگر صفت، رو به صعود است، خدا را شکر کند که در مسیر محبت گام گذاشته و محبتش نیز در حال ارتقاء است. اگر سیر نزولی است، آسیب شناسی کند و در پی جبران و ترمیم و اصلاح آن برآید.

صفات را که ذکر می کنیم، رهرو می تواند برای خودش در یک جدول، یادداشت کند و در مقاطع مختلفی به آن مراجعه کند و خود را بسنجد، و به محبت خودش امتیاز بدهد. درجه محبت اکنون خود را با محبت ماه قبل و سال قبل مقایسه کند چنانچه در مسیر صعودی بود، سعی کند این صفات را در خود تقویت کند که تقویت و بالا رفتن درجه این صفات، علامت بالا رفتن محبت است. و در غیر این صورت، با جدیت و به فوریت درصدد آسیب شناسی و آسیب زدایی برآید.

و اما صفاتی که در محب و عاشق، پدید می یابد، یا بروز می کند و یا رشد می کند:

۱-۴-۵. قرار گرفتن میل و اراده محب در جهت اراده خالق

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: اگر محبت خدا در قلب جای گیرد، قلب را نورانی می کند، و میل و اراده قلبی انسان، به تحقق میل و اراده و رضایت خالق، متمایل می شود. فقط در پی آن است که ببیند، خدا از چه چیزی راضی است؟ و آن را انجام دهد. خدا از چه راضی تر است؟ آن را بیشتر انجام دهد. در هر عملی، در هر فعلی، در هر نگارشی، در هر خواندنی و در هر مشغولیت کوچک و بزرگ هر یک از جوارح، عاشق، دائماً در پی این است که ببیند خداوند راضی است یا خیر؟ مبدا حضرت حق از این فعل من ناراضی باشد. این نگاه و محک دائمی، علامت این است که خدا را دوست داری. هر چه این امر، در وجود تو بیشتر سریان و جریان داشته باشد، محبت تو خالص تر است. بررسی کن چند درصد اعمالی که انجام می دهی در سنجش با سنگ محک "مورد رضایت خدا بودن"، سر بلند بیرون می آیند؟ مخصوصاً آن اعمالی که میل نفسانیت برخلاف رأی و رضایت پروردگار است.

ممکن است عده ای بگویند: ما که نمی دانیم خداوند از کدام عمل راضی است و از کدام یک ناراضی. یا از کدام راضی تر است. همه می دانیم مقدمه واجب، واجب است البته در حد استطاعت، بر ما لازم و واجب است حلال و حرام، و اعمال مورد رضایت یا عدم رضایت پروردگار را به طرق ممکن بشناسیم. اگر به این وظیفه بسیار مهم عمل کردیم، بقیه مسیر مرحله به مرحله بر ما مکشوف خواهد شد. پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) می فرماید: "مَنْ عَمِلَ بِمَا يَعْلَمُ وَرَتَهُ اللَّهُ عِلْمَ مَا لَمْ يَعْلَمْ"^۱.

۱. بحار الأنوار ج: ۳۶ ص: ۴۰۳، الصادق (علیه السلام): فَإِنْ حُبَّ اللَّهُ إِذَا وَرَتَهُ الْقَلْبُ وَاسْتَضَاءَ بِهِ

...جَعَلَ شَهْوَتَهُ وَ مُحِبَّتَهُ فِي خَالِقِهِ

۲. بحار الأنوار ج: ۴۰ ص: ۱۲۸، الرسول (صلی الله علیه و آله):

آن مقداری که از واجبات و محرّمات، و از مستحبات و مکروهات می‌دانی، عمل کن. از آنچه مورد رضایت پروردگار است، هر قدر آگاهی داری و می‌توانی اعمال را با آن بسنجی، رعایت کن. اگر به دانسته‌هایت، بر مبنای رضایت خدا عمل کنی، “وَرَتَّكَ اللَّهُ عِلْمَ مَا لَمْ يَعْلَمْ”. خدا، علم مابقی را هم گام به گام و مرحله به مرحله، به تو عنایت می‌کند. اگر ده درصد از دستورات پروردگار را می‌دانی و می‌توانی ده درصد از اعمال خود را با ترازو و سنجۀ الهی بسنجی و حاضری در این ده درصد، کاملاً مطابق رضایت خدا عمل کنی، و رضایت نفس و شیطان را زیر پا بگذاری، مطمئن باش خداوند مقداری از آن بخش نادانسته را از طرق مختلف، به تو خواهد آموخت. نگویند که هر چه کم‌تر بدانیم، راحت‌تریم. اگر می‌توانیم بدانیم ولی برای دانستن، تلاش نمی‌کنیم، خود این تلاش نکردن، عمل نکردن به رضای پروردگار است. آن علمی که طلب کردن و آموختنش، بر هر مرد و زن مسلمان، واجب است؛ یکی از مصادیق بارزش، همین علم به حلال و حرام و اعمال مورد رضایت پروردگار است.

۲-۴-۵. عدم تمایل به دنیا و حتی نعمتهای آخرت

دل از محبت دنیا و آخرت خالی

که ذکر دوست توان کرد یا حساب قماش

(سعدی)

خانه خالی کن دلا تا منزل جانان شود

کین هوسناکان دل و جان جای لشکر می‌کنند

(حافظ)

فیض کاشانی در المحجة البیضاء می‌فرماید: مؤمن، آنگاه که خدا را دوست بدارد، به دنیا؛ با چشم میل و شهوت و خاطر خواهانه، نگاه نمی‌کند. به دنیا به چشم یک وسیله و ابزاری که می‌تواند از آن استفاده

کند تا به عشق الهی برسد، نگاه می کند و بس. و به آخرت هم به چشم رغبت نگاه نمی کند. آخرت را هم برای لذت بردن نمی خواهد. آخرت هم جایزه ای است که سر راه رسیدن به پروردگار، باید آن را تحویل بگیریم و از آن گذر کنیم. ما باید از آن فقط به عنوان پلکان و سکو استفاده کنیم ولی به خاطر آن، کار نکنیم.

دوست به دنیا و آخرت نتوان داد
صحبت یوسف به از دراهم معدود

(سعدی)

۳-۴-۵. قطع وسوسه ها

خواجه عبدالله انصاری می فرماید: درجه اول از محبت: "تقطع الوسوس" پوزبند وسوسه، عشق است و بس
ورنه کی وسواس را بسته است کس؟

(مثنوی)

وسوسه، حربه همیشگی شیطان، با پوزبند عشق، مهار می شود.

۴-۴-۵. عدم اشتغال به غیر از خدا

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: "وَجَدَ حَلَاوَةَ حُبِّ اللَّهِ فَلَمْ يَشْتَغِلُوا بِغَيْرِهِ"^۱ عاشق، مشغول غیر خدا نمی شود. همه مشغولیت های او، از خوردن و صحبت کردن، و خواندن و دیدن و کار کردن، همه و همه، برای خداست یا مستقیماً یا با واسطه.

"حُبُّ اللَّهِ إِذَا أَضَاءَ عَلَى سِرِّ عَبْدٍ أَخْلَاهُ عَنْ كُلِّ شَاغِلٍ وَكُلِّ ذِكْرِ سِوَى اللَّهِ"^۲ حب پروردگار اگر بر درون کسی بتابد، او را از هر مشغولیت

۱. وسائل الشیعة ج: ۱۶ ص: ۱۳، الصادق (علیه السلام): إِذَا تَخَلَّى الْمُؤْمِنُ مِنَ الدُّنْيَا سَمًا وَوَجَدَ

حَلَاوَةَ حُبِّ اللَّهِ فَلَمْ يَشْتَغِلُوا بِغَيْرِهِ

۲. مصباح الشریعة ص: ۱۹۲، الصادق (علیه السلام):

دیگری خالی می‌کند. او را از هر یاد و هر ذکر دیگری، خالی می‌کند.
تا خلوت دل خالی از اغیار نیابی
بام و در آن خانه پُر از یار نیابی

(کمال خجندی)

از این روست که امام سجّاد (علیه السلام) از هر مشغولیت غیر الهی، استغفار می‌کند و می‌فرماید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَغْفِرُكَ مِنْ كُلِّ شُغْلٍ بَغَيْرِ طَاعَتِكَ». خدایا هر مشغولیتی اگر می‌توان نام طاعت بر آن گذارد، و بآئیت عبادت عاشقانه انجام گرفته است، «الْحَمْدُ لِلَّهِ وَالْأَلَا» «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ». هر مشغولیتی، هر تکان دادن جوارحی، هر صرف کردن لحظه و ثانیه‌ای، اگر می‌توانم بر آن مَهر طاعت و عبادت، بآئیت عبادت خالص عاشقانه بزنم، خدا را شکر، والا «أَسْتَغْفِرُكَ مِنْ كُلِّ شُغْلٍ بَغَيْرِ طَاعَتِكَ»^۱.

۵-۴-۵. ترجیح محبوب و میل او بر غیر^۲

اگر بر دل سالکی، نسیم محبت، وزیدن آغاز کند، اگر انسان به این افتخار نایل شود که بتواند در سایه سار محبوب، خیمه بزند و آنجا به انس برسد، باید این حالت بروز کند که محبوب را بر غیر محبوب ترجیح دهد و «بَاشَرَ أَوْامِرَهُ». دنبال این باشد ببیند، محبوب چه می‌گوید آن را اجرا کند و ببیند که معبود و محبوب از چه چیزی نهی می‌کند، از آن دوری می‌کند.

۱. بحار الأنوار ج: ۹۱ ص: ۱۵۱، السجّاد (علیه السلام): أَسْتَغْفِرُكَ مِنْ كُلِّ لَذَّةٍ بَغَيْرِ ذِكْرِكَ وَمِنْ كُلِّ رَاحَةٍ بَغَيْرِ اُنْسِكَ وَمِنْ كُلِّ سُرُورٍ بَغَيْرِ قُرْبِكَ وَمِنْ كُلِّ شُغْلٍ بَغَيْرِ طَاعَتِكَ
۲. مستدرک الوسائل ج: ۱۲ ص: ۱۶۸، الصادق (علیه السلام): إِذَا هَاجَ رِيحُ الْمَحَبَّةِ اسْتَأْنَسَ فِي ظِلِّ الْمَحْبُوبِ وَآثَرَ الْمَحْبُوبَ عَلَى مَا سِوَاهُ وَبَاشَرَ أَوْامِرَهُ وَاجْتَنَبَ نَوَاهِيَهُ وَاخْتَارَهُمَا عَلَى كُلِّ شَيْءٍ غَيْرِهِمَا

بعد از تو هیچ در دل سعدی گذر نکرد
آن کیست در جهان که بگیرد مکان دوست
(سعدی)

۶-۴-۵. کنار گذاشتن هر ذکری جز ذکر او^۱

عاشق، فقط با یاد خدا انس می گیرد و فقط از یاد خدا لذت می برد. و از هر لذت دیگری عذرخواهی و استغفار می کند. “أَسْتَغْفِرُكَ مِنْ كُلِّ لَذَّةٍ بَغَيْرِ ذِكْرِكَ”

صاحب “الانوار الساطعة” می نویسد: محبت بنده به خدا، حالتی است که در قلب یافت می شود و از آن تعظیم به حق، ترجیح دادن رضای پروردگار بر غیر و انس گرفتن و لذت بردن از نام و یاد پروردگار حاصل می شود.

۷-۴-۵. مقام صبر

صاحب منازل السائرین می گوید: از ثمرات محبت این است که انسان، مصائب و بلاها را با آرامش، از سر می گذراند. و لذا از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نقل است که: “أَفْضَلُ الصَّبْرِ الصَّبْرُ عَنِ الْمَحْبُوبِ”^۲
اگرچه صبر من از روی دوست ممکن نیست
همی کنم به ضرورت چو صبر ماهی از آب
(سعدی)

۱. بحار الأنوار ج: ۶۷ ص: ۲۳، الصادق (علیه السلام): حُبُّ اللَّهِ إِذَا أَضَاءَ عَلَى سِرِّ عَبْدٍ أَخْلَاهُ عَنْ

كُلِّ شَاغِلٍ وَكُلِّ ذِكْرٍ سِوَى اللَّهِ

۲. غرر الحکم و دررالکلم امیرالمؤمنین (علیه السلام)، بحار الأنوار ج: ۸۶ ص: ۳۳۸، فی تعقیب

صَلَاةِ الْفَجْرِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ: سَدُّوا عُقُودَ حَقِّكَ بِمُؤَالَاتِهِمْ مَنْ وَالَاكَ وَ مُعَادَاتِهِمْ مَنْ عَادَاكَ وَ صَبْرِهِمْ عَلَى مَا أَصَابَهُمْ فِي مُحِبَّتِكَ

۸-۴-۵. مقام رضا

صاحب معراج السَّعَادَةِ می‌نویسد: رضایت، از ثمرات محبت است، به یکی از دو وجه: اگر بلایی برسد، چون مستغرق مشاهده جمال محبوب است، درد و رنج بلا را حسّ نکند. و وجه دوّم آن‌که، بلاها را حسّ کند، لکن به آن راضی و راغب باشد، چون از دست دوست است.^۱

به حلاوت بخورم زهر، که شاهد ساقی است
به ارادت ببرم درد، که درمان هم ازوست
زخم خونین اگر به نشود، به باشد
خنک آن زخم که هر لحظه مرا مرهم از اوست
غم و شادی بر عارف چه تفاوت دارد؟
ساقیا باده بده، شادی آن، کین غم از اوست

(سعدی)

۹-۴-۵. عبادت و اطاعت

امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: "إِنِّي أَعْبُدُهُ حُبًّا".^۲ چون دوستش دارم عبادت می‌کنم، عبادتی عاشقانه، البتّه فقط نامه عاشقانه نمی‌نویسم، فقط یاد عاشقانه نمی‌کنم، او را عاشقانه می‌پرستم، او را عاشقانه عبادت می‌کنم و فرمان می‌برم. "قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ حُبًّا لَهُ وَ هُوَ عِبَادَةُ الْكَرَامِ".^۳ ستایشگران کریم و بزرگوار، گوش به فرمان او هستند، لکن عاشقانه، نه با نیت پست دنیوی و نه حتّی با نیت‌های اخروی، فقط از سر عشق.

۱. بحار الأنوار ج: ۹۱ ص: ۱۴۸، السَّجَاد (علیه السلام): أَسْأَلُكَ حُبِّكَ... وَ أَنْ تَجْعَلَ حُبِّي إِيَّاكَ قَائِدًا إِلَى رِضْوَانِكَ وَ شَوْفِي إِلَيْكَ ذَائِدًا عَنْ عَصِيَانِكَ
۲. وسائل الشَّيْعَةِ ج: ۱ ص: ۶۲، الصَّادِق (علیه السلام): إِنَّ النَّاسَ يَعْْبُدُونَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى ثَلَاثَةِ أَوْجُهٍ فَطَبَقَةُ يَعْْبُدُونَهُ رَغْبَةً فِي ثَوَابِهِ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْخُرْصَاءِ وَ هُوَ الطَّمَعُ وَ آخَرُونَ يَعْْبُدُونَهُ خَوْفًا مِنَ النَّارِ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ وَ هِيَ رَهْبَةٌ وَ لَكِنِّي أَعْبُدُهُ حُبًّا لَهُ عَزَّ وَ جَلَّ
۳. وسائل الشَّيْعَةِ ج: ۱ ص: ۶۲، الصَّادِق (علیه السلام): قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ حُبًّا لَهُ

۱۰-۴-۵. ترک معصیت

امام علی (علیه السلام) می فرماید: خدایا مرا آن قدرتی نیست که خود را از حالت معصیت، به حالت طاعت و فرمانبری منتقل کنم. مگر آن که مرا به عشق خودت بیدار کنی. "إِلَّا فِي وَقْتٍ أَقْطَعُنِي لِمَحَبَّتِكَ" ^۱ اگر انسان به محبت پروردگار متنبد و بیدار و هوشیار شود، باید از معاصی و نافرمانی ها به سوی فرمانبری و اطاعت روی بگرداند. این میزان و ترازوی خوبی است برای سنجیدن میزان محبت خود.

امام سجّاد (علیه السلام) در مناجات عاشقان می فرماید: "شَوْقِي إِلَيْكَ ذَائِدًا عَنْ عَصِيَانِكَ" ^۲. خدایا شوقی نصیبم کن که مانع نافرمانی و گناه شود.

۱۱-۴-۵. تبعیت از پیامبر (صلی الله علیه وآله) و ائمه (علیهم السلام)

تبعیت از پیامبر، در آیه شریفه "إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي" به شکل صریح بیان شده است. فرمود: ای پیامبر، به پیروانت بگو؛ اگر خدا را دوست دارید، من پیامبر را تبعیت کنید. ^۳ تبعیت پیامبر، نهفته در تبعیت از دستورات و فرمایشات اوست. و اگر او تبعیت و ولایت خود را به ائمه معصومین تسری داده است، تبعیت از کلام و سنت ائمه معصومین نیز مصداق بارز تبعیت از پروردگار است. لذا در حدیث آمده است: "مَنْ أَحَبَّهُ اتَّبَعَكُمْ" ^۴. هر کسی خدا را دوست بدارد، شما ائمه معصومین را تبعیت خواهد کرد.

۱. بحار الأنوار ج: ۹۱ ص: ۹۸، أمير المؤمنين (عليه السلام): إِلَهِي لَمْ يَكُنْ لِي حَوْلٌ فَأَنْتَقِلَ بِهِ عَنْ

مَعْصِيَتِكَ إِلَّا فِي وَقْتٍ أَقْطَعُنِي لِمَحَبَّتِكَ

۲. ر. ک. به: ص: ۳۰۸، پاورقی ۱

۳. بحار الأنوار ج: ۲۷ ص: ۹۵، الصادق (عليه السلام): هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ؟ قَالَ اللَّهُ: إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ

اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُخْبِئَكُمْ اللَّهُ

۴. بحار الأنوار ج: ۹۹ ص: ۱۵۴، الهادی (عليه السلام): مَنْ أَرَادَ اللَّهَ بَدْءَ بَكُمُ وَمَنْ أَحَبَّهُ اتَّبَعَكُمْ

۱۲-۴-۵. دعا و مناجات

در مناجات امام معصوم آمده است: "وَقَدْ عَرَفْتُ حُبَّكَ فِي قَلْبِي".
خدایا من در قلبم شناختم و فهمیدم که تو را دوست می‌دارم. "حَالُ که
در قلبم فهمیدم که تو را دوست دارم، چگونه می‌توانم تو را بخوانم.^۱
پس دعا کردن، صدا زدن پروردگار، مناجات کردن و بالاتر از آن، عشق
به مناجات و عشق به هم‌زبانی با پروردگار، یکی از صفات بارزی است
که باید در وجود محب جلوه کند.

امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: آنگاه که نسیم محبت بر دل بنده‌ای گذر
کند، "وَصَلَ إِلَى رُوحِ الْمُنَاجَاةِ".^۲ به روح مناجات و نجوا و سخن‌های
خودمانی خدا، وصل می‌شود.

۱۳-۴-۵. گریه

از زبان پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل شده است: "بَكَى شُعَيْبٌ مِنْ حُبِّ
اللَّهِ"^۳ شعیب (علیه السلام) زیاد گریه می‌کرد. انسان عاشق، زیاد گریه می‌کند. در
مورد شعیب که در حدّ عالی است، می‌گوید: "حَتَّى عَمِيَ"، یعنی این‌قدر
گریه می‌کرد که کور می‌شد. بعضاً گفته‌اند این کوری یعنی اینکه غیر
خدا را نمی‌دید و یا متوجه غیر خدا نمی‌شد.

زگریه مردم چشمم نشسته در خون است
بین که در طلبت حال مردمان چون است

(حافظ)

-
۱. بحار الأنوار ج: ۹۱ ص: ۹۲، الصادق (علیه السلام): إِلَهِي كَيْفَ أَدْعُوكَ وَقَدْ عَصَيْتُكَ وَكَيْفَ لَا
أَدْعُوكَ وَقَدْ عَرَفْتُ حُبَّكَ فِي قَلْبِي وَإِنْ كُنْتُ عَاصِيَا
 ۲. مستدرک الوسائل ج: ۱۲ ص: ۱۶۸، الصادق (علیه السلام): إِذَا هَاجَ رِيحُ الْمَحَبَّةِ اسْتَأْنَسَ فِي ظِلَالِ
الْمَحْبُوبِ ... وَصَلَ إِلَى رُوحِ الْمُنَاجَاةِ
 ۳. بحار الأنوار ج: ۱۲ ص: ۳۸۰، الرسول (صلی الله علیه وآله): بَكَى شُعَيْبٌ (علیه السلام) مِنْ حُبِّ اللَّهِ عَزَّ
وَجَلَّ حَتَّى عَمِيَ

۱۴-۴-۵. دوستی پیامبر (صلی الله علیه و آله)

شدّت علاقه به پیامبر (صلی الله علیه و آله) و خاندان عصمت (علیه السلام) از صفاتی است که باید پس از محبت پروردگار، بروز و ظهور کند. لذا پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرماید "مَنْ أَحَبَّ اللَّهَ فَلِيَحِبَّنِي". هر که خدا را دوست دارد، باید مرا هم دوست داشته باشد.^۱
حضرت علی (علیه السلام) می فرماید: "مَنْ أَحَبَّ اللَّهَ أَحَبَّ النَّبِيَّ" هر که خدا را دوست داشته باشد، پیامبر (صلی الله علیه و آله) را هم دوست دارد.

۱۵-۴-۵. دوست داشتن اهل بیت (علیهم السلام)

پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرماید: کسی که خدا را دوست دارد باید مرا نیز دوست داشته باشد. و کسی که مرا دوست دارد، باید عترت مرا هم دوست داشته باشد. و پیامبر بارها اشاره ای خاص به حسن و حسین (علیه السلام) کرده اند و فرموده اند: کسی که مرا دوست دارد، باید این دو را دوست داشته باشد.^۲

۱۶-۴-۵. دوست داشتن شیعه علی (علیه السلام)

حضرت علی (علیه السلام) می فرماید: هر که خدا را دوست دارد، ما را

۱. مستدرک الوسائل ج: ۳ ص: ۳۵۵، الرسول (صلی الله علیه و آله): مَنْ أَحَبَّ اللَّهَ فَلِيَحِبَّنِي وَمَنْ أَحَبَّنِي فَلِيَحِبَّ عَتَرَتِي

۲. بحار الأنوار ج: ۳۵ ص: ۱۹۸، أمير المؤمنين (علیه السلام): مَنْ أَحَبَّ اللَّهَ أَحَبَّ النَّبِيَّ ص وَمَنْ أَحَبَّ النَّبِيَّ أَحَبَّنَا

۳. بحار الأنوار ج: ۲۷ ص: ۷۶، الرسول (صلی الله علیه و آله): أَحِبُّونِي لِحُبِّ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ أَحِبُّوا أَهْلَ بَيْتِي لِحُبِّي وَ بحار الأنوار ج: ۲۷ ص: ۱۰۴، الرسول (صلی الله علیه و آله): أَحِبُّونِي بِحُبِّ رَبِّي وَ أَحِبُّوا أَهْلَ بَيْتِي بِحُبِّي فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ أَنَّ رَجُلًا صَقَنَ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ صَائِمًا وَ رَاكِعًا وَ سَاجِدًا ثُمَّ لَقِيَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ غَيْرَ مُحِبٍّ لِأَهْلِ بَيْتِي لَمْ يَنْفَعْهُ ذَلِكَ

۴. بحار الأنوار ج: ۴۳ ص: ۲۸۱، الرسول (صلی الله علیه و آله): قَالَ النَّبِيُّ (صلی الله علیه و آله) وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ جَالِسَانِ عَلَيَّ فَيَخِذِيهِ مَنْ أَحَبَّنِي فَلِيَحِبَّ هَذَيْنِ

دوست دارد و کسی که ما را دوست بدارد شیعه ما را هم دوست دارد.^۱
 گر خدا را دوست داری مصطفی را دوست دار
 گر محب مصطفی ای، مرتضی را دوست دار
 دوست دار یار خود یاران ما دارند دوست
 ما محب دوستدارانیم ما را دوست دار
 (شاه نعمت الله ولی)

۱۷-۴-۵. دوست داشتن قرآن و مسجد

کسی که خدا را دوست دارد، قرآن را دوست می‌دارد،^۲ دوستان
 خدا را دوست می‌دارد، و مساجد را دوست می‌دارد چون محل تردد
 دوستان خداست.

۱۸-۴-۵. عفو و گذشت نسبت به بندگان خدا

از دیگر علایم بروز و ظهور محبت، و از صفاتی که پس از محبت
 باید در انسان بروز و ظهور کند، گذشت از بندگان است.
 داوود (علیه السلام) به خدا گفت: خدایا، می‌خواهم دوستت داشته باشم،
 می‌خواهم درجه محبت تو در وجودم بالا و بالاتر برود. خدا فرمود:
 “فَإِنْ مَحَبَّتِي التَّجَاوُزُ عَنْ عِبَادِي”^۳.

۱. تفسیر فرات الکوفی ص: ۱۲۸، أمير المؤمنين (عليه السلام): مَنْ أَحَبَّ اللَّهَ أَحَبَّ النَّبِيَّ (صلى الله عليه وآله) وَ مَنْ أَحَبَّ النَّبِيَّ أَحَبَّنَا وَ مَنْ أَحَبَّنَا أَحَبَّ شِيعَتَنَا

۲. مستدرک الوسائل ج: ۳ ص: ۳۵۵، الرسول (صلى الله عليه وآله): مَنْ أَحَبَّ اللَّهَ فَلْيُحِبَّنِي وَ مَنْ أَحَبَّنِي فَلْيُحِبَّ عِزَّتِي إِنْ تَارَكَ فَيْكُمُ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي وَ مَنْ أَحَبَّ عِزَّتِي فَلْيُحِبَّ الْقُرْآنَ

۳. مستدرک الوسائل ج: ۱۲ ص: ۴۲۸، إِنَّ اللَّهَ أَوْحَى إِلَى دَاوُدَ (عليه السلام): مَا لِي أَرَاكَ مُتَبَدِّئًا قَالَ: أَعْيَيْتَنِي الْخَلِيقَةَ فَيَك. قَالَ: فَمَاذَا تُرِيدُ؟ قَالَ: مَحَبَّتَكَ؛ قَالَ: فَإِنْ مَحَبَّتِي التَّجَاوُزُ عَنْ عِبَادِي فَإِذَا رَأَيْتَ لِي مُرِيدًا فَكُنْ لَهُ خَادِمًا

۱۹-۴-۵. علاقمندی به سعادت همگان، دعوت به عبادتِ عاشقانه با هدف افزودن بر عاشقانِ خدا

از دیگر علائم بروز و ظهور محبت، کمک کردن و خدمت کردن به آنانی است که در راه خداوند "فَإِذَا رَأَيْتَ لِي مُرِيدًا، فَكُنْ لَهُ خَادِمًا" و اگر کسی را دیدی که مرا می‌خواهد و می‌خواهد به من نزدیک شود، و می‌خواهد خدا دوست و خداشناس شود، به او خدمت کن.^۱

ای عاشقِ خدا اگر کسانی را می‌یابی که رگه‌هایی از خداجویی در ایشان وجود دارد، باید برای خدمتگزاری به ایشان به پا خیزی. باید دیگران را نیز به محبت خدا فرا بخوانی. یک عاشق، بر این اعتقاد نیست که آغوش خدا، فقط جای یک نفر است و بس. چنین اعتقادی ندارد که اگر دیگران بیایند، جای او تنگ می‌شود. یک عاشق، این اعتقاد را ندارد که گوش خدا فقط یک صدا را می‌شنود و اگر هم‌زمان با من صداهای دیگری هم بلند شود، ممکن است حواس خدا پرت شود! عاشقِ خدا باید به این اعتقاد رسیده باشد که، خلاق را عاشق خدا کند. هر چه بیشتر، بهتر. و هر چه شدیدتر و عمیق‌تر، بهتر. خدا به داوود (علیه السلام) گفت دوستم داشته باش؛ و علاوه بر آنکه خودت دوستم داری، مرا نزد خلقم نیز محبوب کن. "أَحِبَّنِي وَ حَبِّبْنِي إِلَيَّ خَلْقِي".^۲ زمینه را به نحوی فراهم کن که مردم هم، مرا دوست داشته باشند. و این امر از این صفت ناشی می‌شود که در عمق وجودت، بتوانی همه را دوست داشته، برایشان خیر

۱. ر.ک. به: صفحه قبل، پاورقی ۳

۲. بحار الأنوار ج: ۱۴ ص: ۳۷، الرسول (صلی الله علیه و آله): قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِدَاوُدَ (عليه السلام): أَحِبَّنِي وَ حَبِّبْنِي إِلَيَّ خَلْقِي قَالَ: يَا رَبِّ نَعَمْ أَنَا أَحِبُّكَ فَكَيْفَ أَحْبَبْتُكَ إِلَيَّ خَلْقَكَ؟ قَالَ: اذْكُرْ آيَاتِي عِنْدَهُمْ فَإِنَّكَ إِذَا ذَكَرْتَ ذَلِكَ لَهُمْ أَحَبُّونِي

و بهترین‌ها را بخواهی و آن‌ها را رقیب و معارض خود ندانی، چرا که آغوش خدا نامحدود است. ولی با این توجه که: دوست داشتنِ دیگران هم فقط برای خدا،^۱ و نه برای محبوب شدن خودمان.

ای کسانی که در راه محبت، و در راه عبادت عاشقانه، قدم گذاشته‌اید، باید تلاش کنید دیگران را نیز، عاشق خدا کنید و به آن‌ها نیز پیاموزید که بعد از آموختن، بروند دیگران را عاشق خدا کنند.

داوود (علیه السلام) گفت: خدایا گفתי دوستم بدار، دوستت دارم. “أَنَا أَحِبُّكَ”. ولی چه طور می‌توانم مخلوقات را عاشقت کنم؟ خدا گفت: “أَذْكُرُ آيَادِي عِنْدَهُمْ”. نعمت‌های مرا جلو چشمشان بیاور. اگر آن‌ها بدانند که من چه قدر به ایشان نعمت داده‌ام، و چه قدر دوستشان دارم، “أَحِبُّونِي”، مرا دوست خواهند داشت.^۲

۲۰-۴-۵. صدق و صفا و یکرنگی

داوود (علیه السلام) فرمود: اگر کسی عاشق باشد راستگو خواهد شد.^۳

۲۱-۴-۵. بذل مال و جان بر شنیدن نام دوست

ابراهیم (علیه السلام) خیلی خدا را دوست داشت. شنید که ملائکه می‌گویند: “سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ”. ابراهیم (علیه السلام) خیلی عاشق این کلام شد. از شنیدن نام دوست خیلی شیفته شد. به ملائک گفت: نیمی از دارایی‌ام را می‌دهم، یک بار دیگر بگویند، آن ذکر را تکرار کردند، ابراهیم (علیه السلام) گفت: آن نیم دیگر را هم می‌دهم، یک بار دیگر تکرار کنید.^۴

۱. بحار الأنوار ج: ۶۶ ص: ۲۵۱، الصادق (علیه السلام): فَمَنْ أَحَبَّ عَبْدًا فِي اللَّهِ فَإِنَّمَا أَحَبَّ اللَّهَ وَ

لَا يُحِبُّ اللَّهُ تَعَالَى إِلَّا مَنْ أَحَبَّهُ اللَّهُ

۲. ر. ک. به: صفحه قبل، پاورقی ۲

۳. بحار الأنوار ج: ۷۴ ص: ۴۲، أَنَّ اللَّهَ أَوْحَىٰ إِلَىٰ دَاوُدَ (عَلَيْهِ السَّلَام): يَا دَاوُدُ مَنْ أَحَبَّ حَبِيبًا صَدَّقَ قَوْلَهُ

۴. معراج السعادة ص: ۷۴۸

کاین مطرب از کجاست که برگفت نام دوست
تا جان و جامه بذل کنم بر پیام دوست

(سعدی)

۲۲-۴-۵. شیرین شدن یاد دوست در کام

علامه نراقی می گوید: محبت، موجب می شود که کلام محبوب نزد محب، شیرین جلوه کند. یاد محبوب شیرین باشد. و محب، باید از شنیدن نام محبوب، لذت ببرد و از شنیدن هیچ کلام دیگری، این شیرینی را حس نکند. و شیرینی هر کلامی، از کام او بیرون رود و کلام محبوب در نزد او شیرین باشد.

۲۳-۴-۵. لذت بخش شدن خدمت

خواجه عبدالله انصاری درباره علائم محب می گوید: "تَلَذُّ الخِدمة"، خدمت کردن به پروردگار و خدمت کردن به خادمان پروردگار و خدمت کردن به مریدان پروردگار، باید نزد شما لذیذ جلوه کند.

۲۴-۴-۵. اعلام دوستی خدا به دیگران

یکی از علایم و صفاتی که پس از محبت در انسان بروز می کند، این است که، محبت به خدا را نزد دیگران، اعلام می کند. لذا اگر خدا را دوست دارید باید به او اعلام کنید که دوستش دارید. امام سجّاد (علیه السلام) می فرماید: حتّی اگر مرا در آتش هم بیاندازی، "لَا تُخْبِرَنَّ أَهْلَ النَّارِ بِحُبِّي إِيَّاکَ"، به همه خبر می دهم که دوست دارم، حتی در آتش نیز، اعلام عمومی می کنم.^۱

۱. بحار الأنوار ج: ۹۱ ص: ۱۲۱، السّجّاد (علیه السلام): الهی لئن أَدْخَلْتَنِي النَّارَ لَأُحَدِّثَنَّ أَهْلَهَا أَنِّي أَحُبُّكَ وَ مُصْبِحَ الْمُتَهَجِّدِ ص: ۵۹۵، لئن أَدْخَلْتَنِي النَّارَ لَأُخْبِرَنَّ أَهْلَ النَّارِ لئن أَدْخَلْتَنِي النَّارَ لَأُخْبِرَنَّ أَهْلَ النَّارِ لَكَ

۲۵-۴-۵. رو کردن به جانب خدا

از صفات دیگری که باید در پی مقام محبت بروز کند، این است که: انسان به خدا رو می‌کند. همیشه خودش را رو در روی خدا احساس می‌کند، “الْمُؤْمِنُ إِذَا عَرَفَ رَبَّهُ أَحَبَّهُ وَإِذَا أَحَبَّهُ أَقْبَلَ إِلَيْهِ”^۱. مؤمن اگر خدا را بشناسد، او را دوست می‌دارد و اگر او را دوست بدارد، به او رو می‌کند، و وقتی لذت این اقبال و رو کردن به خدا را حس کند، دیگر به دنیا، به جز به چشم یک وسیله، نگاه نمی‌کند. دیگر به آخرت هم، به چشم یک درخواست نگاه نمی‌کند. به آخرت هم نگاه ابزاری دارد، برای رسیدن به خدا. “وَهُوَ بِجَسَدِهِ فِي الدُّنْيَا وَرُوحُهُ فِي الْآخِرَةِ”. درست است که پایش در دنیا است، ولی روحش، زودتر به آخرت و لقاء شتافته است.

۲۶-۴-۵. عدم کراهت از مرگ، تقاضای لقاء و دیدار

انسان نه با چشم سر، که با چشم دل، می‌تواند خدا را می‌بیند. شعیب (علیه السلام) گفت: “عَقَدَ حُبُّكَ عَلَى قَلْبِي” خدایا محبت و عشق تو در قلب من گره خورده لذا نمی‌توانم صبر کنم مگر اینکه تو را ببینم “أَوْ أَرَاكَ”^۲ کسی که روی تو دیده‌ست حال من داند که هر که دل به تو پرداخت صبر نتواند

(سعدی)

انسان دوست دارد که به ملاقات برسد. و اگر این ملاقات لازم‌ه‌اش مرگ باشد، انسان مرگ را دوست دارد. ابراهیم (علیه السلام) به ملک الموت

۱. المحجة البيضاء ج: ۸ ص: ۷

۲. بحار الأنوار ج: ۱۲ ص: ۳۸۰، الرسول (صلی الله علیه وآله): إِلَهِي وَسَيِّدِي أَنْتَ تَعْلَمُ أَنِّي مَا بَكَيْتُ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَلَا شَوْقًا إِلَى جَنَّتِكَ وَلَكِنْ عَقَدَ حُبُّكَ عَلَى قَلْبِي فَلَسْتُ أَصْبِرُ أَوْ أَرَاكَ

گفت: مگر خدا نگفت تو خلیل من هستی؟ "فَهَلْ رَأَيْتَ خَلِيلًا يُمِيتُ خَلِيلَهُ؟" ^۱ آیا یک خلیل، خلیل خودش را می کشد؟ خدا به ملک الموت گفت: برو به او بگو: مگر ما با هم دوست و خلیل نیستیم؟ مگر تو محب من نیستی؟ "هَلْ رَأَيْتَ حَبِيبًا يَكْرَهُ لِقَاءَ حَبِيبِهِ؟" مگر تو اظهار محبت نمی کنی؟ مگر تو نمی گویی عاشق من هستی؟ آیا یک عاشق از اینکه به ملاقات معشوق بیاید کراحت دارد؟! اینجا بود که ابراهیم (علیه السلام) گفت "الآنَ فَاقْبِضْ" بگیر ای ملک الموت، جانم را بگیر و مانع ملاقات را بردار. و لذا صاحب محجة البیضاء، ملا محسن فیض می فرماید: این درجه را کسی وجدان نمی کند مگر آن که با همه قلبش، در درجه عالی، محبت را حس کرده باشد و اگر آدمی به این درجه برسد و بداند که مردن، سبب لقاء خواهد شد قلب او آرام نمی گیرد و طالب مرگ و لقاء می شود.

۲۷-۴-۵. شوق

شوق نیز از آثار محبت است. علامه نراقی می گوید: "الْأَنَسُ وَالْخَوْفُ وَالشَّوْقُ كُلُّهَا مِنْ آثَارِ الْمَحَبَّةِ". اگر انسان از ورای پرده و از ورای حجاب های غیب، اندکی کسب اطلاع کند، گوشه هایی از جمال پروردگار بر او مکشوف می شود و نیز می یابد، چه در معرفت، و چه در عبادت، بسیار قصور داشته است. و می بیند که نمی تواند به کنه جلال پروردگار دست پیدا کند. لذا یک انگیزشی در درونش پدید می آید، یک هیجان، یک تلاطم، که می خواهد به بالا و بالا و بالاتر برسد. می خواهد به درجات بالاتری از معرفت دست یابد، به قُرب و نزدیکی بیشتری برسد. این حالت را شوق گویند. و انسان محب در هر درجه ای

۱. مستدرک الوسائل ج: ۲، ص: ۹۴ امیرالمؤمنین (علیه السلام): هَلْ رَأَيْتَ حَبِيبًا يَكْرَهُ لِقَاءَ حَبِيبِهِ

که هست باید شوق بر او غالب باشد. و این امر، سنجه و میزان خوبی است که آدمی در خود تأمل کند، و خود را بسنجد که چه قدر، دوست دارد خدا را بیشتر بشناسد، چه قدر دوست دارد که درجهٔ محبت، اطاعت و ارادت خودش را افزون کند؟ چه قدر دوست دارد که به خدا نزدیک و نزدیک‌تر شود؟ چه قدر دوست دارد ناشناختنی‌ها بر او مکشوف شود؟ این جولان دائمی را شوق می‌گویند.

۲۸-۴-۵. حیا

امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: حیا پنج نوع است: حیا گناه، حیا تقصیر، حیا کرامت، حیا هیبت و حیا حب. خود محبت هم، یک نوع حیا است. لذا پیامبر (صلی الله علیه و آله) از جانب خدا می‌فرماید: اگر بنده‌ای مرا دوست داشته باشد او را دوست می‌دارم و لباس حیا، بر او می‌پوشانم. محب، دائماً از خدا شرمناک است، “حَتَّى يَسْتَحْيِيَ مِنْهُ الْخَلْقُ كُلُّهُمْ”. تا اینکه خدا کاری می‌کند خلق از او شرم و حیا می‌کنند.^۱

۲۹-۴-۵. تعظیم، هیبت، و خوف

از صفات دیگری که در انسان بروز می‌کند، تعظیم است. عظمت و بزرگی و نامتناهی بودن پروردگار و صفات جمال و جلال او نزد محب، بروز و ظهور بیشتری دارد. و این امر موجب هیبت و خوفی می‌شود که علامهٔ نراقی آن را از آثار محبت می‌داند.

۱. مستدرک الوسائل ج: ۸ ص: ۴۶۳، الصادق (علیه السلام): الْحَيَاءُ خَمْسَةٌ أَنْوَاعٍ حَيَاءُ ذَنْبٍ وَ حَيَاءُ تَقْصِيرٍ وَ حَيَاءُ كَرَامَةٍ وَ حَيَاءُ حُبٍّ وَ حَيَاءُ هَيْبَةٍ
 ۲. بحار الأنوار ج: ۷۴ ص: ۲۸، الصادق (علیه السلام): فَإِذَا أَحَبَّنِي أَحَبَّنِي... وَالْبَيْسُ الْحَيَاءُ حَتَّى يَسْتَحْيِيَ مِنْهُ الْخَلْقُ كُلُّهُمْ

۳۰-۴-۵. دیدن پروردگار در قلب

“فَعَايَنَ رَبَّهُ فِي قَلْبِهِ”^۱. اگر انسان خدا را دوست بدارد و محبت در قلب او جایگیر شود، قلب او نورانی شده، خدا را در قلب می بیند. با خدا به نحوی صحبت می کند که انگار او را مشاهده می کند. او را طوری مورد خطاب قرار می دهد که گویی او را در حضور می بیند.

۳۱-۴-۵. انس

انس با محبوب نیز از پی آمدهای روشن محبت است. امام صادق (علیه السلام) می فرماید: آنگاه که نسیم محبت، بر دلی، وزیدن آغاز کند، او در سایه سار محبت، مأنوس خواهد شد و با محبوب و یاد او، انس خواهد گرفت.^۲ و امام سجّاد (علیه السلام) نیز می فرماید: “اللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْتَغْفِرُكَ مِنْ كُلِّ رَاحَةٍ بَغَیْرِ اُنْسٍ”^۳. خدایا، اگر ما به تو رسیدیم و نزد تو مأنوس شدیم با تو انس گرفتیم. اگر با یاد تو، با نام تو و با عشق تو، انس گرفته ایم، “الحمد لله”؛ ولی اگر با هر چیز دیگری به جز انس با تو، احساس راحتی و انس کنیم، “استغفرالله”. باید از هر احساس راحتی و آرامشی، جز آرامش حاصل از انس با خدا، ناراحت، شرمگین، و عذرخواه؛ و در پی جبران باشیم.

علامه نراقی نیز انس را از آثار محبت برمی شمرد. و صاحب الانوار

۱. بحار الأنوار ج: ۳۶ ص: ۴۰۳، الصادق (علیه السلام): فَإِنْ حُبَّ اللَّهُ إِذَا وَرَثَهُ الْقَلْبُ وَ اسْتَضَاءَ

بِهِ... فَعَايَنَ رَبَّهُ فِي قَلْبِهِ

۲. مستدرک الوسائل ج: ۱۲ ص: ۱۶۸، الصادق (علیه السلام): وَإِذَا هَاجَ رِيحُ الْمَحَبَّةِ اسْتَأْنَسَ فِي ظِلِّالِ الْمَحْبُوبِ

۳. بحار الأنوار ج: ۹۱ ص: ۱۵۱، السجّاد (علیه السلام): اَسْتَغْفِرُكَ مِنْ كُلِّ لَذَّةٍ بَغَیْرِ ذِكْرِكَ وَمِنْ كُلِّ رَاحَةٍ بَغَیْرِ اُنْسٍ

السَّاطِعَةُ می گوید: محبّ با یاد پروردگار اُنس می گیرد، مأنوس می شود، خوشش می آید، و آرام می گیرد.

خواجه عبدالله انصاری هم در تعریف محبت می فرماید: "الْمَحَبَّةُ تَعْلُقُ الْقُلُوبَ بَيْنَ الْهَمَّةِ وَالْأُنْسِ". محبت، تعلّق داشتن و آویخته بودن قلب است بین هَمّت و اُنس. تو اراده ای می کنی به سمت او بروی تا اینکه به او می رسی و با او مأنوس می شوی، از جایگیر شدن در نزد محبوب به تو احساس آرامش دست می دهد.

علامه نراقی می فرماید: حبّ، منشأ اُنس است و اُنس مترتّب بر حبّ است، و پس از حبّ بروز می کند. "وَهُوَ غَايَةُ الْمَحَبَّةِ فَلَا يَخْلُو اُنْسُ عَنِ الْمَحَبَّةِ". اُنس بدون محبت نمی شود. "وَالْمَحَبَّةُ قَدْ تَكُونُ بَدُونَهُ". ولی محبت بدون اُنس، قابل تصوّر است. یعنی انسان می تواند محبّ و عاشق باشد ولی هنوز به اُنس نرسیده باشد. یعنی ممکن است در درجات نازله محبت، اُنس، ظهور و بروز نکرده باشد.

تا نرسیدی، شوق داری که برسی. و حال که رسیدی نام آن اُنس است و با محبوب مأنوس می شوی. علامه نراقی اُنس را این چنین تعریف می کند: اُنس عبارت است از: خوش آمدن نفس، به وجد آمدن نفس، شادمان شدن نفس، به خاطر دیدن مطلوب و محبوب، بعد از وصول و بعد از استحکام وصول و بعد از رسوخ وصول.

انسان، تا مطلوبی را خواست و تا در راه رسیدن به آن گام برداشت، می گویند: شوق، بعد از وصول، بعد از جایگیر شدن، بعد از اینکه خیمه را برپا کرد و بعد از اینکه جایگاه خودش را راسخ و محکم کرد، نفس او به حالتی شاد و بانشاط، دست پیدا می کند و از دریافت این جایزه، لذّت می برد. از اینکه توفیق پیدا کرده است تا به این مرحله برسد، شادمان است. و این می شود "اُنس".

۳۲-۴-۵. پاره پاره شدن (تحمل نکردن فراق و دوری)

حضرت علی (علیه السلام) می فرماید: "لَوْ أَحَبَّنِي جَبَلٌ لَتَهَافَتَ" اگر کوهی مرا دوست می داشت، پاره پاره می شد.^۱

غیرت حق بود و با حق چاره نیست
کو دلی کز عشق حق صد پاره نیست
سینه خواهم شرحه شرحه از فراق
تا بگویم شرح درد اشتیاق

(مولوی)

۳۳-۴-۵. فناء

صاحب منازل السائرین می گوید: "الْمَحَبَّةُ أَوَّلُ أَوْدِيَةِ الْفَنَاءِ". محبت و عشق، اولین وادی فناء است. اگر به وادی عشق رسیدی، اگر درجات عالی عشق را طی کردی، در وادی فناء گام گذاشته ای.

میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست
تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز

(حافظ)

اگر بتوانی خود و خودیت را به فنا بسپری، و فقط او بماند، به کمال حب^۲ رسیده ای؛ و رسیدن به این مرحله، از پی آمدهای درجات بالای حب است. صاحب کتاب "الانوار الساطعة" می نویسد: "كَيْفِيَّةُ الْوُضُوءِ إِلَى الْمَقْصَدِ الْأَعْلَى". این که انسان بخواهد به مقاصد عالی برسد فقط از یک مسلک میسر است. "مَسْلَكُ تَحْصِيلِ الْمَحَبَّةِ الْإِلَهِيَّةِ". همین مسیری که ما در این کتاب گفتیم. تا اینکه "إِلَى أَنْ يَصِلَ إِلَى مَرَحَلَةِ الْعَشْقِ". انسان به درجه عالی محبت، یعنی به مرحله عشق می رسد. "فَإِنَّهُ الَّذِي يُوجِبُ

۱. غرر الحکم و درر الکلم أمير المؤمنين (عليه السلام): لَوْ أَحَبَّنِي جَبَلٌ لَتَهَافَتَ

الْفَنَاءَ". این درجهٔ عالیۀ عشق و محبت موجب می‌شود که انسان، به فنا برسد. "فَنَاءُ مَا سِوَى اللَّهِ وَ بَقَاءُ النَّفْسِ بِه تَعَالَى". غیر از خدا، همه فانی، و هر چه هست باقی به بقاء او.

۵-۵. هدف از دوست داشتن خدا

۱-۵-۵. قرب

در فصول پیشین عرض کردیم که بسیاری از عبادات را که انجام می‌دهیم، می‌گوییم: "قُرْبَةً إِلَى اللَّهِ" فرق بین قرب و زلفی را هم بیان کردیم که زلفی درجهٔ لطیف‌تر و نزدیک‌تر قرب است. امام سجّاد (علیه السلام) بسیار عبادت می‌کرد، فرزندش امام باقر (علیه السلام) سؤال کرد: پدر جان چرا این قدر خودتان را به سختی می‌اندازید؟ فرمودند: "أَتَحِبُّ إِلَى رَبِّي". عشق‌بازی می‌کنم، اظهار محبت می‌کنم. "لَعَلَّهُ يُزِلُّنِي"، باشد که خدا مرا به مرحلهٔ زلفی برساند. باشد که خدا مرا به خود نزدیک و نزدیک‌تر کند.^۱

خدا را دوست بداریم. برای چه خدا را دوست بداریم؟ اگر خدا را دوست بداریم که به بهشت برویم، می‌شود عبادت تجّار. اگر خدا را دوست بداریم که به جهنّم نرویم، می‌شود عبادت بردگان. اگر خدا را دوست بداریم که به ما جوایزی حتّی اخروی و معنوی بدهد، این هم نوعی عبادت تاجرانه است.

خدا را فقط برای نزدیک شدن به او، و در مرحلهٔ بالاتر، فقط برای اجرا شدن فرمان او، و جلب رضایتش، باید دوست داشت، و لا غیر.

۱. بحار الأنوار ج: ۴۶ ص: ۹۱، السجّاد (علیه السلام): أَتَحِبُّ إِلَى رَبِّي لَعَلَّهُ يُزِلُّنِي

۲-۵-۵. رضایت پروردگار

خدا را دوست بداریم چون خدا دوست دارد که دوستش داشته باشیم. چون خدا مایل است که او را دوست بداریم. آیا می‌توانیم بگوییم ما از دوست داشتن خدا، هدفی جز تحقق رضایت پروردگار نداریم؟ بله، هدف از دوست داشتن خدا چیست؟ هدف این است که خدا راضی شود.

“يَا أَحْمَدُ لَيْسَ كُلُّ مَنْ قَالَ أَحَبُّ اللَّهِ أَحَبَّنِي حَتَّى ... يَطْلُبَ رِضَايَ”.^۱ هر کس بگوید خدایا دوست دارم، این چنین نیست که من نامش را در زمره عاشقان بنویسم، باید ثابت کند، و یک راه اثبات، این است که به‌خاطر رضای من این کار را کرده باشد. “يَطْلُبُ رِضَايَ” رضایت مرا بخواهد.

عبادت عاشقانه را پسندیدیم، چون سفارش و خواست خداست. عبادت عاشقانه را انتخاب کردیم چون خداوند، عبادت عاشقانه را بهتر و با فضیلت‌تر از سایر انواع عبادات می‌داند، چون او عبادت عاشقانه را بیشتر می‌پسندد؛ عبادت عاشقانه را برمی‌گزینیم، چون این مسیر، بیشتر مورد رضایت خداوند است.

نه اینکه چون میل من به عبادت عاشقانه است. نه اینکه چون از معلمی که علاقه‌اش به عبادت عاشقانه بوده، درس گرفته‌ام، نه اینکه کتابی خوانده و فکر کرده‌ام که این‌طور به نفعم است، نه! چون رضایت خدا، در این طریق است، آن را انتخاب کرده باشم. علامت دوستی خدا، این است که رضایت خدا را بخواهی، و خود دوستی را هم، به‌خاطر رضایت خدا بخواهی.

پس آدمی برای کدام‌یک از پی‌آمدها باید خدا را دوست بدارد؟ چون خدا راضی است، چون رضایت خدا در این راه است، چون خدا این مسیر را می‌پسندد.

۱. بحار الأنوار ج: ۷۴ ص: ۳۰، الرسول (صلی الله علیه وآله):

باید بتوانیم بگوئیم: ای خدا؛ خودت را می‌خواهم، رضایت تو را می‌خواهم. من آن‌قدر فهمیده‌ام که، تو هستی؛ و از برخی افعال، راضی و از برخی ناراضی هستی، من می‌خواهم توسط خودم و نیز دیگران تا آنجا که ممکن است، افعال مورد رضایت تو صادر شود. می‌خواهم که تو راضی باشی. حتی اگر رضایت تو در عذاب من است، من به آن‌هم راضی هستم و در آنجا هم من به همه اعلام می‌کنم که من راضی هستم و دوست دارم.

یکی درد و یکی درمان پسندد

یکی وصل و یکی هجران پسندد

من از درمان و درد و وصل و هجران

پسندم آنچه را جانان پسندد

(باباطاهر)

عاشقان را گر در آتش می‌پسندد لطف دوست

تنگ چشمم گر نظر بر چشمه کوشر کنم

(حافظ)

پسندم آنچه را جانان پسندد، محبت را پسندیدیم چون جانان، از زبان خود، و از زبان انبیاء و اولیاء خود، بارها و بارها گفته است: "من راه محبت را بیشتر می‌پسندم" "من دوست دارم که بندگانم راه محبت، و عبادت عاشقانه را انتخاب کنند".

فلذا هیچ یک از پی‌آمدهای دنیوی، اخروی، و معنوی و حتی صفاتی که در پی محبت، برای محب و عاشق بروز خواهد کرد، علت نخواهد بود که ما خدا را بدان سبب دوست بداریم. علت و انگیزه اصلی، این خواهد بود که: ما برای رضای خدا و برای آن‌که مورد خواست و پسند خدا، محقق شود، این مسیر را انتخاب کردیم چون علم ما، دانش ما، و فهم ما از دین خدا، تا امروز این بود که این مسیر و این راه، بیشتر از هر راهی مورد رضایت حضرت حق است و بس.

فهرست منابع

- آداب الصلاة: سيد روح الله خميني، (١٣٧٩-١٣٦٨ هـ ش)، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني، ١٣٧٨
- الأخلاق: سيد عبد الله شير (١١٨٨-١٢٤٢ هـ. ق)، چاپ مكتبة العزيزي، قم، ١٣٧٤ ش
- الأخلاق العارفين: محمد حسين امامي فر (١٣١٧ هـ. ش)، مؤسسة فرهنگي هنري ندای مهراآفرين، ١٣٧٩ ش
- الأمالي (للشيخ الصدوق): محمد بن علي بن حسن بن بابويه قمي (٣٠٥-٣٨١ هـ. ق)، انتشارات كتابخانه اسلاميه، ١٣٦٢ ش
- الأمالي (للشيخ الطوسي)، ابو جعفر محمد بن حسن طوسي، (٣٨٥-٤٦٠ هـ. ق)، انتشارات دار الثقافة، قم، ١٤١٤ هـ. ق
- الإقبال بالأعمال الحسنة: سيد رضي الدين، علي بن موسى بن جعفر بن طاووس (٥٨٩-٦٦٤ هـ. ق)، دار الكتب الإسلامية، تهران، ١٣٦٧ ش.
- الأنوار الساطعة في شرح الزيارة الجامعة: شيخ جواد كربلايي، چاپ دار الحديث أوصاف الأشراف: خواجه نصير الدين طوسي، (٥٧٩-٦٧٢ هـ. ق)، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامي، تهران، ١٣٧٣
- بحار الأنوار: محمد باقر بن محمد تقی مجلسي، (١٠٣٧-١١١٠ هـ. ق)، مؤسسة الوفاء بيروت، لبنان، ١٤٠٤ هـ. ق
- بصائر الدرجات: محمد بن حسن بن فروخ صفار (م ٢٩٠ هـ. ق)، انتشارات كتابخانه آيت الله مرعشي نجفی، ١٤٠٤ هـ. ق

۳۶۲ ❁ عاشق شو

البلد الأمين: شيخ تقی‌الدین ابراهیم بن علی عاملی کفعمی، (۸۴۰-۸۸۶ ه. ق.)، "کتبه احمد النجفی الزنجانی ۱۳۸۲ ه. ق."

تحف العقول: ابو محمد، حسن بن علی بن حسین بن شعبه حرانی حلبی، (ق. ۴ ه) مؤسسه انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسين حوزه علمیه، قم، ۱۴۰۴ ه. ق.

تفسير التبيان للشيخ الطوسي: محمد بن حسن طوسي (۳۸۵-۴۶۰ ه. ق.)، دار احیاء التراث العربی، بیروت

تفسير فرات الكوفي: ابو القاسم، فرات بن ابراهیم بن فرات کوفی (ق ۴ ه)، مؤسسه چاپ و نشر وابسته به وزارت ارشاد اسلامی، ۱۴۱۰ ه. ق.

تفسير قمی: علی بن ابراهیم قمی (ق ۳ ه)، دارالکتاب، قم، ۱۳۶۷ ش

تفسير نورالثقلين: عبد علی بن جمعه عروسی حویزی (ق ۱۱ ه)، انتشارات اسماعیلیان، ۱۴۱۵ ه. ق

جامع الأخبار: تاج‌الدین، محمد بن محمد بن حیدر شعیری، انتشارات رضی قم، ۱۳۶۳ ش.

جامع السعادات: ملا مهدی نراقی، (م ۱۲۰۹ ق.)، چاپ مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، بیروت

الخصال: محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی (۳۰۵-۳۸۱ ه. ق.)، انتشارات جامعه مدرسين حوزه علمیه قم، ۱۴۰۳ ه. ق

دوستی در قرآن و حدیث: محمد محمدی‌ری‌شهری، (۱۳۲۵ ش)، دارالحدیث، قم، ۱۳۷۹ ش.

شرح نهج البلاغة: ابو حامد، عبد الحمید بن هبة الله بن ابی‌الحدید معتزلی (۵۸۶-۶۵۶ ه. ق.)، انتشارات کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی، قم، ۱۴۰۴ ه. ق

الصحيفة السجادية: ابو محمد علی بن حسین (علیه السلام)، (۳۶-۹۶ ه. ق.)، دفتر نشر الهادی، ۱۳۷۶ ش

غرر الحکم و درر الکلم: عبد الواحد بن محمد تمیمی آمدی، (۵۱۰-۵۵۰ ه. ق.)، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۶۶ ش

الكافي: ثقة الإسلام، شیخ المشایخ، محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی رازی، چاپ دارالکتب الإسلامية، تهران، ۱۳۶۵ ه. ش

کمال‌الدین: محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی ۳۰۵-۳۸۱ ه. ق، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، قم، ۱۳۹۵ ه. ق

مجموعه ورام: ورام بن ابی‌فراس (م ۶۰۵ ه)، انتشارات مکتبه الفقیه، قم

المحجة البيضاء: ملا محسن فیض کاشانی، (م ۱۰۹۱ ه. ق.) چاپ دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ ه. ق

مستدرک الوسائل: محدث نوری، (م ۱۳۲۰ ه) مؤسسه آل‌البيت لإحياء التراث، قم، ۱۴۰۸ ه. ق

مُسْكَنُ الْفُؤَاد: شيخ زين الدين بن علي بن احمد عاملی جبعی (۹۱۱-۹۶۶ ه. ق.)، انتشارات کتابخانه بصیرتی قم

فهرست منابع ❁ ۳۶۳

- مصباح الشريعة: منسوب به جعفر بن محمد (عليه السلام)، (۸۳-۱۴۸ هـ)، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۰ هـ ق
- مصباح المتهجد: ابو جعفر محمد بن حسن طوسی، (۳۸۵-۴۶۰ هـ ق)، مؤسسه فقه الشيعه، بيروت، ۱۴۱۱ هـ ق
- معانی الأخبار: محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی ۳۰۵-۳۸۱ هـ ق، مؤسسه انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسين حوزه علمیه قم، ۱۳۶۱ ش
- معدن الجواهر: شيخ ابو الفتح، محمد بن علی کراچکی طرابلسی (م ۴۴۹ هـ)، انتشارات کتابخانه مرتضويه تهران، ۱۳۹۴ هـ ق
- معراج السعادة: ملا احمد نراقی، (۱۱۸۵-۱۲۴۵ هـ ق) انتشارات هجرت، ۱۳۷۷
- منازل السائرين: خواجه عبدالله انصاری، (۳۹۶-۴۸۱ هـ ق) چاپ مؤسسه دارالعلم، ۱۴۱۷ ق.
- من لا يحضره الفقيه: محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی، (۳۰۵-۳۸۱ هـ) مؤسسه انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسين حوزه علمیه قم، ۱۴۱۳ هـ ق
- المؤمن: ابو محمد، حسین بن سعید بن حماد بن مهران اهوازی، (ق. ۳ هـ)، انتشارات مدرسه امام مهدی (عج)، قم، ۱۴۰۴ هـ ق
- ميزان الحكمة: محمد محمدی ری شهری، (۱۳۲۵ هـ ش)، دار الحديث، قم، ۱۳۷۵ ش
- نهج البلاغة: سيد رضی، محمد بن حسین موسوی (۳۵۹-۴۰۶ هـ ق)، انتشارات دارالهجرة، قم
- وسائل الشيعة: محمد بن حسن، معروف به شيخ حر عاملي (۱۰۳۳-۱۱۰۴ هـ)، مؤسسة آل البيت لإحياء التراث، قم، ۱۴۰۹ هـ ق

فهرست آیات

أَذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا / ٢٣٥
اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ / ٣٨
إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ / ١٨٨، ٢٢٦، ٢٢٧
إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا / ٢٠٠
إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ / ١٣٦، ٢٥٠، ٢٩٦
إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طَوًى / ٩١
إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ / ١٦٨
إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ / ٢٢٦
إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً / ٣٧
إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ / ١٧١، ٢٠٤، ٢٧٦
إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ / ٢٢٥
إِيَّاكَ نَعْبُدُ / ٢٢٤
تَزُودُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى / ٢٢٦
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ / ٢٤٤
ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ / ٢٢٦

السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ / ٤٧
 شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ / ٣٧
 فَخَلَعَ عَلَيْكَ / ٩١
 قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ / ٢٧٧
 قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ
 اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَ
 رَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ
 الْفَاسِقِينَ / ١٠٩
 لَا يُكْرَاهُ فِي الدِّينِ / ٧٩، ٧٨، ٤١
 لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ / ٣٣٤
 لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ / ٢٧٤
 لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ / ٤٥
 مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ / ٢٤٤
 مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِيَ اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ
 أَعَزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ
 يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ / ١٣٥، ١٦٥، ١٧٥، ٢١٠
 وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ / ٤٦
 وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ / ١٤١، ١٨٢، ٢٢٣
 وَجَعَلْنَا مِنْهَا آئِنًا لِنُفْهِمَ / ٨٤
 وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ / ٤٨
 وَمَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ / ٢٧٧
 وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى / ٢٠٣
 وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي / ٣٧، ٤٥، ١٤٩، ١٩٧
 وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى / ٢٧٤
 يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتِمِّمْ لَنَا نُورَنَا / ٦٤، ٩٨

نمايه

آخرت، ۶۴، ۷۸، ۹۷، ۹۸، ۱۰۹، ۱۱۳،	اختيار، ۷۵، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۲۰۳
۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۷۹،	اخلاص، ۵۲، ۵۵، ۵۶، ۵۹، ۶۰، ۹۲،
۲۴۶، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۸۲، ۲۸۳،	۹۵، ۱۲۰، ۱۳۰، ۱۴۰، ۲۲۳، ۲۲۴،
۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۳،	۲۴۸، ۲۵۵،
۳۴۰، ۳۴۱، ۳۵۲،	أخلاق العارفين، ۱۳۸، ۲۱۸، ۳۶۱
آداب الصلاة، ۲۴۳،	ارادت، ۹۲، ۱۴۷، ۲۵۸، ۳۴۴، ۳۵۴،
آزادگی، ۸۰، ۹۳، ۱۸۷،	اراده، ۳۲، ۵۷، ۶۰، ۶۲، ۶۳، ۶۶، ۶۷،
	۷۵، ۷۹، ۸۱، ۱۸۴،
ابتهاج، ۳۲، ۸۱، ۸۵، ۸۸، ۱۱۸، ۱۲۶،	ارشاد القلوب، ۲۴،
ابراهيم(عليه السلام)، ۱۵۸، ۱۷۴، ۱۷۸،	ارشاد الهي، ۲۰۴،
۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۳،	ارض، ۴۹، ۵۰،
ابوحمره ثمالی، ۶۹، ۷۷،	أرض الله، ۴۹، ۵۰، ۵۱،
ابوسعید ابوالخیر، ۲۵۲،	استجابت دعا، ۱۸۱،
اجتهاد، ۱۶، ۲۰۹، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۹،	اسماعيل(عليه السلام)، ۱۵۸،
۲۴۰،	اشتها، ۳۲، ۶۲،

٣٦٨ ❀ عاشق شو

اضطراب، ٩٨، ٩٧، ٨٨، ٩٩	٢٦٤، ٢٦٦، ٢٨٢، ٢٨٣، ٢٩١
اطاعت، ٢٧، ٢٨، ٣٢، ٥٣، ٦١، ٨٠	٢٩٣، ٢٩٦، ٢٩٨، ٣٠٣، ٣٠٤
١٠٤، ١١٠، ١١٨، ١١٩، ١٢٠	٣٠٨، ٣١٣، ٣١٤، ٣١٩، ٣٢٦
١٢٩، ١٣٨، ١٦٨، ١٧٢، ١٨٩	٣٣٠، ٣٣٥، ٣٤٢، ٣٤٥، ٣٥١
٢١٣، ٢٢٧، ٢٣٠، ٢٣٢، ٢٤٩	٣٥٥، ٣٥٨
٢٥٠، ٢٥٥، ٢٦٤، ٢٧٨، ٢٩٦	امام صادق(ع)، ٣٩، ٤٢، ٤٥، ٥٨، ٦٢
٣٥٤، ٣٤٥، ٣٤٦	٦٨، ٧١، ٧٥، ٧٩، ٨٢، ٩٨، ٩٩
اعتقاد، ٣٤، ٧٥، ٧٩، ٨٠، ١٨٦	١٠٣، ١٠٤، ١٠٦، ١٠٧، ١١٠
إقبال الأعمال، ٩٠، ١٤٢، ١٦٢، ١٧٢	١١٥، ١٢٦، ١٣٩، ١٤٥، ١٦٥
٢٧٨، ٣٠٤، ٣٦١	١٦٦، ١٦٨، ١٧٤، ١٨٠، ١٨٥
الأخلاق، ٣٢، ٦١، ٨١، ٣٦١	١٨٦، ١٩٠، ١٩٧، ١٩٨، ٢٠٤
الهام الهی، ٢٠٥	٢٠٦، ٢٠٩، ٢١٢، ٢١٣، ٢١٨
امالی شیخ طوسی، ١٧٨، ٢٠٠	٢١٩، ٢٢٠، ٢٢٤، ٢٢٥، ٢٢٦
امالی صدوق، ٢٣، ٧١، ١٠٣، ١٢٤	٢٢٩، ٢٣١، ٢٣٢، ٢٣٦، ٢٤١
امام باقر(ع)، ٧٨، ١١٨، ١٨٥، ٢٢٨	٢٤٢، ٢٥٣، ٢٦٥، ٢٧٠، ٢٧٩
٢٣٠، ٢٨٧، ٢٩١، ٣٥٨	٢٨٠، ٢٨٤، ٢٩٢، ٢٩٣، ٢٩٥
امام حسن مجتبی(ع)، ٩٩، ١٣٤، ٢١٧	٢٩٦، ٢٩٨، ٣٠١، ٣٠٢، ٣٠٧
امام حسین(ع)، ١٣٤، ٢٦٦، ٣٠٤	٣٠٩، ٣١٠، ٣١٧، ٣٢١، ٣٢٣
امام خمینی(ره)، ٣٦، ٢٤٣، ٢٥١، ٣١٢	٣٢٤، ٣٣١، ٣٣٤، ٣٣٥، ٣٣٩
٣٦١	٣٤١، ٣٤٤، ٣٤٦، ٣٥٤، ٣٥٥
امام رضا(ع)، ٢٠٧، ٢٠٩، ٢٤٨	امام عسکری(ع)، ١٧١، ٢٣٩، ٢٥١
امام سجّاد(ع)، ٦٩، ٧٠، ٧٢، ٧٤، ٧٧	امام کاظم(ع)، ١٨٩، ٢٩٢
٨٤، ٩٥، ١١٤، ١١٥، ١٢٢، ١٢٣	امام هادی(ع)، ٢٧٣
١٢٤، ١٣٨، ١٤٢، ١٦١، ١٦٦	امان، ٩١، ٣٠٥، ٣٣٣
١٧١، ١٧٧، ١٨٣، ١٨٧، ١٩٨	امیرالمؤمنین علی(ع)، ٢٣، ٢٤، ٣٠، ٣٣
٢٠٧، ٢٠٩، ٢١١، ٢١٩، ٢٥١	٣٨، ٤٤، ٤٧، ٤٩، ٥٥، ٧٨، ٩٥

نمایه ❁ ۳۶۹

باباطاهر، ۳۶۰	۹۷، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰
بحارالانوار، ۳۲، ۳۶، ۳۸، ۳۹، ۴۲، ۴۴	۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۲۵، ۱۳۲
۴۵، ۴۸، ۴۹، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶	۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۹
۵۸، ۶۲، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲	۱۴۱، ۱۶۵، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۳
۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۷، ۷۹، ۸۲، ۸۴	۱۸۴، ۲۰۱، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸
۹۰، ۹۱، ۹۵، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۵	۲۱۱، ۲۱۳، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۵۴
۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۴، ۱۱۵	۲۶۲، ۲۶۷، ۲۸۳، ۲۸۸، ۲۹۵
۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱	۳۰۳، ۳۰۷، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۵
۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۸	۳۱۶، ۳۱۷، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳
۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷	۳۴۳، ۳۴۵، ۳۴۷، ۳۵۷
۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۵	امین الله، ۷۱
۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷	انبساط درونی، ۱۲۶
۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲	انتخاب آزادانه، ۷۹
۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۶۹	انس، ۳۳، ۶۳، ۶۸، ۸۸، ۸۹، ۹۴، ۹۷
۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴	۹۸، ۹۹، ۱۰۲، ۱۱۲، ۱۲۵، ۱۲۶
۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹	۱۳۰، ۱۳۷، ۱۴۷، ۲۴۰، ۳۰۴
۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴	۳۴۲، ۳۴۳، ۳۵۵، ۳۵۶
۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹	الأنوار الساطعة، ۵۹، ۲۱۰، ۳۴۳، ۳۶۱
۱۹۰، ۱۹۸، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۰۶	اوحدی مراغه‌ای، ۲۲۸
۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱	اوصاف الأشراف، ۳۲، ۸۱، ۸۵، ۹۲، ۹۷
۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱	۱۲۵، ۱۲۶، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۴۹
۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۹	۱۹۷، ۲۰۲، ۳۶۱
۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴	اهل بیت، ۱۱۰، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۸۰
۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹	۱۹۸، ۲۵۵، ۲۸۰، ۳۴۷
۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۵، ۲۴۶	ایمان، ۹۱، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۹۱
۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳	۲۲۳، ۲۲۴، ۲۵۵، ۳۰۰، ۳۲۰، ۳۲۲

۲۳۱، ۲۲۵، ۱۸۹، ۱۸۳، ۱۸۱	۲۶۷، ۲۶۶، ۲۶۳، ۲۵۸، ۲۵۷
۲۹۰، ۲۶۱، ۲۴۲، ۲۴۱، ۲۳۶	۲۸۳، ۲۷۸، ۲۷۰، ۲۶۹، ۲۶۸
۳۳۱، ۳۲۹، ۳۲۷، ۳۱۰، ۳۰۵	۲۹۲، ۲۹۱، ۲۸۸، ۲۸۷، ۲۸۴
۳۵۸، ۳۳۷، ۳۳۶، ۳۳۵، ۳۳۲	۲۹۷، ۲۹۶، ۲۹۵، ۲۹۴، ۲۹۳
بیهودگی، ۱۱۰	۳۰۲، ۳۰۱، ۳۰۰، ۲۹۹، ۲۹۸
	۳۰۷، ۳۰۶، ۳۰۵، ۳۰۴، ۳۰۳
پاداش، ۲۷، ۲۸، ۳۱، ۵۴، ۸۰، ۸۶، ۸۷	۳۱۵، ۳۱۴، ۳۱۳، ۳۱۲، ۳۰۸
۲۴۲، ۲۴۱، ۲۳۶، ۱۴۰، ۱۲۳	۳۲۱، ۳۲۰، ۳۱۸، ۳۱۷، ۳۱۶
۳۳۴، ۳۲۹، ۳۲۰، ۲۶۱	۳۲۶، ۳۲۵، ۳۲۴، ۳۲۳، ۳۲۲
پردۀ غفلت، ۱۹۵	۳۳۱، ۳۳۰، ۳۲۹، ۳۲۸، ۳۲۷
پیامبر اکرم (ص)، ۲۸، ۳۲، ۳۴، ۳۵، ۳۸	۳۳۶، ۳۳۵، ۳۳۴، ۳۳۳، ۳۳۲
۹۰، ۸۲، ۷۶، ۷۵، ۶۹، ۶۲، ۵۶، ۵۴	۳۴۴، ۳۴۳، ۳۴۲، ۳۳۹، ۳۳۷
۱۲۵، ۱۰۹، ۱۰۷، ۱۰۳، ۹۶، ۹۱	۳۵۰، ۳۴۹، ۳۴۷، ۳۴۶، ۳۴۵
۱۴۶، ۱۴۳، ۱۴۱، ۱۳۶، ۱۳۴، ۱۳۲	۳۵۸، ۳۵۵، ۳۵۴، ۳۵۲، ۳۵۱
۱۷۱، ۱۷۰، ۱۶۸، ۱۶۷، ۱۶۴، ۱۴۹	۳۶۱، ۳۵۹
۱۹۰، ۱۸۵، ۱۸۰، ۱۷۸، ۱۷۵، ۱۷۴	برکت الهی، ۲۰۶
۲۲۶، ۲۲۱، ۲۱۲، ۲۰۷، ۱۹۸، ۱۹۱	بصائر الدرجات، ۳۵، ۱۶۸، ۳۶۱
۲۳۸، ۲۳۶، ۲۳۴، ۲۳۳، ۲۳۰، ۲۲۷	بطالت، ۱۳۸
۲۷۴، ۲۵۷، ۲۵۶، ۲۵۵، ۲۵۰، ۲۴۳	بغض، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۱۰
۲۹۰، ۲۸۷، ۲۸۵، ۲۸۳، ۲۷۷، ۲۷۶	۱۹۸، ۱۸۵، ۱۳۴، ۱۱۶
۳۰۱، ۳۰۰، ۲۹۶، ۲۹۵، ۲۹۴، ۲۹۱	بلا، ۲۸۷
۳۳۹، ۳۳۷، ۳۳۶، ۳۳۲، ۳۳۱، ۳۲۹	البلد الامین، ۷۳، ۳۶۲
۳۶۶، ۳۵۴، ۳۴۷، ۳۴۶، ۳۴۵	بندگی، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۷، ۱۶۶، ۱۹۰، ۲۳۱
	بهجت، ۳۷، ۸۵، ۸۹
تاریکی قبر، ۳۲۹	بهشت، ۲۷، ۵۳، ۵۴، ۶۹، ۷۹، ۸۲، ۸۶
تبیان (تفسیر)، ۳۳، ۶۵، ۱۰۱، ۳۶۲	۹۰، ۱۲۲، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۵۳، ۱۷۹

نمایه ❁ ۳۷۱

تحف العقول، ۱۳۶، ۲۲۷، ۲۵۰، ۲۵۳،	۱۵۰، ۱۹۹، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹،
۳۶۲، ۲۹۱، ۲۵۴	۳۶۲، ۳۱۰
ترازوی عمل، ۳۲۹	جامی، عبدالرحمان، ۳۲۲
تسبیح، ۷۸، ۲۳۷، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۹	جایزه الهی، ۲۱۳
تسبیح دائم، ۲۳۷	جذب، ۳۲، ۳۵، ۳۸، ۴۸، ۷۹، ۸۶، ۸۹
تسلیم، ۱۱۲، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۴۷	۹۱، ۹۲، ۲۷۸
تعظیم، ۱۲۸، ۳۵۴	جهنم، ۲۷، ۳۶، ۵۴، ۶۹، ۹۱، ۱۴۰
تفسیر القمی، ۱۷۶، ۳۶۲	۱۴۱، ۱۵۳، ۱۸۹، ۲۲۵، ۲۳۱
تفسیر فرات الکوفی، ۱۳۲، ۳۰۲، ۳۳۱	۲۳۶، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۶۱
۳۶۲، ۳۴۸، ۳۳۳	۲۹۰، ۳۰۵، ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۵، ۳۵۸
تقوی، ۲۲۶	
تنبیه الهی، ۲۱۳	چشم دل، ۱۲۲، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۲۱، ۳۲۵
تنبيه الخواطر، ۱۲۴	۳۵۲، ۳۲۸
تواضع، ۱۳۴، ۱۳۵، ۲۴۴، ۲۵۲، ۲۵۴	چشمه کوثر، ۷۷، ۳۳۶
توبه، ۱۰۹، ۲۲۳، ۲۳۰	چله نشینی، ۲۴۶
توحید، ۵۹، ۶۰، ۸۹، ۹۲، ۹۳، ۱۶۴	چهل حدیث، ۳۶، ۳۱۲
۱۸۱، ۱۸۶، ۲۴۶	
توحید محض، ۶۰، ۱۵۴	حافظ شیرازی، ۲۳، ۵۰، ۷۰، ۷۷، ۸۰
توفیق الهی، ۲۰۷، ۲۱۴	۹۱، ۱۰۷، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۶۲، ۲۱۲
توکل، ۱۱۲، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۴۷، ۲۴۳	۲۲۳، ۲۳۲، ۲۴۳، ۲۴۷، ۲۴۸
۲۴۹، ۲۴۵	۲۴۹، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۸۵، ۲۸۶
تهجد، ۱۱۹	۲۸۸، ۳۰۱، ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۱۵
	۳۱۹، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۳۶، ۳۴۰
جامع الأخبار، ۷۸، ۱۲۸، ۳۶۲	۳۴۶، ۳۵۷، ۳۶۰
جامع السعادات، ۳۲، ۳۳، ۶۲، ۶۳، ۶۴	حُبَّ الله، ۴۹، ۵۰، ۵۶، ۲۶۵
۱۰۶، ۱۱۸، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹	حُبَّ اولاد، ۹۴، ۱۰۸

۳۷۲ ❁ عاشق شو

حبّ بندگان، ۱۳۳	خضوع، ۷۲، ۲۴۴
حبّ جمال، ۱۹۹	خضوع و خشوع، ۷۲
حبّ دنیا، ۴۳، ۲۷۹	خُلّت، ۹۴، ۹۶، ۱۰۲
حبّ شیعه، ۱۳۳	خُلِق عظیم، ۳۵، ۱۶۸، ۱۷۴، ۱۸۰
حبّ مخلوقات، ۱۳۳	۲۰۷، ۳۶۵
حبّ مردم، ۱۳۳	خلوت، ۸۹، ۱۱۲، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۳
حبّ نفس، ۱۰۶، ۱۵۰، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۰۲	۱۳۰، ۲۶۲، ۲۷۹، ۳۱۲
حبّ نفع، ۱۹۹	خلوت دل، ۳۴۲
حبیب الله، ۹۶، ۱۷۴	خلوص، ۳۸، ۵۱، ۸۸، ۱۵۲، ۱۵۷، ۲۸۹
حدیث قرب نوافل، ۲۵۷، ۲۹۴	۲۹۵
حزن، ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۳۳	خنده اندک، ۲۴۹
حسادت، ۱۰۶، ۱۰۷	خواب زائد بر نیاز، ۱۳۸
حسن ظنّ، ۲۴۴	خواب غفلت، ۳۶
حضرت زینب (س)، ۹۴، ۹۵، ۱۰۸	خواجوی کرمانی، ۳۱۲
حضرت مریم، ۲۶	خواجه عبدالله انصاری، ۶۰، ۶۳، ۹۲
حفاظ الهی، ۲۰۸	۱۱۶، ۱۵۱، ۱۵۲، ۲۲۱، ۲۷۷
حلاوت و شیرینی، ۸۲	۳۴۱، ۳۵۱، ۳۵۶، ۳۶۳
حلاوت، ۱۲۲، ۱۸۷، ۳۴۴	خواجه نصیرالدین طوسی، ۸۱، ۸۵، ۹۲
حواریون، ۹۰	۱۹۷، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۴۶، ۱۴۷
حیا، ۳۵۴	۱۴۹، ۴۸، ۱۹۷، ۲۰۲، ۳۶۱
حیرت، ۶۶، ۶۷، ۱۶۱	خودکشی، ۱۹۵
خاندان عصمت، ۱۳۲، ۱۳۳، ۳۴۷	خوف، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۱۰۴، ۱۰۵
خدیجه کبری (س)، ۳۲، ۸۲، ۹۱، ۲۸۷	۱۱۳، ۱۲۷، ۱۳۰، ۲۴۱، ۲۴۲
خشیت، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۴۷	۲۴۵، ۳۱۲، ۳۳۳، ۳۵۴
الخصال، ۲۹۶، ۳۶۲	داوود نبی (ع)، ۳۲، ۳۳، ۴۹، ۶۶، ۶۷

نمایه ❁ ۳۷۳

راحت طلبی، ۱۱۰	۱۰۰، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۷، ۱۸۳
رجاء، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۱۰۴، ۱۰۵	۲۱۰، ۲۶۸، ۲۹۵، ۲۹۷، ۳۳۱
۱۲۷، ۱۳۰، ۱۴۶، ۱۴۷، ۲۴۱	۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰
۲۴۲، ۲۴۵	دعای کمیل، ۷۱، ۷۳
رحمت الهی، ۳۰۲	دنیا، ۲۸، ۵۶، ۸۳، ۸۷، ۹۱، ۱۰۸، ۱۰۹
رزق الهی، ۲۰۹، ۲۱۴	۱۱۳، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۶، ۱۳۷
رضا، ۱۲۶، ۱۴۷، ۳۴۴	۱۴۳، ۱۶۷، ۲۲۷، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۸
رفاقت، ۹۴، ۹۶، ۹۷	۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵
رکوع، ۱۲۱، ۲۳۹	۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹
رنج، ۲۸۷	۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۶، ۳۰۲، ۳۰۳
روح، ۳۵، ۳۷، ۳۹، ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۴۹	۳۱۳، ۳۲۸، ۳۳۴، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۵۲
۵۰، ۵۱، ۵۹، ۸۴، ۹۸، ۱۴۹، ۱۹۷	دوستی در قرآن و حدیث، ۳۶۲
۱۹۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۳۸، ۲۶۴	دوستی دنیا، ۱۰۸، ۲۷۹
۲۸۹، ۳۰۰، ۳۱۱، ۳۴۶	دوستی فرزند، ۱۰۷
ریح، ۴۹، ۵۰، ۵۸، ۹۸، ۱۱۸، ۱۲۶	
۱۳۸، ۲۱۸	ذکر، ۴۸، ۴۹، ۷۸، ۹۰، ۹۵، ۱۰۳
ریح الله، ۴۹، ۵۰، ۵۱	۱۰۶، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۸۸، ۲۳۷
	۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۹، ۲۷۱، ۲۷۸، ۲۷۹
زلفی، ۸۹، ۹۰، ۲۵۹، ۲۹۱، ۳۵۸	ذکر خالص، ۲۲۵
زلیخا، ۲۱۷	ذکر دائم، ۲۳۵
زهد، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۵	ذکر زاهدانه، ۲۳۶
زیارت جامعه، ۱۴۳، ۱۷۶، ۲۷۳	ذکر زبانی، ۱۱۵، ۲۲۵، ۲۴۰، ۲۵۱
	ذکر عاشقانه، ۲۳۶
ساده زیستی، ۲۴۵	ذکر کثیر، ۲۲۹، ۲۷۰
ستمگران، ۴۶	
سجده طولانی، ۲۴۸	رؤیت، ۸۹، ۹۰، ۹۱

۳۷۴ ❁ عاشق شو

سجود، ۱۲۱، ۲۳۹	۱۲۳، ۱۴۳، ۱۶۰، ۱۷۸، ۳۰۵
سرّ، ۴۵، ۶۷، ۷۲، ۷۴، ۹۳	۳۰۶، ۳۰۷، ۳۴۶، ۳۵۲
سرگشتگی، ۶۵، ۶۷، ۱۰۱، ۱۶۱	۹۴، ۹۵، ۱۰۲
سعدی، ۴۰، ۶۰، ۱۱۴، ۱۲۰، ۱۲۹	شکفتگی، ۸۵
۱۵۴، ۱۶۲، ۲۲۵، ۲۳۶، ۲۷۰	شکر نعمت، ۲۰۰
۲۷۷، ۲۹۷، ۳۰۹، ۳۱۱، ۳۱۲	شوق، ۳۱، ۳۳، ۵۴، ۵۵، ۶۳، ۶۴، ۶۵
۳۳۴، ۳۳۶، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۳	۶۷، ۶۹، ۷۹، ۸۶، ۸۸، ۹۲، ۹۴
۳۴۴، ۳۵۱، ۳۵۲	۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۱۲
سعه صدر، ۳۱۸	۱۱۳، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵
سکوت، ۲۴۷، ۲۴۸	۱۲۶، ۱۳۰، ۱۴۷، ۱۵۴، ۱۸۲
سلیمان نبی، ۳۲، ۴۵، ۵۲، ۵۳، ۷۰، ۷۶	۱۸۹، ۱۹۳، ۲۱۹، ۲۳۲، ۲۴۲
۱۵۳، ۱۸۳، ۲۱۰، ۲۴۷	۲۹۱، ۲۹۵، ۲۹۹، ۳۰۵، ۳۱۴
سما، ۴۷، ۴۸، ۵۰، ۲۶۵	۳۱۶، ۳۵۳، ۳۵۶
سما الله، ۵۰، ۵۱	شهوّت، ۳۲، ۶۲، ۶۷، ۱۳۸، ۳۴۰
سنایی غزنوی، ۳۱۴	شیخ صدوق، ۲۳، ۷۱، ۱۲۴
شاه نعمت الله ولی، ۳۴۸	شیخ طوسی، ۳۳، ۶۵
شب زنده داری، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۳۰	شیدایی، ۳۳، ۳۵، ۱۰۱، ۱۶۱
شبر (علامه)، ۶۱، ۸۱	شیطان، ۵۹، ۲۳۷، ۲۶۴، ۲۶۹، ۳۰۳
شب زنده داری، ۱۱۲	۳۱۳، ۳۱۴، ۳۲۱، ۳۴۰، ۳۴۱
شراب قرب، ۱۶۱	شیعه، ۱۷۵، ۱۸۴
شرح نهج البلاغه، ۲۸، ۱۶۹، ۱۹۰	شیفتگی، ۶۵، ۶۷، ۱۶۱
شرک خالص، ۶۰	صائب تبریزی، ۲۲۰، ۲۲۱، ۳۱۴، ۳۱۷
شعف، ۳۱، ۳۲، ۳۸، ۵۹، ۶۱، ۸۱، ۸۴	صبر، ۹۱، ۱۴۴، ۲۸۸، ۳۴۳، ۳۵۲
۸۵، ۸۸، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۲۶، ۱۳۰	صحیفه ادریس، ۵۴، ۱۲۲، ۱۴۰، ۱۸۰
شعیب نبی (ع)، ۵۴، ۵۶، ۶۹، ۷۳، ۹۰	صحیفه سجادیه، ۷۰، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۵۹

نمایه ❁ ۳۷۵

عبادت برده‌وار، ۸۶، ۸۷، ۱۸۷، ۲۴۱،	۲۰۷، ۲۰۹، ۲۶۴، ۲۸۲، ۲۸۳،
۲۴۲، ۲۶۲، ۳۵۸	۳۱۳، ۳۳۰، ۳۶۲
عبادت تاجرانه، ۱۸۸، ۲۴۱، ۲۴۲،	۹۵، ۱۳۵، ۲۴۷، ۲۵۳، ۲۵۴، ۳۲۴
۲۶۲، ۲۸۱، ۳۲۰، ۳۵۸	صدر، ۶۷، ۷۴
عبادت شاكرانه، ۱۵۰	صدق، ۱۲۰، ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۳۵، ۲۹۶،
عبادت عاشقانه، ۲۷، ۲۸، ۳۹، ۸۰، ۸۷،	۳۲۴، ۳۵۰
۹۳، ۹۴، ۱۰۴، ۱۱۷، ۱۵۰، ۱۸۷،	صدقه، ۸۲، ۲۵۴
۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۳، ۲۳۹، ۲۴۰،	صله رحم، ۲۵۴
۲۴۱، ۲۷۱، ۲۷۳، ۳۰۴، ۳۲۰،	
۳۴۲، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۹، ۳۶۰،	ضمير، ۶۷، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۲۸۴
عبادت غير عاشقانه، ۲۸، ۳۹، ۱۹۰	ضوء، ۴۴
عبادت كَريمانه، ۱۸۷، ۱۸۸	
عذاب، ۳۱، ۵۴، ۸۶، ۱۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲،	طغول احراری، ۲۳۲
۳۲۹، ۳۳۴، ۳۶۰	طوبی، ۱۷۹
عذاب الهی، ۲۶۱	طهارت، ۱۲۵، ۲۲۳
عرش، ۱۰۰، ۱۸۲، ۲۷۸	طهارت قلب، ۲۲۳
عرفان، ۱۰۴، ۱۲۷، ۲۲۰، ۲۴۱، ۲۵۶، ۲۶۱	
عزيز مصر، ۲۱۷	عبادت، ۲۷، ۲۸، ۳۱، ۳۹، ۵۳، ۶۱، ۶۵،
عشقبازی، ۱۵۵، ۱۷۲، ۱۸۸، ۲۱۱،	۷۹، ۸۵، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۱۹، ۱۲۰،
۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۸، ۲۳۰، ۲۳۴،	۱۲۹، ۱۴۰، ۱۵۰، ۱۷۷، ۱۹۱،
۲۵۳، ۳۰۴، ۳۲۷، ۳۵۸	۱۹۳، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۸، ۲۳۹،
عصيان، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۳۹، ۱۴۰، ۲۷۹،	۲۴۰، ۲۴۶، ۲۴۹، ۲۵۵، ۲۵۸،
۳۱۴	۲۶۳، ۲۶۴، ۲۷۱، ۲۷۸، ۲۹۰،
عفو، ۳۰۲، ۳۳۳، ۳۴۸	۲۹۱، ۳۰۲، ۳۲۰، ۳۲۴، ۳۴۴،
عقیده اختیاری، ۷۵	۳۵۳، ۳۵۸
علامه مجلسی، ۳۲۸	عبادت آزادگان، ۲۷، ۲۸، ۸۰، ۱۸۷

۳۷۶ ❁ عاشق شو

عمادالدین نسیمی، ۳۱۸	۲۷۷، ۲۹۸، ۳۲۶، ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۶۲
عیسی(ع)، ۲۶، ۳۱، ۹۰، ۱۱۸، ۱۶۹	
۱۸۹، ۲۵۰، ۲۵۳، ۲۹۰	قاسم انوار، ۲۲۴، ۳۳۳
الغایات، ۳۲، ۳۵، ۳۹	قرآن کریم، ۲۴، ۲۷، ۳۰، ۳۹، ۴۳، ۴۵
غررالحکم و دررالکلم، ۵۷، ۹۵، ۹۷	۴۶، ۴۷، ۶۴، ۸۴، ۹۸، ۱۱۱، ۱۳۲
۱۱۴، ۱۱۶، ۱۲۷، ۱۳۷، ۱۶۹	۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۶۵، ۱۶۶
۱۸۸، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۸۸، ۲۹۶	۱۶۸، ۱۸۲، ۱۸۸، ۲۲۳، ۲۲۴
۳۰۷، ۳۳۱، ۳۳۷، ۳۴۳، ۳۵۷، ۳۶۲	۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۴۱
غفلت، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۱۹	۲۴۶، ۲۵۰، ۲۶۱، ۲۹۵، ۳۱۰
۱۳۸، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۰۲، ۲۰۳	۳۱۷، ۳۱۹، ۳۲۳، ۳۴۸
۲۰۹، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۷۰، ۲۹۸، ۳۰۲	قرب، ۳۱، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۷، ۱۳۳
فؤاد، ۶۷، ۷۲، ۷۴	۱۳۸، ۱۶۸، ۱۸۹، ۱۹۱، ۲۳۳
فاطمه زهرا(س)، ۱۲۵، ۱۳۴، ۱۷۵	۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴
۱۸۳، ۲۰۶، ۲۰۸، ۳۳۲	۳۰۷، ۳۲۶، ۳۵۳، ۳۵۸
فرائض، ۱۹۷، ۲۳۳، ۲۵۷، ۲۵۹	قول صادق، ۲۲۴
فراق، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۳۰، ۲۸۸، ۳۵۷	کافی، ۲۸، ۳۷، ۶۵، ۶۷، ۶۸، ۷۱، ۷۳
فراموشی، ۱۰۵	۸۰، ۸۲، ۹۰، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۴
فروتنی، ۱۳۵	۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۲۱
فروغی بسطامی، ۱۵۰، ۲۸۷	۱۳۳، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۹، ۱۴۶
فکر، ۸۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۲۸، ۱۲۹	۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۱، ۱۷۴
۲۲۰، ۲۲۱، ۲۷۸	۱۸۰، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۷
فناء، ۵۹، ۹۲، ۳۵۷، ۳۵۸	۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۲۷
فیض کاشانی، ملامحسن، ۵۸، ۸۴، ۱۲۶	۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۸، ۲۴۷، ۲۶۵
۱۴۴، ۱۶۸، ۲۱۸، ۲۳۰، ۲۴۶	۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۶، ۲۸۰
	۲۹۴، ۲۹۸، ۳۱۷

نمايه ❁ ٣٧٧

ماء، ٤٨، ٤٩، ٥٠، ٥١	كرامتِ الهی، ٢١١
ماءِ الله، ٥٠	كسالت، ٨٤، ١٣٨
مثنوی، ٨٨، ١٤٩، ١٥٢، ٢٩٤، ٣٠٨	كشف و شهود، ٣٢٦
٣١١، ٣٢٤، ٣٣٧، ٣٤١	كفاية الاثر، ٧١
مجاهدة نفس، ٢٢٣، ٢٢٨	كمال خجندی، ٢٦٢، ٣٤٢
مجموعه ورام، ٣٦، ١١٠، ١٢٤، ١٥٣	كمال الدین، ٥٥، ١٣٢، ١٥٢
١٥٦، ١٨٥، ١٨٩، ١٩١، ٢١٧	کینه، ١٠٦
٢٧٥، ٢٨٩، ٢٩٠	
محبت، ١٨٨	گریه، ٥٤، ٥٦، ٧٠، ٩٠، ١١٢، ١٢١
محبت اختیاری، ٧٨	١٢٣، ٢٤٩، ٣٠٥، ٣٤٦
محبت اكتسابی، ١٩٩	گریه فراق، ١٢٣
محبت الهی، ٤٤، ٤٥، ٤٧، ٤٩، ٥٠، ٥٦	گریه فراوان، ٢٤٩
٨٣، ١٠٢، ١٠٤، ٢٠٤، ٢٠٦، ٢١٠	
٢١٢، ٢١٣، ٢١٤، ٢١٨، ٢٢٤	لذت، ٣٢، ٣٨، ٤١، ٨١، ٨٢، ٨٨، ٨٩، ٩٣
٢٢٥، ٢٣١، ٢٥٠، ٢٥٣، ٢٧٩، ٢٨١	١١٤، ١١٦، ١٢٢، ١٣٠، ١٤٨، ١٥٠
محبت تام، ١٤٣	١٨٣، ٢٠٢، ٢٤٤، ٣٤١، ٣٤٣، ٣٥١
محبت ناقص، ١٤٣	لذت جسمانی، ١٤٨
المحجة البيضاء، ٣١، ٣٢، ٥٨، ٨٤	لذت غیر جسمانی، ١٤٨
١٢٦، ١٤٢، ١٤٥، ١٦٨، ٢١٨	لذت جویی، ٢٠٢
٢٥٧، ٢٨٧، ٣٤٠، ٣٥٢، ٣٦٢	لطافت، ٤٤، ٤٥، ٤٦، ٤٧، ٤٨، ٥١، ٥٧
محرمات، ٣٤٠	٧٥، ٩٢
مستحبات، ٢٣٤، ٢٥٨، ٣٤٠	لطف الهی، ٣٠١
مستدرک الوسائل، ٣٣، ٥٨، ٦٦، ٧٦	لقاء، ٢٣، ٨٩، ٩٠، ٩١، ١١٢، ١١٣
٨٧، ٩٤، ١٠٥، ١٠٨، ١١٦، ١١٨	١٢٢، ١٢٤، ١٢٥، ١٣٧، ١٥٣
١١٩، ١٢٣، ١٢٦، ١٢٧، ١٢٨	١٥٤، ١٩٠، ٢٨٦، ٢٩٨، ٢٩٩
١٢٩، ١٣٣، ١٣٤، ١٣٨، ١٣٩	٣٥٢، ٣٥٣

٣٧٨ ❀ عاشق شو

مكاشفه، ٣٢٥، ٣٢٦، ٣٢٨	١٤١، ١٤٢، ١٥٢، ١٥٤، ١٦٠
مكروهات، ٣٤٠	١٦١، ١٦٧، ١٧٥، ١٨٣، ٢٠٧
ملائكه، ١٢٥، ١٤٨، ١٦٧، ٢١٦، ٢١٩	٢١٨، ٢١٩، ٢٢٨، ٢٣٤، ٢٣٥
٣٥٠، ٣٣٢، ٣٢٥، ٢٧٨، ٢٤٠	٢٤٣، ٢٤٨، ٢٥٤، ٢٦٢، ٢٦٩
من لا يحضره الفقيه، ٣٦٣	٢٧٣، ٢٨٥، ٢٩٢، ٢٩٥، ٢٩٩
مناجات، ١١٢، ١٢٢، ١٣٠، ٢١٧، ٢٣٩	٣٠٠، ٣٤٢، ٣٤٦، ٣٤٧، ٣٤٨
٣٠٤، ٣٠١، ٣٠٠، ٢٩٣، ٢٧٩	٣٥٣، ٣٥٤، ٣٥٥، ٣٦٢
٣٤٦، ٣١٤	مستكبران، ٤٦
مناجات امام سجاد(ع)، ١٢٤	مسجد، ٢٤٠، ٣٤٨
مناجات حضرت داوود(ع)، ١٦٧	مسكن القواد، ٦٨، ١٥٧، ٢٩٧، ٣٦٢
مناجات حضرت موسى(ع)، ١٠٨	مشيت الهى، ٢١٠
مناجات خمس عشر، ٦٩، ٧٣، ٢٩٣	مصباح الشريعة، ٣٣، ٣٨، ٤٥، ٤٧، ٩٨
٣١٩	١٢٦، ٢١٢، ٣٠٩، ٣١٢، ٣٤١
مناجات ذاكرين، ١١٤، ١٣٨	٣٦٢
مناجات عارفين، ٦٩، ٢١٩	مصباح المتهجد، ٧١، ٣٣٤، ٣٥١، ٣٦٣
مناجات عاشقان، ٣٣٥، ٣٤٥	مطالعه، ٢٢١
مناجات عاشقانه، ١٢٣	معاني الأخبار، ٢٠٤، ٣٦٣
مناجات محبين، ٩٥، ١٦٤، ٢٩١، ٢٩٦	معدن الجواهر، ١٠٧، ٣٦٣
منازل السائرين، ٣٦، ٦٠، ٦٣، ٩٢، ١١٦	معراج، ٧٥، ٧٦، ٢٢٢، ٢٢٣، ٢٢٩
١٥١، ٢٢١، ٣٤٣، ٣٥٧، ٣٦٣	٢٣٣، ٢٣٦، ٢٣٨، ٢٤٢، ٢٦٢، ٢٦٧
منزلت كبرى، ٣٢١	معراج السعادة، ٣٣، ٨٢، ٨٨، ٩٨، ١٩٥
من لا يحضره الفقيه، ٥٦، ١٢٣، ١٣٨	١٩٦، ١٩٧، ٢٠٢، ٢٢٠، ٣٤٤
١٤٣، ١٥٣، ١٧٦، ٢٠٧	٣٥٠، ٣٦٣
مودت، ٩٤، ٩٥، ١٠٢، ١٧٢، ٢٦٨	معرفت، ١٨٨، ٢١٥، ٢١٦، ٢١٧، ٣٢٢
موسى(ع)، ٢٤، ٥٥، ٨٩، ٩١، ١٠٥	معصيت، ١٤٠، ١٧٢، ٢٦٩، ٣١٤، ٣٤٥
١٠٨، ١١٧، ١٢٢، ١٢٣، ١٥٢	مغفرت، ٣٣٢

نمايه ❁ ٣٧٩

نوافل، ١٩٧، ٢٣٣، ٢٣٤، ٢٥٩، ٢٦٠، ٢٩٤	١٥٣، ١٧٠، ١٧٨، ٢٣٥، ٢٤٤، ٢٤٥، ٢٥٢، ٢٧٠، ٣٠١، ٣٠٦، ٣٢٧، ٣١٩، ٣١٨
نور، ٣٣، ٣٨، ٤٤، ٤٥، ٤٧، ٤٨، ٤٩، ٥٠، ٣١٥، ٣١٦، ٣١٨	مولوى، جلال الدين، ٨٠، ٨٣، ٨٥، ٢١١، ٢٢٢، ٢٣١، ٢٤٥، ٢٨٣، ٣٥٧
نورالتقلين، ٣١، ٣٦٢	ميزان الحكمة، ٢٥٤، ٢٨٣، ٢٨٦
نور الله، ٥٠	ميل، ٣٢، ٣٣، ٥٦، ٦٠، ٦١، ٦٢، ٦٣
نهج البلاغة، ٢٨، ٣٦٢، ٣٦٣	٦٦، ٦٧، ٧٥، ٨١، ٨٢، ٨٨، ٨٩
نيت الهى، ٢٧٤	٩١، ٩٢، ٩٣، ٩٨، ١١٢، ١١٣، ١٣٠، ١٣٨، ١٦٦، ٣٢١، ٣٤٢
واجبات، ٢٣٣، ٢٣٤، ٢٣٩، ٢٤٠، ٢٥٧	نار، ٣٣، ٣٨، ٤٧، ٤٨، ٤٩، ٥٠، ٥٥، ٥٦
٣٤٠، ٢٩٤، ٢٥٩، ٢٥٨	نافرمانى، ١٠٥، ١٠٦، ١١٨، ١٣٩، ١٤٠، ٢٠٩، ٢١٣، ٢١٤، ٢٣٠، ٢٧٩
وادي فنا، ٦٠	٢٩٨، ٣١٤، ٣٢٧، ٣٤٥
وحشى باقى، ٢٠٨	نراقى، ٦٢، ٦٣، ٦٤، ٨١، ٨٨، ٨٩، ٩٧
وسائل الشيعة، ٣٩، ٤٢، ٤١، ٤٥، ٧٨	٩٨، ١٠٦، ١٣٩، ١٥٠، ١٩٥، ٢١٧
١٠٦، ١١٨، ١٢١، ١٢٢، ١٥٣	٢١٨، ٢١٩، ٢٢٠، ٢٣١، ٢٣٦
١٧٧، ١٨٥، ١٨٨، ١٩٨، ٢٣٩	٢٧٧، ٢٧٨، ٣٥١، ٣٥٣، ٣٥٤
٢٧٩، ٣٠٢، ٣٠٣، ٣١٩، ٣٢٧	٣٥٥، ٣٥٦، ٣٦٣
٣٢٣، ٣٣٥، ٣٤١، ٣٤٤، ٣٦٣	نسيان، ١٠٥، ١٠٧، ١١٠، ٢٦٩
وسوسه، ٢٣٧، ٣٤١	نفخة الهى، ٢٠٩
وصل، ٩٨، ٩٩، ١٢٦، ١٦١، ١٨٨، ٢٣٢	نفس امّاره، ٢٦٨
٣٢٦، ٣٤٦، ٣٤٠	نماز، ٨٢، ٢٢٣، ٢٣٨، ٢٣٩، ٢٤٠
وفا، ١٠٧، ١١٩، ١٢٩، ١٣٥	٢٤١، ٢٤٩، ٢٥٨، ٢٦٢، ٢٩٤
وفى به عهد، ١١٩، ١٣٥، ٢٥٣	٣١٩، ٣٣٧
ولايت، ١٠٤، ١١٠، ١٣٧، ١٦٦، ٢٨٠	
٣٤٥	

۳۸۰ ❁ عاشق شو

وله، ۳۵، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۹۴، ۱۰۱، ۱۰۲، هم نشینی با اغنیاء، ۱۳۸
۱۶۱ هوی و هوس، ۱۳۸، ۱۴۰، ۲۲۸، ۲۶۷،
۲۶۸

هاتف اصفهانی، ۲۴۸
هدایة الکبری، ۹۶
همّت، ۶۳، ۶۶، ۶۷، ۷۵، ۳۵۶
یوسف(ع)، ۲۱۷، ۳۴۱